

۱۳۰۵ تا ۱۳۲۰ هجری قمری

از طبرستان تا یمن

دکتر حسین راعی

گذری بر تاریخ تشیع

پژوهش های تاریخی ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
tabarestan.info

گذری بر تاریخ تشیع از طبرستان تا یمن

Pass on the history of Shi'ism
from Tabarestan to Yemen

نظرة خاطفة على تاريخ الشيعة
من طبرستان الى اليمن

۲۵۰ تا ۳۲۰ هـ ق

پژوهش و تدوین: دکتر حسین راعی

شماره کتابشناسی ملی
 عنوان و نام به یادآور
 مشخصات نشر
 مشخصات ظاهری
 فرمست
 یادداشت
 موضوع
 شیوه -- ایران -- مالکوران -- تاریخ
 موضوع
 شیوه -- پهن (جمهوری) -- تاریخ
 موضوع
 شیوه -- تاریخ -- ۲۵۰ -- ۳۳۰ ق.
 موضوع
 علویان -- تاریخ
 ۲۹۷/۵۲
 رده بندی نویسی
 رده ملی کتابخانه
 سرشناسه
 و نامبر فهرست نویسی
 قیبا

تبرستان
 www.tabar-estan.info

عنوان کتاب	گذری بر تاریخ نشیخ از طبرستان تا یمن
مؤلف	دکتر حسین زاغی
ارزیاب محتوا	سید رضا هفتدرنگی آیتی
ویراستار ادبی	زهرا پنبه زاری - سمیه اسلامی
نمونه خوان	مرضیه یاداب
ترجمه عربی	اسلام ادبی
ترجمه انگلیسی	زهرا یحیایی
طراح جلد و صفحه آرا	حسن علی پور
ناشر	سروش
بویت چاپ	اول / زمستان ۹۴
شماره شان	۶۰۰۰ نسخه
قیمت	۱۵۰۰۰ تومان



سازمان اسامی و جواهرات جام جمه، ستاد ادبیات، ۲۵ کرمان، مرکز حفظ آثار و نشر ارزش های دفاع مقدس - نیا دگر بیا
 تلفن: ۰۱۱-۳۳۳۸۷۵۸۶
 سازمان اسامی و جواهرات جام جمه، ستاد ادبیات، ۲۵ کرمان، مرکز حفظ آثار و نشر ارزش های دفاع مقدس - نیا دگر بیا - منطقه دوم
 دفتر انتشارات سروش | تلفن: ۰۲۱-۳۳۳۳۳۹۵ | تهران | پ. م. ۱۱۳۳۱۲۸۵

تبرستان
www.tabarestan.info

تقدیم به علویان طبرستان

که برای بقای اسلام، در گمنامی آلاله شدند.

تبرستان
www.tabarestan.info

سخن ناشر ۱۱

پیشگفتار ۱۳

سیر تحولات ایران و یمن تا پذیرش اسلام

- ۲۱ مقدمه
- ۲۲ موقعیت جغرافیایی، تجاری و سیاسی یمن
- ۲۶ پیوندهای تاریخی ایران و یمن
- ۳۰ غروب حاکمیت جمیریان در یمن
- ۳۲ آغاز استیلا ^{تبرستان} حبشی‌ها بر یمن
- ۳۳ ابرهه و ایران
- ۳۷ آغاز حاکمیت ایرانیان بر یمن
- ۳۹ یمن؛ میدان عمل ساسانیان
- ۴۷ طلیعه ارتباط پیامبر (ص) با یمن
- ۵۰ نمایندگان خسرو پرویز در یرب (مدینة النبی)
- ۵۲ ابناء در یمن
- ۵۵ ابناء قبل از اسلام
- ۵۶ ابناء و اسلام
- ۵۸ چگونگی اعزام نمایندگان پیامبر (ص) به یمن
- ۶۲ ارتداد یمن و آشود عَنسی
- ۶۴ ابناء و نابودی آشود عَنسی
- ۶۶ فتنه دوم یمن و ابناء
- ۶۹ امام علی (ع) و تشیع یمن
- ۷۴ امام علی (ع) و قبایل یمنی
- ۷۴ قبیله همدان
- ۷۶ قبیله اشعر
- ۷۹ یمنی‌ها از خلافت امام علی (ع) تا واقعه عاشورا

مقدمه	۸۷
نگاه اجمالی به تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی	۸۸
ایران در عصر خلفای راشدین (۱۱-۴۱ هـ ق، ۶۳۲-۶۶۱ م)	۹۲
ایران در عصر اموی (۴۱-۱۳۲ هـ ق)	۹۳
ایران در اوایل عصر عباسی	۹۵
جغرافیای تاریخی طبرستان	۹۹
موقعیت طبیعی، جغرافیای طبرستان و تأثیر آن بر سرنوشت سیاسی و اجتماعی منطقه	۱۰۶
دیلم: موقعیت و جایگاه جغرافیایی و تاریخی	۱۱۳
دیلم خاصه	۱۱۵
موقعیت و تاریخ سیاسی طبرستان تا آستانه ورود اسلام	۱۲۱
نگاهی اجمالی به سلسله‌های محلی طبرستان در آستانه ورود اسلام	۱۲۴
۱) سوخرانیان	۱۲۵
۲) قارنیان (سوخرانیان)	۱۲۶
۳) باوندیان	۱۲۷
انتقال قدرت از سوخرانیان به گاوبارگان	۱۲۸
امویان و طبرستان	۱۲۹
حضور خوارج در طبرستان	۱۳۳
عباسیان و طبرستان: تقابل یا تعامل	۱۳۴
زمینه‌ها و بسترهای ورود علویان به طبرستان	۱۴۵
الف) بسترهای جغرافیایی	۱۴۶
ب) بسترهای سیاسی	۱۴۷
ج) بسترهای فرهنگی، اجتماعی	۱۴۹
آغاز شکل‌گیری قیام‌های شیعی در طبرستان	۱۵۲

- ۱۵۵ قیام یحیی بن عمر طالبی
- ۱۵۷ پیدایش زیدیه در تاریخ
- ۱۵۹ فلسفه قیام و مهاجرت شیعیان زیدی
- ۱۶۳ تحولات سیاسی، اجتماعی علویان زیدی در شمال ایران
- ۱۶۳ دوره اول: دوره شکل‌گیری و اقتدار (از سال ۲۵۰ تا ۳۱۶ هـ ق)
- ۱۶۳ حسن بن زید: داعی کبیر (۲۵۰ - ۲۷۰ هـ ق)
- ۱۷۰ اقدامات فرهنگی و مذهبی حسن بن زید علوی
- ۱۷۳ محمد بن زید: داعی صغیر (۲۷۰ - ۲۸۷ هـ ق)
- ۱۷۴ حسن بن علی؛ ناصر الاطروش (۲۸۷ - ۳۰۴ هـ ق)
- ۱۷۹ اقدامات فرهنگی ناصر الحق
- ۱۸۲ حسن بن قاسم: داعی صغیر (۳۰۴ - ۳۱۶ هـ ق)
- ۱۸۵ دوره دوم: تثبیت و پراکندگی (از سال ۳۱۶ هـ ق. تا اوایل قرن هشتم هجری)
- ۱۸۸ دوره سوم: از اوایل قرن هفتم تا اواسط قرن هشتم هجری
- ۱۸۸ دوره چهارم: از ۷۶۰ هـ ق تا قرن دهم هجری
- ۱۸۹ روابط دولت‌های محلی با علویان زیدی طبرستان
- ۱۹۰ باوندیان و علویان
- ۱۹۲ پادوسبانان و علویان طبرستان
- ۱۹۳ جستانیان و علویان
- ۱۹۵ دوره حاکمیت زیدیه در یمن
- ۱۹۵ دوره اول: از آغاز تا قرن پنجم هجری (عصر اضطراب و استقرار سیاسی)
- ۱۹۵ یحیی الهادی در طبرستان
- ۱۹۷ یحیی الهادی در یمن
- ۲۰۳ دوره دوم: حاکمیت ائمه زیدی: از قرن پنجم تا دهم هجری
- ۲۰۴ سخن آخر: زیدیه طبرستان و یمن: تقابل یا تعامل

پیوست‌ها

۲۱۳ اختصارات و نشانه‌ها

۲۱۴ فهرست منابع و مأخذ

۲۱۴ الف) کتب فارسی و عربی

۲۲۷ ب) کتب لاتین

۲۲۷ پ) مقالات

۲۳۲ سایت‌ها

۲۳۳ تصاویر

۲۳۴ فهرست اعلام

تبرستان
www.tabarestan.info

سخن ناشر

تاریخ انقلاب اسلامی، مشحون از حماسه‌های مردمی در دفاع از ارزش‌های اسلامی- ایرانی است. در این میان، دفتر حماسه‌های در یادلان دیار علویان، مصحف هزار برگی است که پرداختن به آن در مجال حاضر نمی‌گنجد. خطه‌ای که نام آن در رزم گاه‌های صعب و دشوار جبهه حق و حقیقت، به غایت، خودنمایی می‌کند و یاد و نام فرزندان آن، از دیرباز بر پیشانی تاریخ ایران عزیز می‌درخشد. روزی که طبرستان، خاستگاه نخستین حکومت علوی نام گرفت، روزی که سعیدالعلماء به مسلخ مبارزه با استعمار رفت، روزی که شیخ فضل‌الله، در مسیر مواجهه با استبداد، شیخ سربردار شد، روزی که جوانمرد شهید در آسمان مبارزات انقلاب امام^(ع)، طلوع کرد و روزی که آمل از رهگذر حماسه‌ای خونین، هزارسنگر لقب گرفت، صفحه‌ای از صفحات این صحیفه ماندگار رقم خورد و جلوه‌هایی از ولایتمداری، حریت و آیین‌مندی مردمان این دیار به نمایش درآمد. سال‌های دفاع مقدس را باید عرصه دیگری دانست که جلوه‌گاه حماسه‌های بی‌بدیل فرزندان این استان بوده است.

حضور همزمان چندین یگان عملیاتی در گستره‌ای به وسعت شرق تا غرب و شمال تا جنوب ایران اسلامی که به نقش‌آفرینی فعال در تحرکات جنگل‌های شمال، ترکمن صحرا، سیستان، کردستان و همچنین جبهه‌های مبارزه با دشمن بعثی منجر شد و حماسه‌های غیورمردان خط‌شکن لشکر ویژه ۲۵ کربلا در عملیات غرورآفرین والفجر ۸، تابلوی جاودانی است که تا همیشه تاریخ در حافظه مردمان این مرز و بوم، مانا و ماندگار خواهد بود.

عرصه سازندگی و سنگر آبادگری، میدان دیگری بود که ردپای مردم مازندران، در آن به وضوح قابل مشاهده است که از این میان می‌توان به حضور مؤثر و فعال در مسیر بازسازی شهر مظلوم سوسنگرد اشاره کرد.

این تاریخ پرافتخار و سراسر حماسه، رسالت دستگاه‌های تصمیم‌ساز عرصه فرهنگ، به‌ویژه متولیان فرهنگ پایداری را در مسیر استخراج آموزه‌ها و حفظ و نشر این معارف انسان‌ساز، صد چندان می‌سازد. از این رهگذر، اداره کل حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس مازندران، با بهره‌گیری از رهنمودهای رهبری معظم انقلاب (مدظله) و بهره‌مندی از تجارب ارزشمند فعالان این حوزه، تشکیل ستاد تدوین تاریخ جامع انقلاب اسلامی و دفاع مقدس استان مازندران را در دستور کار، قرار داد. در این میان مشارکت دستگاه‌های مختلف استان، یاریگر ما در مسیر دستیابی به چشم‌انداز پیش‌رو بوده است.

اما از دیگر موضوعاتی که ریشه در تاریخ طبرستان داشته و در پی تحولات اخیر منطقه در کانون توجه افکار عمومی جای گرفته، مسئله یمن و موضوع ارتباطات فرهنگی ایرانیان، خاصه مردم مازندران با مردم این کشور است. سیر تاریخی مناسبات ایران و یمن، از دیرباز به واسطه وجود ارتباطات فرهنگی و پیوندهای مذهبی، سمت‌وسویی مثبت و تعاملی داشته و از این رو مجموعه حاضر تلاش دارد تا به بازخوانی این روابط تاریخی پردازد.

ضرورت این موضوع زمانی بیش از پیش، نمایان می‌شود که قدرت‌های فرامنطقه‌ای، به مثابه معرکه گردانان سناریوی شکاف، با برافروختن آتش قومیت‌ها و برجسته‌سازی اختلافات نژادی، به دنبال تشدید فضای بی‌اعتمادی و فعال‌سازی گسل‌های تفرقه و بدبینی میان جمهوری اسلامی ایران و کشورهای منطقه هستند. از این رو بازگشت به اشتراکات گسست‌ناپذیر فرهنگی و مذهبی، به‌عنوان گزاره‌ای راهبردی، در مقطع حاضر از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

کتاب پیش‌رو که به همت مرکز حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس سپاه کربلا به نگارش درآمده است، چنین رویکردی را مد نظر داشته و تلاش دارد تا این روابط عمیق و ریشه‌دار را در بستری تاریخی روایت کند.

پیشگفتار

سپاس و ستایش خدای را سزاست که پروردگار جهانیان است، سرآغازی که پیش از او چیزی نبود و سرانجامی که پس از او چیزی نخواهد بود. از همانندی به آفریدگان، برتر و از گفتار وصف کنندگان، فزون‌تر است. کلیدهای آسمان و زمین نزد اوست و به همه چیز داناست. پروردگار! ما را توفیقی ده که روی نیاز و سرتسلیم به پیشگاه جاودانی و ابدی تو فرود آوریم و پیشانی زبونی به درگاه پرشوکت و بی‌نیاز تو ساییم. نیرویی عنایت فرما تا از نمودها و بوده‌ها بگذریم و به گلشنی راهبری‌مان فرما که ایمان‌مان از تاراج خزان در امان باشد.

دوره حاکمیت ساسانیان در ایران، آخرین و مهم‌ترین دوره تاریخی ایران قبل از ظهور اسلام تلقی می‌شود. این دولت در راستای رقابت سیاسی و اقتصادی با دولت بیزانس (امپراطوری روم شرقی)، به بهانه کمک به شاهزاده «جمیری» در مقابل تهاجم حبشی‌ها، در یمن حضور یافت. این اهداف، موجب ارتباط تنگاتنگ ایران و یمن، حضور گروهی از ایرانیان در این سرزمین و در نهایت پذیرش دین اسلام از سوی ایرانیان مقیم یمن و یمنیان شد.

در عصر انوشیروان ساسانی، به دنبال دادخواهی امیرزاده جمیری یمن، «سیف بن ذی یزن» از شاه برای تصاحب تاج و تخت از دست رفته خود در مقابل حبشی‌های نصرانی مذهب، سپاهی به فرماندهی وهرز دیلمی - از سرداران مبارز و بزرگ این عصر - به یمن اعزام شد که اغلب آن‌ها دیلمی بودند. سپاهیان ایرانی بعد از غلبه بر حبشی‌ها، در یمن ماندگار و به «أبناء الفرس» معروف شدند. اینان در مسئله ارسال نامه رسول اکرم (ص) به خسرو پرویز، با مشاهده اشتباه خسرو در پاره کردن نامه و نیز پیشگویی پیامبر اکرم (ص) مبنی بر قتل خسرو به دست

فرزندش، به همراه باذان اسلام را پذیرفتند. آن‌ها اولین کسانی بودند که به دستور پیامبر (ص)، «أَسْوَدَ عَنَسِي»، مدعی دروغین نبوت را کشتند و اسباب شادمانی پیامبر (ص) را فراهم کردند.^۱ در ایام حاکمیت ظالمانه امویان و عباسیان و در میان جریان‌های مختلف معارض با آنان، علویان برای تحقق حاکمیت به حق و شایسته اهل بیت پیامبر اکرم (ص) و احیای سنت و سیره آن حضرت، قیام‌ها و جنبش‌های متعددی را در سراسر قلمرو اسلامی، طراحی و راهبری کردند که در اغلب این حرکت‌ها، ایرانی‌ها پیشگام و همراه بودند. شدت تعدی و تعقیب عمال اموی و عباسی نسبت به مخالفان به ویژه سادات علوی، آن‌ها را به ناچار جهت تداوم مبارزه فکری و فرهنگی و حتی مسلحانه، به نقاط دوزخ دسترس عمال اموی و عباسی نظیر سرزمین‌های ایران، یمن و شمال آفریقا سوق می‌داد. با مهاجرت تدریجی علویان به این مناطق، ضمن ایجاد فضای فرهنگی-اجتماعی جدید، زمینه‌های گرایش به آل علی (ع) مهیا شد. پناهگاه علویان اغلب در مناطق جلگه‌ای و کوهستانی، حد فاصل رشته کوه البرز و دریای مازندران قرار داشت. دلیل این امر جنگل‌های انبوه و باتلاقی و حصار نفوذناپذیر البرز و نیز حضور مردان دلیر و جنگجویی^۲ بود که در مواقع خطر، تعرض به این مناطق را برای مهاجمان مشکل می‌ساخت.

این مهاجران علوی، به عنوان مخالفان ایدئولوژی رسمی و غالب خلافت اسلامی، علاوه بر پیروزی بر عباسیان، توانستند با اتکا به شرایط ویژه طبیعی و پشتوانه‌های ایدئولوژی تشیع زیدی و رشادت و جسارت طبرستانی‌ها، پیروزی خود را به صورت دائمی و به شکل دولتی مستقل و پایدار، در سال‌های اوج قدرت عباسیان و در قلب قلمرو آنان، تثبیت و تحکیم کنند. ایده اصلی و نقطه تمرکز در این پژوهش بر محور دو تحوّل بزرگ در تاریخ ایران در عصر باستان و دوره اسلامی استوار است. تحوّل اول: علل و چگونگی ورود طبری‌ها به دین اسلام در آستانه ظهور اسلام و در عصر نبوی که تحت عنوان کلی «سیر تحولات ایران و یمن تا پذیرش اسلام» مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار گرفته است.

۱. بلاذری، احمد بن یحیی، فتوح البلدان، ترجمه محمد توکل، تهران: نشر نقره، ۱۳۶۷، صص ۱۵۳-۱۵۵.
 ۲. مقدسی، شمس‌الدین ابی عبدالله محمد بن احمد، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ترجمه علی نقی منزوی، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۱ ش. ج ۲، صص ۵۱۷-۵۱۸؛ حدود العالم من المشرق الی المغرب، (مجهول المؤلف)، به کوشش منوچهر ستوده، تهران: طهوری، ۱۳۶۳ ش. ص ۱۴۳.

تحول دوم: فتوحات اعراب مسلمان در ایران و طبرستان، علل تأخیر نفوذ سپاهیان اموی و عباسی به این خطه و در نهایت فتح طبرستان؛ و نیز گسترش اسلام در قالب تشیع علوی به دست سادات علوی و کمک و مدد فکری و نظامی علویان زیدی شمال ایران در شکل گیری دولت زیدیه یمن می باشد که تحت عنوان کلی «طبرستان؛ پایگاه علوی شیعیان یمن»، مطرح شده است.

تاریخ سیاسی و اجتماعی طبرستان و پیشینه درخشان و تأثیرگذار آن، به عنوان بخشی از پیکره کشور باستانی ایران، در غروب غبار آلود اقتدار ساسانیان و نیز در لابه لای حوادث سه قرن اول هجری، کمتر بررسی و تحلیل شده است. ^۱ نقش مؤثر و ماندگار طبری ها و دیلمی ها در پذیرش اسلام و دفاع از حریم نبوی و مقاومت در مقابل غاصبان خلافت و جانشینی رسول مکرم اسلام (ص)، به نحو شایسته و بایسته ای مورد بررسی محققانه، علمی و استنادی قرار نگرفته است. از آن جایی که جوانب مختلف تاریخ پرفراز و نشیب این ناحیه استراتژیک، در عصر باستان و اسلامی، برای معاصرین در پرده ای از ابهام قرار دارد، نگارنده بر خود فرض دانست در فرصت پیش آمده، با اندیشه قاصر و قلم لرزان خود، گوشه هایی از نقش طبری های سلحشور، مؤمن و خدایپرست را در محافظت از حریم پاک نبوت بیان کند. اهمیت بیشتر این پژوهش، جامعه عمل پوشاندن به تأکیدات و منویات مقام عظمای ولایت، حضرت امام خامنه ای (مدظله عالی)، در خصوص ضرورت مطالعات تاریخی و پژوهشی درباره سابقه غیور مردان خطه شمال در تاریخ درخشان قرون اولیه اسلامی است؛ چراکه معظم له در چند برهه تاریخی به سابقه درخشان طبری ها در مبارزه با سپاهیان حکومت های جابر و غاصب اموی و عباسی، نیز پذیرش و همراهی تمام عیار با قدوم پر خیر و برکت سادات علوی و ذریه پاک نبوی اشاره کردند. ایشان در دیدار مردم ساری در ۲۲ مهر ۱۳۷۴ ش فرمودند: «... مازندران در صدر اسلام، در قرن های اول ظهور اسلام در ایران، تا وقتی که در مقابل حملات لشکریان فرستاده شده از طرف دربارهای اموی و عباسی قرار گرفت، مقاومت کرد؛ یعنی سلاطین ظلم، کسانی که بر دنیای اسلام در آن روز حکمرانی می کردند، نتوانستند با زور شمشیر، دروازه مازندران را به روی خودشان باز کنند اما آن وقتی که فرزندان پیغمبر، خانواده و اهل بیت و اولاد زید بن علی بن الحسین (ع) به مازندران آمدند، مردم این

استان، فرزندان پیغمبر را در آغوش گرفتند. دور «داعی کبیر» را که از اولاد پیغمبر و از ذریه حضرت علی بن الحسین^(ع) بود، گرفتند و اسلام را با شکل علوی‌اش، به شیوه اهل بیت آموختند و باز در مقابل آن دربارهای ظلم و جور هم ایستادند و مقاومت کردند. این گذشته تاریخی و پرافتخار مازندران است.»^۱

همچنین در دیدار مردم چالوس و نوشهر در تاریخ ۱۳۸۸/۷/۱۵ ش فرمودند: «شما مردم مازندران این را بدانید و می‌دانید که در قرن‌های اول اسلام، قدرت‌های بنی‌امیه و بنی‌عباس به هیچ عنوان نتوانستند با لشکرکشی بر این منطقه شمالی کشور - منطقه طبرستان - فائق بیایند. همه سپاه‌های بنی‌امیه و بنی‌عباس که به این سمت می‌آمدند؛ همان‌هایی که بقیه استان‌های این کشور و کشور روم را فتح کرده بودند، نتوانستند مازندران را فتح کنند. این سلسله جبال البرز مثل یک حصن حصینی به این مردم امکان می‌داد در مقابل نیروهای مسلمان در دوران بنی‌امیه و بنی‌عباس مقاومت کنند و آن‌ها نتوانستند بر مازندران فائق بیایند. مازندران به دست فرزندان مظلوم آل محمد^(ص) فتح شد. فرزندان ستم‌دیده و آواره‌شده امام سجاد^(ع) و امام باقر^(ع) و امام صادق^(ع) که از دست آن خلیفه‌های سفاک و خونریز گریخته بودند، توانستند با سختی، خودشان را به این منطقه برسانند. وقتی آمدند، مردم مازندران و گیلان آغوش‌ها را باز کردند و بچه‌های پیغمبر را در آغوش گرفتند و به دست آن‌ها مسلمان شدند. لذا این منطقه شمال کشور از آن لحظه‌ای که مسلمان شد، پیرو مکتب امیرالمؤمنین و مکتب تشیع شد. این سابقه تاریخی این منطقه است ...»^۲

۱. دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی خامنه‌ای - وب سایت www.khamenei.ir

۲. همان جا. معظّم‌له همچنین در دیدار اعضای ستاد برگزاری بزرگداشت سرداران و ده هزار شهید استان مازندران، در ۲۵ آذر ۱۳۹۲ ش اظهار داشتند: «البته سوابق مردم مازندران که زیاد است؛ من بارها گفته‌ام، از دوران‌های قدیم این منطقه طبرستان و منطقه پشت این جبال سر به فلک کشیده که لشکریان فاتح خلفا نمی‌توانستند از این جبال عبور بکنند، فراریان خاندان پیغمبر، این جوان‌هایی که در مدینه و در کوفه و در مناطق عراق و حجاز زیر فشار قرار می‌گرفتند، خودشان، زن و بچه‌هاشان فرار می‌کردند و خودشان را می‌رساندند به آن طرفی که نیروهای مسلح آن روز نمی‌توانستند برسند. لذا مردم مازندران از وقتی که مسلمان شدند، پیرو اهل بیت بودند؛ یعنی از همان اول، اسلام این‌ها همراه بود با پیروی از اهل بیت^(ع). یک چنین کار بزرگی [کردند]؛ حتی بعدها که عده‌ای از سادات زیدی و رزمندگان پیرو مکتب زید می‌خواستند در یمن کارهایی را انجام بدهند، از مازندران کسانی رفتند به آن‌ها کمک کردند و توانستند حکومت علوی و حکومت زیدی را در آن قرون اولیه در یمن به وجود بیاورند.»

نویسنده این اثر در روند کار خود، تلاش کرده است تا با بهره‌گیری از روش توصیفی، به جمع‌آوری اطلاعات و داده‌های تاریخی به‌صورت اسنادی و کتابخانه‌ای و تحلیل داده‌ها به‌صورت توصیفی و تحلیل محتوایی مبتنی بر روش تحقیق علمی در تاریخ پردازد. لذا سعی شده است تا گامی محققانه در جهت تبیین واقعیت‌های تاریخ ایران و طبرستان در واپسین قرون عصر باستان و نیز عصر اسلامی، برداشته شود. نویسنده در این راه، بی‌شک خود را مدیون زحمات نویسندگان معتبر و نوین، اندیشمندان و صاحبان خرد می‌داند و البته این تحقیق را بی‌نیاز از نقد عالمان این حوزه نمی‌داند.

با استعانت از محضر پرمهر خداوند مَنان و با گرامی‌داشت یاد و خاطره امام خمینی (ره)، احیاگر اسلام ناب محمدی و با درود به جانشین شایسته امام راجل، امام خامنه‌ای (دامت برکاته)، بر خود فرض می‌دانم از زحمات و پشتیبانی ریاست محترم مرکز حفظ آثار استان مازندران، جناب سرهنگ احمد اسحاقی، دقت نظر و رهنمودهای مشفقانه سرکار خانم سمیه اسلامی و همکاران زحمت‌کش آن‌ها صمیمانه تشکر و قدردانی کنم؛ از همسر باوفا و صبورم که از بردباری و سخت‌کوشی‌های فراوان منتفع شدم؛ و نیز از دختر عزیزم، آنوّه، تشکر کرده، به این طریق نیکوترین و خالصانه‌ترین سپاس‌ها و درودهای قلبی خود را نثار ساحت عزیزشان می‌کنم.

حسین راعی

زمستان ۱۳۹۴

تبرستان

www.tabarestan.info

فصل اول

سیر تحولات ایران و یمن
تا پذیرش اسلام

تبرستان

www.tabarestan.info

تبرستان

www.tabarestan.info

مقدمه

دولت مردان ایران عصر هخامنشیان، با رویکرد تجاری و بازرگانی به بخش‌های مختلف شبه‌جزیره عربستان^۱، به‌ویژه نواحی ساحلی آن در شرق و غرب نگاه ویژه‌ای داشتند. رویدادها و حوادث همین مناطق، در اواخر سده پنجم و سراسر سده ششم میلادی، زمینه‌ساز حضور جدی و دائمی ایرانیان در جنوب غربی شبه‌جزیره یعنی یمن شده بود. در نگاه اول به این تحولات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی، درمی‌یابیم که رقابت‌های مذهبی (یهودیت و مسیحیت)، با مداخله امپراطوری روم شرقی و حبشه، زمینه حضور ایرانیان را فراهم کرد. بنابراین، پیگیری سیاست‌های راهبردی روم شرقی و ایران که درصدد تثبیت نظارت انحصاری خود بر کانال ارتباطی جهان شرق و غرب در جنوب یمن و تنگه

۱. شبه‌جزیره عربستان، به عنوان پهناورترین شبه‌جزیره جهان، در منتهی‌الیه جنوب غربی قاره کهن آسیا، در محل تلاقی سه قاره آسیا، آفریقا و اروپا قرار گرفته است. این شبه‌جزیره از شرق به خلیج فارس و دریای عمان، از جنوب به اقیانوس هند و خلیج عدن، از غرب به دریای سرخ و از شمال به دره فرات و سرزمین‌های سوریه و اردن محدود می‌شود. (پیرنیا، حسن، تاریخ ایران، تهران: بهزاد، ۱۳۸۳ ش، ص ۲۶۳؛ مستوفی‌الممالکی، رضا، جغرافیای کشورهای اسلامی، یزد: دانشگاه یزد، ۱۳۸۲ ش، ص ۲۲-۲۳) کشور کنونی عربستان سعودی، حدود چهار پنجم این شبه‌جزیره را فرا گرفته است و بقیه شبه‌جزیره بر حسب تقسیم‌بندی کنونی جهان، به شش واحد سیاسی (یمن، عمان، امارات متحده عربی، قطر، بحرین و کویت) تقسیم شده است. این کشور با قرار گرفتن در قلب منطقه استراتژیک خاورمیانه و پل ارتباطی سه قاره، دسترسی به خلیج فارس و دریای سرخ و برخورداری از وسعت زیاد و موقعیت ممتاز خشکی و دریایی، قدرتمندترین کشور در شبه‌جزیره محسوب می‌شود. (رش: شالیان، ژرار، اطلس استراتژیک جهان، ترجمه ابراهیم جعفری، تهران: موسسه اطلاعات، ۱۳۶۶ ش. ص ۱۲۳؛ جعفری، عباس، گیتاشناسی نوین کشورها، تهران، ۱۳۸۴، ص ۲۰۵)

باب‌المنذب بودند، زمینه‌های این حضور را در عصر ساسانی ایجاد کرد. در حالی که به مسئله اخیر، کمتر در منابع تاریخی اسلامی - عربی پرداخته شده است.

البته هدف از این تحقیق، تجزیه و تحلیل عمیق و همه‌جانبه این اهداف و انگیزه‌ها نیست؛ بلکه به صورت خلاصه، به این مسائل اشاره خواهد شد.

در حقیقت، جهت درک عوامل مؤثر منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای در روابط ایران و یمن، باید حاکمیت ایرانیان (آبنا^۱) یمن و اسلام‌پذیری آنان در حیات رسول مکرم اسلام (ص) و ایفای نقش برجسته آنان در سرکوبی شورش «اصحاب زده» (جریان ارتداد)، مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد. در حالی که این اقلیت، در مقدرات سیاسی و اقتصادی اغلب شهرهای مهم این منطقه پراشوب و استراتژیک از زمان حضور خود تا ظهور اسلام و حتی بعد از آن، در تأسیس دولت علویان زیدی یمن، تأثیرات عمیق و مهمی به جای گذاشتند.

بنابراین در این بخش، نحوه ارتباط یافتن ایران (دیلمی‌ها و طبری‌ها) با یمن و کیفیت پذیرش اسلام از سوی آنان، اوضاع و احوال ابنای ایرانی یمن در قبل و بعد از ظهور اسلام؛ از قبیل فلسفه و نحوه حضور و اقدامات و عملکرد آنان در حوادث سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و مذهبی یمن و مناطق جنوبی عربستان، مورد بررسی قرار می‌گیرد.

موقعیت جغرافیایی، تجاری و سیاسی یمن

در بررسی جغرافیای تاریخی یک منطقه، باید روابط میان شرایط محیط، با خصایص موضوع تاریخی مورد بحث را کشف کرده و عواملی را که در شکل‌گیری موضوع، سهم و نقش مستقیم داشته‌اند، مورد تحقیق قرار داد.

مورخین و جغرافیایان یونانی - رومی و عربی - اسلامی به ترتیب، سرزمین‌های عربی را «آرابیا»^۲ و «جزیره العرب» می‌خوانند. دلیل شبه‌جزیره خواندن این سرزمین آن است که پیرامون آن را در شرق، غرب و جنوب، دریاها فرا گرفته‌اند؛ مرزهای آن از سمت شمال نیز،

۱. Abna

۲. Arabia

به رودخانه خروشان فرات محدود می‌شود.^۱ جغرافیایانویسان، جنوب این شبه‌جزیره را در اقلیم دوم از اقالیم سَبْعَه (هفتگانه) قرار داده‌اند. همچنین مورخین و جغرافیایانویسان یونانی، محدوده جنوب حجاز و نَجْد را که سرزمین یمن می‌باشد، «آراییا فلیکس»^۲ یعنی سرزمین سرسبز می‌خوانند. البته نام این منطقه در کتب و متون باستانی، به‌ویژه متون باستانی سَبَأ (۹۵۰-۱۱۵ هـ.ق)، «یَمَنات» و «یَمَنَت»، به معنای آسایش و برکت آمده^۳؛ که به احتمال زیاد، نام یمن از همین واژه‌ها مشتق شده است. در داستان‌های پهلوانی، از این ناحیه به نام دشت هاماوران (هاماوران) یاد شده؛ که البته پورداوود و زرین کوب نام هاماوران را دگرگون شده نام «حِمیریان» می‌دانند.^۴

یمن به عنوان موضع اولیه و اصلی اقوام عرب، از لحاظ جغرافیایی در محدوده «حصَر موت» جای داشت، و دارای شهرهای آباد و متمدنی چون مَأْرِب، ظَفَّار، شَحْر، مَسْقَط، صِحَار، صعده، صَنْعَا و عَدَن بود.^۵ از زمان‌های قدیم، ثروت‌های سرشار معدنی و کشاورزی، موقعیت ممتاز جغرافیایی، سیاسی و تجاری و شرایط اقلیمی مناسب و ویژه، پیشینه تمدنی درخشان و پرمایه را برای این منطقه به ارمغان آورده بود.^۶

در این منطقه، برخلاف مناطق مرکزی، شرقی و حتی شمالی شبه‌جزیره عربستان،

۱. هَمْدانی، ابو محمد الحسن بن احمد، صفة جزيرة العرب، به کوشش محمد عبدالله بن بلهیدی نَجْدی، قاهره، ۱۹۵۳م، ص ۴۷؛ سالم، عبدالعزیز، تاریخ عرب قبل از اسلام، ترجمه باقر صدری نیا، ج دوم، تهران، ۱۳۸۳، ص ۴۴

۲. Arabia Felix

۳. سالم، عبدالعزیز، همان، ۱۳۸۳، ص ۵۲-۵۱
۴. پورداوود، ابراهیم، یشت‌ها (قسمتی در کتاب مقدس اوستا)، بمبئی، ج ۲، ۱۹۳۱ م؛ ج اول، ۱۹۲۷ م؛ به کوشش بهرام فره‌وشی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چ سوم، ۱۳۵۸ ش؛ زرین کوب، عبدالحسین، دوقرن سکوت؛ سرگذشت و اوضاع تاریخی ایران در دو قرن اول اسلام، تهران: سخن، چ بیست و چهارم، ۱۳۹۰ ش، ص ۳۶.
۵. ادریسی، محمد بن محمد، نزهة القلوب فی اختراق الافاق، چاپ سوم، قاهره: مکتبة الثقافة الدينية، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۵۰.
۶. ابن حوقل، ابوالقاسم محمد، صورة الارض، ترجمه جعفر شعار، ج اول، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵ ش. ص ۳۲. مبادله کالاهاى استراتژیک و پرترفدار نظیر عنبر، عود، بخور، چرم، پارچه‌ها، سنگ‌های قیمتی، ادویه، ابریشم، برده، عاج و طلای حبشه در پهنه دریای عمان و خلیج عدن و دریای سرخ، رونق تجارت یمن و رقابت‌های ایران و روم شرقی و حبشه را رقم می‌زد.

تمدن‌ها و دولت‌های بزرگ و تأثیرگذاری ظهور کردند. حتی بعد از نابودی سد مأرب^۱ و مهاجرت اغلب اقوام ساکن این منطقه به اطراف شبه‌جزیره، دوباره شهرها و دولت‌های متعدد و مقتدری شکل گرفتند که تا استیلای حبشیان بر این ناحیه، حیات و اقتدار سیاسی داشتند. این امتیازات از یک طرف طمع سیری‌ناپذیر قدرت‌های بزرگ منطقه چون ایران و روم شرقی را برانگیخت و از طرف دیگر توجه ویژه مورخان یونانی - رومی و عربی - اسلامی را قبل و بعد از ظهور اسلام به خود جلب کرد.

در بُعد تجارت نیز، این کشور به واسطه بنادر متعدد خود و حلقه ارتباطی میان هندوستان، چین، آفریقا و مدیترانه، یکی از ثروتمندترین مناطق دنیای قدیم به شمار می‌رفت.^۲ جایگاه و شرایط مناسب اقلیمی و جغرافیایی سرزمین یمن، قرار داشتن در امتداد دو ساحل استراتژیک (کرانه‌های خلیج عدن و دریای سرخ در غرب و جنوب)، همسایگی با کشور حبشه^۳ و نقش ارتباطی‌اش با جهان شرق و غرب و نیز پراکندگی و تشتت مذهبی، سیاسی و اجتماعی این سرزمین در آستانه زوال پادشاهی حمیری، مسائل مهمی هستند که این منطقه را صحنه رقابت و نزاع سیاسی و اقتصادی دو قدرت برتر عهد باستان یعنی امپراطوری ایران و روم شرقی کرده بود.

۱. یمن در میان تمدن‌های باستانی که به رودخانه‌های بزرگ متکی بودند، حالت ویژه داشته است. یمنی‌ها برای بهره‌برداری بیشتر و بهتر از رودهای پرآب خود، از سیستم سدسازی بهره‌می‌بردند. یکی از این سدها که نشانگر تعالی فرهنگ و تمدن و مایه شهرت یمن بود، سد شهر تاریخی مأرب می‌باشد. شهر مأرب به عنوان پایتخت پادشاهی باستانی سبأ و ملکه سبأ (بلقیس) - که در قرآن کریم (سوره نمل آیات ۲۰-۴۳) نیز بدان اشاره شده است - در دشت پهناوری در ۱۷۵ کیلومتری شهر صنعا و بر سر راه کاروانی بخور واقع شده بود. بنابر قولی، این سد به دست بلقیس بنا و به واسطه سیل العرم (سوره سبأ، آیه ۱۶)، تخریب شد. (ابن هشام، عبدالملک بن هشام، سیره النبی، ترجمه رفیع‌الدین بن اسحاق بن محمد همدانی (قاضی ابرقوه)، ویرایش مدیر صادقی، تهران: نشر مرکز، چ سوم، ۱۳۸۳ ش.، ص ۷)

۲. امیر دهی، ع، «یمن (۱) از تمدن کهن تا صنعا و عدن»، مجموعه سرزمین‌های جهان اسلام، مجله اندیشه تقریب، سال ششم، ش ۲۱، زمستان ۱۳۸۸ ش. ص ۱۱۸.

۳. سرزمینی کهن که در مشرق قاره آفریقا واقع است و یونانیان آن را اتیوپی و مسلمانان آن را حبشه می‌نامیدند. این منطقه، در گذشته شامل کشورهای کنونی اتیوپی، اریتره، جیبوتی و سومالی بود و در حال حاضر بزرگ‌ترین بخش آن، کشور اتیوپی را تشکیل می‌دهد که از غرب به سودان، از جنوب به کنیا، از شرق به اریتره، جیبوتی و سومالی که در کنار دریای سرخ و خلیج عدن امتداد یافته‌اند، محدود می‌باشد. (بی‌آزار شیرازی، عبدالکریم، باستان‌شناسی و جغرافیای تاریخی قصص قرآن، بی‌نا، تهران، ۱۳۸۰، ص ۴۷۴)

یمن از بُعد سیاسی به دو بخش شمالی و جنوبی تقسیم شده بود؛ قسمت شمالی از سرزمین پادشاهی قدیم سبا و بخش جنوبی آن حَضْرَمَوْت نام داشت.^۱ این کشور در سال ۱۹۳۴ م، به استقلال رسید؛ ولی پس از صف‌بندی بلوک شرق و غرب، به دو تکه تقسیم شد. در سال ۱۹۶۲ م، جمهوری خواهان یمن با کمک نیروهای نظامی مصر، در زمان «جمال عبدالناصر»، آخرین حکومت زیدی را سرنگون و جمهوری عربی یمن را بنا نهادند؛ البته حدود هشت سال طول کشید تا مخالفان سرکوب شده و نظام جدید مستقر شود. این دو تکه، پس از فروپاشی شوروی سابق دوباره به هم پیوند خورده، یمن را زیر قدرت یک حاکم دیکتاتور و در ظاهر چپ‌گرا ولی وابسته به غرب، به نام «علی عبدالله صالح»^۲ قرار داد. در حالی که تا پیش از تأسیس جمهوری یمن، این کشور تحت حاکمیت حاکمان و امامان شیعه زیدی قرار داشت.

شرایط ویژه طبیعی و اقلیمی یمن، نظیر آب و هوای معتدل، وجود دریاها و عمان، سرخ و اقیانوس هند در اطراف آن، از یک طرف شکل‌گیری دولت‌های متمدن و مقتدری چون معینیان، سبائیان و حمیریان و از طرف دیگر مراودات تجاری و فرهنگی دیرینه مردم این ناحیه با امپراطوری‌های ایران و روم را رقم زده بود. به نحوی که جغرافیایونیسان یونانی به واسطه وجود آثار تمدن درخشان این دولت‌ها از حدود چهارده قرن قبل از میلاد مسیح تا شش قرن بعد از میلاد و در آستانه ظهور اسلام، این ناحیه از شبه‌جزیره عربستان را، «عربستان خوشبخت» نام نهادند.^۳

۱. قره‌چانلو، حسین، جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی؛ ج ۱، تهران، ۱۳۸۰، ص ۲۱۲
۲. وی در سال ۱۹۴۲ م در روستای بیت‌الاحمر، در منطقه سنحان استان صنعا به دنیا آمد و بعد از طی تحصیلات، در سن شانزده سالگی در سال ۱۹۵۸ م، به ارتش پیوست. او در سال ۱۹۶۲ م، در طراحی و اجرای کودتایی علیه شاه یمن شرکت مؤثر داشت و از سال ۱۹۷۸ تا ۱۹۹۰ م، ریاست جمهوری یمن شمالی را عهده‌دار بود. در ۱۹۹۰ م، بعد از اتحاد یمن شمالی و جنوبی، رئیس‌جمهور کل یمن شد. در نهایت در ژانویه ۲۰۱۲ م، به دنبال اعتراضات و انقلاب مردمی، با تصویب قانون مصونیت قضایی خود در پارلمان، یمن را به مقصد آمریکا ترک کرد. (سایت شخصیت‌نگار: www.shakhsiatnegar.com)
۳. علی، جواد، المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۱، بغداد، دارالعلم للملایین، ۱۹۷۲ م، ص ۱۲۸.

پیوندهای تاریخی ایران و یمن

پیوندهای تاریخی ایران و یمن، بیش از آن که ریشه در اسناد و مدارک مکتوب و مدون تاریخی داشته باشد، متأثر از اسطوره‌ها و افسانه‌ها به‌ویژه عصر پادشاهی کیانیان است. افسانه‌های ایرانی بر این نکته تأکید دارند که چون فریدون یا افریدون، جهان را میان پسران اش - ایرج، سلم و تور - تقسیم کرد، فرستاده‌ای به نام «جندل» را مأمور کرد تا همسرانی پری چهر، پاک و اصیل برای پسران اش، در سراسر جهان پیدا کند. جندل نیز سراغ پادشاه یمن (هاماوران) رفت.^۱

در عصر کیکاوس نیز، عشق وی به سودابه (دختر زیباروی شاه یمن)، لشکرکشی آزمندان‌اش را به یمن رقم زد؛ اما تلخ کامی‌های زیادی را به بار آورد. اگرچه پادشاه وقت یمن با مشاهده عظمت سپاه ایران، آن هم با شرط پرداخت باج و خراج و هدایای گران از جمله دختر زیبارویش، از در صلح و دوستی با کیکاوس درآمد ولی در نهایت، سپاه یمن در یک مهمانی ساختگی، غافلگیرانه بر سپاه ایران تاخت و کیکاوس و فرماندهان‌اش را در بند کرد؛ تا این که رستم، پهلوان تاریخ ایران، با سپاهی عظیم (حدود ۴۰۰۰ نفر) به سوی یمن شتافت و کیکاوس را بعد از چهار سال اسارت، آزاد کرد.^۲

برخی پژوهشگران، شکل‌گیری این افسانه را بر پایه لشکرکشی «انوشیروان» به فرماندهی «وهرز دیلمی»، جهت یاری «سیف بن ذی یزن»، شاهزاده حمیری یمن، می‌دانند و احتمال می‌دهند که خدای‌نامه‌نویسان از روی این واقعه تاریخی، آن داستان اسطوره‌ای را ساخته باشند.^۳

۱. فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، به کوشش سید محمد دبیر سیاقی، ج ۱، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۷۰، صص ۶۶-۶۷.

۲. مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۱، چ ششم، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۸ ش، ص ۲۲۲؛ ثعالبی نیشابوری، ابومنصور عبدالملک محمد بن اسماعیل، تاریخ ثعالبی، ترجمه مجتبی مینوی، چ اول، تهران، نشر نقره، ۱۳۶۸، صص ۱۰۹-۱۰۵؛ ابن بلخی، فارس‌نامه، تصحیح گای لسترینج؛ و رینولد آلن نیکلسون، تهران: اساطیر، چ اول، ۱۳۸۵، صص ۴۴-۴۳. ابن بلخی علت لشکرکشی کیکاوس را تنبیه حاکم یمن، ذوالادعاب بن ابرهه ذی المنار می‌داند که در حق مردم ظلم و تعدی روا می‌داشت. (ابن بلخی، همان، ۱۳۸۵، صص ۴۴-۴۳)

۳. نولدکه، تئودور، حماسه ملی ایران، ترجمه بزرگ علوی، چ سوم، تهران: نشر سپهر، ۱۳۵۷، ص ۴۶؛ زرین کوب، همان، ص ۳۷.

برخی از مورخان سابقه مناسبات ایران و عرب را، به عصر پادشاهی کمبوجیه هخامنشی می‌رسانند. آن‌ها معتقدند وقتی کمبوجیه از راه عربستان به سوی مصر لشکر کشید، با شاه تازیان پیمان بست که سپاه هخامنشی را سالم از راه بیابان و صحرا به مصر برساند و نیز جنگجویانی را در اختیار سپاه ایران قرار دهد. البته آن‌ها در قبال عدم پرداخت خراج مرسوم، تجارت پرسودی را میان جنوب عربستان و بنادر فلسطین، زیر نظر پادشاهی ایران سازمان می‌دادند.^۱

بر اساس اعلامیه داریوش بزرگ که بالای مقبره وی در نقش رستم شوش قرار دارد، یمن و شبه جزیره عربستان، جزء سرزمین‌های تحت امر هخامنشیان بود؛ چنان که می‌نویسد: «... به لطف اهورامزدا، این‌ها هستند ممالکی که من خارج از یارس گرفته‌ام، در آن‌ها تسلط دارم و خراج آن‌ها به من می‌رسد...: عربستان، مصر، ارمنستان، کاپادوکیه، ساردس و یمن...»^۲ شواهدی وجود دارد که در قرن اول میلادی، یمن در سیطره ایران یا تحت نظارت شاهان اشکانی بود. چنان که «کلازر» بر اساس پژوهش‌های انجام گرفته، اظهار می‌کند که تمامی سواحل شرق عربستان و عمان و حتی یمامه و مغرب آن خطه، تا حوزه جنوبی وادی «رواسر» و کوهستان «النیر» که یمن هم جزء آن محسوب می‌شد، در عهد اشکانیان متعلق به ایران بود.^۳ بعد از فروپاشی دولت اشکانی، دولت مردان ساسانی تلاش گسترده‌ای را برای نفوذ و تسلط مستقیم و انحصاری در خلیج فارس، خلیج عدن و بین‌النهرین آغاز کردند. اگرچه از زمان اردشیر اول، در راستای تسلط بهتر و بیشتر بر آب‌های خلیج فارس و کنترل این آب‌راه مهم، آن‌ها به سواحل جنوبی این دریا توجه ویژه داشتند و به همین دلیل از همان دوران یک پادگان ایرانی در بحرین ایجاد کردند.^۴

به هر حال می‌توان اذعان کرد که یمن قبل از ساسانیان با ایران ارتباط داشت؛ و در تمامی افسانه‌ها و داستان‌هایی که درباره این ارتباطات سیاسی و فرهنگی دو کشور وجود دارد،

۱. بویل، جی. آ.، تاریخ ایران، پژوهش دانشگاه کمبریج، ج ۳، بخش ۱، ترجمه حسن انوشه، چ اول، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۸، ص ۷۰۷؛ کورت، آملی، هخامنشیان، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، چ دوم، تهران: ققنوس، ۱۳۷۹، ص ۱۱۰.
۲. گیرشمن، رومن، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین، چ پانزدهم، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳، ص ۱۶۸؛ زرین کوب، همان، ص ۲۷.
۳. آذرنوش، آذرتاش، تاریخ زبان و فرهنگ عربی در قرن اول میلادی، تهران: سمت، ۱۳۷۷، ص ۱۷.
۴. دریایی، تورج، تاریخ و فرهنگ ساسانی، ترجمه مهرداد قدرت‌دیزجی، چ اول، تهران، ۱۳۸۲، ص ۸۶.

واقعيت‌هاي تاريخي زيادي قابل دريافت است. همچنين تجديد نفوذ و حضور سياسي و فرهنگي ايران در عربستان جنوبي، در دوران خسرو انوشيروان، به دنبال اخراج حبشيان و محو فرهنگ مسيحي - حبشي عملي شده بود؛ اين مسئله، موجب نفوذ و گسترش همه‌جانبه فرهنگي، سياسي، نظامي و اقتصادي ايرانيان بر يمن گشته، باعث شد اين منطقه حساس، بعد از انوشيروان تا آستانه ظهور اسلام، مستعمرة ايران قرار گيرد و به عنوان دروازه نفوذ فرهنگ و تمدن ايراني، نقش مثبت و تأثيرگذاري را ايفا کند.^۱

همزمان با سلطنت قباد ساساني، حکومت يمن به علل مختلف، از جمله چشم‌پوشي وي از ضعف امور سياسي و اجتماعي، جنگ ايران و روم و نيز رواج آئين مزدكي در ميان سپاهيان ايراني از لخميان به ملوک «کِنْدَه»^۲ منتقل شد.^۳

در زمان اردشير که نيروي دريائي او بر تمام آب‌هاي منطقه سيطره يافته بود، ساسانيان تلاش زيادي کردند تا از طريق سرزمين عمان که مقرر و پايدار نظامي آنان محسوب مي‌شد و نيز حَضْرَمَوْت و يمن، مقدّرات بازرگاني و تجارت خليج فارس و اقيانوس هند را در دست بگيرند. آن‌ها با پاسداري از حاشيه بيابان‌هاي عربستان، قصد داشتند کاروان‌هاي تجاري خود را از شرق شبه‌جزيره عبور دهند تا بدون خطر به يمن که بارانداز مهمّ درياي سرخ بود، برسانند؛^۴ سرانجام موفق شدند در ادامه رقابت با روميان در پهنه درياي سرخ و اقيانوس هند،

۱. پاينده، ابوالقاسم، نفوذ سياسي و فرهنگي و معنوي ايرانيان در عربستان هنگام ظهور اسلام، مجله بررسي‌هاي تاريخي، سال اول، شماره ۳، ۱۳۴۵، ص ۸۳-۸۹.

۲. قبيله کِنْدَه از قبائل قحطاني يمن بودند و در نزديكي حَضْرَمَوْت سکونت داشتند. آن‌ها پس از مهاجرت از جنوب به شمال، در منطقه نجد مستقر شده، سپس در مقرر جديد، به تدريج حکومتي را تشکيل دادند که نخستين و معروف‌ترين حاکمان آن «حجر آکل المرار» و «معدیگرب» بودند. دليل اهميت اين قوم در تاريخ اسلام، نقش مؤثر اشعث بن قيس کِنْدِي و خاندان‌اش در وقايع صدر اسلام و جريان ارتداد و فتوح بود. (لوسکايا، پيگو، اعراب مرزهاي روم شرقي و ايران در سده‌هاي چهارم تا ششم م، ترجمه عنايت‌الله رضا، چ اول، تهران: مطالعات و تحقيقات فرهنگي، ۱۳۷۲، ص ۲۹۲) اوج قدرت ملوک کِنْدَه، در قرن ۵ م. بود که تابع دولت جَمِيْرِي بودند؛ همچنان که آل لخم از دولت ساساني و غسانيان از دولت روم شرقي اطاعت و پيروي مي‌کردند. (غويدي، اغناطوس، محاضرات في التاريخ اليمن و الجزيرة العربية قبل الاسلام، ۱۹۸۶ ترجمه ابراهيم سامري، لبنان: دارالحدیث، ۱۹۸۶ م، ص ۴۸)

۳. اصفهاني، حمزه، تاريخ پیامبران و شاهان، ترجمه جعفر شعار، تهران، ۱۳۴۶، ص ۱۰۹.

۴. بويل، جی. آ.، همان، ص ۷۱۶.

شهر عدن^۱ را برای نظارت بر ترانزیت ابریشم از چین ایجاد کنند.^۲

در سده ششم میلادی و عصر خسرو انوشیروان به واسطه انحطاط کشاورزی، اقتصاد و نیروی انسانی یمن، منازعات شدید و خونین میان یهودیان و مسیحیان، و نیز قتل عام مسیحیان^۳ به دست حاکم یهودی مذهب حمیری، زمینه مناسبی برای حضور موفقیت آمیز و بلندمدت ایرانیان در یمن فراهم کرد.^۴

زرین کوب مداخله خسرو انوشیروان در امور یمن و اخراج حبشی‌ها را تابع عواملی چون: ضربه زدن به امپراطوری روم شرقی به عنوان حامی قدرتمند حبشی‌ها؛ مقابله با اتحاد نظامی شوم^۵ امپراطوری بیزانس و خاقان ترک^۶ و امپراطوری چین بر ضد ایران، نیز تسلط بر سرنوشت راه دریایی مهم جهان شرق و غرب که برای بیزانس ارزش حیاتی داشت، می‌داند.^۷ مسافت اندک میان حبشه و یمن در دو سوی تنگه باب المندب، از گذشته‌های دور

۱. عدن به عنوان یک شهر باستانی، مرکز استان عدن و مرکز اقتصادی و تجاری یمن محسوب می‌شود که از عصر باستان به سبب موقعیت جغرافیایی خود، رویدادهای تاریخی مهمی را پشت سر گذاشته است. این شهر که مرکز استراتژیک یمن محسوب می‌شود، اکنون مهم‌ترین گذرگاه طبیعی دریای عرب و اقیانوس هند و گذرگاه مهمی برای دریای سرخ است. عدن دارای آثار تاریخی مهمی است؛ دژها و سنگر بندی‌های شهر «کرتر»، مخازن بلند و قلعه «صیره» از آثار مهم تاریخی این شهر است. (<http://www.hawzah.net>)

۲. علی، جواد، المفصل من تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۲، طبع الاولی، بیروت، ۱۹۶۸ م، ص ۲۴.

۳. حادثه‌ای که در قرآن (سوره البروج آیات ۴-۷) به داستان «اصحاب اُحدود» معروف شده است. به هرحال حضور نظامی حبشی‌ها با حمایت‌های مادی و معنوی دولت مسیحی روم شرقی به بهانه خونخواهی و حمایت از هم‌کیشان مسیحی خود (اصحاب اُحدود)، منجر به حکومت ۷۲ ساله حبشی‌ها بر یمن شد.

(رش: مسعودی، مروج الذهب، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۴۴۰)

۴. همان، ص ۴۴۰؛ نولدکه، حماسه ملی ایران، ج سوم، ۱۳۵۷، ص ۲۱۵.

۵. این اتحاد با ابتکار بیزانسی‌ها، با هدف حذف تسلط انحصاری ساسانیان بر جاده ابریشم طراحی شده بود.

۶. حاکمان امپراطوری گوک ترک‌ها که به صورت کنفدراسیونی عشایری، متشکل از چندین قبیله در آسیای میانه حضور داشتند را خاقان ترک می‌نامیدند. اینان اولین قومی بودند که به نام ترک‌ها، تشکیل حکومت دادند و علت اصلی اختلاف آن‌ها با ساسانیان و همراهی با امپراطوری بیزانس (روم شرقی)، تسلط بر جاده ابریشم و بهره‌مند شدن از حقوق گمرکی و عواید تجارت پرسود این جاده تجاری باستانی بود. همین اختلافات و اندیشه ترکان برای ایجاد راه جدید تجاری در شمال دریای خزر و رشته کوه قفقاز، زمینه‌های نزدیکی و اتحاد ترکان با امپراطوری بیزانس را فراهم ساخت. (رضا، عنایت الله، ایران و ترکان در روزگار ساسانیان، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵ ش، صص ۱۲۸، ۱۶۹؛ نیز برای اطلاعات بیشتر رش: رئیس‌نیا، رحیم، آذربایجان در سیر تاریخ ایران از آغاز تا اسلام و کتاب ترکان در گذر تاریخ از بهنام محمدپناه)

۷. زرین کوب، عبدالحسین، تاریخ مردم ایران: ایران قبل از اسلام، ج ۱، چ دهم، تهران، ۱۳۸۶، ص ۴۹۶.

ارتباطات و مراوده‌های اجتماعی و تجاری این دو ناحیه را گریزناپذیر ساخت. امپراطوری روم برای خروج از بن‌بست تسلط ایرانیان بر کرانه‌های غربی و جنوبی شبه‌جزیره عربستان و امور تجاری و بازرگانی آن، تلاش گسترده‌ای را برای گشایش نفوذ سیاسی و اقتصادی خود در قالب گسترش مسیحیت در حبشه و یمن آغاز کرد. به دنبال رسمی شدن مذهب مسیحیت در قلمرو امپراطوری روم، سیل مبلغان مسیحی، برای انتشار دین نوظهور، به طرف حبشه سرازیر شدند. سرانجام رواج و گسترش مسیحیت در حبشه، سرنوشت سیاسی و اجتماعی این کشور را به روم شرقی پیوند زد و در مقابل این اتحاد، شاه حمیری یمن متوجه دربار ساسانی شد. همین رقابت‌ها و کشمکش‌های مذهبی و اقتصادی، حوادث تاریخی مهمی را در این منطقه رقم زد و آن را در صحنه مبارزات و درگیری‌های بین‌المللی و جهانی قرار داد.

در واقع از اواسط قرن چهارم میلادی، مسیحیت در یمن رواج یافت. بر حسب روایات، این اقدام از زمان امپراطور «کنستانتین» انجام پذیرفت و پس از آن با مجوز پادشاه حمیری، کلیساهای ظفار و عدن تأسیس شدند.^۱ در عصر «فلاویوس آناستاسیوس»^۲ امپراطور روم، مسئله گسترش مسیحیت در میان حمیریان، روابط میان ملوک حمیری یمن را بهبود بخشید.^۳

غروب حاکمیت حمیریان در یمن

در پایان سده پنجم و آغاز سده ششم میلادی، پراکندگی دینی، سیاسی و نفوذ گسترده حبشیان، حکومت حمیریان یمن را به انحطاط کشاند. آخرین سلسله حکومتی یمن تا قبل از تسلط حبشیان، از آغاز تأسیس حکومت خود، با دخالت رومیان، جهت تسلط بر راه بازرگانی هند و آفریقای شرقی در مقابل دولت ساسانی مواجه بود. سرانجام به دلیل ناکامی «آئلیوس

۱. صالح، احمد علی، تاریخ العرب القديم و البعثه النبویه، بیروت، بی‌نا، ۲۰۰۰م، ص ۳۰.

۲. Flavius Anastasius. وی در یک جنگ سه ساله با ساسانیان درگیر بود که از سال ۵۰۲ م در عصر پادشاهی قباد ساسانی آغاز شده بود؛ اما به دنبال شکست رومی‌ها، این نبرد با امضای قرارداد صلح ۷ ساله پایان پذیرفت.

۳. پروکوپیوس، جنگ‌های ایران و روم، ترجمه محمد سعیدی، تهران: علمی و فرهنگی، چ چهارم، ۱۳۸۲، ص ۱۲۸-۱۲۵؛ قره‌چانلو، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۲۱۶.

گالیوس^۱) سردار رومی حاکم مصر، در تصرف قلمرو حِمیریان یمن، حبشی‌ها توانستند به عنوان دولت دست‌نشانده رومی، سواحل یمن را اشغال کنند.^۲ آخرین بازمانده ملوک حِمیری یمن قبل از حمله حبشی‌ها، «زُرْعَة بن ثُبَان» معروف به «ذونواس»^۳ بود. او به سبب رفتارهای غیر اخلاقی حاکم وقت یمن - «لَخِیْعَة ینوف ذوشناتر» - نسبت به شاهزادگان حِمیری و نیز تعدیات روزافزون حبشی‌ها، بر وی خروج کرد. ذونواس، در رأس مبارزات مردمی قرار گرفت و در نهایت به پادشاهی حِمیریان یمن رسید.^۴ وی در نیمه دوم قرن ششم میلادی جهت ضدیت با حبشیان مسیحی و نیز ریشه کن کردن مسیحیت در یمن، یهودی شد.

در اواسط سده چهارم میلادی که حبشی‌ها با اشاره رومی‌ها، سرگرم نشر مسیحیت و تأسیس کلیسا در منطقه یمن بودند، شمار مهاجران یهودی که پس از ویرانی اورشلیم به جنوب عربستان پانهنده شدند، افزایش یافت. لذا در سده ششم میلادی، ذونواس با کمک همین گروه، سیاست رواج و گسترش یهودی‌گری و تعقیب مسیحیان را با شدت تمام آغاز کرد.^۵ وی با حمایت جدی از آیین یهود، به تعقیب و آزار مسیحیان حامی حبشه که از میان حِمیریان و قبایل یمنی به‌ویژه اهالی نَجْران بودند، پرداخت. با کمک سپاهی از حِمیریان به نَجْران لشکر کشید و بسیاری از مسیحیان این خطه را بعد از این که میان پذیرش آیین یهود

۱. Aylus Gallus. ظاهر آیین لشکرکشی با هدف دستیابی بر جاده یا منبع بخور در یمن انجام شد؛ چراکه دولت روم ضمن تسلط بر راه تجارت بخور، قصد داشت بر منبع تولید بخور نیز تسلط داشته باشد. (نقولا زیاده، الجغرافیا و الرحلات عند العرب، بیروت: دارالکتاب اللبنانی، دارالکتاب المصری، ۱۹۸۷ م، صص ۲۱۶-۲۱۷)
۲. پروکوپسوس، همان، ص ۹۹؛ شهیدی، سیدجعفر، تاریخ تحلیلی اسلام تا پایان امویان، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، چ بیست و دوم، ۱۳۷۷، صص ۱۵-۱۲. مقصود رومی‌ها از حمله به قلمرو حِمیریان (در ۲۴ ق م)، تصرف یمن و بهره‌برداری از ثروت‌های آن، غلبه بر راه‌های تجاری تحت سلطه پادشاهان سبأ و پاک‌سازی دریای سرخ از وجود دزدان دریایی بود. (سالم، ۱۳۸۳، ص ۸۶)
۳. وی فرزند ثبَان اسعد بود و زرعه نام داشت و چون بر ملک آبا و اجدادی خود در یمن غلبه یافت، یوسف نام گرفت. (یعقوبی، احمد بن اسحاق، تاریخ یعقوبی، ترجمه ابراهیم آیتی، چ نهم، تهران، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۲۴۳؛ ابن خلدون، ۱۳۸۳ بوزید عبدالرحمن بن محمد، العبر (تاریخ ابن خلدون)، ترجمه عبدالحمید آیتی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چ سوم، ۱۳۸۳ ش.، ص ۵۹)
۴. یعقوبی، همان، ج ۱، صص ۳-۲۴۲؛ طبری، تاریخ طبری (تاریخ الرسل و الملوک)، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر، ج ۲، ۱۳۷۵، ص ۶۶۷؛ مسعودی، مروج الذهب، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۴۴۰؛ اصفهانی، تاریخ پیامبران و شاهان، ۱۳۶۷، صص ۸-۱۳۷.
۵. شهیدی، تاریخ تحلیلی اسلام، ۱۳۷۷، ص ۱۵.

و مرگ مخیر ساخت، به گودال‌هایی از آتش افکند؛ سپس اقدام به تخریب صومعه‌ها و آتش زدن انجیل کرد.^۱ این حادثه در متون عربی به شکل هولناکی روایت شده و در قرآن مجید در قالب داستان «اصحاب اُخُدود»^۲، به صورت یک واقعیت تاریخی بیان شده است. اسناد و مدارک حبشی، رومی، یونانی و سنگ‌نوشته‌های جِمیری نیز آن را تأیید می‌کنند. در واقع مقصود اصلی ذونواس از این سیاست، جلوگیری از نفوذ روزافزون حبشه و بیزانس در یمن بود؛ در حالی که ناخواسته، باعث نفوذ ابرقدرت دیگر آن روزگار یعنی امپراطوری ساسانی، در سرزمین یمن شد.

تبرستان
www.tabarestan.info

آغاز استیلای حبشی‌ها بر یمن

اقدامات ضدّ حبشی ذونواس در یمن، زنگ خطری برای موقعیت بازرگانی و تجاری امپراطوری روم شرقی در کرانه‌های جنوبی و غربی عربستان و اقیانوس هند بود. به دنبال این زنگ خطر، امپراطور «یوستین اول»، با آگاهی از نیات و اقدامات ذونواس و نیز جهت حفظ منافع مذهبی و اقتصادی خود در این منطقه، نجاشی، حاکم دست‌نشانده خود در حبشه را مأمور سرکوبی ذونواس و احقاق حقوق مسیحیان یمن کرد.^۳

سرانجام سپاه حبشه با حمایت‌های مادی و معنوی روم شرقی، به فرماندهی «اِزیاط» و همراهی «ابرهه بن صباح»^۴ به سوی یمن اعزام شد. حبشی‌ها در غیبت

۱. ابن هشام، سیره النبی، صص ۳۱-۳۰؛ دینوری، أخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، چ چهارم، تهران: نشر نی، ۱۳۷۱. ص ۹۰؛ طبری، همان، ج ۲، ص ۶۶۸؛ مسعودی، همان، ج ۱، ص ۴۴۰؛ مجمل التواریخ و القصص، مجهول المؤلف، تصحیح محمدتقی بهار، تهران: کلاله خاور، ۱۳۱۸. صص ۱۷۰-۱۶۹.
۲. سوره بروج - آیات ۷-۴. این واقعه را اغلب مورخین و مفسرین، حدود چهل سال پیش از بعثت رسول خدا(ص) می‌دانند.

۳. دینوری، همان، ص ۹۰؛ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۴۳؛ طبری، همان، صص ۶۷۵، ۶۶۷.
۴. نام حبشی ابرهه، ابراهیم یا ابراهام است. کنیه وی ابویکسوم بوده و به علت جراحت و بریدگی لب و بینی در جنگ با اریاط حبشی، به اشرم (ابرهه الاشرم) معروف شده است. (حموی، یاقوت؛ معجم البلدان، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۳۹۹ هـ ق/ ۱۹۷۹ م، ج ۳، ص ۲۵۳؛ ابن خلدون، ۱۳۸۳، ج ۱، صص ۶۶ و ۶۱؛ برگ نیسی، کاظم، «ابرهه»، دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، ج ۲، ۱۳۷۰، ص ۵۹۳.)

شاه حیره^۱ و شاهنشاهی ساسانی که حامیان ذنواس محسوب می‌شدند، بر او غلبه کردند و حاکمیت کامل یمن را به دست گرفتند. این چنین بود که ذنواس در پی جنگی حدوداً ۷ ساله، جهت گریز از ننگ اسارت، خود را در دریا غرق کرد.^۲ البته اغلب مورخین اسلامی، با اختلاف روایات و بدون توجه به رویکرد اقتصادی و تجاری مهاجم حبشی‌ها، به این عملکرد آن‌ها تنها رنگ مذهبی و اخلاقی داده‌اند.^۳ سرانجام چهار تن حبشی به نام‌های اریاط، اَبْرَهه، یَکُسوم بن ابرهه، مَسْرُوق بن ابرهه، در یک دوره ۷۰-۵۰ ساله برای این منطقه حکمرانی و منافع مذهبی، سیاسی و اقتصادی روم شرقی را تعقیب کردند.^۴ چند سال بعد از حکومت اریاط در یمن، به دنبال بروز اختلافات و نزاع‌های درونی میان سرداران حبشی، ابرهه با حيله، اریاط را از میان برداشت و با ارسال هدایای نفیس و شگردهای خاص، پادشاه حبشه را نسبت به پذیرش حاکمیت خود در یمن متقاعد کرد. بنا به گزارش مورخان، این حاکمیت تا لحظه‌ی ورود وَهْرَز ديلمی به یمن، ۷۲ سال تداوم داشت.^۵

ابرهه و ایران

در سده پنجم و ششم میلادی، دو دولت روم شرقی و ایران، در تلاش برای گسترش نفوذ و منافع خود در سواحل جنوبی عربستان و منطقه یمن بودند. ایران که از دیرباز، تجارت انحصاری

۱. حیره، شهری بود در غرب فرات و آثار آن در نزدیکی‌های شهر نجف اشرف دیده می‌شود. این شهر در عصر ساسانی مرکز یک امارت نیمه عربی بود که حاکمان آن با عنوان آل لخم به عنوان دست‌نشانندگان ساسانیان عمل می‌کردند. همچنین محل استقرار و پادگان یک لشکر ایرانی موسوم به «دویسر» بود که در عصر ساسانی به «نشستگان» معروف بودند. (امام شوشتری، یک لشکر کشتی تاریخی از راه خلیج فارس، مجله بررسی‌های تاریخی، ش ۵ و ۶، اسفند ۱۳۴۵، ص ۷۵.)

۲. مسعودی، همان، ج ۱، ص ۴۴۰؛ علی، جواد، همان، ج ۳، صص ۷-۵۹۵.

۳. طبری، همان، ج ۲، صص ۶۸۰-۶۶۰؛ مسعودی، همان، ج ۱، صص ۳-۴۴۰.

۴. طبری، همان، ج ۲، ۶۸۹؛ ابن اثیر، عزالدین علی بن محمد، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ترجمه سید محمدحسین روحانی، تهران: اساطیر، ۱۳۸۴، ص ۵۱۸.

۵. ابن هشام، همان، ص ۴۷؛ دیتوری، همان، ص ۹۱؛ طبری، همان، ج ۲، ص ۵۱۲؛ مسعودی، همان، ج ۱، صص ۳-۴۴۱.

ابریشم و مدیریت راه ابریشم را در دست داشت، با تحمیل تعرفه‌های سنگین بر کالاهای تجاری و نیز جلوگیری از رسیدن ابریشم به سمت روم شرقی، آن‌ها را به واکنش واداشت.^۱ در نقطهٔ مقابل، بیزانس نیز تلاش می‌کرد راه‌های بزی و بحری را در اختیار خود بگیرد و حمیریان را از دست‌اندازی به کشتی‌های رومی باز دارد. سرانجام بیزانس توانست تا از طریق گسترش نفوذ سیاسی، مذهبی خود در میان اعراب ساکن، آنان را علیه دولت ایران به مقاومت وا دارد.

نقطهٔ اوج این رقابت‌های سیاسی، اقتصادی این بود که در سال ۵۴۰ م دولت روم شرقی درصدد برآمد تا ابرهه را برای لشکرکشی به سوی ایران ترغیب و این کار را عملی کند. این اردوکشی که در تاریخ به حملهٔ «اصحاب فیل» معروف است، با هدف تخریب و انهدام خانهٔ کعبه در مکه صورت گرفت. برخی پژوهشگران عقیده دارند که قصهٔ اصحاب فیل که در سورهٔ فیل به اجمال از آن سخن رانده شد، بیشتر از آن‌چه با تاریخ عربستان و حجاز مرتبط باشد به تاریخ ایران مربوط است؛ چراکه علاوه بر دغدغهٔ دینی و مذهبی، با چشم‌داشت به گنجینه جواهرات کعبه، و با هدف تسلط بر راه «بُخور»^۲ که منزلگاه تجاری مکه بود، مأموریت داشت تا از این طریق، خود را به مرزهای ایران یا هم‌پیمانان ایران در شمال شرق عربستان نزدیک کند. انگیزهٔ ظاهری وی این بود که جهت گسترش و تعمیق مسیحیت در یمن، توجه اعراب یمن و حومه را از زیارت کعبه به زیارت معبد و صومعهٔ زیبا و پرهزینه‌ای به نام «قُلَیس»^۳ که

۱. برگ نیسی، همان، ج ۲، صص ۵-۱۶۴.

۲. بُخور یکی از محصولات استراتژیک یمن بود که در جنگل‌های بخور این منطقه به دست می‌آمد و در قلمرو روم، خواهان زیادی داشت. جاده بخور، یکی از قدیمی‌ترین مسیرهای کاروانی شبه‌جزیره عربستان بود که از جنوب و غرب آن (عمان) آغاز و تا یمن (شهرهای عدن و قان) و غزه در سواحل مدیترانه امتداد داشت. این راه پر سود که مایه ثروت و قدرت دولت‌های مختلف یمن بوده است، با راهاندازی راه دریایی مصر - هندوستان به وسیله رومی‌ها، از طریق دریای سرخ و کشف زمان بادهای موافق (مون‌سُون‌های) جنوب غربی و برقراری ارتباط دریایی بنادر باب‌المنندب و مصر، از رونق افتاد. (تقی زاده، حسن، تاریخ عربستان و قوم عرب: از اوان ظهور اسلام و قبل از آن، چ اول، تهران، ۱۳۲۹، ج ۱، صص ۲۱، ۳۳؛ اسین، امیل، مکه مکرمه، مدینه منوره، ترجمه احمد آرام، تهران، بی‌نا، ۱۳۵۸، ص ۳۲)

۳. قُلَیس از کلمه یونانی (Ekklessia) اخذ شده است. وی در ساخت این معبد ضمن بیگاری کشیدن از اهالی یمن، از مصالحی چون مرمر و سنگ‌های منقوش به طلا، از قصر بلقیس همسر حضرت سلیمان استفاده کرده بود. (طبری، همان، ج ۲، ص ۶۷۹)

خود در صنعا بنا کرده بود، برگرداند. گویا این معبد، به عنوان نماد آئین مسیحي و مظهر نشر و ترویج آن در عربستان جنوبی و البته به قصد تثبیت پایه‌های مسیحيت در بخش‌های جنوبی شبه‌جزیره و تسهیل ارتباط یمنی‌ها با مسیحيان حبشه و روم برپا شده بود؛ اما خیلی زود، در تقابل با کعبه، مرکز دینی مقدس و دیرینه عرب در بخش مرکزی شبه‌جزیره عربستان قرار گرفت؛ تا جایی که ابرهه به نجاشی نوشت: «پادشاه! من برای تو کلیسایی بنا کرده‌ام که همانند آن را برای هیچ پادشاهی پیش از تو نساخته‌اند! و از پای تنشیم تا حج‌گزاران عرب را به سوی آن بگردانم.»

اعراب نیز با شنیدن خبر این مکاتبه ابرهه با نجاشی، کلیسای ابرهه را به نجاست آلوده کردند. این مسئله، باعث عصبانیت وی از اعراب و اصرار بر نابودی خانه کعبه شد.^۲ از نظر پژوهشگران، وقوع لشکرکشی ابرهه یک امر مسلم تاریخی است؛ چرا که گزارش ماجرای سپاه فیل و خشم و عذاب الهی نسبت به سپاه حبشه، در یکی از سوره‌های مکی قرآن آمده است.^۳ اما «احمد العلی صالح» در «محاضرات فی التاريخ العرب»، مسئله ساخت کلیسای نصرانی از سوی یک مسیحي افراطی و اجبار مشرکان عرب به زیارت آن را، یک هزل و خرافه می‌داند.^۴

به نظر می‌رسد رقابت و کشمکش دائمی دو کشور قدرتمند جهان آن روز بر سر منطقه حساس و استراتژیک یمن، منشأ ارائه دیدگاه‌های متفاوت و یک‌جانبه‌نگر از سوی برخی مستشرقین و مورخان مسلمان شده؛ و حتی در قرون اخیر، نقشه جدیدی را به نفع غربی‌ها و علیه ساسانیان ساخته است.

بنابراین یا اساساً هجومی از سوی ابرهه به مکه صورت پذیرفت و یا مکه در سر

۱. پایتخت یمن، شهر «دِمار» بود که یک کلمه فارسی است از ریشه «دم» (به معنای نفس) و پسوند «ار». اما پیش از اسلام، به نام عربی - حبشی «صنعا»، به معنای «قلعه، استوار و پایدار» تغییر کرده است (دینوری، اخبار الطوال، ۱۳۷۱، ص ۹۰؛ امام شوشتری، یک لشکرکشی تاریخی ...، ۱۳۵۴، ص ۲) این شهر از گذشته‌های دور پایتخت و دارالملک یمن بوده است.

۲. طبری، همان، ج ۲، ص ۶۷۹؛ ابن اثیر، همان، ج ۲، ص ۵۱۳؛ ابن خلدون، همان، ج ۱، ص ۶۳.

۳. قرآن کریم، سوره فیل، آیات ۵-۱؛ لوسکایا، اعراب مرزهای روم شرقی و ایران ...، ص ۲۴۶؛ تقی زاده، تاریخ عربستان و ...، ج ۲، ص ۵۵.

۴. صالح، احمد العلی، محاضرات فی تاریخ العرب، ۱۹۸۱ م، ص ۲۶۲.

راه حمله ابرهه به شمال عربستان و منطقه حيره، مورد توجه حبشی‌ها قرار گرفت. به احتمال زياد، ابرهه بعد از مطالعه اوضاع ايران و آگاهی از اقتدار ملوک حيره، به سوی مکه تغيير مسير داد.

گزارش «پروکوپيوس»^۵، به عنوان مهم‌ترين سند تاريخی درباره نگاه توسعه‌طلبانه ابرهه، نشان می‌دهد که امپراطور «ژوستی نین»^۶، در عصر حاکمیت حبشی‌ها بر يمن، فرستاده‌ای را نزد آنان فرستاد تا ضمن تأکید بر هم‌کیشی حبشه با يمن، از ایشان بخواهد در اتحاد با رومی‌ها، به ايران اعلان جنگ دهند. وی می‌افزاید، ابرهه تنها یک بار، آن هم به تحریک مخدومان خود در روم شرقی، به لشکرکشی به سوی ايران دست زد؛ ولی به محض حرکت، متوجه خطر و عواقب ناگوار آن شد و بی‌درنگ راه بازگشت را در پيش گرفت.^۷

به نظر می‌رسد حمله مدّ نظر مورخان مسلمان نیز، تحت عنوان «عام الفیل»، در چارچوب همین لشکرکشی ابرهه قابل تطبیق باشد؛ اما برخی محققان با ابراز تردید نسبت به انگیزه مذهبی و دینی ابرهه در پس این حرکت تاريخی، رقابت و ستیز اعراب حجاز یا ملوک حيره و شاهان ايران بر ضدّ موقعیت‌های اقتصادی و بازرگانی حبشی‌ها را، عامل آن می‌دانند.^۸

بنابراین پشت این سفر جنگی پرطمطراق ابرهه، سه هدف اساسی مذهبی، اقتصادی و سیاسی نهفته بود که وی در بُعد مذهبی، انتقال مرکزیت دینی شبه‌جزیره به شهر صنّعا؛ در بُعد اقتصادی، تسلط بر جاده تجاری يمن به روم و بازارهای مرتبط با آن و انتقال مرکزیت تجارت بین‌المللی مکه به شهر صنّعا؛ و در نهایت از نظر سیاسی، دست‌اندازی به سرزمین حيره و متصرّفات ساسانیان در بین‌النهرین و تضعیف موقعیت این دولت در شبه‌جزیره را مدنظر داشت؛ که با تأمین بُعد مذهبی، دو هدف اقتصادی و سیاسی، خودبه‌خود تأمین می‌شد.

۵. پروکوپيوس (Procopius) (متولد ۵۶۵م) مورخ سردار بیزانسی، معروف به بلیزاریوس در دربار امپراطوری بیزانس در قرن ششم میلادی، اثر معروف خود را با عنوان «جنگ‌های ايران و روم در سال‌های ۵۵۴-۵۴۵م» تألیف کرده است.

۶. Gustinian

۷. پروکوپيوس، جنگ‌های ايران و روم، ۱۳۸۲، ص ۱۰۰.

۸. الافغانی، سعید، اسواق العرب فی الجاهلیة والاسلام، دمشق: دارالفکر، ۱۳۷۹ ق / ۱۹۶۰ م، ص ۱۰۸؛ زرین‌کوب، دو قرن سکوت، ۱۳۹۰، ص ۴۳.

آغاز حاکمیت ایرانیان بر یمن

گفته شد که رقابت‌های دیرینه روم شرقی و ساسانیان بر سر مدیریت صادرات و واردات و بازرگانی خلیج عدن، خلیج فارس، دریای سرخ و اقیانوس هند، حوادث تاریخی مهم و پیچیده‌ای را در یمن رقم زد. به گونه‌ای که به دنبال یک دوره ۷۲ ساله حاکمیت حبشی‌ها بر این خطه، زمینه حضور دائمی ایرانیان فراهم شد و به قول زرین کوب، کلید این قلعه جادویی، تا ظهور اسلام همچنان در دست ایران باقی ماند.^۱ تنها قهرمان نهضت اعراب، برای رهایی یمن از سلطه حبشی‌های مسیحی و تثبیت حضور سیاسی - اجتماعی ایران، «سیف بن ذی یزن»، از نژاد شاهان قدیم حمیری بود.^۲

نارضایتی یمنی‌ها از تسلط حبشی‌ها و تعدیات روزافزون آنان بر اهالی یمن، به تدریج با تحریک و هدایت برخی شاهزادگان حمیری در همان عصر جانشینان ابرهه آشکار شد. شکست تلاش‌ها و کشمکش‌های درونی یمن بر سر مسئله رهبری مبارزات و شورش‌ها علیه حاکمیت حبشی، آن‌ها را به سوی یکی از قدرت‌های بزرگ همسایه یعنی امپراطوری ساسانی، رهنمون ساخت. واضح است که تحولات سیاسی - اجتماعی جنوب عربستان در سده‌های پنجم و ششم میلادی، تحت الشعاع منازعات ایران و روم شرقی قرار داشت؛ اما منابع تاریخی، اسلامی به دلایل نامعین و بدون اشاره به اهداف واقعی طرفین، تنها به انگیزه‌های انسانی و اخلاقی انوشیروان جهت پاسخ‌گویی به استغاثه‌های شاهزاده حمیری اشاره کرده‌اند. در این خصوص برخی منابع تاریخی به تلاش فردی به نام «ابومرّه بن ذی یزن» برای اخراج حبشی‌ها اشاره می‌کنند؛ البته برخی منابع کتبه وی را ذی یزن دانسته‌اند؛ اما برخی دیگر ذی یزن را پدر ابومرّه دانسته‌اند.^۳ به هر حال، این اخبار با وجود آشفتگی، بیانگر آغاز تحرکات یمنی‌ها برای خروج از بن‌بست تسلط حبشی‌ها بر یمن، پیش از اقدامات سیف بن ذی یزن است. طبری اشاره دارد که ابرهه، بعد از جلب رضایت نجاشی نسبت به حاکمیت خود در این

۱. زرین کوب، تاریخ مردم ایران، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۴۹۶.
۲. قره چانلو، جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۲۱۸.
۳. طبری، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۷۹.

خطه، همسر ابومره ذی یزن را که از شاهزادگان و اشراف یمن بود، به زور تصاحب کرد. همین امر، کینه ابومره را برای انتقام جویی و اخراج حبشی‌ها با کمک یکی از قدرت‌های برتر منطقه تشدید کرد.^۱ ابومره به عنوان اولین سفیر یمن، در نخستین گام و بعد از ترک زن و پسرش؛ سیف، به سوی قیصر روم در انطاکیه^۲ رفت. او تعهد کرد در مقابل آزادی خانواده‌اش و نیز بازیابی حکومت یمن و اخراج حبشی‌ها، مُلک یمن را دست‌نشانده و باج‌گذار روم کند. قیصر به ظاهر به بهانه هم‌کیشی با حبشی‌ها، خواسته‌های ابومره را اجابت نکرد؛ چراکه محرک و مشوق اصلی حمله اریاط و ابرهه خود قیصر روم بود.

به نظر روایت درخواست کمک ابومره از رومی‌ها، دور از انتظار و عقل است و به احتمال زیاد مورخان عربی - اسلامی برای بزرگ‌نمایی اقدام خسرو انوشیروان در اجابت خواسته شاهزاده جَمِیری، این روایات را ساخته و بیان کرده‌اند.

براساس گزارش‌های تاریخی، ابومره در گام بعدی، متوجه دربار انوشیروان شد. وی با راهنمایی و پادرمیانی «نعمان بن منذر»، پادشاه دست‌نشانده ساسانیان در حیره، به دربار خسروی ایران باریافت.^۳ منابع مختلف اسلامی، احتیاط و امتناع اولیه انوشیروان را از پذیرش خواسته‌های ابومره تابع عواملی چون: بُعد مسافت، وجود خطرات احتمالی لشکرکشی تا سرزمین یمن و بی‌حاصلی این سفر جنگی برای ایران دانسته‌اند؛^۴ با این حال شاه با بی‌میلی به او وعده یاری داد ولی قبل از تحقق وعده‌هایش، ابومره از دنیا رفت.

«سیف» بعد از فوت پدر، در خانه ابرهه رشد کرد و از طریق مادر، از راز زندگی خود و نحوه برخورد ابرهه حبشی با پدرش آگاه شد. وی تا مرگ ابرهه و پسرش، یکسوم، صبر پیشه کرد، سپس در عصر «مسروق بن ابرهه»، جهت انتقام‌گیری از حبشیان و دست‌یابی به تاج و تخت، به تکاپو افتاد.^۵

۱. طبری، همان، ج ۲، ۶۷۸.

۲. انطاکیه شهری در ۹۵ کیلومتری غرب حلب، در شمال سوریه واقع شده است که در ۳۰۰ هـ ق ساخته شده بود.

۳. دینوری، اخبار الطوال، صص ۲-۹۱؛ طبری، همان، ج ۲، ۹۰-۶۸۹؛ مسعودی، همان، ج ۱، ۴-۴۴۳؛ زرین کوب، همان، صص ۴۴-۴۵.

۴. طبری، همان، ج ۲، ص ۶۹۰؛ مسعودی، همان، ج ۱، ص ۴۴۴؛ ابن‌اثیر، همان، ج ۲، ص ۵۱۹؛ زرین کوب، همان، ص ۴۶.

۵. دینوری، همان، ۱۳۷۱، ص ۹۱؛ ابن‌اثیر، همان، ۱۳۸۴، ج ۲، ص ۵۰۳.

در این جا داستان حرکت پدرش در استمداد از قیصر روم و بی‌اعتنایی وی و سپس باریابی به دربار خسرو انوشیروان عیناً تکرار می‌شود. به همین سبب زرین کوب به درستی می‌نویسد که در داستان دادخواهی‌ها و تکاپوهای ذی‌یزن و پسرش سیف و عکس‌العمل دربارهای روم و ایران، شباهت زیادی وجود دارد که احساس می‌شود به ناچار یکی از روی دیگری، ساخته و پرداخته شده است. زرین کوب در نهایت به این نتیجه می‌رسد که جهت غمناک جلوه دادن تیره‌بختی و آوارگی سیف، داستان ذی‌یزن را از روی داستان وی ساخته باشند. پس واقعیت این است که سیف بن ذی‌یزن، قهرمان اصلی این واقعه تاریخی و حلقه ارتباط سیاسی یمن و ایران در عصر انوشیروان است.^۱

ابن‌اثیر اشاره دارد که در مقابل گزارش سیف از شرایط مناسب اقتصادی یمن، انوشیروان گفت که بیچاره می‌پندارد که سرزمین و کشور خود را بهتر از من می‌شناسد ولی براساس روایت ابن‌هشام، شاه بعد از استماع گزارش سیف گفت: «حکایت چنان می‌کند که همه کوه و صحرا [ی] یمن، زر و سیم است و ما را دیگر رغبت افتاد که پاس سخن وی بداریم و لشکری با وی بفرستیم».^۲

ابن‌بلخی نیز بهانه انوشیروان در پاسخ گویی به سیف را اجتناب از اتهام خُلف وعده به یک نیازمند می‌داند.^۴

یمن: میدان عمل ساسانیان

با وجود این که منابع متقدم و متأخر به انگیزه‌های واقعی شاه ایران در تدارک و اعزام سپاه به یمن تصریح ندارند اما با تأمل در روایات پراکنده و داستان‌گونه این منابع، می‌توان دلایل مختلفی را استخراج کرد که به شرح ذیل است:

۱. زرین کوب، همان، ص ۴۷.
۲. ابن‌اثیر، همان، ج ۲، ص ۵۱۹.
۳. ابن‌هشام، همان، ص ۴۵؛ جهت اطلاع بیشتر رک: نولدکه، تئودور، تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان، ترجمه عباس زریاب خویی، تهران: پژوهشکده علوم انسانی و مطامعات فرهنگی، چ دوم، ۱۳۷۸، ص ۳۹۴.
۴. ابن‌بلخی، همان، ص ۹۵.

۱) اصرار و پافشاری سیف در نمایاندن کشورش به عنوان سرزمینی حاصل خیز از نظر مواد کانی و کشاورزی^۱؛ طبق روایت ابن اثیر، خسرو بعد از شنیدن بیانات سیف که گفته بود: من برای زر و سیم نیامدم؛ بلکه برای مردان جنگی آمدم تا از خواری و زبونی ام وارهانی. کشور من انباشته از زر و سیم است؛ جمله‌ای را بیان کرد که بیانگر آگاهی شاهان ساسانی از ظرفیت‌ها، استعدادها و اوضاع کشورهای همسایه و دوردست بود؛ او گفت که بیچاره می‌پندارد سرزمین و کشور خود را بهتر از من می‌شناسد.^۲

۲) تحمیل حاکمیت ساسانیان بر کلّ یمن^۳.
۳) مسئله‌رهایی از شرّ زندانیان خود در سرزمین یمن^۴؛ حضور زندانیان پُرشمار در زندان‌های شاهی که اغلب آن‌ها از طبقات ممتاز جامعه و خطری بالقوه برای حاکمیت شاه ساسانی محسوب می‌شدند، دغدغه شاه و درباریان و موبدان بود.

۴) رقابت سیاسی و اقتصادی انوشیروان با امپراطوری روم شرقی در سواحل دریای سرخ؛ رومیان قصد داشتند با تحریک و تشویق اعراب، اتحادیه‌ای را بر ضدّ ایران در نواحی مرزی جنوب و غرب شکل دهند.

بنابراین، هدف اصلی و نهایی انوشیروان در کمک به شاهزاده‌ی جَمیری یمن، این بود که اولاً جهت دستیابی بر خراج و مالیات جنوب عربستان، یمن و بحرین، بر این مناطق سیطره داشته باشد؛ ثانیاً حکام دست‌نشاندهٔ ایرانی می‌خواستند کالاهای قیمتی^۵ و منحصر به فردی را که از راه دریای هند به بندرهای یمن و جنوب عربستان می‌آمد و از طریق دریای سرخ و راه زمینی حَصْرَموت و وادی‌های پرخطر و ناامن صحرای عربستان، به فلسطین می‌رسید، با دقت، مراقبت و مدیریت کنند.

۱. طبری، همان، ج ۲، ص ۶۹۴.

۲. ابن اثیر، همان، ج ۲، ص ۵۱۹.

۳. ابن هشام، همان‌جا.

۴. لوسکایا، همان، ص ۶۱۸.

۵. محصولات نظیر عطر، دانه‌های خوشبو، ادویه، انواع بخورات، کندر، عقیق و ... که اغلب این محصولات انحصاری منطقه یمن بوده‌اند.

انوشیروان پس از غلبه بر شمال دریای خزر و بنای سدّ «باب الابواب» در منطقه قفقاز^۲، به ظاهر به خواسته شاهزاده حمیری یمن مبنی بر نجات یمن از سلطه حبشی‌ها، پاسخ مثبت داد اما در حقیقت برای ایجاد پایگاهی مطمئن و مستحکم در برابر زیاده‌خواهی‌های رقیب نیرومندش، سپاهی را به یمن اعزام کرد.

روایات تاریخی در خصوص هویت و ترکیب سپاه و فرماندهان آن، بسیار آشفته و پراکنده است. فرماندهی سپاه انوشیروان را «وهرز»^۳ پسر کامکار، از اهالی دیلم عهده‌دار بود که حدود صد سال سن داشت.^۴

عده‌ای از مورخین، وی را از سرداران برجسته، توانمند و با اصالت سپاه ساسانی می‌دانند که به دلیل ناامن کردن راه‌ها و خشم شاه ساسانی نسبت به وی، در زندان شاهی محبوس بود.^۵ گروهی از مورخان اسلامی «وهرز» را مقام و منصبی نظامی در جامعه عصر ساسانی دانسته‌اند و نام اصلی وی را «خُرزاد بن زرسی بن جاماسب» برادر قباد بن فیروزشاه معرفی کردند که از آسواران^۶ ایرانی بود.^۷ مسعودی، وی را سرداری می‌داند که قبلاً مرزبانی گیل و دیلم را به عهده داشت.^۸

۱. ابن اثیر، همان، ج ۲، ص ۵۰۹؛ محمدی ملایری، محمد، تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی، تهران، ۱۳۷۹، ج ۱ ص ۴۲۴.

۲. این شهر در گذرگاه طبیعی، میان کوه‌های قفقاز و ساحل غربی دریای خزر، با هدف جلوگیری از تهاجمات صحرانوردان ترک، به دست انوشیروان (۵۳۱-۵۷۹ م) احداث گردید که اکنون «در بند» نامیده می‌شود و در جمهوری داغستان در کرانه دریای خزر واقع می‌باشد.

۳. Vahrize

۴. دینوری، همان، ص ۹۲؛ طبری، همان، ج ۲، ص ۶۹۰؛ یعقوبی، همان، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۲۰۴؛ ثعالی، همان، ۱۳۶۸، ص ۳۹۹.

۵. دینوری، همان‌جا؛ ابن هشام، همان، ص ۴۵؛ طبری، همان، ج ۲، ص ۶۹۵.

۶. اسواران به معنای سپاهیان سواره. در لایه‌بندی اجتماعی عصر ساسانی، اسواران از لایه‌های پایین نجبا و اشراف زمین‌دار محسوب می‌شدند و در ساختار نظامی عصر خسرو اول (۵۷۹-۵۳۰ م) به عنوان ارتش حرفه‌ای در مقابل سپاه قبیله‌ای اشراف بزرگ مطرح و برجسته بودند. (عادل‌فر، باقرعلی، اسواران در قرون نخستین اسلامی. فصلنامه مطالعات تاریخ ایران اسلامی، سال اول، شماره اول، بهار ۱۳۹۱، ص ۴۴).

۷. اصفهانی، همان، ص ۱۴۲؛ مسعودی، همان، ج ۱، ص ۴۴۴؛ ابن خلدون، همان، ج ۱، ص ۶۶.

۸. مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، التنبیه و الاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵ش. ص ۲۳۹.

زرین کوب با بررسی روایات پراکنده تاریخی، ابراز عقیده کرد که این سردار ایرانی از تبار خاندان ساسانی بود و «وَهْرَز» نام اصلی وی نبود؛ بلکه مقام و منصب مهمی در تشکیلات نظامی ساسانی محسوب می‌شد که انوشیروان ساسانی به وی اعطاء کرده بود.^۹ اغلب مورخین، ترکیب سپاه اعزامی انوشیروان را شاهزادگان و امیرزادگان محلی و از اشراف‌زادگان می‌دانند که به همراه وَهْرَز دیلمی در زندان شاه به سر می‌بردند.^{۱۰} چون شاه از گسیل داشتن سپاهیان و دلاوران اصلی خود به این مأموریت خطرناک و مبهم اکراه داشت، از بزرگان و موبدان، مشورت خواست. پیشنهاد مشاوران این بود که گروهی از زندانیان نخبه و برخوردار از جایگاه اجتماعی، قدرت و ورزیدگی نظامی را که به علل نامعلومی در زندان شاهی محبوس و شایسته مجازات و حتی قتل بودند، برای این مأموریت خطیر و پرخطر انتخاب شوند. از دید مشاوران، اعزام این سپاه در هر صورت به نفع دربار ساسانی بود؛ چرا که توفیق در این مأموریت، باعث گسترش قلمرو و اقتدار شاه و شکست آن، موجب نابودی گروه کثیری از دشمنان و مخالفان سرسخت شاه می‌شد.^{۱۱}

به نظر می‌رسد امیرزادگان و اشراف‌زادگان ساسانی، به واسطه مشارکت در قیام مزدک و هواخواهی از وی محبوس بودند.^{۱۲} انوشیروان برخلاف رویه پدرش قباد، به قلع و قمع مزدکیان مصمم شده بود؛ لذا حضور این گروه را برای پایه‌های حکومت‌اش زیان‌آور می‌دانست.

پروکوپیوس از مورخان دربار امپراطوری روم شرقی و از معاصران انوشیروان، فضای ارتباطی شاه با خاندان‌های بزرگ را مملو از بدگمانی، تشویش و نگرانی طرفین نسبت به هم می‌داند.^{۱۳} روایت دیگری بدون اشاره به زندانی بودن وَهْرَز دیلمی و سایر دیلمی‌ها، اشاره به این دارد که انوشیروان دستور داد هزار تن از زندانیان زندان شاهی را با گروهی از ترکان و دیلمان در اختیار وَهْرَز بگذارند.^{۱۴}

۹. زرین کوب، همان، ص ۴۹.

۱۰. ثعالبی، همان، ص ۳۹۹؛ ابن بلخی، همان، ص ۹۵.

۱۱. ابن هشام، همان، ص ۴۶؛ طبری، همان، ج ۲، ص ۶۹۰؛ یعقوبی، همان، ج ۱، ص ۲۰۴؛ مسعودی، مروج الذهب، ج ۱، ص ۴۴۴؛ ثعالبی، همان، ص ۳۹۹.

۱۲. بلعمی، همان، ج ۲، ص ۱۰۲۸.

۱۳. پروکوپیوس، همان، ص ۱۰۷.

۱۴. ثعالبی، همان، ص ۳۹۹؛ نیز رش: ابن بلخی، همان، ص ۹۵.

گزینش زندانیانی چابک‌سوار و سخت‌کوش از میان شاهزادگان و اشراف‌زادگان ساسانی و تجهیزشان با سلاح‌های گوناگون و سپردن سرنوشت آنان به دست یکی از افسران کارآزموده و اصیل ایرانی (از کوهستان‌های دیلم)، بیانگر اهمیت سیاسی و اقتصادی یمن در نگاه شاه ایران بود. در خصوص شمار سپاه انوشیروان، همانند کیفیت آن، میان گزارشگران تاریخی اختلاف نظر فاحشی وجود دارد. مورخان آمارهای متفاوتی چون ۶۰۰^۱، ۸۰۰^۲، ۱۰۰۰^۳، ۷۵۰۰^۴ نفر را بیان کرده‌اند که با توجه به پیروزی سپاه وهرز در مقابل نیروهای پُرشمار حبشی، آمار اخیر که از سوی «ابن قتیبه دینوری» ارائه شده است، منطقی‌تر به نظر می‌رسد.

بدین ترتیب، سپاه وهرز بعد از تجهیز، مسیر «تیسفون» تا بندر «أبله»^۵ را از راه خشکی پیمود و سپس از این بندر در دریای پارس، راه یمن را در پیش گرفت. این سپاه در طول راه، به واسطه طوفانی سخت، دو کشتی خود را از دست داد و در نهایت با شش کشتی باقیمانده، در کناره خلیج عدن در بندری به نام «مَثَب» پهلو گرفت.^۶ زمانی که وهرز به ساحل عدن رسید، اندوخته‌ها و توشه‌های سپاه خود را به دریا ریخت و کشتی‌ها را آتش زد و نابود کرد تا به سپاه‌اش بفهماند که اندیشه آنان نه بازگشت، بلکه فقط پیروزی است.^۷

سپاه وهرز به همراه اعراب یمنی و اقوام سیف و شاهزادگان حِمیری مخالف حبشی‌ها، در مقابل سپاه پُرشمار مسروق بن ابرهه، پادشاه حبشی یمن، قرار گرفتند. سپاه حبشه بعد از تلفات زیاد جانی و مالی، شکست خورده و از یمن رانده شدند.^۸ با مرگ مسروق بن ابرهه، حکومت حبشی‌ها در یمن پایان یافت.

۱. طبری، تاریخ طبری، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۶۹۰؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ۱۳۸۴، ج ۲، ص ۵۳۰.

۲. اصفهانی، حمزه، تاریخ پیامبران و شاهان، ۱۳۶۷، صص ۱۴۲ و ۴۶.

۳. ثعالبی، تاریخ ثعالبی، ۱۳۶۸، ص ۳۹۹.

۴. دینوری، ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه، المعارف، تصحیح محمد اسماعیل عبدالصاوی، تحقیق ثروت عکاشه، الطبقة الثانية، مصر: دارالمعارف، ۱۹۶۹ م، ص ۲۷۸.

۵. بزرگ‌ترین بندر عراق در عصر ساسانی، در جنوب شرقی بصره کنونی، کنار شاخه‌ای از خلیج فارس قرار داشته است. این شهر پس از پیدایش بصره فراموش شد و پس از هجوم مغول نابود شد.

۶. دینوری، أخبار الطوال، ۱۳۷۱، ص ۹۲؛ ابن هشام، همان، ص ۴۶؛ طبری، همان، ج ۲، ۶۹۱؛ ثعالبی، همان، ص ۳۹۹.

۷. طبری، همان، ج ۲، ۶۹۷؛ مسعودی، همان، ج ۱، ۴۴۴؛ ابن بلخی، همان، ص ۹۶؛ ابن اثیر، همان، ج ۲، ص ۵۲۰.

۸. اصفهانی، همان، ص ۱۴۲؛ طبری، همان، صص ۷-۶۹۵؛ مسعودی، همان، ج ۱، ص ۴۴۴.

پیروزی این سپاه اندک در مقابل سپاه هفتاد تا صد هزار نفری حبشی‌ها، از یک طرف بیانگر قدرت و مهارت نظامی سپاه و هُزُر و نفرت عمیق مدافعان سیف و بازماندگان جِمیری نسبت به عملکرد حبشی‌های مسیحی و از طرف دیگر حاکی از وجود نوعی دوگانگی و تضاد مذهبی، قومی و قبیله‌ای در این منطقه بود. در نهایت این تضادها، زمینه‌تحرکات و ترک تازی‌های نیروهای بیگانه را در یمن فراهم کرد.

سپاه متحد ایرانی-یمنی پس از غلبه کامل بر شهرهای مختلف یمن، سرانجام به صنعا که دارالملک و مهم‌ترین شهر یمن بود، رسید. و هُزُر در هر یک از شهرها به ویژه در صنعا، نمایندگان و ناظرانی ایرانی گماشت. وی بعد از تثبیت پیروزی خود بر سراسر این منطقه، فتح‌نامه‌ای برای شاه ایران ارسال کرد. در این فتح‌نامه، با تفهیم شروط مهم شاه ایران به سیف مبنی بر جواز تزویج مردان ایرانی^۱ با زنان یمنی، ممنوعیت تزویج مردان یمنی با زنان ایرانی حاضر در سپاه و نیز پرداخت باج و خراج سالانه به دولت ایران، به عنوان یک دولت دست‌نشانده، تاج شاهی را بر سر سیف گذاشت و سپس خود با پیشکش‌ها و غنائمی از کالاهای ویژه یمن برای شاه ایران، به مدائن بازگشت.^۲

ساسانیان که سرزمین یمن را با اهرم نظامی تصرف کرده بودند، بعد از استقرار سپاه خود و تثبیت حاکمیت بر آن منطقه، اداره سرزمین‌های جنوبی شبه جزیره را به عنوان ایالت تابعه، به دست گرفتند. براساس روایات تاریخی، آن منطقه به نام «استان نیمروز» یا «ملک هاماوران» خوانده می‌شد؛^۳ اما از نظر تشکیلات اداری و سیاسی، اداره امور داخلی هر بخش این سرزمین که «مخلاف»^۴ نام داشت، با مشارکت رؤسای محلی و بومی یمنی تحت عنوان

۱. زرین کوب احتمال می‌دهد که شاه ایران از این شرط، افزایش جمعیت ابنای ایرانی در یمن و گسترش فرهنگ و تمدن ایرانی در منطقه مزبور را در درازمدت، مد نظر داشت. (زرین کوب، دو قرن سکوت، ۱۳۹۰، ص ۵۰)
۲. ابن هشام، همان، ص ۴۶؛ طبری، همان، ج ۲، صص ۷۰۰-۶۹۳؛ مسعودی، همان، ج ۱، ص ۴۴۴؛ ابن خلدون، همان، ج ۱، ص ۶۶.
۳. کولسنیکف، آلی ایوانوویچ، ایران در آستانه یورش تازیان، ترجمه م. ریحیایی، تهران: آگاه، ۱۳۵۷، ج ۱، ص ۲۵۶؛ نولدکه، تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۲۵۳.
۴. از مسقط تا نجران، قصرها، دژها و سدهای متعددی ساخته شده بود که هر کدام، صاحبی داشت که وی را «ذو» می‌نامیدند؛ مانند ذوغمدان. چند قصر و قلعه را یک «محفّد» و چند محفّد را در یک ناحیه، «مخلاف» می‌گفتند. مخلاف برابر «کوره»، یعنی ناحیه در نزد مردم عراق و «جُند» یعنی اردوگاه در نزد مردم ناحیه شام بود. (قره چانلو، همان، ج ۱، ص ۲۱۸)

«قیل‌ها» اداره می‌شد؛ و البته والی ایرانی کلّ یمن، از دارالملک صنعا بر اوضاع نظارت می‌کرد.^۱ خراج معین و مقرّری که خسرو انوشیروان تصویب کرده بود، به وسیله نمایندگان دولت ساسانی از ابناء و روسای محلی جمع‌آوری می‌شد و به اسپهبد ایرانی که در پادگان صنعا مستقر بود، تحویل، سپس با تشریفات به دربار مدائن حمل می‌شد.

همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، ترکیب اصلی سپاه ایران، متشکل از امیرزادگان و نجیب‌زادگان ورزیده و جنگجویی بود که قدرت و توانمندی اداره این سرزمین را، به طور مستقل داشتند. شاه ایران شاید برای احیای سنت هخامنشیان مبنی بر تساهل و تسامح سیاسی و اجتماعی، جوان‌مردانه و فاتحانه حاکمیت را به نیروهای بومی یمن سپرد. لذا با توجه به خطرناک بودن حضور این گروه اعزامی در یمن برای پایه‌های حکومت خود، وهرز و اغلب سپاهیان را به ایران فراخواند.

به نظر می‌رسد که پذیرش موجودیت و تداوم دولت نیمه مستقل یمن از سوی ساسانیان، به این علت بود که حاکمان بومی، به دلیل آشنایی با شرایط منطقه خود، بهتر می‌توانستند آن را اداره کنند. لذا تا زمانی که ملوک محلی، خواسته‌ها و اهداف ساسانیان را برآورده می‌کردند، لزومی به حذف و نابودی آن‌ها نبود. از طرف دیگر، سرزمین‌های تابع، اعزاز مرزبان ایرانی به جای نیروی بومی را به آسانی نمی‌پذیرفتند. همچنین بعد مسافت سرزمین‌های تابع با پایتخت‌های ساسانی، رقابت‌های روم و ساسانیان، و تحریکات رومی‌ها در آن مناطق، عامل دیگری بود. بنابراین، دولت‌های تابع، نقش تضمین‌کننده منافع سیاسی و اقتصادی ساسانیان، و نیز سپر دفاعی را در مقابل دشمنان آنان ایفا می‌کردند.

سیف بعد از تثبیت قدرتش در یمن، با حمله به حبشه، در صدد انتقام از حبشی‌ها و نیز یمنی‌های مدافع دولت حبشه برآمد.^۲ وی بعد از قلع و قمع آنان، از میان بردگان حبشی، پیش‌مرگان و زوبین‌دارانی را برای نگهبانی خود برگزید و هم‌اینان در فرصتی مغتنم، وی را از پای درآوردند.^۳ بدین ترتیب اوضاع یمن دوباره آشفته شد و حبشی‌ها بر آن مستقر شدند؛ اما

۱. یعقوبی، البلدان، ۱۳۴۳، ص ۲۴۵؛ تقی‌زاده، تاریخ عربستان و ...، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۱۰؛ فیاض، علی‌اکبر، تاریخ اسلام، ج هشتم، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۶، ص ۲۵؛ شهیدی، تاریخ تحلیلی اسلام، ۱۳۷۷، ص ۱۶.
۲. طبری، همان، ج ۲، صص ۷۰۰-۶۹۹.
۳. ابن‌خلدون، همان، ج ۱، ص ۶۷.

با مقاومت و دلیری ایرانیان مقیم یمن، حبشی‌ها زود هنگام سرکوب شدند. شرح این واقعه انوشیروان را مجبور کرد تا برای بار دوم، وهرز را با حدود چهار هزار سپاه، از راه خشکی به سوی یمن گسیل دارد تا اوضاع سیاسی، اجتماعی آن دیار را سر و سامان دهد. وهرز برای تأدیب حبشی‌ها دستور داد هر سپاه‌پوست و مجعد مویی را در هر سنی بکشند. در نهایت خود او، فرمانروایی یمن را به دست گرفت.

آگاهی بیشتر دولت‌مردان ساسانی از ارزش و موقعیت حساس جغرافیایی یمن، آنان را مصمم کرد تا به طور مستقیم و جدی در مقابل حبشی‌های مدافع منافع روم شرقی، مقدّرات یمن را در دست گیرند و آن دیار را به عنوان ایالتی از ایالات امپراطوری ساسانی اداره کنند. این، آغاز حاکمیت مستقیم و بلاواسطه ایرانیان، و پایان کار خاندان جمیری در یمن تا ظهور اسلام بود.

سرانجام پس از وهرز، پسرش «مرزبان» امارت یافت؛ سپس هرمز ساسانی، امارت یمن را به «خُرْخُسَرَه» پسر مرزبان سپرد؛ اما به زودی بر او خشم گرفت و به مدائن احضارش کرد. احتمال می‌رود که علت این احضار، قطع ارتباط خُرْخُسَرَه با ایران، و تمایل به فرهنگ اعراب، یا تلاش‌های وی برای حذف تدریجی حاکمیت ایران و پذیرش حاکمیت اعراب بوده باشد. بنابراین شاه ایران، حکومت این سرزمین حاصل خیز را به فردی خارج از خاندان وهرز یعنی «باذان بن ساسان»^۱ واگذار کرد. با این واگذاری، فصل نوین تاریخ ایرانیان در یمن آغاز، و ارتباط آنان با قبایل یمنی^۲ پررنگ‌تر و مستحکم‌تر شد. فرمانروایی باذان تا ظهور دین مبین اسلام تداوم داشت.^۳

در میان روایات پراکنده در خصوص جانشینان وهرز در یمن، روایت مسعودی مبنی بر این که پس از وهرز، پسرش، «نوشجان»، سپس «سبحان»، بعد از وی «مرزبان» و پس

۱. باذام یا باذان، فرزند ساسان جرون، آخرین حکمران ایرانی، و رهبر و سردار ابناء در یمن بود که بعد از وهرز و دو جانشین وی، بر یمن حکمرانی داشتند. باذان معرب باذام است. (نولدکه، تاریخ ایرانیان و عرب ...، ج ۱، ص ۳۹۸).

۲. از قبایل مهم و تأثیرگذار یمنی در حوادث تاریخ این ناحیه، باید به قبایل زیر اشاره نمود: جمیر، حصرموت، مهزه، مدحج، زبید، جعفی، مُراد، نَحع، صُداء، زُهاء، عَنس، هَمَدان، خَوْلان، اَشْر، خَنَعَم، اَزْد، خُزاعه، طی، کُنْده، بَجِله.

۳. طبری، همان، ج ۲، ص ۷۰۰؛ ابن اثیر، همان، ج ۲، صص ۲-۵۲۱.

از آن «خُرْخُسْرَه» و در نهایت باذان به امارت یمن رسیدند، به صحت نزدیک‌تر است.^۱ به هر حال، بر اساس سنت موروثی بودن حکومت نزد ساسانیان، اغلب جانشینان و هُرَز از فرزندان وی بودند.^۲

طلیعه ارتباط پیامبر (ص) با یمن

در خصوص اوضاع سیاسی، اجتماعی یمن (بعد از ظهور اسلام)، باید به طور مختصر به واقعیاتی اشاره کرد. سرزمین یمن از حدود ۱۲۰۰ قبل از میلاد، دارای نظام سیاسی و حکومتی مقتدری نظیر دولت‌های قَتَبان، مَعین، سَبَأ و غیره بود. اما در آستانه ظهور اسلام، از این نظامات پیچیده و وجود دولت قدرتمند مرکزی خبری نبود که همه شهرها و قبایل مختلف را زیر چتر حفاظتی گرد آورد. لذا این منطقه، گرفتار کشمکش‌های قبیله‌ای، قومی و سیاسی جهت احیاء پادشاهی کهن بود و اوضاع آشفته‌ای داشت. بنابراین با گسترش اسلام، در سال‌های نهم و دهم هـ ق در گوشه و کنار شبه‌جزیره، و سست شدن پایه‌های بت‌پرستی، قبایل یمنی نیز مانند سایر اعراب، با اعزام هیئت‌های نمایندگی به مدینه، تابعیت سیاسی حکومت اسلامی مدینه را پذیرا شدند.

در عصر حکومت باذان بود که خورشید اسلام در حجاز طلوع کرد. معمولاً حاکمان محلی دست‌نشانده دولت مرکزی ساسانی، تمامی رویدادها و تحرکات عوامل روم شرقی و دولت مسیحی حبشه را برای شاهان ساسانی گزارش می‌کردند. اخبار ظهور اسلام و آغاز دعوت رسول خدا (ص)، سفرهای مذهبی، و تجارت اشراف قریش با مردم شبه‌جزیره و سرزمین‌های مجاور، و نیز درگیری قریش با این دین نوظهور، خیلی زود شهره آفاق شد.

۱. دلبری، شهربانو، «ایرانیان آزاده در یمن (آبناء الاحرار)» فصلنامه تخصصی فقه و تاریخ و تمدن، سال ششم، شماره ۲۴۰، تابستان ۱۳۸۹، صص ۶۴-۶۵.

۲. زرین کوب، دو قرن سکوت، ۱۳۹۰، صص ۵۲-۵۳. بلعمی، حاکمان ایرانی یمن از سوی ساسانیان تا ظهور اسلام را، به ترتیب: وهرز، مرزبان بن وهرز (از سوی انوشیروان)، بنیجان بن مرزبان (از سوی هرمز)، خُرْخُسْرَه بن بنیجان (از سوی هرمز)، باذان (از سوی هرمز) معرفی می‌کند. (بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد بن بلعمی، تاریخ بلعمی، تصحیح محمد تقی بهار (ملک الشعرا)، به کوشش محمد پروین دولت‌آبادی، ۲ جلدی، کتاب‌فروشی زوار، ۱۳۵۳، ج ۲، صص ۱۰۳۷-۱۰۳۸)

در تاریخ آمده است که نخستین سال بعثت رسول مکرم^(ص)، مصادف با نوزدهمین سال حکومت خسرو پرویز بود. باذان به محض دریافت خبر دعوت پنهانی رسول اکرم^(ص) در مکه، به خسرو گزارش داد: «در بلندی‌های تهامه، صاحب دعوتی ظاهر شده است که در پنهان، مردم را به آئین خویش می‌خواند»^۱.

همچنان که حوادث و تحولات تاریخ صدر اسلام نشان می‌دهد، به دنبال فتح مکه و تسلیم کامل اشراف قریش به مسلمانان، اغلب قبایل شهرنشین و بدوی شبه جزیره، به محض آگاهی از اقتدار دولت اسلامی، دیگر دلیلی برای مقاومت در برابر این دولت نداشتند. بنابراین اینان هم به سوی مدینه سرازیر شدند، تا از یک طرف موجودیت سیاسی، اجتماعی خود را اثبات کنند، و از طرف دیگر تکلیف خود را با قدرت مرکزی مدینه روشن نمایند. به این ترتیب سال نهم هجری به «سنة الوفود» معروف شد.^۲

خسرو پرویز با قتل نَعْمَان بن مُنْذِر (حاکم دست نشاندۀ ساسانی در حیره)، به حیات سیاسی این دولت پایان داد. وی همچنین به خاطر اموال باقیمانده از نعمان، با قبایل عرب حاشیۀ مرزهای ایران درگیر شد؛ که این نزاع با اتحاد قبایل عرب علیه سپاه ساسانی، به جنگ «ذی‌قار»^۳ معروف شد. نتیجه مهم آن، شکست سپاه قدرتمند ساسانی در مقابل اعراب بیابانگرد بود.^۴ این جنگ، پنج سال بعد از هجرت رسول اکرم^(ص) از مکه به مدینه اتفاق افتاد. بنابر روایت بلعمی، اعراب با شنیدن خبر توفیقات روزافزون محمد^(ص) علیه اشراف مکه، نام وی را به علامت «ظفر» به کار می‌بردند تا نصرت یابند؛ و البته پیامبر نیز از طریق جبرئیل^(ع)، از جریان این نبرد و استفاده اعراب از نام وی به علامت ظفر مطلع شدند.^۵ ایشان

۱. اصفهانی، همان، ص ۱۱۴.

۲. شهیدی، تاریخ تحلیلی اسلام، صص ۹۷-۹۶.

۳. این نبرد میان سپاه ساسانی و اعراب مرزنشین قلمرو شرقی ایران، در عصر خسرو پرویز رخ داد، که برای اولین بار ایران در مقابل اعراب شکست یافت؛ تا جایی که اغلب پژوهشگران این شکست را مقدمۀ شکست نهایی ساسانیان و فتح ایران می‌دانند. (رش: مسعودی، مروج الذهب، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۲۷۲).

۴. یعقوبی، همان، ج ۱، صص ۷-۲۶۵.

۵. بلعمی می‌افزاید، چون میان مدینه و منطقه ذوقار، چندین منزل فاصله بود، جبرئیل پر و بال خوش را گشود، همه اعجاب‌ها را کنار زد و پیغمبر^(ص) را به میدان نبرد برد، تا ایشان بدون هرگونه حجابی میدان جنگ را مشاهده نمایند. (بلعمی، همان، ج ۲، ص ۱۱۳۵)

به دنبال شکست سپاه ایران فرمود: «الله اکبر، الله اکبر هذا اول يوم انتصف الحرب من العجم یاسمی»؛ یعنی «این اولین روز بود که عرب داد از عجم ستانیدند و به نام من نصرت یافتند که علامات خویش، نام من کردند». خسرو با شنیدن این اخبار، کینه پیامبر (ص) را به دل گرفت.^۱ پیامبر گرامی اسلام (ص)، بعد از همین نبرد ذی قار بود که دعوت از پادشاهان و رؤسای قبایل و طوایف اطراف، و از جمله پادشاه ایران (خسرو پرویز) را سرلوحه فعالیت‌های سیاسی خود قرار داد. اما خسرو پرویز به دلیل ضعف و سرخوردگی از شکست ذی قار، به بهانه اعتراض به ارسال نامه و محتوای آن و تقدّم نام رسول خدا (ص)، نسبت به نام خود، خشمگین شد و مکتوب ایشان را پاره کرد.

نامه رسول خدا (ص) به خسرو پرویز چنین بود:

«به نام خداوند بخشایشگر. از محمد، فرستاده خدا، به خسرو پرویز، بزرگ پارس. سلام و ایمنی از عذاب خدا بر کسی که پیرو هدایت گردد؛ به خدا و فرستاده وی ایمان آورد و گواهی دهد که آفریدگاری جز خدای یگانه بی‌انباز نیست؛ و محمد، بنده و فرستاده خداست. من تو را به سوی خدا فرامی‌خوانم؛ زیرا که من، پیامبر خدا بر همه مردمانم، تا زنده‌دلان را هشدار دهم و کلمه عذاب را بر کافران، مسلم گردانم. از این رو اسلام آور، تا ایمن مانی؛ زیرا اگر اسلام نیاوردی، بی‌گمان گناه همه مجوسان بر گردن تو خواهد بود.»^۲ در پاسخ رسول خدا (ص)، خسرو نامه‌ای نوشت و آن را همراه با مُشکی، میان دو لایه پارچه ابریشم نهاد و فرستاد. چون نامه خسرو به دست پیامبر (ص) رسید، رسول خدا مشتکی از مُشک را برداشت و بوئید و به یاران خویش داد و گفت: «ما نیازی به پرنیان نداریم؛ آن جامه ما نیست». سپس گفت: «سربه فرمان من نه! وگرنه من همراه یاران خویش، به سوی تو خواهیم آمد و فرمان خدا از آن نیز پرشتاب‌تر است. اما در خصوص نامه تو؛ من محتوای آن را از تو آگاه‌ترم و در آن چنین و چنان آمده است.»^۳

۱. بلعمی، همان، صص ۱۱۳۵-۱۱۳۴؛ ابن بلخی، همان، ص ۱۰۷.

۲. حمیدالله، محمد، نامه‌ها و پیمان‌های سیاسی حضرت محمد (ص) و اسناد صدر اسلام، ترجمه سید محمد حسینی، تهران، ۱۳۷۴، صص ۱۹۱-۱۹۰.

۳. بلعمی، همان، ص ۱۹۲.

پیامبر نامه خسرو را نگشود و با پیامی به نزد او پس فرستاد. هنگامی که نامه رسول (ص) به دست خسرو رسید، آن را پاره کرد. پیامبر گفت: «خداوند، پادشاهی ایشان را چنان که باید از هم خواهد گسست.»^۱

نمایندگان خسرو پرویز در یشرب (مدینه النبی)

براساس نظر اغلب مورخان، خسرو پرویز از طریق باذان، اقداماتی را آغاز کرد و طی نامه‌ای از وی خواست تا برای دستگیری پیامبر (ص)، سپاهی به مدینه اعزام کند؛ اما باذان صلاح ندانست سپاهی بفرستد. با این حال دو تن از معتمدان خود را برای کسب اطلاعات به مدینه اعزام کرد. آن دو فرستاده بعد از شنیدن سخنان پیامبر اکرم (ص)، مبنی بر کشته شدن خسرو به دست پسرش، شیرویه، و نیز پیام دعوت ایشان برای حاکم ایرانی در یمن و ابقای حکومت وی، به نزد باذان بازگشتند و به اتفاق او منتظر اخبار تیسفون نشستند.^۲

ابوعلی بلعمی، با اختلاف بسیار نسبت به دیگر گزارشگران، اشاره دارد: مدتی بعد از این که قدرت دین اسلام در مدینه زیاد شد، خسرو دو نفر از مهتران و معتمدان عجمی به نام‌های «بابویه» و «خُرَّحْسَرَه» را با نامه‌ای به باذان، برای توقیف و به بندکشیدن پیامبر (ص) به سوی یشرب اعزام کرد. او از باذان خواست در صورت مخالفت پیامبر (ص)، خود برای توقیف و به بندکشیدن ایشان اقدام کند.^۳

نمایندگان خسرو، با حضور سلمان فارسی به عنوان مترجم، با رسول اکرم (ص)، گفتگو کردند و در فضایی آرام، تا حدود شش ماه در منزل سلمان فارسی اقامت داشتند. در نهایت

۱. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ۱۳۸۴، ج ۲، ص ۵۵۸.

۲. طبری، همان، ج ۲، ص ۷۰۰؛ ابن بلخی، همان، ص ۱۰۶؛ ابن اثیر، همان، ج ۲، ص ۲۲۲، ابن اثیر می‌نویسد: درباره نمایندگان خسروی ایران، اختلافات زیاد است و یاد کردنش را سودی ندیدم؛ نولدکه زمان دریافت خبر قتل خسرو به دست شیرویه را در جریان واقعه صلح حدیبیه می‌داند. (نولدکه، حماسه ملی ایران، ۱۳۵۸، ص ۴۴۱). بلعمی عقیده دارد: خسرو دو نفر از معتمدان و مهتران عجم را با نامه‌ای برای باذان، به سوی مدینه فرستاد و از باذان خواست در صورت مخالفت پیامبر (ص) خود، برای توقیف و به بندکشیدن ایشان اقدام نماید. (بلعمی، همان، ص ۱۱۳۹).

۳. بلعمی، همان، ج ۲، صص ۱۱۳۹-۱۱۴۰.

خبر قتل خسرو پرویز به دست پسرش از سوی پیامبر^(ص)، به مأموریت آن‌ها خاتمه داد و پیامبر^(ص)، به نمایندگان خسرو اعلام کرد: «خدای من، خدایگان شما را بکشت». چون سفرای خسرو، روحیه بازگشت به مدائن را نداشتند، به ناچار به سوی باذان در یمن رفتند و گزارش کاملی از اوضاع مدینه، به همراه نامه خسرو، تقدیم باذان کردند؛ و همگی به انتظار اخبار تیسفون و احیاناً پیام شیرویه نشستند. سرانجام قاصد و نامه شیرویه به یمن رسید. او به باذان نوشت که از مردم یمن برای اطاعت از وی بیعت بگیرد؛ و نیز نسبت به مردی که در یثرب دعوی پیغمبری کرده، تحرک و تعرضی نکند و منتظر فرمان بعدی وی باشد.^۱

باذان با شنیدن اخبار مدینه و پیشگویی پیامبر^(ص)، درباره قتل خسرو به دست پسرش، و نیز فرمان شیرویه مبنی بر عدم تعرض به رسول خدا^(ص)، و بیعت گرفتن از اهالی یمن برای خودش، بر حقانیت دین اسلام و نبوت آن حضرت اطمینان یافته، تصمیم تاریخی خود را گرفت و گفت: «اگر این سخن راست باشد، من و شما، همه به وی باید گرویدن... واجب است که ما به این مرد بگرویم».^۲ بنا به روایتی، «... باذان در حال مسلمان شد و ایمان آورد به پیغمبر ما؛ و چون ایمان آورد، لشکر پارسی که با وی بودند، همه ایمان آوردند و مسلمان شدند».^۳

وی برای اعلام اسلام خود و اهالی یمن و به ویژه ایرانیان، و اطاعت از حکومت اسلامی مدینه، فرستادگانی را به پایتخت نبوی اعزام کرد و با این عمل، موجبات شادی رسول خدا^(ص) را فراهم ساخت؛^۴ تا جایی که رسول خدا^(ص) فرمودند: «شما که اهل پارسید، از مائید و حرمت شما پیش من، همچون حرمت اهل بیت است».^۵

به این ترتیب رسول خدا^(ص)، بعد از مشاهده فرستادگان و مکتوب باذان، وی را بر حکومت یمن ابقا فرمودند.

۱. همان، ج ۲، صص ۴۴-۱۱۳۹.

۲. ابن هشام، همان، ص ۴۸؛ بلعمی، همان، ج ۲، صص ۱۱۸۸-۱۱۹۰.

۳. ابن هشام، همان جا.

۴. ابن هشام، همان جا، بلعمی، همان جا.

۵. ابن هشام، همان جا.

اَبْناء در یمن

تاریخ اسلام و ایران در بزنگاه‌های مختلف و حساس تاریخ، به طور تفکیک‌ناپذیری به هم پیوند خورده است. ایرانیان در عهد باستان، در بسیاری از جریانات تاریخی منطقه خاورمیانه، به عنوان تأثیرگذارترین ملت منطقه به خصوص در مدیریت گذرگاه‌های آبی جنوب و جنوب غربی آسیا، نقش بارزی ایفا کرده‌اند.

ورود ایرانی‌ها به یمن و شکل‌گیری طبقه اجتماعی ممتاز موسوم به «اَبْناء الفارس» در آن، بیانگر یکی از این جریانات مهم و سرنوشت‌ساز تاریخی این منطقه پر آشوب تلقی می‌شود. اَبْناء ایرانی یمن، جزء اولین گروه از ایرانیان و دیلمیانی بودند که اسلام را آگاهانه پذیرفتند. آن‌ها برای تحکیم مبانی مستحکم اسلام قبل از فتح مکه در یمن و نواحی مجاور؛ و نیز تغییرات بنیادی در حیطه سیاسی، اجتماعی و اقتصادی این منطقه، مخلصانه و مؤمنانه جان‌فشانی کردند. از جمله بزرگ‌ترین خدمت اینان، در غروب حیات طیبۀ رسول خدا^(ص) این بود که چشم‌فتنه را در دوردست‌ترین و جنوبی‌ترین نقطه شبه‌جزیره کور کرده، در برابر بدعت «اهل رده»^۱ ایستادگی کردند و به دفاع از کیان اسلام ناب محمدی پرداختند.

به نظر می‌رسد برای فهم و درک فلسفه کاربرد لفظ «اَبْناء» برای ایرانیان مقیم یمن، باید معنا و مفهوم الفاظ و واژه‌هایی چون «اَحرار»، «بنو الاَحرار»، «اَحرار الفارس»، «اَبْناء اَلْفُرْس» و «اَبْناء الفارس» را روشن کرد.

امپراطوری بزرگ ایران در عهد باستان، قلمرو وسیعی از سِند و پنجاب و هند، تا شمال آفریقا و جنوب اروپا را دربر می‌گرفت؛ و البته گرد هم آمدن اقوام و ملل مختلف با رنگ، زبان و مذاهب گوناگون در زیر پرچم سیاسی واحد، موجب نوعی سیادت و برتری شد که ملل دیگر آنان را «آزادگان» یا «اَحرار» می‌نامیدند. صاحبِ مُرُوجِ الدَّهَب می‌نویسد:

۱. اینان، گروهی از معارضان خلافت ابوبکر، از میان مسلمانان و از دین برگشتگان بودند که به دلایل متعددی، چون وفات رسول خدا^(ص) و ایجاد خلاء رهبری مقتدر، تعصبات قبیله‌ای، انگیزه‌های اقتصادی و باج‌انگاشتن زکات، انگیزه‌های سیاسی در اعتراض به حاکمیت قریش، تحریکات دشمنان داخلی و خارجی دین اسلام، در مقابل خلیفه اول قرار گرفتند. ابوبکر همه این گروه‌ها را با شدت و حدت تمام، تحت عنوان «اهل رده، از دین برگشتگان» سرکوب کرد.

«شاهان ایران، از ملوک اقوام مجاور و زیردست، زن همی گرفتند، اما زن به آن‌ها نمی دادند؛ [زیرا] که آزاده و بزرگ زاده بودند».^۱

در قلمرو اقوام سامی، ایرانیان را «أحرار الفارس یا بنو الأحرار» می نامیدند؛ ابن بلخی می نویسد: «همیشه مردم پارس را احرار الفارس نوشتندی؛ یعنی آزادگانِ پارس».^۲

ابن هشام از قول ابن اسحاق، از متن حکاکای شده در سنگی در یمن، به زبان سُریانی خبر می دهد که در آن جا داوود پیامبر در مناجات خود در «زَبور»، از خداوند در خصوص مُلک یمن سؤال می کند و پروردگار، حکومت یمن را بعد از حبشیان، از آن «پارس احرار» می داند. ابن مورخ، در تفسیر واژه «پارس احرار» می گوید: «خدای، پارس را به این علت «آزادمردان» می نامند که اول پادشاهی که به پیامبر ما ایمان آورد و وی را تصدیق و اطاعت نمود، پادشاه یمن، باذان، و لشکر تابع وی بودند. پس این اقدامات، نشانگر آزادمردی پارسیان است.» وی سپس می نویسد: «سید ما بعد آن که خدای، ایشان (پارسیان) را «احرار» خواند، دیگر ایشان را کرامت فرمود و گفت: ای باذان و قوم باذان که اهل پارسید! شما در قُربت و نزدیکی پیش من چون اهل بیت منید.»^۳

استخری از قول وَهَبِ بْنِ مُثَنَّبَةَ (تاریخ نگار برجسته یمن)، به متن منظومی بر دروازه شهر ظُفَّار اشاره می کند که در آن، در خصوص حکمرانی یمن، سؤال و جوابی طرح شده بود:

«يَمَنُ مُلْكُ ظُفَّارٍ لِحِمِيْرِ الْاٰخِيَارِ لِمَنْ مُلْكُ ظُفَّارٍ لِحَبَشَةِ الْاَشْرَارِ»
«یمن مُلک ظفّار لِفارسِ الْاَحْرَارِ لِمَنْ مُلْكُ ظُفَّارٍ قَرِيْشِ الثُّجَارِ»

یعنی: می پرسد چه کسی از آنان، ملک ظُفّار را مالک شود؟! حِمیری های بلندپایه، حبشی های شرور، پارسیان نجیب و نجیب زاده، یا قریش تاجر؟^۴

بنابراین منابع عربی، پارسیان را «احرار»، یعنی آزادگان و نجبا می نامیدند. اما «گیرشمن»

۱. مسعودی، همان، ج ۱، ص ۲۶۹.

۲. ابن بلخی، همان، ص ۱۴.

۳. ابن هشام، همان، صص ۴۹-۵۰. همچنان که حبشی ها، به سبب حمله به خانه کعبه، به صفت «اشرار، حبشة الاشرار» متصف شدند.

۴. ابن خردادبه، ابوالقاسم محمد، المسالك والممالك، ترجمه حسین قره چانلو، تهران، ۱۳۷۰. ص ۱۱۹؛ مسعودی، همان، صص ۵۰-۴۴۹.

احتمال می‌دهد که این واژه را خود پارسیان ساخته باشند؛ چراکه نیاکان اولیه پارسیان، در بدو ورود به نجد ایران، خود را آریایی، یعنی «نجیب و اصیل» می‌خواندند.^۱

پیش‌تر گفته شد که به دنبال تثبیت پادشاهی سیف بن ذی یزن بر یمن به دست انوشیروان، با وی در خصوص جواز ازدواج سپاهیان ایرانی و هَرَز با زنان یمنی و ممانعت ازدواج مردان یمنی با زنان ایرانی شرط شد؛ و نیز در سفر دوم و هَرَز، خود او با چهار هزار تن از آشواران ایرانی در یمن، حاکمیت را به دست گرفتند و به همین سبب از ازدواج مردان ایرانی با همسران یمنی، نسل جدیدی در این خطه پدید آمد، که در جامعه یمن و متون تاریخی، ادبی به «أبناء الاحرار» یا «أبناء الفارس» معروف شدند.

عده‌ای عقیده دارند که سیف بعد از پیروزی بر سپاه حبشی‌ها، در پایان خطبه‌ای، سربازان ایرانی‌یاری کننده خود را دعا کرد و آن‌ها را «ابناء»، یعنی فرزندان خود خطاب کرد.^۲ اما بر اساس روایات پراکنده مورخان و پژوهشگران، اینان فرزندان ایرانیان مقیم یمن (نسل دوم) بودند، از مادرانی عرب و پدرانی ایرانی، که در شمار رهبران شهر یا ثروتمندان و طبقات ممتاز جامعه یمن محسوب می‌شدند.^۳

برخی دیگر از پژوهشگران عقیده دارند که ارتباطات تنگاتنگ سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ایرانیان مقیم یمن باعث شد تا واژه اَبْنَاء، جهت تشخیص جمعیت کثیر ایرانی‌ها از بومیان یمنی استفاده شود.^۴ این گروه ممتاز، در اغلب شهرهای بزرگ (به‌ویژه صَنَعَا و عَدَن) پراکنده بودند.

در حال حاضر نیز در شرق صَنَعَا، در ناحیه سَنَحَان از توابع استان عَدَن، و نیز در ناحیه وادی السَّر، روستای «الأبناء» وجود دارد که مبین حضور ایرانیان است. روستای دیگری هم در مجاورت روستای اَبْنَاء، به نام «الْفُرْس» وجود دارد.

بنابراین، مقصود ما از واژه مزبور در این پژوهش، همان «أبناء الاحرار» یا «أبناء الفارس» است.

۱. گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ۱۳۸۳، ص ۶۵.

۲. مدعج المدعج، عبدالمحسن، اوضاع سیاسی و اقتصادی اَبْنَاء، از ورود به یمن تا پایان سده سوم هجری، ترجمه محبوب الزویری، فصلنامه تاریخ روابط خارجی، شماره ۱۱، تابستان ۱۳۸۱، ص ۴۰.

۳. لوسکایا، اعراب مرزهای روم شرقی، ...، ۱۳۷۲، ص ۵۷۵؛ نولدکه، تاریخ ایرانیان و عرب‌ها، ۱۳۷۸، ص ۲۱۰.

۴. مدعج المدعج، همان، ص ۴۰.

آبناء قبل از اسلام

گفته شد که درخواست یکی از شاهزادگان حمیری یمن از انوشیروان برای احقاق حقوق خود در تاج و تخت شاهی از دست متقلبین حبشی، و موافقت انوشیروان با اعزام سپاه، اولین گام ورود و نفوذ ایرانیان به یمن شمرده می‌شود. مضمون روایات پراکنده در تاریخ اسلامی، روند پیروزی ایران بر سپاه حبشه، و قتل فرمانده آنان را نشان می‌دهد. همچنین توسعه سریع حضور ایرانی‌ها در صنعا و سایر ولایات، بیانگر وسعت نفوذ ایرانیان در حیطه‌های مختلف سیاسی و اداری یمن است.

از حکومت چهار ساله وهرز تا مرگ باذان بن ساسان، چیزی نزدیک به ۵۴ سال، دوره طلایی حضور و قدرت ایرانیان در یمن محسوب می‌شود؛ چراکه در این دوره، آبناء یکی از مهم‌ترین و برجسته‌ترین قدرت‌های محلی این خطه بودند.

اما در آغاز سده هفتم میلادی که همزمان بود با دوره دوم همگرایی باذان، دولت ساسانی به دلیل جنگ‌های فرسایشی با دولت بیزانس و قبایل عرب مجاور، رو به ضعف و انحطاط گرایید. به طوری که قبایل اطراف صنعا، برای نخستین بار با کمک سران قبیله مذحج^۱، برای مبارزه با حکومت آبناء، اتحادیه‌ای را شکل دادند تا به ایرانیان مقیم، حمله کنند؛ اما آبناء ایرانی، با درایت و رهبری باذان، و هم‌پیمانی با قبیله همندان، خطر مذحجی‌ها را دفع کردند. گویا علت اصلی تعرض مذحجی‌ها، کاهش شوکت و قدرت دولت مرکزی ساسانی، و به تبع آن، قدرت دولت آبناء در یمن بود. در حقیقت

۱. نام اصلی نیای این قبیله، مالک بن آدد بن زید بن کهلان بود که همراه با قبایل آزد، طی، همندان و کنده، از قبایل مشهور کهلان و قبیله قحطانی و یمنی (جنوبی) می‌باشد و دارای بطن‌های زیادی چون نخع، مُراد و بنی‌الحارث بوده که اغلب افراد این قبیله در یمن ساکن بودند. (کحاله، عمررضا، معجم قبایل العرب القديمة والحديثة، ج ۳، چ هفتم، بی‌جا، مدرسه الرساله، ۱۴۰۵ ق، صص ۱۰۰۲-۱۰۰۳). این قبیله پر جمعیت، در عصر رسول اکرم (ص) مسلمان شد. اینان به دلیل بهره‌مندی از طوایف و بطون متعدد، سابق درخشان فرهنگی و تاریخی، ساختار قومی و قبیله‌ای مبتنی بر تعصب افراطی، در برابر سیاست‌های حکام اسلامی، نظیر تشکیلات اداری، فتوحات و پی‌ریزی فرهنگ و تمدن اسلامی و غیره، مواضع و عکس‌العمل‌های گسترده و متفاوتی داشته‌اند. از مهم‌ترین چهره‌های مذحجی در عصر اسلامی، می‌توان به عمار بن یاسر، مالک بن اشتر نخعی، اویس قرنی، هانی بن عروه مرادی، جابر بن یزید جعفی و عبدالرحمن بن ملجم مرادی اشاره کرد.

این شرایط بحرانی و خطرناک، ابناء را جهت حفظ موجودیت خود، به سوی هم‌پیمانی مستحکم با قبایلی چون «همدان» و «خولان» سوق داد.

گفته شد که خواسته مهم انوشیروان از سیف بن ذی یزن، حفظ منافع ایران در یمن و دریا‌های حاشیه آن بود. به همین جهت، به محض کشته شدن سیف و حامیان یمنی‌اش به دست حبشی‌ها، ابناء ایرانی وارد عمل شدند و اوضاع را کنترل کرده، اتفاقات یمن را به اطلاع شاه و وهرز رساندند. شاه، وهرز را برای بار دوم با اختیارات تام و به عنوان والی و حاکم یمن، به این منطقه گسیل داشت.^۱ ورود دوم وهرز به یمن، آغاز سیطره مطلق ایرانیان بر این سرزمین بود.

ابناء و اسلام

به طور کلی، در خصوص مواردی چون: اسلام‌پذیری ایرانیان یمن (ابناء)، درگیری‌های یمن پس از گرایش به اسلام، واقعه ظهور پیامبران دروغین و عکس‌العمل ابناء یمن در مقابل «أسود عَنسی»، و تحولات پس از رحلت رسول اکرم (ص)، روایات پراکنده‌ای وجود دارد که به علت جرح و تعدیل مغرضان، یا قهرمان‌پردازی‌های مورخین اسلامی، اصل مطالب نارسا، مبهم، ناسازگار و متناقض هستند.

با این حال گفتیم که باذان در مقابل گزارش مفصل و اعجاز‌گونه سفرای خسرو و پیشنهاد‌های رسول اکرم (ص) به خود، و همچنین نامه شیرویه، باید تصمیم تاریخی اتخاذ می‌کرد؛ لذا با زیرکی و درایت و بدون هراس از قدرت شاه ایران^۲، به همراه وهب بن مُنَبّه، خُرَّخُسَرَه، فیروز دیلمی و سایر ابناء، به بررسی این گزارش‌ها پرداخت و سرانجام گفت: «واجب است که ما به این مرد [رسول خدا (ص)] بگرویم».^۳

۱. بلعمی، همان، ج ۲، ص ۱۰۳۷.

۲. ما در گزارشات تاریخی این دوره، خبری مبنی بر عکس‌العمل و عتاب از سوی دربار ساسانی نسبت به این حرکت باذان و ابناء نداریم و این مسئله بیانگر اوج ضعف و سستی این دولت و وجود درگیری داخلی در ایران می‌باشد.

۳. ابن هشام، همان، ص ۴۸؛ طبری، همان، ج ۳، ص ۱۱۴۳؛ بلعمی، همان، ج ۲، ص ۱۱۹۰.

اما اغلب منابع، بر این نکته تأکید دارند که باذان، بعد از اطمینان از پیشگویی رسول اکرم (ص) در خصوص قتل خسرو پرویز، هیئتی را با نامه و هدایایی جهت ابلاغ اسلام خود و سپاه ایرانی و سرداران و کارگزاران تابع خود به مدینه اعزام کرد. (رسول خدا (ص) نیز از ورود این هیئت مسرور شد و ضمن احترام فراوان به آن‌ها، فرمود: «شما اهل پارسید و از مائید و حرمت و مقام شما پیش من همچون حرمت و مقام اهل بیت است».^۱

بنابراین رسول اکرم (ص)، باذان را بر حکومت یمن ابقا کرد؛ چراکه با جدیت و مجاهدت او بود که اغلب اهل یمن و همه ابناء ایرانی مسلمان شدند. و البته که او به حق، این مأموریت خطیر را با تبلیغ دین اسلام و سرکوبی مخالفان، به نحو احسن به انجام رساند؛ تا جایی که پیامبر (ص) با شنیدن اقدامات باذان، خرسند شده، برای او دعای خیر کرد.^۲

به این ترتیب، به دنبال انحطاط و ضعف دولت ساسانی، به تدریج پیوند دولت ایرانی یمن با دولت مرکزی ساسانی ضعیف‌تر شد و با اسلام آوردن ابناء ایرانی به رهبری باذان و پیوستگی آنان با دولت اسلامی مدینه، سلطه ساسانیان بر سرزمین جادویی یمن پایان پذیرفت. واقعیت دیگری که پیوند ابناء ایرانی را با اسلام در ببحوجه بحران‌های سیاسی، اجتماعی ایران عصر ساسانی استواری بخشید، آگاهی ایرانیان یمن از مبانی اسلام، و مشاهده عینی رفتار و اهداف متعالی رسول اکرم (ص) بود. این مسئله از سؤال و جواب‌های باذان با نمایندگان و معتمدان خود که از حجاز بازگشته بودند، و نیز توصیفات آن‌ها در مورد حضرت رسول (ص) قابل دریافت و اثبات می‌باشد.^۳

۱. ابن اثیر، همان، ج ۳، ص ۱۱۷۵.

۲. «اتم هنا والینا اهل البیت»

۳. بلعمی، ابوعلی، تاریخ نامه طبری، ۲ جلدی، تحقیق محمد روشن، تهران: سروش، ۱۳۷۸، جلد ۲، ص ۱۱۹۰. گفته شده، در صنعا یک قطعه باغ متعلق به باذان وجود داشت که بعد از پذیرش اسلام و ابقا بر حکومت از سوی پیامبر (ص)، با دستور پیامبر و با کمک و همت وبر بن یحس، مسجدی در آن بنا گردید. در عصر خلیفه دوم، عمر، در بخش دیگری از این باغ، جامع صنعا بنا گردید، که به جامع الکبیر معروف است. (رش: عثمانی، محمدتقی، سفر به سرزمین ایمان: یمن، ترجمه امرالله باهری، مجله ندای اسلام، سال پنجم، شماره ۲۰، زمستان ۱۳۸۳، ص ۶۲).

۴. طبری، تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۱۴۴؛ بابویه از پس بازگشت به یمن به باذان گفت: «هرگز با کسی پر صلابت‌تر و با عظمت‌تر از محمد (ص) سخن نکرده بودم». باذان پرسید: «نگهبان داشت؟» پاسخ داد: «نه.»

از طرفی، پیامبر^(ص) نیز با شنیدن خبر ترور اَسود عَنسی، به یارانش فرمود: «خدا اَسود کذاب عَنسی را بکشت. او را یکی از برادران شما که اسلام آورده و تصدیق پیغمبر خدا کرده، از میان برداشت»^۱. در حقیقت این تصدیق، نشانه عمق ایمان و باور ابناء به دین اسلام بود. شادی و رضایت خاطر رسول خدا^(ص) از باذان و سایر ابناء ایرانی، بیانگر خلوص ایمان آنان بود؛ چراکه این انتخاب سرنوشت‌ساز، از یک طرف، در میان درخواست‌های متضاد دو قدرت پیش روی باذان، و از طرف دیگر، در عصری که مردم نجد ایران هیچ شناخت و رغبتی از دین نوین در حجاز نداشتند، گرفته شد.

چگونگی اعزام نمایندگان پیامبر^(ص) به يمن

منطقه یمن از گذشته‌های دور، به دلیل فقدان قدرت مرکزی و تمرکز سیاسی پایدار، صحنه رقابت و نزاع، میان قبایل و طوایف محلی و رؤسای آنان بود. این پراکندگی و آشوب‌های سیاسی و اجتماعی، آنان را به سوی قدرت نوظهور و درحال گسترش شمال یعنی حکومت اسلامی مدینه سوق می‌داد؛ همان‌طور که پیش از اسلام، زمانی به قدرت امپراطوری روم و حبشه، و گاهی به امپراطوری ساسانی متمایل می‌شدند. بنابراین، برخی از رؤسای یمن به‌شدت تمایل داشتند، برای املاک و دارایی‌های خود در قبال حکومت اسلامی مدینه، تضمینی به دست آورند.^۲ اما منابع تاریخی، درباره علل نگرانی‌های رؤسای قبایل یمنی سکوت کرده‌اند؛ لذا احتمال دارد که دلیل آن از یک سو، آینده‌نگری آنان و از سوی دیگر، آشوب‌ها و تضادهای سیاسی و ناامنی در شهرهای یمن بوده باشد. این عوامل بود که آن‌ها را در هر عصری به سوی یکی از قدرت‌های برتر منطقه متمایل می‌کرد.

انتشار اخبار فتح مکه (در سال هشتم هـ ق) و اعلان آخرین فرصت برای برائت از مشرکان و نیز نبرد ارزشمند تبوک (در سال نهم هـ ق) موجب شد تا هیچ شبهه‌ای برای قبایل و طوایف مختلف شبه‌جزیره باقی نماند تا برای تعیین تکلیف و حفظ موجودیت و

۱. طبری، همان، ج ۴، ص ۱۳۶۷.

۲. بلاذری، فتوح البلدان، ۱۳۶۷، ص ۱۰۱.

نفوذ سیاسی و اجتماعی خود، با حکومت نوپای مدینه پیوند برقرار کنند. لذا در سال نهم هـ.ق که به «عام الوفود» معروف است، هیئت‌های مختلفی از سراسر شبه‌جزیره به سوی مدینه سرازیر شدند.^۱ پیامبر اکرم (ص) نیز، ضمن اکرام آنان، نمایندگان خود را با عهدنامه‌ها و پیمان‌نامه‌های جامع جهت تثبیت پیوندهای سیاسی و اجتماعی و تعلیم مبانی دین نوین، به همراه‌شان اعزام کرد.^۲

پس از ارتباطات قبایل یمنی با مدینه، یکی از موضوعات پیچیده و مهم، چگونگی عرضه اسلام بود که این مهم، با حضور نمایندگان آن حضرت در میان این قبایل محقق شد. رسول خدا (ص) به وقت بازگشت این هیئت‌ها، عهدنامه‌هایی برای اهالی یمن نوشته و تأکید کردند: «آن چه از اموال، اراضی و دفائن، به هنگام مسلمان شدن دارند، برای ایشان بازگذاشته شود ...» علاوه بر این رسولان و کارگزارانی را از طرف خود، با عهدنامه‌هایی جامع، جهت تعلیم مبانی دین نوین و جمع‌آوری صدقات، همراه آنان به یمن اعزام کردند و به اهالی یمن نوشتند: «هر که نماز گزارد و هر که قبله ما برگردد و ذبیحه ما خورد، مسلمان است و ذمه خدا و رسولش بر او خواهد بود؛ و هر که ابا کند، بر او جزیه خواهد بود.»^۳

با دقت در پیام‌ها و روایات تاریخی مرتبط با مدینه، یمن و تیسفون، درمی‌یابیم که اعزام نمایندگان به مدینه و بازگشت آن‌ها با پیام‌های جدید، و حتی هدایایی از سوی رسول خدا (ص) در فضایی آرام و توأم با گفتگو، بی‌شک با خوی متکبرانه خسرو پرویز و پسرش، شیرویه ناسازگار است. این نشان می‌دهد که ابناء ایرانی و سران قبایل ساکن یمن، از همان آغاز پی‌بردن به قدرت و آوازه گسترش اسلام، مترصد فرصتی برای مطالعه اوضاع مدینه، و نیز ارتباط با این قدرت در حال پیشرفت بودند؛ چراکه تجارت مستمر قریش با سراسر شبه‌جزیره و نیز اعزام مسلمین به حبشه و حضور نمایندگان قریش در آن‌جا موجب شد تا قدرت دین نوین و عالم‌گیری زود هنگام‌اش در سراسر شبه‌جزیره و همسایگان آنان نمایان شود. بنابراین، اغلب متنفذان در اندیشه مطالعه آن، و تعیین خط مشی جدیدی بودند.

۱. ابن هشام، سیره النبی، ۱۳۸۳، ص ۵۱۱؛ بلاذری، همان، ص ۱۰۱.

۲. الشجاع، عبدالرحمن بن عبدالواحد، تاریخ یمن فی الاسلام حتی نهاية القرن الرابع، الطبعة الثالثة، صنعاء: دارالفکر، بی‌تا، ۱۹۹۹ م، ص ۶۳.

۳. بلاذری، همان، ص ۱۰۱.

با نگاهی گذرا به اسامی و وظایف محوله نمایندگان رسول خدا^(ص) به یمن و سایر بلاد شبه جزیره، دو رویکرد اقتصادی - مالی و تعلیمی - آموزشی قابل برداشت است. به نظر می‌رسد که پیامبر^(ص) قصد داشتند حاکمان محلی یمن را به عنوان نماینده خود انتخاب کنند؛ اما به علت ناآشنایی آنان با مبانی دین نوین، و نیز هراس از شورش احتمالی در این منطقه دوردست، حضرت رسول^(ص) تصمیم گرفتند تا مسلمانان آگاه را کنار نیروهای بومی برای تبیین مبانی دین و تعلیم قرآن اعزام کنند. رسول اکرم^(ص) تا زمانی که باذان زنده بود، شریکی در امارت‌اش قرار ندادند؛ اما زمانی که از سفر «حجة الوداع»^۱ در سال دهم هـ.ق بازمی‌گشتند، از خبر مرگ باذان ساسانی اطلاع یافتند و بلافاصله قلمرو باذان را میان جمعی از صحابه اعزامی از مدینه، و چند تن از بازماندگان باذان تقسیم کردند. براساس روایات تاریخی، اسامی نمایندگان رسول خدا^(ص) در میان سال‌های ۹ تا ۱۱ هـ.ق به سرزمین یمن به این شرح بود^۲:

- ۱) مُعَاذِ بْنِ جَبَلِ انصاری؛ معلم قرآن و شریعت.
- ۲) خالد بن سعید عاص؛ متصدی صدقات در «بَحْران» و «زَمْع» و «زَیْد».
- ۳) عمرو بن سعید حَزَمِ انصاری؛ قاضی و معلم در نَجْران.
- ۴) ابو موسی اشعری؛ یک یمنی در مَأْرَب.
- ۵) طاهر بن ابی هاله تمیمی؛ متصدی امر زکات در منطقه عَکَّ^۳ و اشعری.
- ۶) عَکَّاشَةُ بن مُحَصَّن؛ متصدی امر زکات مناطق «سَکَاسِک» و «سَکُون» در حَضْرَمَوْت.
- ۷) مهاجر بن ابی امیه بن مُغیره مخزومی؛ متصدی زکات^۴.
- ۸) شهر بن باذان.
- ۹) عامر بن شهر بن باذان.

۱. آخرین سفر معنوی پیامبر^(ص) در سال دهم هـ.ق، جهت زیارت خانه خدا در مکه که در آخرین سال حیات پربارش انجام شده بود، به «حجة الوداع» یا «حج بدرود» معروف شده است. (ابن هشام، همان، ص ۵۲۵).
 ۲. طبری، همان، ج ۴، ص ۱۳۵۴؛ ابن اثیر، همان، ج ۳، صص ۱۲۱۲-۱۲۱۳.
 ۳. روستایی در دهستان عَمَّار، از توابع استان اب در کشور یمن می‌باشد. (ابراهیم المقحفی، احمد، معجم المُدُن و القبایل الیمنیة، صُنْعَا: منشورات دارالحکمة، ۱۹۸۵ م، ص ۲۶۰).
 ۴. ابن هشام، همان، ص ۵۲۳؛ بلاذری، همان، صص ۱۰۳-۱۰۱؛ طبری، همان، ج ۴، صص ۱۳۵۵-۱۳۵۴؛ ابن اثیر، همان، ج ۳، ص ۱۱۷۱.

به نظر می‌رسد به سبب سبقت ابناء و یمنی‌ها در پذیرش آگاهانه دین اسلام، و شاید تبلیغات سهمگین مسیحیان در این خطه، پیامبر (ص) نگاه ویژه‌ای به آن داشته‌اند؛ لذا بعدها شخصیت‌هایی چون: خالد بن ولید، علی بن ابیطالب^(ع) و ابوموسی اشعری را در سمت‌های نماینده صدقات، زکات و معلم قرآن، به یمن اعزام فرمودند. ایشان «مُعَاذِ بْنِ جَبَل» را نیز با دستورالعمل جامع، به عنوان امیر لشکر، قاضی، متولی صدقات و معلم به یمن اعزام کردند.^۱ «جَنْد»، مرکز حکومت و تعلیم مُعَاذِ بْنِ جَبَل بود. وی در آن‌جا مسجدی بنا کرد که هنوز آثارش باقی است. «زَبَید» هم، مرکز حکومت ابوموسی اشعری بود. او از سوی رسول خدا (ص)، به عنوان معلم و حاکم به این ناحیه اعزام شد.^۲

به هر حال، این مصالحه شیرین و سرنوشت‌ساز ابناء با حکومت اسلامی مدینه، الگوی شایسته‌ای برای ایرانیان شد. از همین رو، در جریان فتوحات اعراب مسلمان در ایالت خراسان و منطقه «مَرَوَ الرَّوْد»، احنف بن قیس، دژ مروالروء را محاصره کرد؛ اما مرزبان آن، که از اولاد باذان بود، طی نامه‌ای به احنف اظهار داشت که اسلام باذان مرا به صلح دعوت می‌کند؛ به همین علت بود که احنف با شصت هزار درهم، با اهالی صلح کرد.^۳

در حقیقت، اولین پیوند میان اسلام و ایران، بدون هرگونه درگیری نظامی در سرزمین یمن، آن هم در عصر حیات رسول اکرم (ص) برقرار شد.

لازم به یادآوری است که از نظر فردی، اولین ایرانی که اسلام را پذیرفت، سلمان فارسی بود. و باذان و ابناء یمن، جزء اولین گروهی بودند که به رسول خدا ایمان آوردند. باید گفت که اسلام‌پذیری توأم با ایمان قلبی و درونی ابناء ایرانی در یمن، یکی از دلایل قاطع در ردّ گفتار بعضی مستشرقین مغرض است که پیشرفت و گسترش اسلام را منحصرأً به برق شمشیر و خشونت مرتبط می‌دانند.

۱. بلاذری، همان‌جا؛ بلعمی، تاریخ بلعمی؛ ج ۲، ص ۱۱۹؛ برای اطلاع از کیفیت بستن جزیه و خراج و سایر امور، رش: بلاذری، همان، صص ۱۱۱-۱۰۱.
۲. عثمانی، سفر به سرزمین ایمان؛ یمن، صص ۶۶ و ۸۳.
۳. بلاذری، همان، ص ۵۶۵.

ارتداد یمن و آشود عَنسی

«بحران رَدّه»، یکی از مبهم‌ترین و بحث‌برانگیزترین وقایع واپسین ماه حیات پیامبر رحمت (ص) و حتی پس از رحلت ایشان بود. علل و فلسفه اصلی بحث از دین برگشتگان، آن هم در این موقعیت حساس، هنوز به روشنی معلوم نیست. اما مسلم است که فعالیت‌های بی‌دریغ و طاقت‌فرسای رسول اکرم (ص) برای زدودن غبار عادات جاهلی از روح اعراب، با موفقیت نسبی همراه بود. لذا با توجه به تلاش‌های بیست و سه ساله آن حضرت در محو ارزش‌های پست جاهلی از قلوب مردم، و نیز حضور و کوشش صحابه در قالب هیئت‌های تبلیغی، پذیرش وقوع ارتداد، امری دشوار و دور از ذهن می‌نماید؛ به‌ویژه این مسئله در مورد مردم یمن، آن هم با توجه به سابقه تمدنی درخشان و نیز اسلام‌پذیری آن‌ها به دست امیرالمؤمنین (ع)، مبهم‌تر و پیچیده‌تر جلوه می‌کند. در خصوص ریشه ارتداد یمن، باید با احتیاط به موارد زیر اشاره کرد: شعله‌ور بودن آتش اختلافات کهنه عدنانی - قحطانی؛ پیشینه تمدن و حکومت درخشان گذشته که باعث احساس بی‌نیازی از حکومت مدینه می‌شد؛ تحریکات امپراطوری روم شرقی با هدف منکوب و ریشه‌کن کردن اسلام در این منطقه؛ و تمایل یمنی‌ها به بنی‌هاشم و به‌ویژه، امام علی (ع) و سلاله پاک ایشان که در حیات نبی اکرم (ص) برای دعوت و تبلیغ دین به این سرزمین اعزام شده بودند.

بنابراین چنان‌که پیش‌تر گفته شد، بعد از اسلام آوردن باذان و ابناء ایرانی، فرمانروایی یمن، آن هم از سوی رسول خدا (ص)، برای وی تأیید و تثبیت شد. حتی بعد از مرگ وی، پیامبر (ص) ضمن توجه ویژه به بازماندگان باذان، عاملانی از طرف خود به شهرهای مختلف یمن اعزام کرد. از آرامشی که با تدبیر و درایت رسول خدا (ص) و همت ابناء ایرانی در یمن ایجاد شد، مدتی نگذشت که در فضای شایعات مبنی بر تشدید بیماری حضرت رسول (ص)، «آشود عَنسی»^۱ در

۱. نام اصلی وی عهله بن کعب عَنسی مَذْحِجی بوده که وی را به علت سیاهی چهره، آسود می‌خواندند. وی، همانند مُسَلِّمَه کَذَّاب که خود را رحمان یمامه می‌دانست، خود را رحمان الیمن می‌خواند و پیوسته با پارچه‌ای از لیف خرما، دستاری بر سر می‌بست. او به ذی الخمار و به قولی ذی الحمار (صاحب الاغ) نیز معروف شده بود؛ زیرا الاغی تعلیم دیده داشت که دستورات وی را انجام می‌داد. بلاذری، لقب ذی الخمار را به علت دائم الخمر بودن و مست و خمار بودنش دانسته است. (رش: بلاذری، همان، ص ۱۵۲).

یمن، و «مُسَیِّمَه کَذَّاب» در یمامه، ادعای پیامبری کردند.^۱ براساس روایت بلاذری، پیامبر، «جریر بن عبدالله بَجَلِی» را همان سال به سوی اَسُوْد فرستاد تا وی را به دین اسلام دعوت کند؛ ولی او اجابت نکرد.^۲

اَسُوْد، طی اعلامیه‌ای به ابناء و نمایندگان رسول خدا^(ص) در یمن اعلام کرد: «ای جماعت مخالفان! آنچه از سرزمین ما گرفتید و فراهم آوردید، پس دهید که حق ماست و ما از شما بدان سزاوارتریم.»^۳

سپس، وی با کمک مردان قبیله خود (مِدْحَج)، و قبایل کُنْده و هَمْدان، به نَجْران حمله کرد و به دنبال اخراج والیان مسلمان آن حدود، از طریق پایگاه نَجْران بر سراسر بیابان ساحلی تا حَضْرَمَوْت، و از آن جا تا طائف و بحرین و احساء تا عَدَن را تصرف کرد.^۴ در بیست و پنجمین روز خروج خود بود که بر صَنْعَا نیز دست یافت؛ به این ترتیب حاکمیت وی بر کُلِّ یمن مسجَل شد. او فرماندهی سپاه را به «قیس بن عبد یغوث» و امارت بعضی شهرها را به ابناء ایرانی، همچون «فیروز دیلمی» و «دادویه» سپرد؛ در عین حال، هر سه تن را تحقیر می کرد.^۵ لذا تکبر و بی‌اعتنایی وی به ابناء و خوار کردن آن‌ها، باعث عکس‌العمل منفی آنان و دور شدن از اَسُوْد شد.

در چنین شرایطی، اغلب والیان و نمایندگان حکومت اسلامی مدینه که در شهرهای یمن به‌ویژه در حَضْرَمَوْت و نَجْران، به سر می‌بردند، به دلیل فزونی طرفداران اَسُوْد، توان مقابله نظامی با وی را نداشتند و از مقابل سپاه‌اش می‌گریختند. «عمر بن حزم» و «خالد بن سعید بن عاص» که عاملان نَجْران و زبید بودند، به مدینه گریختند و عده‌ای نیز، به «طاهر بن ابی هاله» در کوهستان‌های عِک و صَنْعَا پناه بردند.

در این برهه حساس از تاریخ یمن، رسول اکرم^(ص)، جهت برانگیختن قبایل یمن و ابناء بر ضد اَسُوْد، و ختم غائله وی، نامه و دستورالعمل جامعی را از طریق نماینده خود، «وَبْر

۱. ابن‌هشام، همان، ص ۵۲۳؛ طبری، همان، ج ۴، صص ۱۲-۱۳۱۱؛ ابن‌اثیر، همان، ج ۳، ص ۱۱۸۹.

۲. بلاذری، همان، ص ۱۵۲.

۳. طبری، تاریخ طبری، ۱۳۷۵، ج ۴، صص ۶-۱۳۵۵.

۴. ابن‌اثیر، الکامل، ۱۳۸۴، ج ۳، ص ۱۲۱۳.

۵. طبری، همان، ج ۴، ص ۱۳۶۵.

بن یُحَنَس اَزْدی انصاری^۱، به یمن ارسال کرد. ایشان از همه طبقات یمن، به ویژه ابناء خواستند: «بر دین خود استوار و پایدار باشید و برای دفاع از دین خود به جنگ اَسود بروید و او را به غافلگیری یا جنگ (تدبیر یا جنگ) بکشید.»^۲

این پیک و نامه رسول خدا^(ص) به ابناء و مخالفان اَسود، به آنان نیرویی دو چندان بخشید و آن‌ها را به هم نزدیک کرد؛ چنان که طبری از قول یکی از آن‌ها می‌نویسد: «ما نیرو گرفتیم و از پیروزی مطمئن شدیم.»^۳

ابناء و نابودی اَسود عَنسی

در غائله اَسود، زمانی که عاملان پیامبر^(ص) از شهری به شهری دیگر می‌گریختند، این ابناء و رهبران آن‌ها بودند که ضمن رد درخواست اَسود در پذیرش حاکمیت‌اش مورد اذیت و آزار قرار گرفتند. آنان، ضمن وفاداری به حکومت اسلامی مدینه، به طور جدی در مقابل این مدعی دروغین ایستادگی کردند. قتل باذان و پسرش، نمونه بارزی از این جان‌فشانی‌هاست؛ چراکه در جریان حمله اَسود به صنعا، شهر بن باذان کشته شد. در این شرایط بحرانی، ریاست ایرانیان یمن به فیروز دیلمی، دادویه اصطخری و جشیش دیلمی رسید؛ آن‌ها با دریافت نامه پیامبر و با کمک قبایل یمنی و بعضی والیان اعزامی از مدینه، دست به کار شدند.

اَسود پس از غلبه بر یمن و قتل شهر بن باذان، غاصبانه با همسر ایرانی وی، یعنی «آزاد»، که دختر عموی فیروز دیلمی نیز بود، وصلت کرد.^۴ در این شرایط، نامه و فرستاده رسول خدا^(ص)،

۱. وی از ایرانیان مقیم یمن بود که به حضور پیامبر^(ص) رسید و اسلام آورد و سپس به دنبال قتل باذان به دست اسود و ادعای دروغین نبوت، با دستورات رسول خدا^(ص) برای آموزش دین و احکام و نیز سامان‌دهی مسئله مبارزه با اسود و ختم غائله وی در یمن، به نزد ابناء و قبایل یمنی اعزام شد. (ابن سعد، محمد بن سعد، طبقات، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشر فرهنگ و اندیشه، ۱۳۷۴، ج ۶، ص ۴۱۷؛ الشجاع، همان، صص ۴-۶۳).

۲. طبری، همان، ج ۴، ص ۱۳۵۷.

۳. طبری، همان جا.

۴. مسکویه رازی، ابوعلی، تجارب الامم، تحقیق ابوالقاسم امامی، ج دوم، تهران، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۲۶۷.

۵. المقریزی، تقی الدین احمد، امتاع الاسماء بما للبنی من الاحوال و الاموال الحقة و المتاع، تحقیق محمد عبدالحمید النمسی، بیروت، الطبع الاولی ۱۴۲۰ ق، ۱۹۹۹ م، ج ۱۴، ص ۲۲۶.

اُبناء و سایر قبایل یمنی مخالف اَسود، و نیز والیان عرب شهرهای یمن را، در یک جبهه واحد، متحد کرد. با این حال آن‌ها، به علت ناتوانی و ضعف نظامی شان در مقابل اَسود، در اندیشه نقشه‌ای مطمئن جهت ترور وی برآمدند. به همین منظور در اولین گام، از کدورت میان اَسود و فرمانده سپاه اش، قیس بن عبد یغوث، استفاده کرده، و با تفهیم دستور پیامبر، او را با خود همراه کردند.^۱ در گام بعدی تصمیم گرفتند تا با استفاده از نفرت آزاد، نقشه ترور وی را عملی کنند. بدین منظور، با طراحی نقشه و اجرای برنامه‌هایی از سوی اُبناء، و با هماهنگی آزاد، علی رغم نگهبانی شدید از محل زندگی وی، دیوار خانه اش را شکافتند و به محل خوابش وارد شدند و او را در سال ۱۱ هـ ق و نزدیک به چهار ماه پیش از ارتدادش، به قتل رساندند.

خبر قتل اَسود به سرعت به اطلاع نبی مکرم (ص) رسید؛ البته طبری براساس روایتی از «عبدالله بن عُمر» اظهار می‌دارد: در شبی که عَنسی کذاب کشته شد، از طریق وحی به پیامبر (ص) خبر رسید و حضرت فرمود: «دیشب عَنسی کشته شد و مردی مبارک از خاندانی مبارک او را بکشت. گفتیم: او که بود؟ گفت: فیروز! موفق باد فیروز!»^۲

بلاذری در خصوص کیفیت این ترور، گزارش می‌دهد: قتل اَسود، پنج روز پیش از وفات حضرت رسول (ص) انجام شد. ایشان در حالت بیماری گفتند: «خداوند اَسود عَنسی را بکشت؛ وی را مردی صالح به نام فیروز بن دیلمی، مقتول ساخت.»^۳

چون خبر ترور اَسود به دست اُبناء، حدود ده روز بعد از خلافت ابوبکر به مدینه رسید،^۴ عده‌ای ترور را در عصر خلافت ابوبکر و اولین پیروزی در ایام خلافت اش دانسته‌اند،^۵ اما بلاذری این قتل را در حیات رسول خدا می‌داند. او می‌نویسد: بعدها فیروز دیلمی و قیس، جهت کسب موقعیت شان در مدینه، مدعی قتل اَسود شدند؛ ولی عمر گفت که او را این شیر، یعنی فیروز کشته است.^۶

۱. طبری، همان، ج ۴، ص ۱۳۵۷.

۲. طبری، همان، ج ۴، ص ۱۳۶۳.

۳. بلاذری، همان، ص ۱۵۵؛

۴. بلاذری، همان‌جا.

۵. ابن خَلکان، ابی العباس، وفيات الاعیان؛ بیروت، دارصادر، بی تا، ج ۳، ص ۶۷.

۶. بلاذری، همان‌جا.

مسئله پیچیده و خطرناک آشود عَنسی در يمن، به عنوان فتنه اول و نخستین چالش پیش روی حکومت اسلامی مدینه، آن هم در روزهای پایانی عمر شریف رسول الله (ص)، بنای نوپای اسلام را دچار آسیب اساسی کرد؛ به طوری که گروه‌های زیادی از قبایل مختلف یمنی، جز گروه اقلیت ابناء ایرانی و اعراب حجاز، از اسلام برگشته، و یا به مخالفت با آن برخاسته بودند. لذا ابناء ایرانی با بصیرت و مجاهدت و تحمل رنج‌های فراوان، این فتنه عظیم را خنثی، و موجبات شادی رسول اکرم (ص) را فراهم ساختند. بیان و خطاب آشود در اعلامیه‌اش به نورسیدگان و مخالفان در يمن، این احتمال را به ذهن متبادر می‌کند که خیزش وی، بر ضد حضور و اقتدار ابناء ایرانی بود؛ یکی از مستشرقین یمنی بدون ذکر دلیل و سند، شورش آشود را به تحریک دولت ساسانی ایران می‌داند.^۱

به نظر می‌رسد مسائلی چون: اظهار اسلام از سوی ابناء و تثبیت امارت آنان در يمن توسط پیامبر، و نیز آغاز فعالیت آشود از نجران و تسخیر آن سامان در مدت ده روز، موجب شد تا فرضیه تحریک وی از سوی ساسانیان یا رومیان علیه نفوذ روزافزون حکومت اسلامی مدینه در منطقه حساس جنوب عربستان تقویت شود.

براساس روایات تاریخی، در خصوص نتایج و ارزش کار ابناء در این غائله، می‌توان به مواردی چون: نجات یافتن صنعا از دست آشود و یارانش، عزت یافتن اسلام و مسلمین، بازگشت یاران و گماشتگان پیامبر (ص) به قلمرو خود، آسودگی مسلمانان يمن و سران اقوام مدافع اسلام، گسترش اسلام در میان سایر مردم این دیار، و شادی و خوشحالی حضرت رسول (ص) اشاره کرد.^۲

فتنه دوم يمن و ابناء

ابوبکر بعد از رحلت رسول اکرم (ص)، فیروز را به امارت يمن در صنعا برگزید. در شرایطی که به قول طبری، مردم يمن همچنان مستعد فتنه بودند، خبر این انتصاب به سران و بزرگان

۱. بروکلیمان، کارل، تاریخ ملل و دول اسلامی، ترجمه هادی جزایری، تهران، ۱۳۴۶، ص ۷۲.

۲. طبری، همان، ج ۴، صص ۱۳۶۲، ۱۳۶۷.

یمن رسید و دو تن از بازماندگان سپاه اَسود در فتنه اول، به نام‌های «قیس بن عبد یغوث» و «عمرو بن معدیکرب»^۱، با کمک سایر بقایای سپاه اَسود، به اندیشه براندازی اسلام برآمدند. طبری در خصوص انگیزه قیس اشاره دارد که با انتشار خبر رحلت پیامبر (ص) در یمن، قیس از دین برگشت و برای نابودی سران ابناء تلاش گسترده‌ای را آغاز کرد^۲؛ در حالی که بعد از نابودی اَسود، خود قیس در رقابت با ابناء، از مدعیان قتل اَسود نزد خلیفه اول بود^۳؛ ولی این بار در کسوت خون‌خواه اَسود ظاهر شد. ابوبکر ضمن اطلاع از این تحرکات قیس، طی نامه‌ای از سران ابناء و اعراب یمنی^۴ خواست که با سالاری فیروز دیلمی، ابناء را در سرکوبی قیس یاری کنند.^۵

نکته قابل تأمل در این جریان تاریخی این است که با وجود مکاتبات خلیفه اول با سران قبایل و طوایف عرب، در سرکوبی فتنه دوم، اغلب آن‌ها بر خلاف خواست وی، با قیس جهت اخراج ابناء و پاک‌سازی سرزمین یمن از وجود آنان همراه شدند. قیس همانند اَسود عُنسی خشم خود را متوجه ابناء ایرانی کرد؛ لذا طی نامه‌ای به «ذی الکلاع» که از متفندان جامعه یمن بود، نوشت: این ایرانیان در سرزمین شما بی‌ریشه و بیگانه‌اند و اگر آن‌ها را به حال خود واگذارید، پیوسته به راهی جز راه شما خواهند رفت. من این رأی درست را برگزیده‌ام که سران و رهبران آن‌ها را از میان بردارم و بقیه را هم از سرزمین خود اخراج کنم. از شما عدم یاری ابناء و سیاست بی‌طرفی را خواهانم. ذی الکلاع با وجود این که خود مخاطب نامه ابوبکر جهت همکاری با ایرانی‌ها بود، پیشنهاد قیس را پذیرفت و از همکاری با ابوبکر کناره گرفت.^۶

۱. براساس نظر محمدی ملایری، این دو تن در تاریخ یمن، میان اسلام و ارتداد (کفر)، در نوسان بودند؛ به نحوی که قیس در جریان ارتداد اسود، به ابناء پیوست؛ اما در عصر خلافت ابوبکر مرتد شد. (محمدی ملایری، محمد، تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی، عصر اسلامی، تهران، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۱۳۳۵).

۲. طبری، همان، ج ۴، ص ۱۴۵۹.

۳. بلاذری، همان، ص ۱۵۵.

۴. از اعراب یمنی طاهر بن ابی‌هاله، عکاشة بن نور (از تهامه)، ذی الکلاع، سمیع، حوشب و شهر ذی یناف، مخاطبان نامه ابوبکر بودند. (رش: طبری، همان، ج ۴، ۱۴۵۸)

۵. طبری، همان، ج ۴، ص ۱۴۵۸.

۶. طبری، همان، ج ۴، صص ۱۴۵۸-۱۴۵۹.

بنابراین، قیس با کمک سواران پراکنده اَسود، در حدّ فاصل صَنعاً و نَجْران، و با هدف نبرد با اَبْناء و سرکوبی و اخراج آن‌ها، حرکت خود را به سوی صَنعاً آغاز کرد. وی به جهت پنهان داشتن اهداف اصلی خود، به محض ورود به صَنعاً، با حربه و حیلۀ مشورت و چاره‌جویی، به سراغ سران اَبْناء رفت. او در حقیقت قصد داشت، طی دعوت‌های جداگانه‌ای، هر یک از آن‌ها را از میان بردارد؛ اما تنها موفق شد دادویه را مسموم کند؛^۱ فیروز دیلمی و گَشَسب، با اطلاع از نقشه‌های قیس، به سرعت صَنعاً را ترک کردند و به امید پناه‌جویی و ساماندهی سپاه، به سوی کوهستان‌های خَولان، محل زندگی خویشان مادری فیروز رفتند.

البته اغلب مخاطبان نامه ابوبکر، که از سران طوایف بودند نیز، به قیس ملحق شدند و وی با اتکا به این نیروها، به سراغ اَبْناء ایرانی رفت. او به گروه ایرانی که در صَنعاً مانده بود، اجازه اقامت داد؛ ولی بازماندگان و سواران همراه فیروز دیلمی را از طریق دریا و خشکی، به سوی ایران گسیل داشت. در این شرایط بحرانی، فیروز و گَشَسب با کمک اَبْناء و دو قبیله «بنی عَقیل» و «عک»، ضمن آزادسازی ایرانیان در بند و رانده شده، به سوی صَنعاً حرکت کردند و با پیروزی بر قیس، فتنه دوم یمن را نیز، با شجاعت و جان‌فشانی خود ناکام گذاشتند. در خصوص انگیزه قیس از این شورش، باید گفت در واقع وی برای خشنودی یاران اَسود عَنسی^۲، و نیز شاید، با هدف تجدید قدرت پادشاهی حِمیریان یمن، به برخورد قهری با اَبْناء و قتل دادویه اقدام کرد؛ چرا که خاطره پادشاهی حِمیریان هنوز در اذهان مردم یمن زنده بود؛ چنان‌که مذحجیان و اهل نَجْران به اَسود وعده کردند که پادشاهی نَجْران از آن او باشد.^۳ اگرچه ایرانیان در آغاز با اَسود مراوده خوبی داشتند، ولی به احتمال زیاد پذیرش اسلام از سوی اَبْناء و دیدار فیروز دیلمی و دادویه با نماینده و فرستاده پیامبر^(ص) در صَنعاً، زمینه‌ساز بدگمانی، و در نهایت مبارزه مسلحانه اَسود با اَبْناء شد.

در نهایت ابوبکر، قیس را به اتهام قتل دادویه اصطخری به مدینه احضار کرد؛ اما در سایه تسامح ابوبکر، قیس با سوگند دروغین در ردّ این اتهام، تبرئه شد؛ سپس به عنوان مشاور

۱. ابن اثیر، عزالدین علی بن محمد، اسد الغابة فی معرفة الصحابة، بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۹هـ.ق، ۱۹۸۹م،

ج ۴، ص ۲۱۴

۲. ابن سعد، طبقات، ۱۳۷۴، ج ۶، ص ۴۱۸.

۳. نویری، احمد، نهاية الارب، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، ۱۳۶۴، ج ۱، صص ۱۰-۴.

نظامی^۱، همراه سپاهی که برای نبرد با رومیان می‌رفت، به شام فرستاده شد.^۲ از نگاه شهید مطهری، با وجود اثبات ارتداد قیس و نقش وی در قتل دادویه ایرانی، و بسیج قبایل مختلف برای سرکوبی و اخراج ابنا، به عنوان مدافعان واقعی اسلام، بخشودگی قیس، اولین عرصه تضييع حقوق اسلامی و تثبيت تعصب قومی و نژادی عرب در عصر خلیفه اول بود.^۳

امام علی^(ع) و تشیع یمن

با ظهور اسلام و نفوذ و گسترش فرهنگ غنی اسلامی، ارتباط میان مردم یمن و ایرانیان، قوی‌تر از عصر باستان شد؛ و البته حلقه اتصال و نقطه ثقل این ارتباط، دوستی و احترام به اهل بیت و رسول خدا^(ص) بوده و می‌باشد. بدون تردید، آنچه رابطه مستمر و عمیق عاطفی را میان مسلمانان دو کشور در شکل‌های گوناگون ایجاد کرد، تلاش‌های مشفقانه و مدبرانه امام علی^(ع)، در آشنا ساختن اهالی یمن با مبانی دین نوین اسلام بود.

«مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ»، از نخستین فرستادگان رسول خدا^(ص) به یمن برای تعلیم قرآن و دین اسلام، و جمع‌آوری جزیه و صدقات، و به طور کلی تنظیم امور سیاسی و فرهنگی و مالی آن خطه بود. وی به علل نامعلومی به مدینه بازگشت؛ اما برخی مورخان نوشته‌اند که مُعَاذُ با وجود تسلط بر کتاب خدا و سنت پیامبر، از پاسخ‌گویی به برخی سؤالات شرعی ناتوان بود.^۴ ابن هشام نیز، به سفارش رسول خدا^(ص) به مُعَاذُ، در خصوص زدودن آثار جاهلیت و افکار و عقاید خرافی از میان مردم و احیاء سنت تفکر و تعقل اشاره می‌کند.^۵

یوسفی غروی، از پژوهشگران عرصه تاریخ اسلام، با ردّ نظر برخی مورخین نظیر بلاذری، مبنی بر نقش تعلیمی مُعَاذُ و تأثیرگذاری تعلیماتش بر اهالی یمن، اظهار می‌دارد

۱. ابن سعد، همان، ج ۶، ص ۴۱۹.
۲. بلاذری، همان، صص ۶-۱۵۵؛ طبری، همان، ج ۴، ص ۱۴۶۵.
۳. مطهری، مرتضی، خدمات متقابل اسلام و ایران، ج بیست و یکم، تهران، ۱۳۷۴، ص ۹۵.
۴. ابن هشام، سیره النبی، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۱۰۴۷.
۵. ابن هشام، همان، ج ۳، ص ۴۱۲.

که این ادعا، هیچ شاهد تاریخی معتبری ندارد. او می‌افزاید، براساس شرایط جغرافیایی یمن، اسلام باید به ترتیب در نَجْران، هَمْدان، صَنْعَا، زَبَید، الجَنْد و سپس در عَدَن به سوی عَمَّان گسترش یافته باشد؛ در حالی که مُعَاذ، بعد از توسعه اسلام در یمن، از سوی رسول خدا (ص) به آنجا اعزام شد. او در شرایطی از صَنْعَا گذشت که مردم آنجا مسلمان بودند.^۱ وی همچنین علت اساسی اعزام معاذ را، نه تعلیم اهالی یمن، بلکه نجات وی از یک ورشکستگی مالی و بهبودی اوضاع اقتصادی‌اش می‌داند.^۲

به دنبال بازگشت معاذ بن جبل از یمن، «خالد بن ولید» تازه مسلمان شده، با هدف زمینه‌سازی نفوذ اسلام در نقاط مرزی یمن، از سوی رسول خدا (ص) اعزام شد. اما وی بعد از توقیف شش ماهه، موفق به جذب یمنی‌ها نشد و کسی به دعوت او لبیک نگفت^۳؛ لذا به مدینه فرا خوانده شد و امام علی (ع) مأموریتِ ناتمام وی را با مشارکت بعضی از اعضای سپاه خالد پی گرفت.^۴

در واقع براساس نظر مورخین و نویسندگان کتب سیره، علی (ع) در حیات رسول خدا (ص)، سه سفر به یمن داشته‌اند که سفر اول در سال هشتم هـ.ق بعد از فتح مکه، دیگری در میانه سال‌های هشتم و نهم هـ.ق و سفر آخر در سال دهم هـ.ق همزمان با حجة الوداع روی داد. هدف اصلی در نخستین سفر امام علی (ع) به یمن، فراخوانی اهالی یمن و نَجْران به دین اسلام بود. رسول مکرم (ص) به علی (ع) تأکید کردند که در راه رفتن به یمن مسامحه نکند و زمانی که بر مردم یمن وارد شد، با احدی نجنگد؛ حتی اگر آن‌ها بر جنگ سماجت داشته

۱. یوسفی غروی، محمد هادی، تاریخ تحقیقی اسلام، ۴ جلدی، ترجمه حسین علی عربی، قم: موسسه آموزش و پژوهش امام خمینی، ۱۳۸۳ ش. ج ۴، ص ۴۷۵.
۲. ابن اثیر، أسد الغابه، ج ۴، ص ۲۱۴. وی روایت می‌کند که پیامبر (ص) در زمان اعزام، خطاب به وی فرمود: شاید که خدا جبران کند و بدهی‌هایت را پردازد؛ همو در الکامل نیز به ناکامی خالد در یمن و بیزاری جستن از اقدامات وی و جایگزینی امام علی (علیه السلام) اشاره دارد (ابن اثیر، الکامل، ج ۳، ص ۱۱۱۲).
۳. چنان که در عصر رسول خدا در جریان دعوت قوم بنی حَزَیمه، با وجود اسلام آن‌ها، پیامبر (ص) فرمودند: «بار خدایا! من از آن چه خالد کرد به درگاه تو بیزاری می‌جویم». او در بحران ارتداد در عصر خلیفه اول نیز، لغزش‌های جبران ناپذیری از خود بروز داده بود، لذا بعید نیست که در این سفر نیز مرتکب خطای عظیم شده باشد، که رسول خدا (ص) دستور برکناری وی را صادر کرد. (ابن هشام، همان، صص ۴۵۴-۴۵۵؛ ابن اثیر، الکامل، ...، همان، ج ۳، ص ۱۱۱۲).
۴. ابن خلدون، همان، ج ۱، ص ۴۹۹؛ مفید، محمد بن محمد بن نعمان، الارشاد: در شناسایی مقام چهارده معصوم ...، ترجمه و شرح محمدباقر ساعدی خراسانی، تصحیح محمدباقر بهبودی، تهران: اسلامیه، ۱۳۷۶، بی تا، ص ۵۵.

باشند، با آن‌ها مدارا کند و از آنان جز اقرار به «لا اله الا الله» و انجام نماز و پرداخت صدقه، چیز دیگری طلب نکند. سپس فرمودند: به خدا سوگند اگر خداوند يك فرد را به دست تو هدایت کند، برایت بهتر است از آن‌چه که خورشید بر آن طلوع و غروب می‌کند.^۱

گروه امام علی^(ع) بعد از طی کوهستان‌های حاصل خیز یمن، بر مردم همدان، به عنوان بزرگ‌ترین و تأثیرگذارترین قبیله یمن، وارد شدند. همدانیان نیز با شنیدن خبر ورود این گروه، بر خلاف عصر ورود خالد بن ولید، بدون هرگونه درگیری و نزاعی، برای شنیدن سخنان علی^(ع) تجمع نمودند. ایشان نماز صبح را با آن‌ها به جماعت برگزار کرده و سپس ضمن قرائت نامه و پیام رسول مکرّم اسلام^(ص) برای اهالی این قبیله و سایر قبایل و طوایف، آنان را به پذیرش اسلام دعوت کردند. عظمت گفتار رسول خدا، و رفتار و عملکرد مثبت سفیر نبوت، قبیله همدان را سخت تحت تأثیر قرار داد؛ آن‌چنان که همه افراد قبیله، در یک روز اسلام را پذیرفتند؛ امام علی^(ع) جریان این سفر معنوی را به رسول خدا گزارش کردند. رسول خدا^(ص) نیز با شنیدن این اخبار، چنان خوشحال شدند که با سرور و شادی، سر بر سجده نهادند و سه بار فرمودند: «السَّلامُ عَلَی الْهَمْدَانِ!».^۲ به این ترتیب اسلام همدانیان، موجب گسترش تدریجی این دین در سراسر یمن شد و این جریان در تاریخ اسلام، اولین نقطه پیوند عاطفی و معنوی امام علی^(ع) با اهالی یمن بود؛ البته این امر، رُستگاه نهال تشیع در یمن و ایران شد. همچنین در این سفر، امام علی^(ع)، به سرزمین مسیحی‌نشین نَجْران و اهالی این منطقه نیز وارد شدند. ایشان با رفتار توأم با عطف‌شان، مسیحیان را به انجام تعهدات خود نسبت به حکومت اسلامی مدینه، و استحکام پیوند سیاسی و اجتماعی با مسلمین امیدوار ساختند؛ پیوندی که به قول «مجلسی»، برای نخستین بار میان مسلمانان و اهل کتاب، به صورت مسالمت‌آمیز برقرار شد.^۳

به نظر می‌رسد سفر دوم امام علی^(ع) به یمن برای امر قضاوت و داوری بود؛ چرا که امام، به هنگام پذیرش سفارت، به رسول خدا^(ص) اظهار داشتند که من به دلیل جوانی و سن کم، تجربه چندانی برای قضاوت ندارم؛ اما رسول خدا دست بر سینه علی^(ع) زدند و گفتند: «اللَّهِمَّ اهْدِ قَلْبَهُ وَ ثَبِّتْ لِسَانَهُ». (خدایا! قلبش را هدایت فرما و زبانش را از لغزش، مصون و محفوظ بدار!)

۱. واقدی، محمد بن عمر، المغازی، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، ۱۳۵۹ ش. ص ۲۷.

۲. ابن اثیر، همان، ۱۳۸۴، ج ۳، ص ۱۱۷۱. «یا علی! لَأَنْ یَهْدِیَ اللهُ بِكَ رَجُلًا، خَيْرٌ لَكَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ»

۳. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ۱۱۱ جلدی، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق. ج ۲۱، ص ۳۸۴.

امام^(ع) می‌گوید: «سوگند به آن که جانم در حیطة قدرت اوست، از آن پس، هیچ گاه در قضاوت میان دو نفر تردید برای من پیدا نشد.»^۱

یکی از پژوهشگران تاریخ، عقیده دارد که کارنامه درخشان امام علی^(ع) در یمن، علاوه بر تبلیغ و نشر اسلام، قضاوت‌های عادلانه وی بود که از سوی رسول خدا^(ص) نیز تأیید می‌شد.^۲

سفر و مأموریت سوم امام علی^(ع)، در سال دهم هجری با هدف جمع‌آوری جزیه، صدقات، زکات و تعلیم احکام دین اسلام به اهالی یمن روی داد. امام بعد از جمع‌آوری تمام وجوهات و اموال، از قبیل پارچه‌ها و حله‌های نفیس یمنی از مردم، به تنظیم امور آن سامان پرداختند. سپس به دنبال درخواست رسول خدا^(ص) جهت همراهی ایشان در حج «بدرود»، ضمن تعیین جانشین و سفارش به همه همسفران خود، در خصوص حفظ اموال بیت‌المال، روانه مکه شدند.^۳ اما در غیبت ایشان، اعضای کاروان دست به تصرف بعضی اموال زدند. امام علی^(ع)، با مشاهده این حرکات ناراحت شدند و همه اموال را بازپس گرفتند. خاطیان نزد پیامبر^(ص)، در اعتراض به قاطعیت و سخت‌گیری امام، زبان به گلایه و شکایت گشودند. اما رسول خدا^(ص) خطاب به آنان فرمودند: «ارفعوا ألسنتکم عن علی بن ابیطالب، إنه حَسَنٌ فی ذاتِ الله غیرِ مداهنِ فی دینه». (زبان‌های‌تان را از بدگویی و شکایت نسبت به علی بن ابیطالب بازدارید! چرا که او در حقیقت دین خدا، و اجرای امر الهی، سخت‌گیر، جدی و سازش‌ناپذیر است).^۴

در خصوص این حادثه تاریخی، از سوی بعضی فرق اسلامی و مغرضین، شبهه و اشکالی مطرح شده، مبنی بر این که آیا ایجاد واقعه غدیر در جریان حجة الوداع، برای رفع کدورت اصحاب از امام علی^(ع)، از سوی رسول خدا^(ص) بوده است؟

۱. بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، بیروت: دارالفکر، چ اول، ۱۴۱۷ ق، ۱۹۹۶ م. ج ۲، صص ۱۰۰-۱۰۲.
۲. جعفریان، رسول، تاریخ سیاسی اسلام، ۲ جلدی، تهران: دلیل ما، چ هفتم، ۱۳۸۷ ش. ج ۱، ص ۶۳۲.
۳. مشکور، محمد جواد، تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام تا قرن چهارم، تهران: اشراقی، چ ششم، ۱۳۷۹. ص ۴.
۴. ابن اثیر، الکامل، ج ۳، صص ۱۱۳-۱۱۷؛ مجلسی، همان، ج ۲۱، ص ۳۸۵. در خصوص سفرهای امام علی^(ع) به یمن، روایات تاریخی بسیار گفته می‌شود؛ به نحوی که بعضی مورخین، حوادث سفر سال دهم هـ.ق و حجة الوداع را برای سال هشتم هـ.ق و ورود ایشان بر اهل همدان و اسلام آنان را در سال دهم ذکر کرده‌اند. ابن اثیر حضور امام علی^(ع) در یمن، بعد از ناکامی خالد و ورود آن حضرت بر اهل همدان و جریان پیوستن وی به رسول اکرم در حجة الوداع را از حوادث سال دهم هجری می‌دانند. (ابن اثیر، همان، صص ۱۱۷۰-۱۱۷۳)

همه مورخان شیعه و سنی، حدیث «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» را در واقعه غدیر خم نقل کرده‌اند؛ اما مورخان عامه، نظیر «آلوسی»، آن را به دلخوری و نارضایتی سپاه یمن از علی^(ع) مرتبط دانسته‌اند. در حالی که محدثان شیعی، بنا بر سوره مائده «الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...»، حدیث غدیر را دلیل روشن و آشکاری برای جانشینی و ولایت علی^(ع) می‌دانند. چنان که صاحب تفسیر شریف «روض الجنان»، ضمن اشاره به اصل روایت، و بیهوده دانستن اعتراض خاطیان کاروان امام علی^(ع) می‌نویسد: «رسول خدا در راه بازگشت، در محلی مناسب که به «مَفْرَقُ الطُّرُق» و محل انشعاب راه‌های شمالی و جنوبی و میانه بود و غدیر خم نامیده می‌شد، توقف فرمودند و براساس دستور جبرئیل، دو فرمان مهم الهی، یعنی ابلاغ دین و ابلاغ ولایت و امامت علی بن ابیطالب^(ع) را به اطلاع عموم مسلمین حاضر در این همایش سراسری رساندند؛ آن‌گاه صحابه را فرمودند؛ و مسلمانانی که حاضر بودند، فوج فوج می‌شدند و امام علی^(ع) را تهنیت می‌کردند و بر او سلام می‌دادند.»^۱

در پاسخ به ادعای مورخین اهل سنت که شبهه شکایت جیش یمن را مطرح کردند، باید گفت واقعه بازگشت سپاه علی^(ع) از یمن و دلخوری اعضای سپاه از ایشان، در آغاز مراسم و مناسک حج رسول خدا^(ص) بود؛ پس چگونه ممکن است ایشان برای رفع کدورت، چندین روز بعد، یعنی در هجده ذی‌الحجه و در میانه راه، امام علی^(ع) را تأیید کنند؟

از طرف دیگر، این مسئله کوچک، میان امام علی^(ع) و چند تن از همراهان اش پیش آمده بود و مرتبط با همه مسلمین حاضر در سفر حج نبود؛ بنابراین لزومی نداشت که رسول اکرم^(ص) آن‌ها را در آخرین حج خود، با همه مسلمین حاضر در میان گذارد. اصلاً چه ضرورتی داشت که ایشان همه را در يك محیط گرم و طاقت‌فرسا، به زحمت و سختی اندازند و دستور نزول و توقف دهند تا صفات و عدالت‌جویی علی^(ع)، صحت قضا و حکم ایشان، نسب خانوادگی اش و نیز اصلاح نگاه عده‌ای معدود نسبت به وی را به همه حج‌گزاران گوشزد کنند؛ در حالی که رفتار علی^(ع) در این قضیه، دقیقاً مطابق با عدالت اجتماعی بود و در تعارض با حقوق عامه مسلمین نبود تا نیاز به توجیه داشته باشد.

۱. رازی، ابوالفتوح حسین بن علی، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، تصحیح محمدجعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۵. ج ۷، صص ۶۴-۶۵.

پس با تأمل عالمانه و عمیق به خطبهٔ پربار غدیر، می‌توان دریافت که هدف اصلی رسول خدا^(ص)، فراتر از این موضوع کوچک و بی‌اهمیت بود. این اشکال صرفاً یک تحلیل بدون سند و شواهد است که از اذهان معیوب نشأت می‌گیرد. به تعبیری دیگر، این شبهه و اشکال در واقع به منزله ابراز بی‌اعتمادی به رسول خدا^(ص) و توهین به ایشان و نیز برملاکنندهٔ حسادت و کینه‌ورزی و نفاق بعضی شبهه‌کنندگان نسبت به علی^(ع) تلقی می‌شود.

امام علی^(ع) و قبایل یمنی

نقش قبایل عرب در تحولات سیاسی اجتماعی قرن اول هجری، بر پژوهشگران و محققان عرصهٔ تاریخ اسلام و ایران پوشیده نیست. اساس ملیت و بافت سیاسی شبه جزیره عربستان بر نظام قبیله‌ای و طایفه‌ای استوار بود؛ همین مسئله، به جریانات و حوادث تاریخی پس از رحلت رسول خدا^(ص)، نظیر جریان ثقیفه، انتخاب خلفا، جنگ‌های داخلی عصر امام علی^(ع)... و غیره، رنگ و بوی قبیله‌ای داد؛ چنان که گفته شد، یکی از نتایج و آثار مستقیم حضور معنوی امام علی^(ع) در یمن، گسترش اسلام و تشیع علوی در میان قبایل و طوایف این خطه بود. پس از جریان فتوحات، یمنی‌ها به واسطهٔ آشنایی قبلی با معارف نبوی و اهل بیت پیامبر، سابقهٔ تمدن و هوشیاری سیاسی و شاید ایفای نقش در جریانات سیاسی، به عراق و شام مهاجرت کردند. آنان در دسته‌بندی‌های سیاسی و اجتماعی این دو ناحیه، در دو قالب یمنی و نزاری، و دو جبههٔ شامی و عراقی جای گرفتند.

اما از آن جایی که دو قبیلهٔ همدان و اشعر، سهم بارزی در حوادث تاریخی صدر اسلام و عصر خلفای راشدین^۱، و بعد از آن ایفا کردند، اکنون سّمه‌ای کوتاه در خصوص این دو قبیله بیان می‌شود:

قبیلهٔ همدان: همدان یکی از قبایل بزرگ، کهن، تأثیرگذار و باسابقهٔ تمدنی پرنسب در سرزمین یمن بود. نسب‌شناسان، اصل این قبیله را به «همدان بن مالک بن زید بن اوسله بن الخیار بن مالک بن زید بن گهلان» نسب داده‌اند؛ و نسب خود گهلان نیز، در نهایت به قحطان

۱. خلفای راشدین شامل: ابوبکر، عمر بن خطاب، عثمان بن عفان و علی بن ابی‌طالب^(ع) بوده‌اند که از سال ۱۱ هـ.ق (رحلت رسول اکرم^(ص)) تا ۴۱ هـ.ق (۶۳۲-۶۶۱ م)، حکومت اسلامی را رهبری کردند.

می‌رسد.^۱ این قبیله بزرگ و ثروتمند، بعد از غزوة تبوك، با شکوهی تمام نزد رسول خدا (ص) در مدینه آمده، مسلمان شدند؛ و البته ابراز داشتند که گروه ما، بدون هراس از ملامت گران، به قصد پیوند با اسلام و دور شدن از بت پرستی نزد شما آمده است. بنابراین، رسول خدا (ص) نیز، سرزمین شان را به آن‌ها وا گذاشت و مهاجر و انصار را نیز بر آن گواه گرفت.^۲

اما علت اصلی این حرکت تاریخی همدانیان، حضور امام علی (ع) میان آن‌ها و تأثیر پذیری از تعلیمات آن حضرت بود. در جریان ارتداد^۳ و ظهور مدعیان دروغین نبوت، همدانیان ضمن پایداری بر اسلام خود، به سرکوبی مشرکان و مرتدان سرزمین یمن پرداخته و در فتوحات این عصر نیز مشارکت مؤثر و فعالی داشتند.

در عصر خلافت امام علی (ع)، قبایل یمن با مشاهده نابسامانی‌ها و دوری سه خلیفه پیشین از سنت و سیره نبوی، به همراه سران و بزرگان قبیله خود، نظیر حارث همدانی، با امام (ع) بیعت کردند. اینان به عنوان ستون‌های خیمه خلافت امام، و از اعضای اصلی و تصمیم‌ساز سپاه وی در اغلب نبردهای ایشان بودند؛ چنان‌که در جریان جنگ جمل، امام ضمن آرایش نظامی سپاه، برای قبیله همدان و حمیر، پرچمی جداگانه بست و فرماندهی آن را به «سعید بن قیس لیبی همدانی» سپرد.^۴

دلاوری‌های این قبیله در جنگ صفین، معاویه را چنان دچار دردسر و عذاب کرد که به شکایت می‌گفت: «از دست همدان چه کشیدم!» و این چنین بود که بعدها از آن‌ها انتقام گرفت.^۵ همچنین در صفین، زمانی که معاویه سلاح گرفت و به صف جنگ آمد، به کنایه و تمسخر، و در واقع برای تضعیف روحیه، از قبیله همدان مبارز طلبید؛ و بلافاصله «سعید بن قیس همدانی»، از سپاه امام علی (ع) برای مبارزه اعلام آمادگی کرد.^۶

۱. معصومی جشنی، عبدالله، قبیله همدان و نقش آن در تاریخ اسلام و تشیع، قم: دلیل ما، ج اول، ۱۳۸۹، ص ۳۱.

۲. ابن هشام، سیره النبی، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۱۰۵۷.

۳. طبری در بحث نحوه ترور اسود عنسی به دست ابناء، از قول یکی از ابناء می‌نویسد: «همدانیان و حمیریان را با شتاب خبر کردیم و به خانه اسود نقب زدیم و وارد شدیم...» (طبری، تاریخ طبری، ۱۳۷۵، ج ۴، ص ۱۳۶۱)

۴. معصومی جشنی، همان، ص ۹۶.

۵. نصر بن مزاحم المنقری، پیکار صفین، تصحیح محمد عبدالسلام هارون، ترجمه پرویز اتابکی، تهران: انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰، ص ۵۹۷.

۶. خواندمیر، غیاث الدین بن همام الدین، تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر، تهران: خیام، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۵۴۹.

در نبرد نهروان نیز، شاهد دفاع جانانه همدانیان از علی^(ع) هستیم. سعید بن قیس همدانی خطاب به امام عرض کرد: «ای امیرالمؤمنین، از ما فرمان برداری و از شما نیک خواهی است، هر آنچه را که خواهی فرمان ده که من اجابت کنم.»^۱

اینارگری‌های همدانیان نسبت به امام علی^(ع)، به‌ویژه در جنگ صفین، به‌حدی بود که امام درباره جایگاه آنان فرمود: «ولو كنتُ أبواً علی باب جنة لقلتُ لهمدان أَدْخُلوها بِسلام.»^۲ (اگر دربان بهشت باشم، به قبیله همدان می‌گویم به سلامت داخل شوید.)

در نبردهای سه گانه عصر امام علی^(ع) (جَمَل، صِفین و نَهروان)، مهم‌ترین چهره‌های حاضر در رده‌های فرماندهی، از قبیل مالک اشتر نخعی، ژهیر بن قیس و هانی بن عروه^۳، از قبایل یمنی بودند.

قبایل همدان و مذحج در زمان حضور مُسلم بن عقیل در کوفه به طرفداری از او علیه عبیدالله بن زیاد شوریدند. آنان چنان عرصه را بر او تنگ کردند که ابن‌زیاد عده‌ای را مأمور کرد تا از طریق تهدید و تخویف، قبایل مذحج و کِنده را از مخالفت و شورش منصرف کنند. مسلم بن عقیل نیز، در آغاز نبرد با سپاه حاکم کوفه، خود برای سرداران قبایل یمنی‌اش، نظیر کِنده، مذحج، همدان، تمیم و آسد، جداگانه پرچم بست.^۴

دینوری نیز به حضور پررنگ همدانی‌ها به همراه آل‌حمراء (ایرانیان) در قیام مختار علیه امویان، اشاره دارد.^۵

قبیله اشعر: اشعریا اشعری، طایفه‌ای مشهور از قبیله «بنی دُحْران بن وائل بن جماهر بن اشعر» از منطقه یمن بود، که نسب‌شان به «بنت بن آدد» از «بنی گهلان» و از اعراب

۱. معصومی جشنی، همان، ص ۹۶.

۲. مفید، همان، ص ۳۱؛ مجلسی، همان، ج ۲۱، ص ۳۶۳.

۳. وی رئیس طایفه بنی‌مراد بود که در کوفه سکونت داشت. از صحابه وفادار امام علی^(ع) بود و در سه جنگ مهم عصر امام شرکت داشت و در عصر قیام امام حسین^(ع)، بی‌محابا مسلم بن عقیل (فرستاده و نماینده اعزامی امام حسین^(ع) به کوفه) را در خانه‌اش پناه داد و حتی با پیشنهاد شریک بن اعور، در خصوص ترور عبیدالله در منزل خود از سوی مسلم، با مسامحه برخورد کرد. وی به همراه مسلم به دست عبیدالله به شهادت رسید. (مفید، همان، صص ۳۸۷-۳۸۸؛ فریشر، کورت، امام حسین و ایران، ترجمه ذبیح‌الله منصوری، ۱۳۷۸، ص ۱۵۸)

۴. مفید، همان، صص ۳۹۶-۳۹۷؛ ابن‌اثیر، همان، ج ۵، صص ۲۱۹۷-۲۱۹۸.

۵. دینوری، اخبارالطوال، ۱۳۷۱، ص ۳۳۳.

قحطانی می‌رسید.^۱ اشعری‌ها مانند سایر اعراب عصر جاهلی، بت‌پرست بودند. اما با آغاز اسلام، عده‌ای از اینان، در مکه به نزد پیامبر (ص) آمدند و اسلام را پذیرفتند. «مالک بن عامر»، اولین مسلمان از میان اشعریان یمن بود که به سوی حجاز آمد و در مکه در حضور رسول اکرم (ص) اسلام را پذیرفت. او بعد از بازگشت، اسلام را میان اشعریان گسترش داد.^۲ با گرایش گسترده قبایل و طوایف شبه جزیره به دین اسلام، اینان نیز جزء اولین گروه قبایل جنوبی بودند که قبل از فتح مکه به مدینه رسیدند. این قبیله بعد از پذیرش اسلام، در جنگ‌های صدر اسلام مشارکت فعالی داشت؛ به نحوی که رسول خدا (ص) فرمود: «ازد و اشعریان و کِنْدَه از من اند و عدول نکنند و بد دل نشوند».^۳

مالک بن عامر در فتوحات عصر خلیفه دوم؛ به‌ویژه در فتح ایران، نقش برجسته‌ای را ایفا کرد. در جریان فتح مدائن نیز، جزء اولین افرادی بود که با اسبش از رودخانه عمیق و پرآب دجله گذشت.^۴

با قتل خلیفه سوم، این قبیله نیز همانند سایر مسلمانان، به چرخه نزاع و درگیری‌های علوی، عثمانی و به دو شاخه شیعه و سنی تقسیم شد؛ شاخه شیعیان اشعری‌ها، فرزند «مالک بن عامر اشعری» از یاران امام علی (ع) بودند که نخست، کوفه مرکز ثقل و اقامت آنان بود. اینان با حاکمیت «حجاج بن یوسف ثقفی» در عراق و سخت‌گیری‌های وی بر شیعیان و علویان، در سال‌های پایانی قرن اول هـ.ق، مخفیانه و بدون اطلاع حجاج به سوی قم عزیمت کردند. روحیه و تعصب انقلابی و ضد اموی اشعریان، و به‌ویژه «سائب بن مالک بن عامر» که از شخصیت‌های متنفذ و مؤثر در جریان قیام مختار بود، باعث مهاجرت این قبیله، از کوفه به ایران و شهر قم شد.

۱. ابن سعد، طبقات، ج ۴، ۱۳۷۴، صص ۹۳-۳۲۱؛ قمی، حسن بن محمد بن حسن، تاریخ قم، ترجمه حسن بن علی بن حسن بن عبدالملک قمی، تصحیح سید جلال‌الدین طهرانی، تهران: توس، ۱۳۶۱ ش. ص ۲۶۶.

۲. قمی، همان، صص ۲۴۰-۲۶۸.

۳. همان، ص ۲۷۴.

۴. همان، صص ۲۴۷-۲۶۳. قمی، همچنین از قول کلبی اشاره دارد که عمر بن خطاب به نعمان بن مقرن نوشت که در کارها با مالک مشورت کند؛ اما هیچ امری از مردم را به او واگذار نکند، شاید آن کاری را بکنند که در دجله کرده بود. (همان، ص ۲۷۰).

بنا به روایت قمی، سائب در غیبت مختار، در عصری که او، زندانی عیبدالله بن زیاد در کوفه بود، قائم مقام و خلیفه وی محسوب می‌شد.^۱ آن‌ها با بهره‌گیری از همبستگی قومی و قبیله‌ای، و کثرت اموال و نفرات در شهر قم، یک دولت شهر شیعی تشکیل دادند^۲، که در آن حاکمان و عمال عباسی، در حکم واسطه‌هایی میان حاکمان دولت شهر و دستگاه خلافت عباسی بودند؛ در حالی که قدرت واقعی، در دست نخبگان و اشراف اشعری بود.

درباره علل مهاجرت اشعری‌ها به قم، روایات تاریخی، بسیار پراکنده است که «قمی» در کتابش به اغلب آن‌ها اشاره می‌کند. او خود عقیده دارد که علت کوچ فرزندان «مالک بن عامر اشعری» از کوفه، کشته شدن «محمد بن سائب اشعری» به دست حجاج بن یوسف ثقفی بود. به اعتقاد او، آن‌ها بعد از این جریان، بر جان و مال خود ایمن نبودند و لذا بدون اطلاع حجاج، به صورت مخفیانه دست به کوچ تاریخی زدند.^۳

به نظر می‌رسد علاوه بر تأثیر سفرهای تبلیغی و جنگی امام علی^(ع) به یمن، ارتباط تنگاتنگ سیاسی و اجتماعی موالی^۴ (ایرانیان) با قبایل یمنی نیز در دوستی آنان با اهل بیت پیامبر^(ص) تأثیرگذار بود. همین امر، راه را برای ورود اعراب یمنی به ایران هموار کرد.

حاکمیت سیاسی شهر قم، به مدت سه سده در قبضه قدرت اشراف و نخبگان اشعری بود. سرانجام با ظهور و قدرت‌یابی آل بویه، حیات سیاسی اشعریان خاتمه یافت، و این گروه شیعی، میراث عظیم و منحصر به فردی را برای مکتب شیعه اثنی عشری بر جای نهادند.

بدین سان مذهب شیعه، پس از مهاجرت عناصر عربی، یمنی به قم، به این شهر راه یافت؛ پس از آن قم، به شکل نخستین کانون و پایگاه شیعیان ایران درآمد؛ و البته شعاع تشیع از این

۱. قمی، همان جا.

۲. حیدر سرلک، علی محمد، «اشعریان و تأسیس نخستین دولت شهر شیعه»، مجله شیعه شناسی، پائیز ۱۳۹۱، سال دهم، ش ۳۹. صص ۴۷-۴۸.

۳. قمی، همان، ص ۲۶۴.

۴. موالی در اصطلاح به جماعتی گفته می‌شد که پس از ورود اسلام، سرزمین آن‌ها به صورت کارگر و خدمت‌گزار در میان قبایل عرب به کار مشغول بودند، البته نه به عنوان عبد (خدمتکار مرد) یا امه (کنیز یا خدمتکار زن)، بلکه آنان قشر ضعیف و کارگر جامعه محسوب می‌شدند. شاخص‌ترین این موالی را، ایرانیان تشکیل می‌دادند که از لحاظ استعداد و مهارت، همواره برتر و بهتر از دیگران بودند.

مرکز، به شهرها و مناطق اطراف، نظیر ری، کاشان، آوه^۱ و سپس شمال ایران انعکاس یافت. انتشار مذهب تشیع و مکتب حدیثی آن، به ویژه در قرون سوم و چهارم هجری، رونق و شکوه خود را مدیون مکتب حدیثی عراق (کوفه) است، که این مهم به دست شیعیان اشعری امکان پذیر شد. درحقیقت، این مکتب حدیثی به دلیل موانع و مداخلات سیاسی، مذهبی امویان در منطقه عراق، به رشد و بالندگی خود در قم ادامه داد. از آن جایی که سابقه تشیع در شهر قم، به ربع آخر قرن اول هجری برمی گردد، تأثیرگذاری مستقیم اشعری ها در گسترش تشیع و تقویت مبانی آن در این شهر اثبات می شود.

یمنی ها از خلافت امام علی^(ع) تا واقعه عاشورا

چنان که پیش تر گفته شد، بعد از رحلت پیامبر^(ص)، بسیاری از مسلمین و بزرگان شهرهای مهم حجاز و عراق، علاوه بر فراموشی وصیت و خواسته آن حضرت در خصوص جانشینی امام علی^(ع)، به کفر و شرک بازگشتند. در حالی که اهالی مسلمان یمن، به علت تأثیر پذیری از امام علی^(ع)، با جان فشانی خود، به سرکوب آشود عنسی کذاب در فتنه اول، و قیس بن عبد یغوث در فتنه دوم پرداختند. آنان حتی بعد از خلافت امام علی^(ع)، به کوفه آمدند و از حامیان و طرفداران استوار ایشان در امور نظامی، سیاسی و اداری خلافت اسلامی شدند.

علاوه بر آن، در فضایی که علی^(ع) بعد از رحلت پیامبر در نهایت مظلومیت، در مرکز دولت نبوی خانه نشین شده بود، و از صحابه رسول اکرم^(ص) صدایی بر نمی خاست، تعداد زیادی از پرورش یافتگان مکتب علوی در یمن، نظیر مالک اشتر (از مدحج)، کمیل بن زیاد (از همدان)، عبدالله بن سدود، سلمان فارسی، حذیفه و دیگران، یار و همدم تنهایی های علی^(ع) گشته، نقش مؤثری در پایه گذاری تشیع عراق (کوفه) ایفا کردند.

۱. در کیلومتر ۲۴ جاده ساوه به سلفچگان، جاده ای فرعی به طرف قم منشعب می شود که به جاده جعفرآباد - قم معروف است و در کیلومتر ۶ این جاده روستای آوه (Ave) واقع شده است. در عموم منابع قدیم، آوه به عنوان یکی از شهرهای مهم شیعه نشین، و مردم آن شیعیانی متعصب معرفی و توصیف شده اند؛ چرا که در عصر تعقیب و گریز علویان از سوی عمال خلفای اموی و عباسی، این شهر به واسطه محصور شدن در میان کوهستان، آبادانی و هوای مناسب، یکی از پایگاه ها و کانون علویان به شمار می رفت. (الویری، محسن، جغرافیای تاریخی آوه، تهران: امید دانش، ۱۳۸۰، ص ۴۹)

بر اساس اظهارات یکی از نسب‌شناسان معروف عرب، در بافت قبیله‌ای هفت گانه کوفه، چهارگروه آن به قبایل یمنی اختصاص داشت.^۱ یمنی‌ها و پارسی‌ها، که با هم دو سوم جمعیت این شهر را تشکیل می‌دادند، گرایش شهر را به خوبی بر جاده تمایلات و مشرب‌های فکری تشیع بنا نهادند.^۲ لذا مهم‌ترین پشتوانه امام علی^(ع) در کوفه در عصر خلافت‌اش، طوایف و قبایل مختلف یمنی بودند.^۳ این حمایت‌ها، به‌ویژه در جریان جنگ صفین و پس از آن بود که معاویه را به شدت خشمگین کرد. او بعد از تسلط بر عراق، چنان عرصه را بر یمنی‌های مقیم عراق تنگ کرد که گروه‌های مختلفی از آنها، به ناچار به ایران و جبل عامل لبنان و سایر بلاد اسلامی مهاجرت کردند.

در جریان درگیری‌های شام و عراق در عصر خلافت امام علی^(ع)، حامیان خلیفه سوم در یمن، علی‌رغم بیعت با امام علی^(ع)، به بهانه خونخواهی خلیفه سوم و نپرداختن زکات، دست به شورش زدند. «عبیدالله بن عباس»^۴ و «سعید بن نمران»، عاملان امام در این دو شهر، به سرکوبی و دستگیری گروهی از آنها پرداختند. اما سرسختی عبیدالله از آزاد کردن مخالفان و محبوسان، همچنان موجب امتناع آنان از پرداخت زکات، و گسترش ناآرامی‌ها و اعتراضات به سایر بخش‌های یمن شد؛ لذا مکاتبات امام علی^(ع) با شورشیان، آن‌ها را قانع نکرد.

گروه شورشی با شنیدن اخبار تدارک سپاه از سوی امام علی^(ع) جهت اعزام به یمن، از معاویه درخواست کمک کردند و او نیز «بُسر بن ابی ارطائه»، یکی از بی‌رحم‌ترین سرداران شامی خود را به همراه ۴۰۰۰ سپاهی، با اختیار تام، به ظاهر برای یاری‌رسانی به خونخواهان

۱. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۳۵.

۲. جعفری، سید حسین محمد، تشیع در مسیر تاریخ، ترجمه سید محمد تقی آیت‌اللهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۵۴، ص ۱۴۳.

۳. در عصر امامت امام علی^(ع) سی نفر از کارگزاران وی یمنی بودند. (منتظرالقائم، اصغر، نقش قبایل یمن در حمایت از اهل بیت، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۸۰، ص ۱۹۶).

۴. طبری صنّعی، اسحق بن یحیی، تاریخ صنّعا، تصحیح عبدالله بن محمد حبشی، ج اول، صنّعا: مکتبه السنحانی، ۱۹۲۴ م. ص ۲۴؛ عمارة الیمنی، عمارة بن علی، تاریخ الیمن، صنّعا: مکتبه الارشاد، ۱۴۲۵ق، ص ۱۶۴. عبیدالله بن عباس پس از شهادت امام علی^(ع) با حسن بن علی^(ع) بیعت کرد و به سمّت فرماندهی کل سپاه ایشان انتخاب شد؛ ولی با نیرنگ و حيله معاویه، امام را ترك کرده و به صف لشکر معاویه درآمد و زمینه شکست سپاه امام حسن^(ع) را فراهم کرد.

خلیفه سوم، ولی در باطن برای ارباب، قتل و غارت شیعیان و دوست‌داران امام علی^(ع) در این سرزمین و حتی حجاز، گسیل داشت.^۱ در این شرایط، دو والی امام نیز به کوفه گریختند.^۲ معاویه به بُسر سفارش کرده بود: «به هر موضعی در حجاز و یمن که می‌رسی، اهالی را به اطاعت و بیعت من فراخوان و عرصه را بر شیعیان علی^(ع) تنگ کن و از قتل و غارت آنان کوتاهی مکن»^۳. اما تلاش‌های علی بن ابیطالب^(ع)، جهت تدارک سپاهی برای سرکوبی بُسر و آشوبگران یمن، به دلیل عدم همراهی اهالی عراق، ناکام ماند.^۴ زمانی که امام از همراهی عراقیان ناامید شدند، فرمودند: «پروردگارا! بُسر، دین‌اش را به دنیای تو فروخت؛ تو هم در برابر، نعمت عقل از او بگیری و از امور دینی چیزی را برای او باقی نگذار که در نتیجه، مورد ترحم تو واقع شود». بُسر دیوانه شد و در همان حالت جنون و دیوانگی مرد.^۵

بعدها در آستانه حرکت تاریخی امام حسین^(ع) از مکه به سوی عراق، که براساس دعوت کوفیان رقم خورده بود، عبیدالله بن عباس قصد داشت امام را از رفتن به عراق منصرف کند؛ بنابراین به ایشان عرض کرد: اگر مردم عراق شما را می‌خواهند، برآنان بنویس اگر راست می‌گویند عمال بنی امیه را بیرون کنند و بعد به نزدشان برو. و نیز به امام پیشنهاد داد: اگر حتماً قصد خروج از مکه را داری، پس لا اقل به یمن برو که سرزمین پهناوری است؛ زیرا در آنجا قلاع محکم و قبایل بزرگی دارد.^۶

لازم به ذکر است که اغلب یمنی‌های مقیم عراق، از «قراء» بودند. اینان کسانی هستند که با تعلیم قرآن و مسائل مذهبی به مردم، به عنوان دانشمندان مذهبی و روشنفکران جامعه آن روز

۱. ابن اثیر، أسد الغابه، ج ۴، ص ۲۱۴؛ طبری صناعی، تاریخ صنعاء، ص ۲۴.

۲. ابن اثیر، همان جا

۳. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۲، صص ۴۵۳-۴۵۸؛ ابن اعثم کوفی، محمد بن علی، الفتوح، ترجمه محمد بن احمد مستوفی هروی، تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴ش، صص ۷۱۸-۷۲۵.

۴. ابن هشام، همان، ص ۷۲۶.

۵. مفید، الارشاد، ص ۳۱۱؛ نقفی، ابراهیم بن محمد، الفارات، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۱ ش. ص ۲۱۷. شیخ مفید گزارش می‌دهد جنون بسر به حدی بود که هر روز طلب شمشیر می‌کرد و یک شمشیر چوبی به او می‌دادند و آن قدر با آن فعالیت کاذب می‌کرد که بیهوش می‌شد و لذا تا مدت‌های زیاد این حالت تداوم داشت و در همان حال جنون مرد. (همان جا)

۶. ابومخنف، لوط بن یحیی، نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا، تحقیق محمد هادی یوسفی غروی، ترجمه جواد سلیمانی، قم: موسسه آموزش و پژوهش امام خمینی، ۱۳۷۷. ص ۸۷.

محسوب می‌شدند؛^۱ و به همین سبب در تحولات و دسته‌بندی‌های سیاسی و اجتماعی عراق از اعتبار، احترام و نفوذ بالایی برخوردار بودند؛ همچنین در اغلب جریان‌های تاریخی صدر اسلام، نقش بارزی ایفا کردند. مودت میان یمنی‌ها و حضرت علی^(ع) به حدی بود که از بیست و سه نفری که هسته اولیه تشیع، بعد از ماجرای ثقیفه را شکل دادند، ده نفر از انصار یمنی بودند.

حماسه عاشورا، جلوه دیگری از صحنه پرننگ و مؤثر شیعیان یمنی بود؛ این امر را می‌توان از کمک «هانی» به مسلم بن عقیل تا قیام مختار دید؛ چنان که می‌دانیم در واقعه عاشورا نیز به شهادت منابع، از مجموع شهدای این حادثه خونین، سی و چهار نفر (یعنی چهل و هفت درصد) از یمنی‌ها بودند. حبّ علی^(ع) و اهل بیت، در دل شیعیان یمنی به گونه‌ای قوی بود که «عبدالله بن عقیف ازدی» یمنی به هواخواهی از امام حسین^(ع)، در مجلس عیدالله بن زیاد، به سخنان سخیف و بی‌ارزش عیدالله درباره شهادت امام حسین^(ع) شدیداً اعتراض کرد.^۲ او گفت: «ای دشمن خدا! دروغگو، تو و پدرت و یزید و پدر اوست که تو را به ولایت کوفه برگماشته. ای پسر مرجانه! حیا نمی‌کنی فرزندان پیغمبرمان را می‌کشی و بر منبر راستگویان صعود می‌کنی و چون عقرب کوری به جای ماه می‌نشینی...»^۳.

بعد از حضور مسلم بن عقیل در کوفه، حاکمیت این شهر به عیدالله بن زیاد سپرده شد؛ لذا مسلم از ترس تهدیدهای ابن زیاد، به خانه یکی از یمنی‌ها به نام «هانی بن عروه مدحجی» پناه برد.^۴ هانی به واسطه حشمت خود و نیز حضور پُرشمار قبایل مختلف یمنی در شهر کوفه، بدون هراس از مجازات عیدالله، به مسلم پناه داد؛ حتی در خصوص پیشنهاد «شریک بن أعور»، مبنی بر قتل عیدالله در خانه خودش گفته بود: «والله! اگر او را می‌کشتی، [درحقیقت] فرد فاسق و فاجر و کافر و خائن را کشته بودی، ولی من خوش نداشتم در خانه

۱. جعفری، تشیع در مسیر تاریخ، ۱۳۵۴، ص ۱۰۴.

۲. وی از مجروحان جنگ جمل و صفین بوده که چشمانش را از دست داده بود.

۳. مفید، همان، ج ۲، ص ۴۷۴. به دنبال اعتراض عبدالله بن عقیف، عیدالله دستور حمله به وی را صادر کرد؛ اما عبدالله با شعار مرسوم قبیله ازدی، از ازدی‌ها کمک خواست و به ناگاه حدود هفتصد نفر ازدی وارد شدند و وی را از دست دژخیمان عیدالله نجات دادند؛ ولی عیدالله شبانه بر ابن عقیف دست یافت و وی را به شهادت رساند. (همان‌جا)

۴. دینوری، اخبار الطوال، ۱۳۶۴، صص ۲۸۱-۲۸۲.

من کشته شود.» با این وجود، مسلم بنا بر ملاحظاتِ حاضر به این کار نشد.^۱ بعد از واقعه عاشورا و قیام انتقام جویانه علویان و شیعیان، نخستین حرکت علیه سلطه امویان از سوی «تواین» به رهبری «سلیمان بن صُرد خُزاعی» شکل گرفت. هسته اولیه و چهره‌های اصلی این نهضت تاریخی و شیعی را یمنی‌ها تشکیل می‌دادند. همچنین در قیام مختار ثقفی، بسیاری از فرماندهان سپاهش، از بزرگان و نخبگان یمنی بودند. چنان‌که می‌بینیم، مختار در آغاز قیامش با هدف جذب نیروی پُرشمار قبیله مذحج، به سراغ ابراهیم بن مالک أَشتر نَخعی رفت. ابراهیم به دلیل اخلاص شدیدش به علی^(ع) و خاندان وی، و دشمنی شدید با امویان، در آغاز دیدگاهی متفاوت داشت و به همین علت با تواین همراه نشد؛ حتی با قیام مختار با احتیاط برخورد کرد؛ او قیام شیعه در این عصر را فاقد برنامه منظم و اهداف روشن می‌دانست.^۲ سرانجام مختار وی را به مشارکت و همراهی راضی کرد.^۳

۱. ابومخنف، همان، صص ۵۰-۵۱؛ مفید، همان، صص ۳۸۷-۳۸۸.
۲. ثواقب، جهانبخش، «نقش آفرینی عاشورا در رویدادهای سیاسی اجتماعی قرن نخست»، نشریه حکومت اسلامی، ش ۲۷، بهار ۱۳۸۲ش، ص ۲۱.
۳. بیضون، ابراهیم، التوابون، ترجمه کریم زمانی، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، موسسه تحقیقات و نشر معارف اهل‌البیت^(ع)، ۱۹۴۶ م، صص ۷۰-۷۱.

تبرستان
www.tabarestan.info

فصل دوم

طبرستان:

پایگاه علوی شیعیان یمن

www.tabarestan.info

تبرستان

www.tabarestan.info

مقدمه

در این بخش، تحت عنوان کلی «طبرستان؛ پایگاه علوی شیعیان یمن» به تحلیل عواملی چون: بررسی پایداری اهالی طبرستان در برابر اعراب مهاجم و عکس العمل آن‌ها در برخورد با دنیای اسلام، چگونگی فتح طبرستان، نحوه استقرار سادات علوی در این خطه، بسترهای ورود علویان به عرصه سیاسی و اجتماعی طبرستان، نقش و ویژگی‌های شخصیتی حسن بن زید (داعی کبیر) و ناصرالحق، نحوه برخورد آن‌ها با طبری‌ها، جنگ‌های داخلی با عمال خلفای عباسی^۱ و کارکرد حکومتی آنان، و در نهایت، روابط و تعامل این دولت با دولت نوظهور و هم‌کیش علویان زیدی در یمن پرداخته خواهد شد.

نخستین و شاخص‌ترین سوالاتی که در این عرصه رخ می‌نمایند عبارتند از:

- ۱- ضعف، فساد و ظلم عباسیان و والیان آنان، چه نقشی در تحولات طبرستان، آغاز خیزش مردم آن و در نهایت تأسیس دولت علوی داشت؟
- ۲- دولت‌های محلی طبرستان و دیلم (نظیر باوندیان، قارنیان و جُستانیان دیلم) چه نقشی در نضج قیام دولت علویان و نیز، ضعف و سقوط آن‌ها داشته‌اند؟
- ۳- حسن بن زید و ناصرکبیر از کدام رویکردهای سیاسی و اجتماعی در تحولات طبرستان بهره برده بودند؟
- ۴- شخصیت داعی کبیر (حسن بن زید) و ناصرالحق چه تأثیری در پیدایش و استحکام

این نهضت داشت؟

۱. طاهریان (۲۰۵ - ۲۹۵ هـ ق / ۸۲۰ - ۸۷۲ م)، صفاریان (۲۵۴ - ۲۹۰ هـ ق / ۸۶۷ - ۹۰۳ م) و سامانیان (۲۶۱ - ۳۸۹ هـ ق / ۸۷۴ - ۹۹۹ م)

نگاه اجمالی به تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی

به دنبال سقوط دولت شکوهمند هخامنشی (۳۳۰ ق م) به دست یونانی‌ها و مقدونی‌ها، سرزمین پارس پس از یک دوره کوتاه فترت، در اختیار حکومت‌های محلی و دست‌نشانده اشکانی قرار گرفت که با تمام توان و حفظ رسوم کهن اداری و تشکیلاتی، این سرزمین را اداره می‌کردند.

از اوایل سده دوم میلادی، ساسان، بزرگ ساسانیان، نیای اردشیر بابکان (مؤسس سلسله ساسانی)^۱، به دلیل نابسامانی و ضعف حکومت‌های مرکزی اشکانی، به تدریج نفوذ خود را در ولایت پارس توسعه داد. منازعات درونی شاهزادگان و نجیبانی بزرگ، و جنگ‌های مستمر در جبهه‌های شرقی و غربی با اقوام بیگانه موجب شد تا مجموعه‌ای از دولت‌های خراج‌گذار نیمه مستقل (ملوک الطوائفی)^۲، بر حول محور سست و بی‌جان حکومت مرکزی جمع شوند. هر یک از اینان، به دنبال کسب موقعیت و انتزاع قدرت از پارتی‌ها (اشکانیان) بودند.^۳ در چنین شرایطی، اردشیر بابکان با اعتقاد راسخ خود، به احیای مذهب زرتشتی و ترویج اندیشه بیگانه بودن اشکانیان، قدرت خود را در پارس تثبیت کرد و به سایر ایالات گسترش داد.^۴ با استقرار حاکمیت ساسانیان به دست اردشیر بابکان، به تدریج دو هدف اصلی وی یعنی وحدت ملی و مذهبی و اتحاد دین و دولت^۵، عملی و عصر جدیدی در تاریخ ایران آغاز شد. بنابراین اردشیر بابکان، به عنوان بنیانگذار دومین امپراطوری قدرتمند و بزرگ پارس، ضمن براندازی نظام ملوک الطوائفی عصر اشکانی و کاستن قدرت خاندان‌های بزرگ و مدعی، حکومتی متکی بر دین ملی و تمدنی کهن، در ایران تأسیس کرد اما این اتحاد و

۱. هیربد، آتشکده آناهیتا در استخر پارس و از نجبای محلی پارس بوده است. (گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ۱۳۸۳، ص ۳۷۹).

۲. موله، ماریژان، ایران باستان، ترجمه ژاله آموزگار، چ دوم، تهران: توس، ۱۳۶۳، ص ۲۰. ایران زمین در این دوره و حتی در عصر اسکندر در دست ۲۴۰ کدخدایا ۹۰ پادشاه اداره می‌شد. (کارنامه اردشیر بابکان، به کوشش محمدجواد مشکور، چ اول، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۹، ص ۱۷۵)

۳. بیانی، شیرین، شامگاه اشکانیان و بامداد ساسانیان، چ سوم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۶، ص ۱۰.

۴. مشکور، محمدجواد، پارتی‌ها یا پهلوانان قدیم، ج ۱، تهران: دانش‌سرای عالی، ۱۳۵۰، ص ۴۳۰.

۵. گیرشمن، همان، صص ۳۴۷-۳۴۵.

تمرکز، به تدریج بحران مزمینی را در ساختارهای سیاسی، مذهبی، اجتماعی و اقتصادی این نظام حکومتی موجب شد؛ به طوری که در قرن هفتم میلادی، این بحران در قالب تفرقه بین خاندان اشراف، روحانیون و سرکردگان نظامی، جنگ‌های فرسایشی میان ایران و روم، افزایش بی‌رویه مالیات جهت تأمین مخارج سنگین جنگ‌های داخلی و خارجی و تشّت مذهبی بروز کرد. در نهایت این موارد، زمینه‌های آشفستگی و بی‌نظمی در سراسر شاهنشاهی ساسانی و نفوذ اعراب مسلمان را فراهم ساخت.

به دنبال کشتار درونی خاندان ساسانی، قحط‌الرجالی پیش آمد که بزرگان و نجبا در جستجوی یکی از بازماندگان فراری ساسانی (یزدگرد سوم)، به آتشکده استخر رفتند و او را به عنوان آخرین بازمانده و امید ساسانیان، بر تخت نشانند. با وجود تلاش وافر و بی‌حاصل وی، دولت و ملک ساسانیان یک‌سره بر باد رفت و به ایستگاه آخر رسید.^۱ بنابراین، نابسامانی و هرج و مرج جامعه ایران، بهترین انگیزه برای نیروی جوان و تازه نفسی (اعراب مسلمان) شد که با وجود هراس و ترس سنتی از هیبت ساسانیان، توان خود را در مرزهای قلمرو ساسانی متمرکز کردند.

انگیزه‌های متفاوت مذهبی، سیاسی و اقتصادی اعراب مسلمان در فتوحات، ایران و مصر و شام (محدوده نفوذ امپراطوری روم شرقی) را برای مدتی (حدود دو قرن) در زمره متصرفات اعراب مسلمان درآورد.

«گیرشمن» در خصوص نقش فتوحات اعراب (در پایان بخشی نفوذ این دو قدرت برتر آن روزگار)، می‌نویسد: «فتوحات پر ولوله و مکرری که دو شاهنشاهی عظیم به تناوب بر یک‌دیگر به دست می‌آوردند، هر دو را ضعیف کرد و راه را برای اعراب باز نمود. شرق و غرب که دارای یک تقدیر بودند، بر اثر فتح نیرویی جدید - که مبانی وجود ایشان را واژگون کرد - دچار سرنوشت مشابهی شدند.»

او این نتیجه‌گیری‌ناپذیر را متأثر از اوضاع اقتصادی و اجتماعی دو قدرت شاهنشاهی در فرایند آزادی‌های نسبی، ترویج نظام بردگی و تداوم جنگ‌های فرسایشی و بی‌حاصل می‌داند.^۲

۱. زرین کوب، دو قرن سکوت، ۱۳۹۰، ص ۵۵.

۲. گیرشمن، همان، صص ۴۲۸-۴۲۹.

بنابراین، وعده اعطای امتیازهای انسانی و اجتماعی، سیاست‌های جذاب مذهبی مسلمین (مانند عدم اصرار در تغییر کیش و آیین سرزمین‌های فتح شده) و نیز معافیت در پرداخت جزیه، موجب شد تا گروه‌های محدودی از ایرانیان در همان آغاز فتوحات، تشویق به تغییر آیین (هر چند ظاهری و صوری) شوند.^۱ با این حال، از همان ابتدا هریک از طبقات و گروه‌های اجتماعی ایرانی، متناسب با جایگاه اجتماعی و نیازها و انگیزه‌های خود، واکنش‌های متفاوتی را در مواجهه با اسلام و اعراب نشان دادند.

در این میان مجموعه‌ای از عوامل بهم پیوسته، نظیر استقرار قبایل مختلف عرب در ایران^۲، رشد شهرها و شهرنشینی، شکل‌گیری و گسترش فرقه‌های مذهبی و سیاسی ناسازگار با حاکمیت اعراب (همچون شیعیان، علویان و خوارج)، ملموس بودن دستورات زندگی انسانی در دین اسلام برای ایرانیان^۳ و سایر عوامل، زمینه‌های تغییر کیش ایرانیان و گرایش آن‌ها به اسلام و روند گسترش و نشر این دین متعالی را مهیا ساخت.

می‌دانیم که تلاش‌های بی‌دریغ رسول مکرم اسلام (ص)، اعراب پراکنده را در قالب قدرت و دولت متمرکزی گرد آورد اما این دولت متمرکز، پس از رحلت ایشان، با اهداف و انگیزه‌های مختلفی چون گسترش اسلام، کسب غنیمت، انتقام‌گیری از ایرانیان و رومیان و ... دست‌اندازی به مرزهای شرقی (ایران) و غربی (مصر و شام) را آغاز کرد که در تاریخ اسلام، تحت عنوان «فتوحات» از آن یاد می‌شود. از این رو، اعراب مسلمان به دنبال عبور از بحران ارتداد در عصر ابوبکر، فتوحات را در قلمرو بزرگ‌ترین قدرت‌های سیاسی آن روز یعنی دولت‌های ساسانی و روم شرقی آغاز کردند.

با آغاز درگیری میان اعراب مسلمان و ساسانیان (در عصر ابوبکر، ۱۳-۲۱ هـ ق)، در آغاز، مسلمین با نبرد «ذات السلاسل» و فتح حیره (۱۲ هـ ق / ۶۳۳ م) وارد دشت‌های بین‌النهرین شدند. آنان طی نبردهای «جسر» (۱۳ هـ ق / ۶۳۴ م)، «بویب» (نزدیک کوفه امروزی) (۱۴ هـ ق / ۶۳۵ م)، «یرموک» (۱۵ هـ ق / ۶۳۶ م) و «قادسیه» (نزدیک کوفه) (۱۶ هـ ق / ۶۳۷ م) وارد

۱. زرین کوب، تاریخ مردم ایران، ج ۲، ۱۳۸۶، ص ۴۹.

۲. زرین کوب، همان، ۱۳۸۳، صص ۲۸-۲۹.

۳. زرین کوب، همان، ص ۳۱.

مدائن شدند و با نبرد «جلولا» (نزدیک خانقین امروزی در عراق) (۱۶ هـ ق / ۶۳۷ م)، راه‌های کوهستان‌های زاگرس به روی اعراب مسلمان گشوده شد.

بعد از آن، در تعقیب و گریز یزدگرد سوم و تجدید قوای شاه گریزان، در نبرد «نهادند» (فتح الفتوح) (۲۱ هـ ق / ۶۴۲ م) بود که آخرین مقاومت متشکل اما سست ایرانیان، در برابر اعراب در هم شکست.

با مرگ یزدگرد سوم، مقاومت‌های پراکنده برخی حکام محلی و فرماندهان وفادار به ساسانیان نیز، کم رنگ شد. در چنین شرایطی، فتوحات مسلمین در تمام نجد ایران به سرعت پی گرفته شد؛ اما شرایط سیاسی و اجتماعی، در قسمت‌های شمالی رشته کوه البرز، متفاوت بود؛ چراکه مردم و حکام نیمه مستقل این نواحی، سرسختانه در مقابل اعراب مسلمان، مقاومت کرده و از مرز و بوم خود دفاع می‌کردند. لذا می‌بینیم، که تا اواسط قرن سوم هجری، این نواحی استقلال خود را حفظ کردند و در دوره‌های بعد نیز، فتح آن به صورت محدود و گذرا، تنها در بخش‌های جلگه‌ای بود. علت گذرا بودن نفوذ اعراب در بخش جلگه‌ای، را می‌توان، تعدیات روزافزون آنان نسبت به مردم، نفوذ و دخالت‌های حکام سنتی کوهستان‌ها دانست. تاریخ ایران در قرون اولیه اسلامی، یکی از مقاطع حساس تاریخی این مرز و بوم محسوب می‌شود. شرایط سیاسی و اجتماعی ایران در این عصر متأثر از ورود اعراب مسلمان به ایران و حاصل برخورد دو نظام سیاسی، اجتماعی و فرهنگی متفاوت می‌باشد. همان‌گونه که اعراب مسلمان، در تغییر دین رسمی ایرانیان و باورهای مردم نقش بسزایی داشتند، ایرانیان که وارث تمدن چند هزار ساله‌ای بودند، تجربیات مفید و سازنده خویش را در امر دیوان‌سالاری و کشورداری در خدمت آنان قرار دادند.

در این دوره انتقال از عصر باستان به دوره اسلامی، علاوه بر تغییرات ظاهری و فروپاشی سلسله‌ای و برآمدن سلسله‌ای دیگر، شاهد تحولات نسبی در ساختارهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی نیز هستیم. در حقیقت، دو قرن اول هجری، مرحله گذار در تاریخ ایران محسوب

۱. زرین کوب، عبدالحسین و روزبه، تاریخ ایران باستان: تاریخ سیاسی ساسانیان، چ اول، تهران: سمت، ۱۳۷۹ ش. صص ۱۰۹-۱۰۴. در خصوص کیفیت و روند فتوحات مسلمانان در ایران، ر.ش: بلاذری، فتوح البلدان، صص ۴۲۰-۲۴۴؛ ابن‌اعثم کوفی، الفتوح، صص ۵۴-۴۶، ۹۲-۱۱۵، ۱۶۱-۱۵۲؛ زرین کوب، تاریخ مردم ایران، ج ۲، صص ۳۳۷-۲۸۳؛ اشپولر، تاریخ ایران ...، ج ۱، صص ۳۰-۵.

می‌شود که گذشته باستانی را با عصر اسلامی پیوند می‌زند و به قول گیرشمن، ورود اسلام به ایران مانع حفظ، پایداری و پیشرفت فرهنگ تمدن ایرانی نشد، بلکه در دوره‌های بعد، حتی در عصر انحطاط خلفا، سنن ایرانی موجب تجدیدی در فکر ایران دوره سامانی شد. وی عقیده دارد ایرانی که توانست تمدن‌های عظیم بین‌النهرین را از آن خود کند و تهاجمات ویرانگر مقدونی‌ها، اعراب، ترکان و مغولان را در هم بشکند، در عصر اسلامی نیز توانست، با مدد همان سنن کهن خود در قالب تجدید ملی، مقام و جایگاه باستانی خود را به دست آورد.^۱

مهم‌ترین ویژگی‌های دو قرن اولیه اسلامی در ایران، فقدان حاکمیت سیاسی مستقل ایرانی، تغییر تدریجی مذهب ایرانی‌ها، تحول و گذار فرهنگی و بالاخره فراوانی جنبش‌های سیاسی و مذهبی بوده است. با این حال، پس از اسلامی شدن ایران، با این که ایرانیان در مقام موالی و در حکم شهروند درجه دوم بودند اما حضور و تحرکی فعال‌تر از گذشته یافتند. نخستین حاصل ملموس این حضور، تأسیس حزب نیرومند و پویای «شیعه» بود؛ چنان که یکی از پژوهشگران، آن را به عنوان نخستین و کهن‌ترین تشکل سیاسی، عقیدتی ایرانیان می‌داند که مرام‌نامه‌ی ۱۵۰۰ ساله آن، سرلوحه ایرانیان برای همراهی جنبش‌های اسلامی و حتی رهبری آن‌ها بوده است.^۲

بنابراین سده اول هجری، سده آموزش ایرانیان برای اعتراض و سده دوم، سده حماسه و خیزش بود؛ در یک تقسیم‌بندی کلی، این دو حرکت پراشتاب ایرانیان به سه دوره و هر دوره، با نهضت‌ها و خیزش‌های خاص خود متمایز می‌شود.

ایران در عصر خلفای راشدین (۱۱-۴۱ ه.ق. ۶۳۲-۶۶۱ م)

در این مقطع زمانی که بعد از سقوط دولت ساسانی بود، غالب نواحی ایران به‌ویژه نجد ایران، به تصرف اعراب مسلمان درآمد. با وجود این، سیر فتوحات در داخل ایران بیشتر صلح‌آمیز بود تا مفتوح العنوه (فتح به جنگ و شمشیر). در این دوره، حاکمیت اصلی و رتق

۱. گیرشمن، همان، ص ۴۳۰؛ زرین کوب، تاریخ مردم ایران، ج ۱، صص ۵۳۸-۵۳۹.
۲. رجبی، پرویز. جنبش‌های ایرانیان در زمان بنی عباس. مجله پیک نور، سال اول، شماره ۳، بی تا، صص ۲۲-۳۶.

و فتح امور را حکام محلی سابق و دهقانان ایرانی بر عهده داشتند که با پرداخت مبلغ معینی از مالیات به اعراب، امور خود را عهده‌دار بودند.^۱

ایران در عصر اموی (۴۱-۱۳۲ هـ.ق)

امویان، دولتی دنیایی را بر بنیان سست نظام قبیله‌ای استوار ساخته بودند که دغدغه اصلی آنان توجه افراطی به نژاد عرب (پان عربیسم) بود. تعصبات قدیمی و سنتی اعراب قحطانی و عدنانی (اعراب جنوبی و شمالی) که از گذشته‌های دور میان این نژاد حاکم بود، در این دوره به اوج خود رسید. به گونه‌ای که کشمکش‌های دامنه‌دار و پرهزینه‌ای را میان آنان و ملل مغلوب و زیردست آن‌ها، به دنبال داشت.

با ظهور قدرت امویان، تغییرات بارزی در روابط اعراب با ایرانیان روی داد. خلافت اموی از نظر ماهوی، با حکومت خلفای راشدین، متفاوت و مبتنی بر اشرافیت قبیله‌ای شدید بود که ریشه در جاهلیت داشت. چنان‌که شهید مطهری می‌نویسد: «امویان، اصلی که اسلام میرانده بود (یعنی امتیازات قومی و نژادی) را کم و بیش زنده کردند. میان عرب و غیرعرب، به خصوص ایرانی‌ها، تبعیض قائل می‌شدند، سیاست‌شان، سیاست نژادی بود.»^۲ امویان برای ارضای حس ثروت‌پرستی خود، به تداوم فتوحات و افزایش مالیات‌های نامشروع و منسوخ شده پس از سقوط ساسانیان دست می‌زدند. اینان برای حفظ سرزمین‌های حاصل‌خیز فتح شده در ایران، مهاجرت گسترده و افسار گسیخته اعراب به داخل شهرهای ایران را به طور جدی دنبال می‌کردند.

لازم به ذکر است که با ظهور اسلام و آغاز فتوحات، مهاجرت پراکنده اعراب به ایران که قبل از اسلام نیز جریان داشت، شکل منسجم‌تر و منظم‌تری یافت. پس از پایان جنگ‌ها و کشمکش‌ها و فتوحات آغازین، با اشاره خلیفه دوم، عمر بن خطاب، قبایلی از اعراب، با

۱. صدیقی، غلام‌حسین، جنبش‌های دینی ایران در قرن‌های دوم و سوم هجری، تهران: پازنگ، چ اول، ۱۳۷۲، صص ۶۴-۶۵.

۲. صدیقی، همان، صص ۶۷-۶۸.

هدف برون رفت حکومت مدینه از مشکلات معیشتی و اجتماعی اعراب شبه جزیره، حفظ مناطق فتح شده و پشتیبانی روند فتوحات در قلب نجد ایران، اقدام به تأسیس پادگان‌های نظامی کردند. این پایگاه‌ها، خود زمینه‌ساز ایجاد تعداد زیادی کوچ‌نشین‌ها و تأسیس شهرهای اردوگاهی، نظیر بصره و کوفه شد.^۱ چنان‌که پیش‌تر گفته شد؛ استیلای اعراب بر بخش‌های شمال، به‌ویژه طبرستان و دیلم، به سبب وضعیت خاص جغرافیایی‌اش، به درازا کشید و فتح این نواحی، نزدیک به دو قرن به تأخیر افتاد. بنابراین حداقل تا پایان حکومت امویان، نمی‌توان از مهاجرت قبایل عرب به این نواحی سخن گفت؛ با وجود مهاجرت و اسکان قبایل عرب به طبرستان در عصر عباسی، همچنان میان بومیان و اعراب، حالت خصمانه حاکم بود. اعراب ساکن این نواحی، پیوسته در هراس و نگرانی به سر می‌بردند؛ و حتی در چند نوبت، شاهد شورش عمدی و قلع و قمع دسته‌جمعی اعراب و عمال خلفا در طبرستان هستیم که بدان اشاره خواهد شد.

این مهاجرت‌ها به تدریج، دو مفهوم نوین سیاسی و اجتماعی را در ارتباط با ایرانیان «موالی» و به تبع آن «نهضت شعوبیه»^۲ ایجاد کرد. این شرایط، به راحتی ایرانیان را در عرصه‌های فرهنگی، سیاسی و تحرکات ضد اموی وارد کرد.^۳ به گونه‌ای که نظام مالیاتی ناعادلانه و سیاست تبعیض‌آمیزانه امویان در برابر غیر عرب (موالی) و روحیه مساوات‌طلبی موالی، بخش‌هایی از مردم ایران را به مشارکت در قیام‌های ضد اموی (با ماهیت و اهداف مختلف)، وا داشت. چنان‌که پیش‌تر گفته شد؛ اکثریت نیروهای شرکت‌کننده در قیام مختار و حتی قیام توابعین، اسواران ایرانی (حمراء دیلم و طبرستان) مقیم کوفه بودند. تمایلات شدید

۱. ابن بلخی، فارس‌نامه، ۱۳۸۵، ص ۷۲.

۲. این واژه به لفظ شعوب منسوب است و بر اساس آیه شریفه «یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکراً و اُنثی و جعلناکم شعوباً قبائل لتعارفوا...»، گروهی از ایرانیان (موالی) مدعی عدم برتری عرب بر سایر اقوام و ملل بوده‌اند و با اندیشه پان‌عربیسم (برتری‌طلبی عرب بر غیر عرب) به گونه‌های مختلف علمی، فرهنگی، ادبی و نظامی مبارزه می‌کردند. ایرانیان در آغاز، تنها راه مبارزه با امویان را مبارزه فرهنگی (مبارزه با قلم) می‌پنداشتند؛ اما در ادامه راه، این جریان فکری و علمی با پشتیبانی فکری و نظامی علویان و خوارج و سایر فرقه اسلامی همراه شد و سرانجام به نتیجه قطعی خود، یعنی سقوط امویان رسید.

۳. تقی‌زاده، سیدحسین، از پرویز تا چنگیز، (استیلای عرب تا ایلغار مغول در ایران) ج ۱، تهران: مطبعه مجلس، ۱۳۰۹ ش. صص ۷۰-۷۲.

ضد اموی ایرانی‌ها، به صورت همراهی با رهبران علوی یا غیرعلوی، در قالب شورش‌های بومی و شورش‌های عربی، اسلامی بروز کرد. جنبش‌هایی که اغلب تحت رهبری اعراب مسلمان و با مشارکت فعال و تأثیرگذار ایرانی‌ها شکل گرفت؛ که به عنوان نمونه، به موارد زیر می‌توان اشاره کرد: قیام مختار ثقفی (۶۶ هـ ق)، قیام زید بن علی^(ع) (۱۲۲ هـ ق)، یحیی بن زید (۱۲۵ هـ ق) و عبدالله بن معاویه طالبی (۱۲۶ هـ ق).^۱

به هرحال در عصر اموی، طبرستان از قلمرو دولت عربی اموی بیرون بود و تلاش‌های امویان برای تصرف این سرزمین ثروتمند و در عین حال پر رمز و راز، با شکست مواجه شد.

ایران در اوایل عصر عباسی

یکی از ادوار مهم و بحث برانگیز تاریخ اسلام و ایران، خلافت آل عباسی بر جهان اسلام است. در این میان، سال‌های ۱۳۲-۲۳۲ هـ ق که مصادف با دوره اول حاکمیت سیاسی، فرهنگی عباسیان است، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار می‌باشد. در این مقطع که عصر طلایی تمدن اسلامی تلقی می‌شود، علویان و ایرانیان نقش بارز و کلیدی در تحولات سیاسی و اجتماعی داشتند. چنان‌که شماری از ایرانی‌ها که مدعی استقلال و برپایی حکومت آرمانی و ملی بودند با شورش‌های خود، دستگاه خلافت عباسی را به چالش کشیدند. در حالی که انتظار می‌رفت با جایگزینی حکومت عباسیان، ظلم و تعدی بر علویان رو به کاهش گذارد؛ اما در دوره اول عباسیان^۲ (۱۳۲-۲۳۲ هـ ق)، سه قیام عمده و گسترده از سوی علویان شکل گرفت: (۱) قیام محمد بن عبدالله نفس زکیه (رجب تا رمضان ۱۴۵ هـ ق)؛ (۲) قیام ابراهیم بن

۱. قیام عبدالله بن معاویه طالبی، آخرین رشته از قیام‌های هاشمیان در عصر امویان و علیه آنان بود، که در کوفه بر ضد مروان بن محمد - آخرین خلیفه اموی - صورت گرفته بود. (ابوالفرج اصفهانی، علی بن الحسین، مقاتل الطالبیین، تصحیح سید احمد صقر، قم: مکتبه الحیدریه، ۱۴۲۳ق، صص ۳۸۹-۳۹۰)
۲. دوره خلافت عباسیان را به طور معمول، به چهار دوره متداول تقسیم‌بندی می‌کنند: (۱) از ابتدای تأسیس تا مرگ واثق (۱۳۲-۲۳۲ هـ ق)؛ (۲) از مرگ واثق تا تسلط آل بویه بر بغداد (۲۳۲-۳۳۴ هـ ق)؛ (۳) از آل بویه تا ورود طغرل بیک سلجوقی به بغداد (۳۳۴-۴۴۷ هـ ق)؛ (۴) از حکومت سلجوقیان تا سقوط بغداد به وسیله مغولان (۴۴۷-۶۵۶ هـ ق) (رش: کتاب «دولت عباسیان» اثر محمد سهیل طقوش، ترجمه حجت جودکی، قم: انتشارات حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۰ ش)

عبدالله (برادر نفس زکیه) در بصره (رمضان تا ذی القعدة ۱۴۵ هـ ق)؛ ۳) قیام حسین بن علی (ذی القعدة تا ذی الحجه ۱۶۹ هـ ق).

همه این قیام‌ها با شدت تمام سرکوب شدند.

از طرف دیگر، علویانی که مدعی تأسیس نظام ایده آل مبتنی بر جهان بینی شیعی و سنت و سیره نبوی^(ص) بودند، قیام به سیف (شمشیر) را بهترین گزینه برای رهایی از یوغ خلافت عباسی می دانستند.

خیزش‌های ضد عباسی مناطق خراسان، عراق و حجاز، به دلیل شدت تعدیات عمال عباسی و علاقه مندی مردم به ویژه ایرانیان، با استقبال عمومی مواجه شد؛ اما اغلب آن‌ها به شکست منتهی شدند.

عوامل سیاسی و اجتماعی مختلفی چون شدت عمل عباسیان، مدیریت نامناسب قیام‌ها، فقدان تشکیلات منظم، مشکلات مالی، شرایط زمانی و مکانی نامناسب، نبود مهارت و تدابیر جنگی مناسب و سایر عوامل، در شکست زود هنگام قیام‌های علویان تأثیر مستقیم داشت. با شرایط اجتماعی و سیاسی که امویان ایجاد کرده بودند، جامعه اسلامی تحت پوشش خلافت اموی، نیازمند تغییری بنیادین بود و پیروزی عباسیان چندان دور از انتظار جامعه آن روز نبود. عباسیان با تشکیل سازمان مخفی دعوت، توانستند به شیوه‌های مناسب، جماعت گوناگونی را به سوی خود جلب کنند. آن‌ها در جریان مبارزه، بر نحوه تبلیغ و جذب نیرو، نظارت دقیق داشتند. شعار داعیان عباسی با توجه به نیازها و خواسته‌های گروه‌های همراه آنان (نظیر علویان، ایرانیان، خوارج و ...) چند پهلو و قابل انعطاف بود.

داعیان عباسی توانستند از قیام‌های علویان بر ضد امویان، به عنوان ابزاری جهت تهییج مکرر احساسات عمومی مردم (به ویژه ایرانیان)، بهره‌برداری کنند.^۱ در این میان، تنها رهبری و هسته مرکزی قیام، از اهداف سیاسی آنان مطلع بود. اینان (داعیان عباسی) زیر چتر علویان و با استفاده از مشروعیت آنها، با وعده‌های دروغین، موالی، قبایل عرب جنوبی مقیم خراسان و حتی خوارج را با خود همراه کردند. می دانیم که ماهیت اصلی نهضت عباسی، ضد عربی نبود؛ بنابراین با سقوط بنی امیه، عباسیان به هدف اصلی خود که تصرف خلافت بود، دست یافتند.

۱. حسن، ناجی، ثوره زید بن علی، بیروت: الدار العربیه للموسوعات، ۱۴۲۱ هـ ق، ص ۱۴۶.

در این دوره، دهقانان، اشراف و حکام محلی ایرانی که از گذشته تحت فشار و سلطهٔ حقارت‌آمیز بنی‌امیه قرار داشتند، نقش و قدرت زیادی یافته، و به امتیازات قابل توجهی رسیدند. این گروه‌ها در این دوره، به علت وابستگی اقتصادی و سیاسی به عباسیان، نقش سرکوب‌گر تحرکات و جنبش‌های ایرانیان علیه بنی‌عباس را ایفا می‌کردند. چنان‌که نویسنده تاریخ بخارا؛ به همکاری «قُتیبَة بن طَغْشَادَه بُخَارُخُدَات»^۱ با سپاهیان ابومسلم در سرکوبی قیام شیعیان بخارا و نیز همکاری دهقانان آن‌جا با عمال خلیفه در سرکوبی قیام الْمُقَنَّع، اشاره دارد.^۲ علویان و حامیان آنان، به زودی دریافتند که تلاش‌های آنان برای برپایی نظامی نوین و دولتی ایده‌آل به رهبری و حاکمیت عباسیان با شکست مواجه شده است؛ چراکه تغییر حاکمیت، نتیجه ملموسی برای روستائیان و رعایا که بیشترین نقش را از نظر کمی و کیفی در نهضت عباسی داشتند، در بر نداشت، زیرا آن‌ها همچون گذشته مجبور به پرداخت مالیات و خراج سنگین بودند. لذا زمینه‌های اجتماعی شورش‌های اوایل عصر عباسی را، باید در سرخوردگی و یأس لایه‌های پایین جامعه جستجو کرد. اینان که تبلیغات و وعده‌های رنگارنگ عباسیان، آنان را به میدان مبارزه با امویان وا داشته بود، اینک دریافتند که به خواسته‌های سیاسی و اجتماعی خود نرسیده‌اند.

در مجموع، جنبش‌های ایرانیان در دوره اول عصر عباسی را، با وجود مبهم بودن ماهیت مذهبی و ایدئولوژیکی آن‌ها، می‌توان به سه دسته متمایز تقسیم کرد:

۱) مشارکت و همراهی ایرانیان با اغلب تحرکات علوی، شیعی؛ نظیر قیام شَرِیک بن شَیخ المِهْری در سال ۱۳۳ هـ ق^۳ در شهر بُخارا؛ قیام یحیی بن عبدالله حسنی (۱۷۶ هـ ق) در منطقه

۱. قُتیبَة بن مسلم، (فاتح ماوراءالنهر)، بعد از فتح بخارا، این سرزمین را به طغشاده (امیر و حاکم محلی آن) سپرد. طغشاده به دست قُتیبَة مسلمان شد و تا زمانی که قُتیبَة بن مسلم زنده بود، ملک بخارا را در دست داشت. او در عصر مسلمانی خود، صاحب فرزند پسری شد و به واسطهٔ دوستی و ارادت به قُتیبَة بن مسلم، نام پسرش را قُتیبَة بن طغشاده نهاد؛ اما او در آغاز عصر عباسی، به ظاهر، اظهار اسلام می‌کرد و در باطن مرتد شده بود. به همین سبب، ابومسلم خراسانی وی را به قتل رساند. (نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر، تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر احمد بن محمد نصرالقبّاوی، تصحیح محمدتقی مدرّس رضوی. تهران: طوس، ۱۳۶۳، صص ۹-۱۰، ۷۵)

۲. نرشخی، همان، صص ۷۱-۹۸.

۳. نرشخی، همان، صص ۷۳-۷۴.

طبرستان و دیلم؛ استقبال خراسانیان از امام رضا^(ع) و نیز تشکیل دولت علویان در طبرستان که موضوع اصلی این پژوهش می‌باشد.

۲) تحرکات خوارج در منطقه شرق و جنوب ایران، (سیستان)؛

۳) قیام‌های گروه غلات^۱.

در خصوص پیوندها و تأثیرپذیری طبرستان، چه در عصر باستان و چه عصر اسلامی، نواحی غربی و شرقی با هم تفاوت داشتند. نواحی شرقی، به علت نزدیکی به دروازه ورودی این ایالت یعنی دشت گرگان، از گذشته‌های دور در معرض نفوذ و تعرض مهاجمان مختلف بود؛ در این خصوص می‌توان به تهاجم آریایی‌ها، اسکندر مقدونی و اشکانی‌ها (۳۳۰ هـ.ق)، سُوید بن مُقرن در عصر خلافت عمر (سال ۲۲ هـ.ق)، لشکرکشی سعید بن العاص در عصر عثمان، (۳۰ هـ.ق)، لشکرکشی یزید بن مهلب در عصر سلیمان بن عبدالملک (۹۷-۹۸ هـ.ق)، حمله ابوالخصیب در عصر منصور (۱۴۴ هـ.ق)، تهاجم طاهریان (۲۲۴ هـ.ق). تهاجم صفاریان (۲۶۰ هـ.ق)، حمله امیر اسماعیل سامانی (۲۸۷ هـ.ق)، هجوم سلطان مسعود غزنوی (۴۲۶ هـ.ق) و در نهایت حمله مخرب امیر تیمور گورکانی (۷۹۴ هـ.ق) اشاره کرد.

تمامی این مهاجمان، از شرق طبرستان وارد این ایالت شدند. به همین سبب، در دوره‌های مختلف تاریخی، حاکمان مرکزی ایران و حکام محلی طبرستان، در اندیشه حفظ و حراست این معبر مهم و حساس بودند.^۲

۱. غالیان یا غلات، فرقه‌ای بودند که در مذهب خود، غلو و افراط می‌کردند؛ و شکل‌گیری چنین دسته‌هایی در تمامی ادیان شایع می‌باشد. مثلاً بعضی از شخصیت‌های مذهبی نظیر ائمه هدی (علیهم السلام) را در حد الوهیت ارتقا می‌دادند. برای اطلاع بیشتر از فعالیت این گروه غلات رش: دنیل، التون. ل. تاریخ سیاسی و اجتماعی خراسان در زمان حکومت عباسیان، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: علمی و فرهنگی، ج اول، ۱۳۶۷؛ صدیقی، جنبش‌های دینی ایرانی...، ۱۳۷۲.

۲. به تصریح منابع تاریخی عصر قاجار، ساخت و ساز قلعه‌ها، تعبیه برج‌ها، خندق‌ها و دیوارهای حفاظتی و پست‌های دیده‌بانی در حدفاصل اشرف (بهشهر) تا شبه جزیره میانکاله، مناطق فرح آباد، نودآباد و گهرباران و استقرار ایلات مهاجر به این خطوط مرزی، نمونه‌هایی از این تلاش بود که در این عصر برای جلوگیری از حمله ترکمن‌ها صورت می‌گرفت. (افشار، ایرج، ظهیرالدوله در حکومت مازندران، ج اول، تهران: نشر قطره، ۱۳۸۴ ش، صص ۱۵۰-۱۵۱؛ رش: مقصودلو، حسین قلی و کیل‌الدوله، مخابرات استرآباد، ۲ جلدی، به کوشش ایرج افشار و محمدرسول دریاگشت، تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۳ ش، ج ۲، ص ۶۷۶)

اما از ناحیه غرب، به علت پیوند این منطقه با کوهستان‌های صعب‌العبور، کمتر تحت تأثیر بیگانه‌ها قرار گرفت؛ به همین علت، مقاومت در این منطقه، استوارتر و بادوام‌تر بود. از طرفی دیگر اهالی مناطق جلگه‌ای، انعطاف‌پذیری بیشتری نسبت به اهالی مناطق کوهستانی داشتند.

جغرافیای تاریخی طبرستان

یافته‌های باستان‌شناسی غارهای «هوتو» و «کمر بند» در حوالی بهشهر، «رستم قلعه» در نزدیکی ساری، «تورنگ تپه» در گرگان قدیم، «تپه مارلیک» در رودبار گیلان، «تپه حصار» در دامغان و «تپه سیلک» در کاشان، به وضوح قدمت زندگی انسان در بلندای البرز و کرانه‌های جنوبی خزر و ارتباط تمدن دشت و کوه‌نشینی را به ما نشان می‌دهد.^۱ این خطه سرسبز، از گذشته‌های دور زیستگاه اقوامی کهن نظیر تیوری‌ها در شرق، آماژدها در مرکز، و کاسی‌ها (کاسیت‌ها، کاسی پی) در غرب بود که هریک نامی به بلندای البرز و دریای «تیس»^۲ دارند.^۳ شناخت جغرافیای تاریخی هر گوشه نَجْد ایران، ره‌یافتی برای کشف درون‌مایه‌های تاریخ محلی و بومی آن منطقه در ارتباط با تاریخ ایران است. مطالعه جغرافیای تاریخی طبرستان که در تقسیمات کشوری، بخشی از آن امروزه «استان مازندران» نامیده می‌شود، به دلیل تأثیری که در وقوع رویدادهای محلی تاریخی منطقه و کشور داشته، از اهمیت خاصی برخوردار است. این خطه به واسطه داشتن کوه‌های بلند و جنگل‌های انبوه و راه‌های تنگ و باریک، همواره محل توجه و پناهگاه سران سرکش یا اشخاص داعیه‌پرور و مرکز حوادث مهم بود. سرزمین‌های میان ساحل جنوبی دریای مازندران (خزر) و سلسله اصلی البرز^۴،

۱. عمادی، اسدالله، بازخوانی تاریخ مازندران، شهرسازی: خانه فرهنگ مازندران، ۱۳۷۲ش. صص ۱۷-۱۸.
۲. Thetys

۳. یزدان‌پناه لموکی، طیّار، تاریخ مازندران باستان، تهران: چشمه، ۱۳۸۲، ص ۳۳.
۴. سلسله جبال البرز به عرض ۶۰ فرسخ (۳۶۰ کیلومتر) تمام سواحل جنوبی بحر خزر را به صورت یک نوار قوسی شکل در بر گرفته است که یک سمت آن به کوه‌های قفقاز و سمت دیگر آن پس از انحراف مختصر، میان استرآباد و بسطام به سمت خراسان و سلسله جبال هندوکش ممتد می‌شود. سرتیپ‌پور از قول پورداود، نام اصلی البرز کوه را «هره» (hara) و صفت‌اش را «برزینی» (brezeiti) به مفهوم «هرایی ...

«طبرستان» نام داشته که حد غربی آن رودخانه «سورخانی» و حد شرقی آن به «جرگلباد» می‌رسید. به نظر می‌رسد در آستانه تغییر و تثبیت این نام گذاری، نام طبرستان بر سرزمین‌های نواحی کوهستانی و نام مازندران بیشتر به نواحی جلگه‌ای و ساحلی از دلتای سفیدرود تا ساحل جنوب خاوری دریای مازندران اطلاق می‌شد. به دنبال تثبیت نام مازندران، دیگر واژه طبرستان متروک شده است.

این ناحیه به لحاظ شرایط طبیعی و جغرافیایی، از دو بخش کلی و مجزای «کوه» و «دشت» تشکیل شده است. البته این شرایط، دو گونه معیشت، زندگی و فرهنگ را از ادوار گذشته برای اهالی این خطه رقم زده است. از عصر باستان، همزمان با لفظ «طبرستان»، از یک عنوان کلی با رسم الخط‌های مختلف «فَدَشوارگر»، «فَرشوادگر»، «پَشخوارگر»، «فَرشوادگر» و غیره نیز استفاده می‌شد.

ابن اسفندیار می‌نویسد: «به حکم آن که اجداد جُشنَسف از نایبان اسکندر، به قهر و غلبه، زمین فَدَشوارگر باز ستده بودند و بر سنت و هوای ملوک پارس تولی کرده، اردشیر با او مدارا می‌کرد و لشکر به ولایت او نفرستاد...»^۲ او در ادامه محدوده فَرشوادگر را آذربایجان (آذربایجان فعلی)، آهار^۳، طبرستان، گیل، دیلم، ری، قومش (قومس)، دامغان و گرگان می‌داند،^۴ که براساس نظر عبدالرفیع حقیقت، دقیقاً با محدوده معین شده از سوی استرین برابر است.^۵ گونه پهلوی این اسامی متنوع، «پَشخوارگر یا پَدَشخوارگر» و اوستایی آن

... سر برکشیده یا سرفراز» ذکر می‌کند که به مرور زمان «ه» به «الف» و «ر» به «لام» تبدیل شده و «ال» شده است. جزء دوم واژه که «برزینی» است به شکل «البرز» که دارای همان مفهوم سرکشیده و سرفراز است، درآمد. (سرتیپ‌پور، جهانگیر، نشانی‌هایی از گذشته دور گیلان و مازندران، تهران: چاپ‌خانه خرمی، بی‌جا، ۱۳۵۶ش. ص ۱۵).

۱. Farshwadgar

۲. ابن اسفندیار، بهاء‌الدین محمد بن حسن، تاریخ طبرستان، تصحیح عباس اقبال آشتیانی، دو جلدی، ۱۳۶۶، چاپ دوم، تهران: پدیده خاور، صص ۱۴-۱۵.
۳. به قول مصحح تاریخ طبرستان، شاید در نسخه تاریخ طبرستان، کلمه‌ای از قلم افتاده باشد. به هر حال این واژه، نام شهر مشهوری در منطقه آذربایجان، در میانه زنجان و مراغه بوده که آشکده معروفی نیز در آن وجود داشته است.
۴. ابن اسفندیار، همان، ص ۵۶.
۵. حقیقت، «ناحیه تاریخی پدشوارگر (پَشخوارگر)»، مجله گوهر، آبان ۱۳۵۵، شماره ۴۴، ص ۶۶۰.

«پَدَشخوارگریه» و اصیل ترین این واژه‌ها گونهٔ «پَشخوارگر» پهلوی است. لغت پَشخوارگر از سه واژه «پتش» یعنی پیش، «خوار» نام ناحیه‌ای جغرافیایی و «گر» به معنای کوه و کوهستان تشکیل شده است.^۱

در ترجمه متن پهلوی «شهرستان‌های ایران»^۲ (۱۸۴ هـ.ق) درباره واژه «پَدَشخوارگر» گفته شده که آزادشدگان از دست ضحاک، به فرمان فریدون برای کوه نشینان، بیست شهرستان در پدشخوارگر ساختند. بر همین اساس صادق هدایت، پدشخوارگر را سلسله کوه‌های البرز می‌داند و فرمانروایان این سرزمین را «کوهیار» (به معنای دارندهٔ اقامت یا فرمانروایان کوهستان).^۳

ابن اسفندیار، درباره ترکیب این واژه می‌نویسد: «بعضی از اهل طبرستان گویند، فرشواذجر را معنی آنست که فرش، هامون را گویند، «واذ» کوهستان را و «گر» (به معنای جر) دریا را؛ یعنی پادشاه کوه و دشت و دریا و این معنی مُحَدَّث است؛ و متقدمان گفته‌اند به حکم آن که «جر» به لغت قدیم «کوهستان» باشد که بر او کشت توان کرد و درختان و بیشه باشد، سوخرائیان را در قدیم، لقب «جرشاه» بود، یعنی «مَلِک الجِبَال».^۴

روایت ابن اسفندیار نشان می‌دهد که فرزندان گَشَنَسب تا عهد قباد بن فیروز ساسانی و جانشینان آن‌ها با عناوین «پَشخوارگر»، «پدشخوارگرشاه»، «فرشواذجرشاه»، یا «فرشواذگرشاه» بر بعضی مناطق این خطه فرمانروایی داشتند.

صاحب مجهولِ مجمل التواریخ و القصص نیز، «فرشخوارگرشاه» را لقب پادشاه طبرستان دانسته، و «فرشخوارگر» را نام کوه و دشت و «گر» را نام «یشت‌ها» فرض کرده است.^۵ در کتاب مقدس اوستا، نام «فریدون» غالباً در کنار نام مکانی به نام «ورن» (verena) آمده است و اکثر مستشرقین این نام را به صورت کلی با گیلان، دیلم و پدشخوارگر تطبیق کرده‌اند

۱. حقیقت، همان، ص ۶۵۷.

۲. این اثر به زبان پهلوی در خصوص جغرافیای تاریخی شهرهای ایران، در اواخر عصر ساسانی تدوین شد و تاکنون سه ترجمه به فارسی از سوی صادق هدایت، سعید عریان و احمد تفضلی، صورت پذیرفت.

۳. قائمیان، حسن، نوشته‌های پراکنده هدایت (مجموعه مقالات هدایت)، تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۴، صص ۴۲۵-۴۲۰.

۴. ابن اسفندیار، همان‌جا.

۵. مجمل التواریخ و القصص، ص ۷۱.

و برخی نیز آن را «ورک» (vereka) دانسته‌اند که محل تولد فریدون بود.^۱ در کتیبه‌های داریوش، از طبرستان، رویان و مازندران نام و نشانی نیست؛ اما در قطعه‌ای از کتیبه بیستون، در کنار اسامی بیست و سه ایالت شاهنشاهی هخامنشی، به حضور داریوش در مادا (mada)، سرزمینی در جنوب غربی دریای کاسپی (خزر) اشاره شده است.^۲

راینو، دشت و جلگه وسیع و حاصل خیز بازمانده از رسوبات گرگان رود و رود اترک را، قسمت عمده «گوگان» می‌داند که جزء طبرستان باستان به شمار می‌رفت.^۳ پش‌خوارگر (پدشخوارگر) بیشتر بر مناطق کوهستانی طبرستان و گیلان اطلاق می‌شد.

در خصوص گستره جغرافیایی واژه «طبرستان» و «مازندران» باید گفت مازندران امروزی در گذشته بخشی از یک منطقه وسیع و گسترده به نام «طبرستان» بود که از گذشته‌های دور، محل اسکان کوه‌نشینانی چون «کادوسی‌ها»، «آماردها»، «تپورها»، و ... محسوب می‌شد. به نظر می‌رسد واژه «طبرستان»، برای نخستین بار در نوشته‌های پیش از اسلام، در نامه «تَسَر» موبد موبدان، به کار رفته است.^۴

براساس قضاوت رایینو، از میان اقوام تاریخی کهن مازندران، «تپرها» (تپورها) و «آماردها» بودند که به ترتیب در کوه‌های شمال سمنان و شهر آمل اقامت داشتند. این دو طایفه از اسکندر شکست خوردند. فرهاد اول، پادشاه اشکانی، (۱۷۶ هـ ق) آماردها را به ناحیه «خوار» (در مشرق ورامین امروزی) کوچ داد و جای آن‌ها را تپورها گرفتند و بعدها تمام این خطه به نام آن‌ها «تپورستان» خوانده شد ولی اعراب، آن ناحیه را به نام «طبرستان» می‌شناختند؛ و این در حالی است که در سکه‌های پهلوی، «تپورستان» آمده است.^۵

در قرون اولیه اسلامی و حتی بر سکه‌های اِسپَهَبَدان^۶، واژه طبرستان (پهلوی تپولستان) به

۱. پورداد، یشت‌ها، ۱۳۵۸، ص ۱۳۴.

۲. ارانسکی، ای. م.، مقدمه فقه اللغة ایرانی، ترجمه کریم کشاورز، چ دوم، تهران: پیام، ۱۳۷۹، صص ۱۰۹-۱۱۹.

۳. رایینو، ه. ل.، «تاریخ مازندران و فرمانروایان آن سامان»، ترجمه محمدباقر امیرخانی، نشریه دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز، ۱۳۶۵، ص ۱۳۹.

۴. ابن اسفندیار، همان، صص ۴۱-۷۶.

۵. رایینو، همان، ص ۱۰.

۶. اِسپَهَبَدان محلی تا عصر عباسیان (دوره مأمون عباسی) به‌ویژه در کوهستان‌های البرز، حاکمیت کهن و استقلال نسبی خود را حفظ کرده بودند.

جای پرشوارگر یا فرشوازجر، به کار رفته است. حجازی کناری، واژه «تپورستان» را از سه واژه جزئی «تپه»، «آورد»، «ستان» به معنای سرزمینی که دارای تپه و رود باشد، مشتق می‌داند.^۱ اعتمادالسلطنه براساس نظر جغرافی نویسان، نام طبرستان را مأخوذ از واژه «تبر» می‌داند که اهالی این منطقه، به اقتضای طبیعت محل زندگی خود و در جهت دفاع از خود در مقابل درندگان و نیز پاکسازی جنگل‌ها، از آن استفاده می‌کردند.

شرایط جغرافیایی این خطه و محصور شدن این نوار باریک میان سلسله قوسی شکل جبال البرز و دریای خزر، باعث شد عده‌ای از مورخان و جغرافی نویسان، مازندران را از اصل «موزاندرون» یعنی ولایت درون «موز» معنا کنند؛ چرا که اولاً «موز» در زبان طبری به معنای کوه یا رشته کوه بوده است؛ ثانیاً موز، نام رشته کوهی بوده که از حد گیلان تا لار و قصران و جاجرم امتداد داشته است.^۲

صادق کیا احتمال می‌دهد که نام «مازندران» از سه جزء «مز»^۳ به معنای بزرگ، «ایندره»^۴ به نام یکی از خدایان آریایی که در دین مزدیسنی از دیوها شمرده شده است و پسوند «ان» که در ساختن نام اماکن به کار می‌رود، ساخته شده باشد.^۵

به طور کلی درباره ریشه واژه مازندران و همچنین تاریخ پیدایش و تحولات لغوی و کاربردی آن، نظرات مختلف و متناقضی از سوی پژوهشگران مطرح شده است. نولدکه عقیده دارد: ممکن است مازندران در محلی مخصوص به معنای «دروازه مازن» یا «دره مازن» بوده باشد.^۶ مارکوآرت^۷ می‌گوید: مازتر جایی است که از کوه‌های مازن یا البرز گذشته باشد.^۸

۱. حجازی کناری، سیدحسن، پژوهش در زمینه نام‌های باستانی مازندران، تهران: روشنگران، ۱۳۷۲، ص ۱۷.

۲. ابن اسفندیار، همان، ص ۵۶؛ مرعشی، سید ظهیرالدین بن سید نصیرالدین، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، به اهتمام برنهارد دارن، مقدمه یعقوب آژند، تهران: نشر گستره، ج اول، ۱۳۶۳، صص ۱۱۲، ۲۱.

۳. maz

۴. Endra

۵. کیا، صادق، شاهنامه و مازندران، مجله اندیشه نیک، شماره ۱، تهران، چاپخانه تمدن، اسفند ۱۳۵۳، ص ۳۲.

۶. نولدکه، همان، ص ۱۲۰.

۷. Marquart

۸. مارکوآرت، یوزف، ایرانشهر در جغرافیای بطلمیوس، ترجمه مریم میراحمدی، ج اول، تهران: طهوری، ۱۳۸۳، صص ۴۲-۴۳.

اردشیر برزگر، مازندران را محل استقرار قوم «مارد» (مرد، آمارد) می‌داند که می‌تواند تداعی‌کننده واژه مازندران باشد. یکی از پژوهشگران عقیده دارد که «مازندران» (مازن-مزن)، «سگسار» و «گرگسار»، در آغاز نام اقوامی غیرآریایی و بومی نجد ایران بوده که در نواحی شرق ایران سکونت داشتند و هر جا ساکن می‌شدند، نام خود بر آن جا می‌گذاشتند. چند قرن بعد از سرکوبی این سه قوم از سوی آریایی‌ها، مازن‌ها یا مازنی‌های به اسارت رفته، نام قوم خود را به بخشی از ایران دادند که در آن عصر از اهمیت اولیه خود دور شده بود؛ بدین ترتیب مازندران را شکل دادند.^۱ چنان‌که آمل نام خود را از مهاجران کناره رود «آموی» و کاشان از «کاسی‌ها»، سیستان از «سکاها» و در نهایت، دریای خزر از نام قوم «خزر» گرفته است.

ظاهراً از قرن هفتم هجری؛ مصادف با حمله مغول به ایران، اسم طبرستان از رواج افتاد و کلمه «مازندران» در این ایالت معمول شد. یاقوت حموی، اولین مورخ و جغرافیای نویسی است که اسم «مازندران» را در کتاب‌اش ذکر کرده است؛ وی با اذعان به جستجو در منابع قدیمی و نیافتن اثری از این نام در آن منابع، از آغاز استعمال این نام برای این خطه از شمال ایران، اظهار بی‌اطلاعی می‌کند؛ در حالی که این واژه در آن زمان در همه جا معمول بوده است. در همان حال که واژه طبرستان بر تمام نواحی کوهستانی و اراضی پست ساحلی اطلاق می‌شد، مازندران نیز بر نواحی جلگه‌ای و پست که از دلتای رود سفیدرود تا جنوب شرقی دریا گسترده بود، اطلاق داشت. در واقع، مدتی قبل از متروک شدن کامل واژه طبرستان، این دو واژه به صورت مترادف به کار می‌رفتند. کم‌کم کلمه مازندران برای تمامی نواحی کوهستانی و جلگه‌ای به کار برده شد.^۲ پس قضاوت یاقوت حموی در خصوص قدمت نام طبرستان و جدید بودن نام مازندران، اثبات می‌کند که نام مازندران از سده هفتم هجری به تدریج در آثار تاریخی و متون ادبی رواج یافته است.

۱. زعفرانیه، فرامرز، مازندران در شاهنامه، برگرفته از وبلاگ: www.zardosht.gharieh.com، ۱۳۸۴، تمام صفحات.

۲. لسترنج، گئی، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، ج سوم، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷، ص ۳۹۴.

ابن اسفندیار نیز نام «مازندران» را به حکم آن که به حد مغرب قرار گرفته است، مُخَدَث (جدید) می‌داند؛ اما با آگاهی‌هایی که در ادامه این باب می‌دهد: «به مازندران پادشاهی بود، چون رستم زال آن جا رفت، او را بکشت»^۱، به نظر می‌رسد این مازندران، همان «یمن» باشد، چون رستم جهت رهایی بخشیدن کیکاووس از بند پادشاه «هاماوران (یمن)» به این خطه لشکر کشیده بود.^۲

بنابراین کاربرد واژه مازندران به جای طبرستان، باعث شد که عده‌ای میان این دو واژه تفاوت قائل شوند؛ چنان که می‌بینیم سید ظهیرالدین مرعشی، تاریخ خود را (تألیف ۸۸۱ هـ ق) این چنین می‌نامد: «... رساله‌ای است درباره تاریخ ممالک طبرستان و رویان و مازندران ...»^۳

محمودی بختیاری، محل اصلی مازندران را «یمن» می‌داند و اظهار می‌دارد: مازندرانی که فردوسی در آغاز داستان کیکاووس وصف می‌کند، با مازندران جایگاه دیو سفید و گرفتارگاه کیکاوس، هیچ ارتباطی ندارد. او سپس می‌افزاید این نام را با مهارت و زیرکی، هم از نظر شباهت اندک اقلیمی و طبیعی طبرستان و یمن و هم با هدف مذهبی و سیاسی بر طبرستان نهاده‌اند. وی عقیده دارد که این تغییر نام یا جابه‌جایی، آن چنان با مهارت و زیرکی انجام شده که اندیشه‌نگار و حماسه‌سرایی مثل فردوسی را دچار اشتباه کرده و مازندران، سرزمین دیو سفید را به طور مطلق، طبرستان یا مازندران فعلی دانسته است.^۴

عده‌ای از محققان عقیده دارند مازندرانی که در شاهنامه فردوسی از آن یاد می‌شود، مازندران شمال ایران نیست؛ اما عده‌ای دیگر معتقدند مازندران اساطیری در شاهنامه فردوسی و دیگر اسناد کهن، همین ناحیه جنوبی دریای خزر است.^۵

۱. ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۵۶.

۲. ابن بلخی، فارس‌نامه، ۱۳۸۵، ص ۹۵.

۳. مرعشی، همان؛ حمدالله مستوفی نیز این دو واژه را بر دو ناحیه مختلف در کوه و دشت اطلاق کرده است. (مستوفی قزوینی، حمدالله بن ابی بکر بن احمد، تاریخ گزیده، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴، صص ۱۵۹-۱۶۲)

۴. محمودی بختیاری، علی‌قلی، مازندران یا یمن، مجله هنر و مردم، دوره ۸، ش ۸۹، اسفند ۱۳۴۸ ش، ص ۲۱.

۵. برای اطلاع بیشتر در خصوص آرای پژوهشگران و محققان، رش: محمودی بختیاری (مازندران یا یمن)، فرامرز زعفرانیه (مازندران در شاهنامه)، صادق کیا (مازندران و شاهنامه)، حسین انوری (ایران شاهنامه کجاست؟) بهجت نجیبی (مازندران و البرز در شاهنامه).

موقعیت طبیعی، جغرافیایی طبرستان و تأثیر آن بر سرنوشت سیاسی و اجتماعی منطقه

از آن جایی که ظرف وقوع حوادث و رویدادهای تاریخی، بستر جغرافیایی آن است، لذا بررسی و تحلیل تحولات تاریخی نیازمند نگاهی ژرف به شرایط طبیعی، اقلیمی و نیز عوامل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی می‌باشد. برای همین، جهت بررسی انگیزه‌ها و اهداف اعراب مسلمان برای نفوذ در نواحی شمال ایران و علل مقاومت طولانی مدت طبری‌ها و دیلمی‌ها در مقابل آنان و نیز فلسفه حضور سادات علوی در این خطه، در اولین گام باید موقعیت جغرافیایی و شرایط زیستی، اجتماعی و اقتصادی این مناطق بررسی شود.

رشته کوه عظیم البرز به عنوان دفاع طبیعی قابل اعتماد، چون سدی، مانع نفوذ رطوبت و ابرهای باران‌زا به نقاط مرکزی نجد ایران می‌شد. ریزش نزولات جوی در کوهستان‌ها و باران در جلگه‌ها، حاصل خیزی فوق العاده و استقلال نسبی را به ایالات خزری می‌داد. بنابراین، موقعیت زیست‌محیطی منطقه (یعنی تجمع کوه، دشت و دریا)، شرایط طبیعی، زیستی و معیشتی ممتازی را در این حوزه ایجاد می‌کرد. به همین دلیل ایالات خزری با مشکل همیشگی نجد ایران یعنی خشک‌سالی و کمبود آب، مواجه نمی‌شدند.^۲

به طور کلی، این ناحیه از نظر اوضاع طبیعی به دو بخش مجزا و مشخص تقسیم می‌شد:

۱- ناحیه جلگه‌ای: سرزمین‌های پست باتلاقی و جنگلی بین دریای مازندران و کوهستان‌های جنوبی، از خاک حاصل‌خیزی تشکیل شده و حاصل رسوبات رودخانه‌های بزرگ و کوچکی^۳ بود که از کوهستان‌ها به سوی دریا جریان داشت. از این بخش که در دوره‌های گذشته، پوشیده از جنگل و رستنی‌های مختلف بود، جهت تولید اغلب محصولات کشاورزی (چون برنج، پنبه، ابریشم، نیشکر، و انواع مرکبات و سبزیجات و صیفی‌جات) استفاده می‌شد؛ به طوری که ساکنین این نواحی از راه

۱. ابن اسفندیار، همان، صص ۷۴-۷۵.

۲. دومرگان، ژاگ، هیئت علمی فرانسه در ایران (مطالعات جغرافیایی)، ترجمه کاظم ودیعی، تبریز: چهر، ۱۳۳۸، صص ۶۶-۶۲.

۳. برای نام رودخانه‌ها رک، رابینو، تاریخ مازندران و...، ۱۳۶۵؛ دومرگان، همان ج ۱، صص ۱۸۷-۱۸۶.

کشاورزی، دامداری و ماهیگیری زندگی می کردند.^۱

۲- ناحیه کوهستانی: این ناحیه که با ارتفاع میان ۱۰۰ تا ۳۰۰۰ متر از سطح دریا، بین کوه‌های البرز و جلگه‌های پست ساحلی واقع می‌شد، در مرتفع‌ترین بخش‌های خود، مطلقاً خشک؛ در کوهستان‌های متوسط‌الارتفاع پوشیده از مراتع و در بخش پست، پوشیده از جنگل‌های انبوه و غیرقابل نفوذ است.^۲

این ناحیه دارای سه کوه و نداد هرمزد (در وسط)، ونداشفان بن قارن (ونداسپجان) و کوه شروین بن سُرخاب بن باؤ بود که شهرهای مهمی چون لاریجان، لفور، سوادکوه، هزار جریب، فَریم، ژسْتَمْدار و رویان را شامل می‌شد. در قرن چهارم هـ ق / دهم ق م، در عصر اِصطخری و ابن حوقل، این سه بخش کوهستانی به طور مجزا، به نام‌های کلی کوه‌های روئنج، فادوسپان و قارن نامیده می‌شد که هر یک رئیس جداگانه‌ای داشت.^۳

بنابراین تنوع اقلیم و ارتفاع، حاصل خیزی خاک و وفور آب در این ناحیه کم وسعت، موقعیت مناسب را برای رستنی‌های طبیعی و استعداد کشاورزی و دامداری فراهم می‌کرد؛ به نحوی که کشاورزی، رکن اقتصاد طبرستان بود؛ حتی مردم، بخشی از تولیدات خود را به خارج از این منطقه صادر می‌کردند. این ویژگی‌ها موجب غنای اقتصادی و جمعیت شهرها و روستاها می‌شد.^۴

با این حال، در طول قرون گذشته، به واسطه آب و هوای ناسالم و مرطوبی جلگه‌ها، بیماری‌های تب، روماتیسم، مالاریا و دیگر بیماری‌های واگیر، در سطح وسیعی گسترش داشت و مایه زحمت برای تازه‌واردان و حتی بومیان می‌شد؛ همین عامل، شیوه زندگی بیلاق و قشلاق را در فصول سرد و گرم سال برای اغلب اهالی ناگزیر می‌ساخت.^۵

۱. دومرگان، همان، ص ۱۳۵؛ J.B. Fraser, A Winter's Journey (TATAR) Constantinople to Tehran, Vol. II, London, ۱۸۳۸, P. ۴۶۵-۴۷۰.

۲. دومرگان، همان، صص ۱۳۹-۱۳۸.

۳. رایینو، همان، صص ۲۷-۲۳.

۴. قزوینی، زکریا بن محمد بن محمود، آثار البلاد و اخبار العباد، بیروت: دارصادر، ۱۳۸۹ق، صص ۴۰۴-۴۰۶؛ حدودالعالم، ۱۳۶۳، صص ۱۴۴-۱۴۶.

۵. مکنزی، ۱۳۵۹، صص ۱۹۹-۲۰۱؛ ملکونوف، سفرنامه نواحی شمال، ص ۱۰۰. وی علت این عارضه را وزش بادهای شمال می‌داند که موجب تبخیر زیاد آب و متراکم شدن بخارات در فضای پشت رشته کوه البرز و بارندگی‌های مداوم می‌شود؛ Rabino, Mazandaran, PP. ۱۸-۱۹. به اقامتگاه سرد تابستانی و گرم زمستانی طوایف، به ترتیب «بیلاق» و «قشلاق» گفته می‌شد. Glimbses of life and manners in Persia, London, Sheil, Lady, ۱۸۵۰, P. ۳۹۶.

وجود کوه‌های سخت‌گذر، رودهای متعدد، جنگل‌ها و باتلاق‌های بسیار در سرزمین طبرستان، از موانع طبیعی در به وجود آمدن شبکه‌ی راه‌های ارتباطی بود. در داخل طبرستان، مهم‌ترین راه‌ها، از شهر مرکزی آن، آمل، منشعب می‌شد.

به طور کلی از قدیم‌الایام، طبرستان از طریق چندین راه باستانی برای ارتباط با آن سوی نَجْد ایران استفاده می‌کرد که يك راه آن از آمل به طرف غرب و در جهت ساحل تاناتل و چالوس و از آن‌جا تا کوهستان دیلمان ادامه داشت. این راه تا چالوس از مناطق هموار می‌گذشت و سپس از مسیر کوه، شهرهای کلارو و کجور را به دیگر مناطق نَجْد ایران متصل می‌کرد.^۱

راه دیگر، از آمل به طرف شرق رفته و از شهرهای مامطیر (بابل) و ساری می‌گذشت و به همیشه می‌رسید. تقریباً تمام این راه از میان دشت‌های هموار می‌گذشت و از نظر وجود رودها و مسیل‌های متعدد در این مسیر، پل‌های بسیاری در نقاط مختلف ساخته شده بود که در برقراری ارتباط این مناطق با یکدیگر نقش مهمی داشتند.

شهرها و روستاهای منطقه، میان دریا و دامنه کوه واقع بودند. این امر از نظر اقتصادی و سیاسی، موقعیتی طبیعی و استثنایی را در طبرستان فراهم می‌کرد که در مواقع اضطراری، از کوه و دریا برای فرار از دست دشمنان استفاده کنند.

پراکندگی جغرافیایی، غنای اقتصادی و شرایط سیاسی این منطقه، موجب می‌شد تا شمار بسیاری از قبیله‌ها که با انگیزه‌های متفاوت به این سرزمین کوچ کرده بودند، بتوانند به زندگی خود در آن‌جا ادامه دهند. از آن‌جا که طبرستان، با دریا و کوه محصور شده بود، کمتر از دیگر مناطق می‌توانست در مناقشه‌های سیاسی نقش داشته باشد. لذا در انزوای سیاسی به سر می‌برد و از سرزمین‌های پیرامون، تأثیر اندکی می‌پذیرفت؛ به همان نسبت هم، در مسائل آن‌ها تأثیر اندکی می‌گذاشت.

مجموع این عوامل، زمینه‌های استقلال نسبی طبرستان را از روزگاران بسیار دور فراهم کرده بود. به گونه‌ای که هرگاه حکومت مرکزی در ایران ضعیف می‌شد، حاکمان طبرستان به‌صورت مستقل عمل می‌کردند و مشکلاتی را برای حکومت‌ها به وجود می‌آوردند.^۲

۱. ترکمنی آذر، تاریخ تحولات سیاسی ...، ص ۱۱۲.

۲. ترکمنی آذر، همان، صص ۱۱۳-۱۱۴.

مثلاً جنگاوری و شجاعت اهالی منطقه سبب شد که کسی، مأموریت سرکوبی یاغیان خطه طبرستان را از سوی دولت‌های مرکزی به عهده نگیرد.^۱ شرایط سخت کوهستان، موجب روحیه جنگاوری و چالاکی اهالی منطقه شده، رقابت و نزاع درونی را جزء لاینفک زندگی کوه‌نشینان می‌کرد؛ به طوری که بخش عمده پیاده نظام سپاه حکومت‌های مختلف را، همین چریک‌های طبری و دیلمی تشکیل می‌دادند.

نزاع‌های درونی و مستمر اقوام و قبایل بومی و مهاجر و حکومت‌های محلی، استقلال‌طلبی نسبت به حکومت‌های غیر بومی و حفاظت سرزمین‌شان در برابر تهاجمات مختلف، موجب شکل‌گیری استحکامات نظامی و امنیتی متعددی در نواحی کوهستانی و مرزی این منطقه شد.^۲ این شرایط تا حدود دو قرن، اقتدار سیاسی و مذهبی طبرستان را در مقابل خلفای اموی و عباسی و عمال آنان حفظ کرد. امتیازاتی نظیر امنیت، دشمنی اهالی و حکام محلی با خلفای اموی و عباسی و نیز روحیه مهمان‌نوازی و ستم‌گریزی اهالی این منطقه، موجب شد تا کلیه مخالفان دستگاه خلافت به ویژه سادات علوی، جذب این منطقه شوند.

مجموعه شرایط جغرافیایی که تاکنون گفته شد، در ادوار مختلف تاریخی، امتیازاتی را برای طبرستان رقم می‌زدند که به آن‌ها اشاره می‌شود:

۱) کوهستان‌های البرز با موقعیت سوق‌الجیشی خود، دیواری مستحکم و نفوذناپذیر در مقابل کلیه تهاجمات به این خطه بودند. این عامل استقلال نسبی از حکومت‌های مرکزی، جلب توجه فراریان و مخالفان را به دنبال داشت.

چنان که ابن‌اسفندیار می‌نویسد: «از قدیم الایام، همیشه طبرستان، اکاسره و جبابره را پناه و کھف و ملجاء و معقل بود از حصانت و توغر مضایق و مانند خزانه‌ای که کنوز و ذخایر آن‌جا فرستادندی و هر جهان‌داری که دشمن برو غالب شدی و بر روی زمین دیگر اقالیم و مقام نتوانستی فرمود، برای امن بدین زمین آمدی و از مکاید دشمن فارغ بودی؛ مملکتی منفرد بود و پادشاه یکی؛ و اهل طبرستان را به هیچ چیز که از دیگر ولایت آورند، حاجتمندی نبود و هر چه در معموره دنیا موجود باشد، برای تعیش درو حاصل ... کوه و دشت و دریا،

۱. قزوینی، زکریا بن محمد بن محمود، آثار البلاد و اخبار العباد، بیروت: دارصادر، ۱۳۶۶ق، ص ۱۸۲.

۲. یعقوبی، همان، ص ۵۲.

مجموع ...؛ بعضی جماعت به روز نکبت، پناه به طبرستان کردند ...»^۱
در خصوص پناه گیری به این خطه به اختصار می توان به این موارد اشاره کرد: در عصر پادشاهی پیشدادیان، افراسیاب که جهت انتقام خون سلم و تور، بر منوچهر خروج کرده بود، از مقابل سپاه عظیم منوچهر، «به طبرستان رفت، از بهر محکمی؛ و چون افراسیاب را دست در وی نمی رسید، مردم را در میان داشتند تا صلح کردند.»^۲

زمانی که اسکندر بر سرزمین پارس مسلط شد دارا بن داراب، از دست او فرار کرد و به طبرستان پناه برد و به اسکندر پیغام داد که «گیرم که هفت کشور زمین ... بر من تنگ کنی، فرشو اذجر را چه کنی.»^۳
سلطان محمد خوارزمشاه نیز که از دست مغولان خشمگین فرار کرده بود، به جزیره آپسکون در حاشیه دریای مازندران پناه برد.

بنابراین، دو مشخصه استقلال نسبی حاکمان محلی و پناه گیری مخالفان احتمالی، سبب می شد که حکومت های مرکزی در هر عصری، شیوه ها و شگردهای خاصی را برای کنترل این خطه به کار بگیرند؛ چنان که در عصر باستان، با اعطای عناوینی چون اسپهبد و موروثی کردن حکومت در خاندان های بزرگ، روابط خود را با حاکمان بومی و محلی این سرزمین ها بهبود می بخشیدند.

با تأمل در متن نامه «تَسْر» (موبد موبدان) به شاه طبرستان و لحن خطاب وی، به خوبی می توان به این ملاحظات و تسامح سیاسی ساسانیان نسبت به حاکم طبرستان پی برد. در عصر قاجار نیز، جهت نظارت و کنترل بیشتر بر منطقه آشوب خیز مازندران، مسئولیت ایالت و ولایات آن را به شاهزادگان قاجار، و همچنین افرادی از خاندان های بزرگ و نزدیک به دربار واگذار می کردند تا با کنترل آشوب ها و تحرکات احتمالی، بتوانند بر عواید و منابع سرشار مالی و روابط ملاکین و متنفذان بومی با هم و با عوامل سیاسی دولت روسیه، نظارت داشته باشند.^۴

۱. ابن اسفندیار، همان، صص ۷۶، ۸۱؛ طبری، تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۹۷۶.

۲. ابن بلخی، همان، صص ۳۸-۳۷.

۳. ابن اسفندیار، همان، ص ۸۲.

۴. برای نمونه رش: کلاتتری باغمیسه، میرزا ابراهیم خان، خاطرات شرف الدوله، کوشش یحیی ذکاء، تهران: فکر روز، ۱۳۷۷. ص ۳۱۸؛ مقصدلو، مخابرات استرآباد، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۱۱۴.

۲) چنان که گفته شد، شرایط کوهستانی مناطق جنوبی دریای خزر و سختی معیشت اهالی آن، موجب تقویت روحیه چالاکی، جنگاوری، بی‌باکی، سخت‌کوشی و نیز تمرّد و قانون‌گریزی در آنان می‌شد. این مؤلفه‌ها موجب شد تا ساکنان این نواحی برای تداوم زندگی و حیات، به سپاهی‌گری و مزدوری نظامی نزد حکومت‌های گوناگونی نظیر هخامنشیان، اشکانیان، ساسانیان، علویان طبرستان، زیاریان، آل بویه و ... سوق پیدا کنند.

این فرآیند در درازمدت، نقش مهمی در آشنایی اهالی این نواحی با فضاهای جدید و متمدن داشت؛ به نحوی که سبب شد تا در اغلب خیزش‌ها و جنبش‌های تاریخ ایران، حضورشان پررنگ باشد.^۱

بنابراین شرایط ویژه‌ی کوه‌نشینان البرز و جوّ نظامی این نواحی، باعث شد تا پادشاهان ایران، از یک طرف به خاطر تدارک نیروی نظامی خود و حتی گارد ویژه و محافظ دربار، وابسته و نیازمند به این نیروهای جنگجو و وفادار باشند و از سوی دیگر، به وسیله ازدواج‌های مصلحتی^۲ با شاهزادگان محلی و نیز گروگان‌نگه‌داشتن آنان در دربار خود، روابط خود را با این مناطق حفظ کنند.

۳) شرایط اقلیمی و زیستی ناسازگار^۳، موجب می‌شد تازه‌واردان، مهاجمان و احشام آنان با ورود به فضای جغرافیایی این منطقه، وادار به خروج یا صلح و سازش زود هنگام شوند. در کنار همه عوامل ذکر شده، باید به نقش بومیان نیز اشاره کرد که تحت تأثیر آموزگاری کهن و همیشگی، یعنی طبیعت رشد می‌کردند. «بهمنیار» در کتاب خود، «تاریخ دودمان آل بویه»، می‌نویسد: «این عجز و ناتوانی اعراب مسلمان در مقابل دیلمیان (ساکنان کوهستان‌های البرز)، تنها بواسطه کوه‌ها، جنگل‌ها و موانع طبیعی نبوده است؛ زیرا لشکر فاتح عرب، به این قبیل موانع بسیار برخورد کرده است و تا حوالی رود «لوار» فرانسه سدشکنی

۱. عبایی، علی؛ کجیاف، علی‌اکبر؛ اللهیاری، فریدون، «تأثیر اوضاع سرزمین دیلم و علویان طبرستان بر ظهور آل بویه با تأکید بر پیش‌زمینه‌های اقتصادی»، مطالعات اسلامی: تاریخ و فرهنگ، سال چهارم و دوم، شماره پیاپی ۸۴، تابستان ۱۳۸۹، ص ۶۹.

۲. افشار، همان، صص ۲۸۱-۲۸۲.

۳. شرایط نامطلوب اقلیمی، نظیر گرمای شدید هوا و رطوبت آزاردهنده، وجود انواع بیماری‌های مرتبط با مرداب‌ها و آب‌بندان‌ها، مثل تب، مالاریا، ویا و ... و وجود مگس‌ها و حشرات موزی، خزندگان خطرناک در این پهنه، عرصه را بر تازه‌واردان و احشام آنان تنگ می‌کرد.

کرده و پیش رفته است؛ بلکه علت عمده عدم کامیابی، همانا مقاومت و دلاوری این قوم و جانبازی آن‌ها در راه نگهداری مرز و بوم خود و دفع دشمنان بیگانه بوده است.^۱ وی همچنین اشاره می‌کند که حجاج بن یوسف ثقفی که از سال ۷۵-۹۵ هـ.ق به مدت بیست سال والی «عراق عجم»^۲ بود، در راستای تهدید اهالی دیلم، دستور داد نقشه دیلم را تهیه کنند. او به نمایندگان دیلم وانمود کرد که براساس این نقشه، تسخیر ولایت شما برای من آسان است؛ چرا که براساس آن، من بر تمامی معابر و ورودی‌ها وقوف کامل دارم و اگر اسلام یا جزیه را نپذیرید، ولایت شما را ویران خواهم کرد؛ اما نمایندگان گفتند: تو بر این نقشه تنها راه‌ها، تنگه‌ها و کوه‌ها را می‌بینی اما سواران دلاور و جنگجویی را که پاسبانان این معابر و دره‌ها هستند، نمی‌بینی. هر زمانی لشکرت را بفرستی آنان را خواهی دید. چندی بعد از این تهدید، پسر حجاج با تحمل شکست به قزوین بازگشت.^۳

۴) جدایی و انزوای نواحی شمال ایران از نجد ایران، روحیه استقلال‌طلبی، آزادگی خواهی و انزواگرایی اهالی آن را تقویت کرده، موجب شد که مردم این نواحی، از آمیزش فرهنگی و تماس اجتماعی با بیگانگان و مردم آن سوی سلسله جبال، محروم و تا مدت‌ها بر کیش نیاکان خود باقی بمانند؛^۴ و آداب و سنن مذهبی و اجتماعی و نیز خلوص و اصالت خود را حفظ کنند. این شرایط جغرافیایی، علاوه بر حفظ فرهنگ، زبان، خطوط اصیل بومی و باستانی ایرانی و تداوم حیات خاندان محلی، موجب پناهگاهی شد تا دور از دسترس برای مخالفان سیاسی و فرهنگی دولت‌ها،^۵ سران فرقه‌هایی نظیر فرقه ضالیه در بارفروش (بابل فعلی) در اواسط عصر قاجار (عصر ناصری)، حضور آزادی‌خواهان مشروطه‌طلب بعد از انهدام مجلس

۱. بهمنیار، علی نقی، تاریخ دودمان بویه، کرمان: سعادت، ۱۳۱۸، ص ۸.
۲. ناحیه کوهستانی پهناوری که یونانیان آن را، مدیا (media) می‌نامیدند و از غرب به جلگه‌های بین‌النهرین و از شرق به کویر بزرگ محدود، و نزد جغرافی‌نویسان عرب، به نام «ایالت جبال» معروف بود. این نام بعدها متروک شد و در عصر سلجوقیان (قرن ششم هـ.ق) به اشتباه آن را «عراق عجم» نامیدند تا با عراق عرب که مقصود قسمت سفلی بین‌النهرین بود، اشتباه نشود. (لسترنج، جغرافیای تاریخی...، ۱۳۷۷، ص ۲۰۰)
۳. بهمنیار، همان‌جا؛ رازی، همان، ص ۱۸۱.
۴. ابن‌رسته، ابوعلی احمد بن عمر، الاعلاق النفیسة، ترجمه حسین قره‌چانلو، تهران: امیرکبیر، چ اول، ۱۳۶۵، صص ۱۷۸-۱۷۷؛ ابن‌حوقل، صورة الارض، ۱۳۴۵، ص ۱۱۹.
۵. باسورث، کلیفورد ادmond، سلسله‌های اسلامی، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹، ص ۱۳۸.

(در عصر استبداد صغیر) در تنکابن و همچنین حضور شوم منافقان و معاندان کوردل در جنگل‌های شمال ایجاد شود.

۵) تلاش‌های حکومت‌های نیمه مستقل محلی با کمک دولت‌های مرکزی، در دفاع از حاکمیت سرزمینی و هویت فرهنگی بخش‌های مختلف ایران به‌ویژه طبرستان (مازندران) در مقابل دشمنان و مهاجمان بالقوه سیاسی از جمله ترکان، روس‌ها، مغولان، اعراب و ...، حساسیت‌هایی را در این منطقه ایجاد کرد. این تنش‌ها منجر به تعبیه استحکامات نظامی نظیر قلعه‌ها، دیوارها، خندق‌ها^۱ و پادگان‌های نظامی شد. چنان که می‌توان به تلاش‌های ساسانیان برای ساخت دیوار همیشه (در مرز مازندران و گرگان)، دیوار دفاعی شهر دربند در (منطقه قفقاز) و تلاش قاجاریان برای ایجاد استحکامات نظامی در مسیر ارتباطی استرآباد به شاهرود و دامغان و نیز مناطق ساحلی مازندران، اشاره کرد.

دیلم: موقعیت و جایگاه جغرافیایی و تاریخی

لفظ «دیلم»، در عربی معانی مختلفی دارد که کتب لغت برای هر یک دلایل و شواهدی را ارائه کرده‌اند. به طور مثال معنای «دشمن» برای آن فرض شده است؛ یعنی وقتی گفته می‌شود فلانی از دیالمه است؛ یعنی از دشمنان است؛ یا معنای «سیاهی» برای آن بیان شده است.^۲ چنانچه «عنتره» از شعرای عرب، در ابراز نفرت خود نسبت به ایرانی‌ها و دیلمی‌ها می‌سراید:

سَرِبَتْ بِمَاءِ الدُّحْرَضَيْنِ فَاصْبَحْتُ زُورَاءَ تَنْفِرٍ عَنِ حِيَاضِ الدَّيْلَمِ

«این شتر از آب «دُحْرَض» و «وَسِيع» نوشید و از آن پس از آب‌های «دیلم» متنفر شد.»

در این جا منظور عنتره از دیلم، «دشمنان» است.^۳

۱. مثل خندق عظیم کلباد (جَرِ کلباد) که از ساحل جنوبی دریای خزر تا ارتفاعات البرز بین خاک گرگان و مازندران حفر شده بود تا مانع هجوم تیره‌های مختلف ترکان و سایر مهاجمان به داخل تبرستان (مازندران) شود (ستوده، منوچهر، قلاع اسماعیلیه، تهران: کتابخانه طهوری، ۱۳۶۲، ص ۱۲).

۲. ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۲، ماده «دیلم»، ص ۲۰۴؛ دحرضین به دو آب (یا چشمه) به نام‌های «دحرض» و «وسیع»، اطلاق می‌شد.

۳. سالم، عبدالعزیز، تاریخ عرب قبل از اسلام، ترجمه، باقر صدیقی‌نیا، چ اول، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۳، ص ۲۸.

نویسندگان منابع اسلامی دربارهٔ دیلمان و محدودهٔ منطقهٔ دیلم اختلاف نظر دارند؛ این اختلاف نظر، گاه سبب ابهامات و حتی تحلیل‌های اشتباه در میان پژوهشگران شده است. با شنیدن نام «دیلم»، منطقه شمال ایران (به‌ویژه مناطق کوهستانی جنوب دریای مازندران) به ذهن متبادر می‌شود. مقدسی، از جغرافی‌نویسان قرن چهارم هجری، در یک تقسیم‌بندی موسّع و چهارگانه‌ی خود، از اقلیم‌های ربع مسکون، شش اقلیم را اقلیم‌های عربی و هشت اقلیم را در ردیف اقلیم‌های عجمی نام می‌برد. از دیدگاه وی، دیلم از جمله اقلیم‌های عجمی است که تمامی نواحی شمالی ایران (از خراسان تا آذربایجان) و نیز قومس را شامل می‌شد.^۱ مؤلف گمنام «حدود العالم» نیز، دیلمان را یکی از چهار بخش شمالی ایران در جنوب دریای خزر، به ترتیب از غرب به شرق شامل گیلان، دیلمان، طبرستان و گرگان دانسته است.^۲ این تقسیم‌بندی، دیدگاه «تسر»^۳، موبد بزرگ را نسبت به جشنسَف شاه پَشْخوارگر، جبال طبرستان، جیلان، دیلمان، رویان، دنباوند و ری، تأیید می‌کند.

اردشیر بزرگ نیز محدوده طبرستان تاریخی و باستانی را از رویان، رُستمدار، مازندران، فرشوادگر، غارنکو (دوره اسلامی)، پیروزکوه، قَصْران (شمیرانات - لواسانات) و دنباوند (دماوند)، می‌داند که هر یک فرماندارِ جداگانه‌ای داشته‌اند.^۴

یکی از پژوهشگران پرکار تاریخ مازندران، اعتقادی راسخ به پیوستگی سرزمین دیلم و گرگان به طبرستان باستانی دارد. او دیلمان را از جنوب قزوین تا دو هزار و سه هزار تنکابن به طالقان و سرتاسر مناطق کوهستانی چالوس در غرب تا جنوب قزوین؛ یعنی حدّ فاصل یک

۱. مقدسی، شمس‌الدین ابی‌عبدالله محمد بن احمد، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ترجمه علی‌نقی منزوی، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۶۸؛ ج ۲، صص ۵۵۷-۵۵۳.

۲. حدود العالم، ۱۳۶۳، ص ۱۳.

۳. این نامه با تسر (توسر)، موبد موبدان در عصر اردشیر بابکان (۲۲۴-۲۲۶م)، مؤسس سلسله ساسانی مرتبط می‌باشد که برای جشنسَف شاه پَشْخوارگر نگاشته شده بود. این نامه به عنوان مهم‌ترین سند، راجع به تشکیلات عصر ساسانی به جای مانده است که ترجمه فارسی از نسخهٔ عربی است که «ابن مقفع» از اصل پهلوی ترجمه کرده بود و در آن اطلاعات تاریخی و سیاسی و اخلاقی، به‌صورت مکاتبه میان موبد موبدان و پادشاه طبرستان بیان شده بود. تسر، ضمن فراخوانی پادشاه طبرستان به اطاعت از اردشیر بابکان، مردم زمان خود را نیز تعلیم داده بود.

۴. برزگر، اردشیر، تاریخ طبرستان پیش از اسلام، تهران: تابان، ۱۳۸۸، ص ۲۲۹.

خط فرضی از ری تا قزوین و سراسر شمال این خط به طرف دریای مازندران می‌داند.^۱ فیشر (از نویسندگان تاریخ ایران در دانشگاه کمبریج)، دیلم و دیلمان را منطقه‌ای جلگه‌ای می‌داند که از بندر آستارا در غرب تا خلیج «حسن قلی پیگ» در شرق، (محدوده‌ای به طول ۷۵۰ کیلومتر و عرض متغیر کمتر از یک کیلومتر) گسترده و از لحاظ جغرافیایی یک «زیست بوم» منحصر به فرد محسوب می‌شد.^۲

به نظر می‌رسد، به دلیل برخاستن خاندان بویه از منطقه دیلمان و تسلط آنان بر نجد ایران و منطقه عراق (بغداد، مرکز خلافت عباسی)، این منطقه شهرت بیشتری یافت. اغلب نویسندگان این عصر، به‌ویژه آنانی که برای این سلسله قلم می‌زدند، دیلم را به این منطقه محدود، منحصر کرده‌اند. در حالی که قبل از ظهور آل بویه و به‌ویژه عصر باستان، دیلم، تمامی نواحی کوهستانی البرز، (از آستارا تا مرز خراسان)، را شامل می‌شد.

دیلم خاصه

برخی از نویسندگان که در زمان آل بویه زندگی می‌کردند از دو دیلم یاد کرده‌اند. مقدسی در توضیح دیلم خاصه می‌نویسد: «من از آن رو این مناطق را به دیلم نسبت دادم که این قوم در بخشی از آن زندگی می‌کنند و پادشاهی دارند و ریشه ایشان از آن جاست و اینان امروز بر آنان و همسایگان‌شان چیره هستند (منظور آل بویه) و پشتوانه اسلام را نزد خود دارند. عوام و خواص مردم، ایشان را پذیرفته‌اند و من، نامی که همه این سرزمین را در برگیرد، نیافتم. پس همه آن را بر ایشان منسوب داشتم و نام این قوم را لقب آن سرزمین خواندم...»^۳

نویسنده کتاب «تاریخ دودمان آل بویه» عقیده دارد که در اوج قدرت آل بویه، دیلم به طور مطلق، به ناحیه کوهستانی مشخصی در منطقه سیاهکل (شامل دو دهستان دیلمان و پیرکوه) محدود می‌شد؛ در حالی که در گذشته تمامی بخش‌های کوهستانی ولایات گیلان، حد فاصل سفیدرود

۱. اسلامی، حسین، مازندران در تاریخ، ۲ جلدی، ساری: شلقین، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۱۸۳.

۲. فیشر، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۸۳.

۳. مقدسی، همان، ج ۲، صص ۵۱۷-۵۱۸.

تا قلمرو طبرستان (مازندران) و همچنین جلگه شرقی تا حدود قزوین را، دیلمان می‌دانستند.^۱ کیفیت محیط‌های جغرافیایی، نقش بنیادینی در ناهمگونی و ناهمسانی فرهنگ جوامع دارد. چراکه محیط‌های متفاوت، رویشگاه و پرورشگاه فرهنگ‌های مختلف هستند. عناصر شکل‌دهنده رفتار و هویت، برگرفته از ویژگی‌های محیطی به وجود آمده از موقعیت‌هایی است که آن گستره سرزمینی دارد.

در علوم جغرافیایی، برای واکاوای تعاملات انسان و محیط، دو رویکرد جبرگرایی و واقع‌گرایی وجود دارد. ناآرامی و خیزش همواره زبربنای فرهنگ و هویت مردم شمال ایران بوده است. ابن خلدون براساس تقسیم‌بندی ربع مسکون کره زمین به هفت اقلیم، برای هر یک از آن‌ها تأثیرات طبیعی و انسانی خاصی را که محصول عوامل جغرافیایی و اقلیمی حاکم بر آن‌هاست، بیان می‌کند. وی همچنین شرایط جغرافیایی را در شکل‌گیری تمدن‌ها، کیفیت باورهای دینی، قدرت فکری، وضعیت جسمانی، و رفتارهای انسانی مؤثر می‌داند. او به جبر محیطی اعتقاد دارد.^۲

به طور کلی، شرایط جغرافیایی و محیطی نواحی کوهستانی سلسله جبال البرز، از نظر اقتصادی و معیشتی به سبب خشکی (کم‌آبی)^۳ و کمبود زمین‌های زیرکشت برای کشاورزی، شرایط مطلوبی نداشت. لذا ساکنان این نواحی (از عهد باستان) با مدد شجاعت، چالاکی، نیرومندی و دوراندیشی که ارمغان همان محیط بوده است، به ناچار به مزدوری نظامی و سپاهی‌گری روی آوردند.

اینان اغلب به علت محدودیت استفاده از اسب در مناطق کوهستانی به دسته‌های پیاده نظام حکومت‌های مرکزی و محلی پیوسته و تنها، توانایی استفاده از تسلیحات متناسب پیاده نظام نظیر زوین، شمشیر، خنجر و نیز نبردهای تن به تن را داشتند.^۴ لذا در تاریخ کهن ایران زمین، بسیاژ از حضور، رشادت‌ها و مقاومت‌های این نیروها در قالب گارد ویژه محافظت از

۱. بهمنیار، همان، ص ۵.

۲. حافظ‌نیا، ۱۳۷۵، ص ۵۵.

۳. در مناطق کوهستانی، آب فراوان بود؛ اما به دلیل جاری بودن رودخانه‌ها در دره‌های عمیق و غیرقابل دسترس، امکان استفاده بهینه از این منابع آبی برای زمین‌های بالادست دره‌ها وجود نداشت.

۴. زرین کوب، تاریخ مردم ایران، ۱۳۸۶، ج ۲، صص ۳۳۳-۳۳۴؛ شاپور شهبازی، ۱۳۷۵، ص ۳۲. به نظر می‌رسد همین شرایط، رواج چند سبک متنوع کشتی را، که افراد از نزدیک و تن به تن با هم مبارزه می‌کردند، در سرزمین‌های شمالی ایران موجب شده است.

دربار و حرمسرا سخن رانده شده است. قسمت شرق و مرکز دیلم و طبرستان باستان، زودتر از غرب آن، مورد هجوم و تصرف اعراب مهاجم قرار گرفته و مردم آن، دین اسلام را پذیرفتند اما ساکنین سلسله جبال غرب، همچون نیاکان خود در مقابل تهاجمات بیگانه ایستادگی می کردند. به دنبال شکل گیری دولت تشیع علوی در طبرستان، به دلیل پیوستگی منطقه دیلم (خاصه) و طبرستان از عصر باستان، این منطقه حیاط خلوت علویان در مقابل دشمنان خود تلقی می شد. جنگاوری و چالاکي، گاهی ساکنان این مناطق را به تجاوز و دستبرد به نواحی متمدن شهری و روستایی و حتی سرکشی در مقابل حکام مرکزی و محلی وا می داشت. این ویژگی و دشواری های طبیعی ورود به منطقه که برخی آن را به دژ کوهستانی «زادبوم دیلمیان» یاد کرده اند، سبب استقلال آن مناطق در دوران پیش و پس از اسلام شده بود. این شرایط علاوه بر این که ساکنان این نواحی را در نگاه دیگران چون دشمنی مهیب و سخت جلوه گر می ساخت، باعث می شد آنان در عصر ساسانی هم از رعایای مطیع، دست نشانده و باج گذار محسوب نشوند. لذا دیدیم که در واقعه تسخیر یمن به دست وهرز دیلمی، (سردار سپاه خسرو انوشیروان) دیلمیان به عنوان چریک و سرباز در سپاه ساسانی خدمت می کردند.^۲

اهمیت و جایگاه نظامی مردم این مناطق به گونه ای بود که ساسانیان جهت تأمین اهداف و منافع سیاسی، نظامی و اقتصادی خود، ناگزیر از احداث حصارها، پادگان ها و قلعه های نظامی در قزوین، چالوس و دیگر شهرهای مرزی طبرستان بودند.^۳ در شهر چالوس، بقایای قلعه بلند و مستحکمی از عهد شاهان گذشته تا عصر اسلامی پابرجا بود که ناصر اطروش آن را بعد از رواج دین اسلام در این مناطق، ویران ساخت.^۴

همین دغدغه، در عصر اسلامی نیز تداوم داشت. به نحوی که اعراب مهاجم، پس از تسلط بر شهر قزوین^۵ چون توان مبارزه با کوه نشینان البرز را نداشتند، این شهر را تبدیل به

۱. بوسه، ج ۴، ص ۲۱۸.

۲. مارکوارت، ۱۳۷۳، ص ۲۳۷؛ زرین کوب، تاریخ مردم ایران، ۱۳۸۶، ج ۲، صص ۳۳۳-۳۳۴.

۳. اصطخری، بی تا، ص ۲۰۸؛ حدود العالم، ۱۳۶۳، ص ۱۴۶.

۴. مسعودی، مروج الذهب، ۱۳۷۸، ج ۲، صص ۷۴۲-۷۴۱.

۵. شهر قزوین را شاپور ساسانی ساخته بود. وقتی دید این شهر در مقابل مزاحمت های ساکنین مهاجم البرز به ویژه دیلمیان امنیت ندارد، گروهی از محافظان را در شهر مستقر کرد.

مرکز مبارزه و مقابله دارالاسلام با دیلم (دارالکفر) کرده بودند. لذا جنگ با کوه‌نشینان البرز و جلوگیری از تعرضات آنان و تعبیه پایگاه‌های استقرار مجاهدین اسلامی، مهم‌ترین دغدغه دستگاه خلافت از عصر خلفای راشدین تا خلافت عباسی بود.^۱ از سوی دیگر این مناطق، مأمّن مناسبی برای پناه‌گیری و تجدید نیروی دشمنان و مخالفان سیاسی دولت‌های مرکزی هم بود. چنان‌که گفته شد، تعرضات ساکنین کوهستان‌های غربی البرز به مناطق مختلف نجد ایران در عصر اسلامی، مرزهای دارالاسلام و دارالکفر را رقم زد؛ همین مسئله مانع و چالش بزرگی برای تداوم فتوحات اعراب مسلمان در آن سوی سلسله جبال بود. به گونه‌ای که هراس و ترس (دیلم‌هراسی) در دل اعراب مسلمان و ساکنین نجد ایران ایجاد کرد. در فاصله عصر خلافت خلیفه دوم (عمر بن خطاب) تا خلافت مأمون عباسی، براساس روایات تاریخی، اعراب مسلمان هفده بار مجبور شدند برای مطیع ساختن این طوایف و گروه‌ها، به این حدود لشکرکشی کنند.^۲

امام علی^(ع) نیز در عصر خلافت‌اش، «ربیع بن خثیم ثوری» را به فرماندهی چهار هزار تن از سپاهیان مسلمان، به جنگ دیلم فرستاد که مسجد «ربیع بن خثیم» در قزوین معروف است.^۳ همچنین در نبرد صفین، زمانی که دو لشکر شام و عراق در مقابل هم قرار گرفتند، کسی فریاد زد ای گروه مسلمانان! شما را به خدا بس کنید! بعد از نابودی هر دو لشکر چه کسی برای حفظ اهل بیت ما، برای مقابله با رومیان، ترکان و دیلمیان باقی خواهند ماند.^۴ خسرو پرویز چهار هزار نفر از اهالی دیلم را که همگی از اشراف و اعیان و بزرگان بودند و در نزدیکی دیلم سکونت داشتند، به تیسفون آورد و آن‌ها را در قالب «اسواران» (سواره نظام ویژه)، جزء خادمان مخصوص خود قرار داد. این گروه بعد از وی، در همین مقام و جایگاه باقی ماندند تا این‌که در نبرد قادسیه به همراه «رستم فرخ زاد» (سردار ایرانی) شرکت کردند؛ با مشاهده کشته شدن رستم، ضعف نظامی نیروهای ساسانی و احتمال شکست این سپاه، از سپاه ایران جدا شده و به سوی کوفه رفتند.

۱. بلاذری، ۱۳۶۷، ص ۴۵۳؛ قمی، تاریخ قم، ۱۳۶۱، ص ۲۵۰.

۲. زرین کوب، تاریخ مردم ایران، ۱۳۸۶، ج ۲، صص ۳۳۶-۳۳۵.

۳. بلاذری، فتوح البلدان، ۱۳۶۷، صص ۴۵۳-۴۵۲.

۴. ابن سعد، طبقات، ۱۳۷۴، ج ۵، صص ۲۱۲-۲۱۱.

مطابق نظر یکی از پژوهشگران، این جدایی و گسست، مَهر شکست و نابودی را بر پرونده سپاه ساسانی حک کرد.^۱ در واقع بنیان‌گذاری شهر کوفه، نتیجه مستقیم فتح عراق به دست اعراب و پایان تسلط ساسانیان بر این منطقه و عقب‌نشینی به داخل نَجْد ایران بود.^۲ اقامت این گروه چهار هزار نفری از اسواران در کوفه، بر ساختار سیاسی، اجتماعی و تحولات فرهنگی این شهر نقش مستقیم داشت.

شهید مطهری این چهار هزار تن را از اهالی بحر خزر می‌داند که بعد از پذیرش آگاهانه اسلام و اقامت در شهر کوفه، مشاوران و یاورانِ امین اعراب مسلمان برای تسخیر «جلولا» در عصر خلیفه دوم و به طور کلی فتوحات مسلمانان در ایران و ماوراءالنهر محسوب می‌شدند.^۳ این گروه دیلمی، در آغاز کناره‌گیری، و براساس امان «سعد بن ابی وقاص»، با شروطی چون آزادی در انتخاب قبیله هم‌پیمان، اخذ سهمی از بیت‌المال، انتخاب محل اقامت به دلخواه خود و پذیرش آن شروط از سوی سعد، اسلام را پذیرفتند.^۴ سپس سعد ضمن برقراری مقرری، سرپرستی آنان را به عهده شخصی به نام «دیلیم» قرار داد. این گروه در تاریخ به «حمراء دیلم»^۵ معروف شدند. حمراء دیلم، به عنوان یکی از جریان‌های جمعیتی، وارد شهر نوبنیاد «کوفه» شدند و به همراه گروه‌های دیگری از ایرانیان که بعد از نبرد جلولا و نهاوند به این شهر وارد شده بودند، در قید پیمان قبایل عرب قرار گرفتند. به همین سبب بعد از آزادی به «موالی» (بندگان آزاد شده) معروف شدند. این مهاجران سیاسی به دلیل وابستگی جغرافیایی به شهر کوفه که در قلب قلمرو حکومت سابق ساسانی قرار گرفته بود، آن را

۱. کرشاسپ، ستیز و سازش، ۱۳۸۹، ص ۹۲.

۲. بلاذری، قزوین را نغر (مرز) اهل کوفه می‌داند که در آن‌جا بناهایی نیز داشتند. (بلاذری، ۱۳۶۷، صص ۴۵۳).

۳. مطهری، خدمات متقابل ...، ج ۲، ص ۷۱۶؛ زرین کوب، دوقرن سکوت، ۱۳۹۰، صص ۵۶-۵۴ و نیز تاریخ مردم ایران، ۱۳۸۶، ج ۲، صص ۳۳۵-۳۳۴.

۴. بلاذری، همان، ۱۳۶۷، ص ۴۵۲.

۵. ابن‌فقیه همدانی در «البلدان» (تألیف ۲۹۰ هـ ق) ضمن یاد از این اسواران و حمراء دیلم می‌نویسد: جریر بن عبدالله، والی همدان، «برآء بن عازب» را با مسئولیت سنگین بیکار با دیلمیان به حکومت قزوین فرستاد. برآء بعد از پیروزی بر قزوینیان، آن‌ها را در پرداخت جزیه و پذیرش اسلام معیّر کرد و لذا آنان اسلام را پذیرفتند؛ او می‌نویسد: آنان مانند اسواران بصره مسلمان شدند که با هر قبیله‌ای که بخواهند پیمان حمایت ببندند، از این رو به کوفه رفته، با قبیله زهرة بن حویه پیمان بستند و اینان نیز از آن پس «حمراء دیلم» خوانده شدند. (همدانی، ترجمه مختصر البلدان، ۱۳۴۹، ص ۱۲۲).

محل مناسبی برای اقامت یافتند و حتی بعد از فتوحات، عده زیادی از ایرانیان با اهداف و انگیزه‌های مختلف، به این شهر روی آوردند. در واقع شهر کوفه، به لحاظ حضور نسبتاً پرتعداد ایرانیان، جو اجتماعی سازگاری را برای اقامت سایر ایرانیان فراهم می‌کرد؛ اما این گروه به رغم قبول اسلام و حضور آگاهانه و پُرننگ در تداوم فتوحات، در نظام اجتماعی کوفه، از موقعیت مساوی نسبت به اعراب ساکن برخوردار نبودند. استعمال لغت «موالی»، بیانگر جایگاه اجتماعی پایین آن‌ها در نزد اعراب است.

این شرایط سخت و اهانت آمیز در عصر سه خلیفه نخست استمرار داشت اما در عصر خلافت امام علی^(ع)، ایشان تلاش داشت با عدالت خود، حقوق اجتماعی از دست‌رفته ایرانیان را به نحو شایسته‌ای به آن‌ها عطا کند؛ اما اقدامات عدالت‌خواهانه ایشان، باعث می‌شد که امتیازات ویژه سیاسی، اقتصادی اشراف و قبایل عرب در عراق به خطر بیفتد؛ لذا آنان را در درگیری میان امام علی^(ع) با معاویه مردد کرد. اشراف و روسای قبایل و اهالی کوفه، از رویارویی مستقیم با خطرات احتمالی و ورود به فعالیت‌های انقلابی گریزان بودند. این مسئله، شهر کوفه را به شهری بی‌ثبات و نامطمئن در حرکت‌ها و خیزش‌های سیاسی، مذهبی علویان و سایر گروه‌ها علیه امویان تبدیل می‌کرد.

تاریخ شهادت می‌دهد که خلفای اموی و عمال آنان، با استفاده مناسب از این بافت ناهمگون قبیله‌ای و نیز انگیزه‌ها و منافع سیاسی، مذهبی و اقتصادی اشراف و روسای قبایل، اغلب قیام‌ها و شورش‌های منطقه عراق و به‌ویژه کوفه نظیر قیام امام حسین^(ع)، قیام تواین، قیام مختار و قیام‌های محمد نفس زکیه و شهید فحّ را با شدت و حدت سرکوب کردند.

به نظر می‌رسد از میان ساکنان کوفه، مهاجرین یمنی و ایرانی (در مقابل اعراب نزاری) تمایلات شیعی داشتند و همین بافت ناهمگون در شهر کوفه، راز بی‌ثباتی کوفیان در آزمون‌های سخت تاریخ این شهر بود. جدی‌ترین نقش این اسواران در عرصه سیاسی قرون اولیه اسلام، حضور آنان در قیام خونخواهانه «مختار ثقفی» بود. در این قیام، گروه زیادی از ایرانیان مقیم کوفه معروف به «الحمراء» (سرخ جامگان)، با جمعیتی حدود بیست هزار نفر، برای انتقام خون شهدای مظلوم کربلا با او همراه شدند.^۱

۱. دینوری، اخبار الطوال، ۱۳۷۱، ص ۳۳۳.

با وجود شکست قیام مختار و اسواران ایرانی سپاه وی و توجه مختار به گروه‌های شیعی حاضر در کوفه، این بیان دینوری مبنی بر حضور بیست هزار حمراء دیلمی در سپاه مختار، بیانگر تمایلات شیعی و علوی آنان است. خوارزمی، یاران مختار را «صُرخابیه» و از شاخه‌های شش‌گانه زیدیه قلمداد کرده است.^۱ به احتمال زیاد منظور وی از صُرخاب، اسوارانی بودند که در کوفه به «حمراء» شهرت داشتند. در صورت صحت این ادعا، باید اذعان کرد که قیام اسواران ایرانی در کوفه، نخستین قیام شیعی ایرانی است که خیلی زودتر و مقدم بر قیام زید بن علی^(ع) رخ داده است. اسواران ایرانی در کوفه با ارتباط مستمری که با موطن اولیه خود در سلسله جبال شمالی ایران داشتند، سال‌ها قبل از مهاجرت سادات علوی به شمال ایران و شکل‌گیری دولت علوی زیدی در این منطقه، بذر تشیع را کاشتند و زمینه‌های گسترش شیعه را رقم زدند.

موقعیت و تاریخ سیاسی طبرستان تا آستانه ورود اسلام

حد فاصل سلسله جبال البرز و دریای خزر سرزمین‌هایی گسترده شده که شامل گیلان، طبرستان، دیلمان و گرگان بود. موقعیت جغرافیایی و طبیعی، و شرایط زیستی و اقلیمی این نواحی از گذشته‌های دور، به نحو بارزی بر تحولات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی این سرزمین اثر می‌گذاشت. ویژگی مشترک این قطعه ممتاز در سرزمین ایران، در همه دوره‌ها، به گونه‌ای بود که حتی در عصر معاصر یک سیاح و مورخ انگلیسی آن را در مقایسه با سایر بخش‌های ایران «ایرانی دیگر» می‌نامد.^۲ همچنان که پدر تاریخ طبرستان، آن را به دلیل تجمع کوه و دشت و دریا و بی‌نیازی به غیر و پادشاهی واحد، «مملکتی منفرد» شمرده است.^۳ مهم‌ترین متمیزه این شرایط طبیعی و جغرافیایی، اعطای مشخصه «ستیهندگی» در برابر نفوذ و سلطه سیاسی و فرهنگی ایران بر این منطقه بوده است. صالح پرگاری، به خوبی

۱. خوارزمی، مفاتیح العلوم، ۱۳۴۷، صص ۳۳-۳۴.

۲. Curzon, Georg, Persia and question, Longman & co, ۱۸۹۲, P۳۵۷.

۳. ابن‌اسفندیار، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۲۷۶.

نقش این ستیز و مقاومت طبرستان و دیلم را در مقابل هرگونه دست‌اندازی و زیاده‌خواهی و تأثیرگذاری بر تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی منطقه، نشان داده است.^۱ مجموعه شرایط زیستی، اقتصادی و امنیتی این سامان، در همه حال برای همگان و سوسه‌انگیز بوده است؛ لذا تلاش‌های حاکمان مرکزی و مهاجمان بیگانه در تضعیف یا شکستن این قفل پر رمز و راز، ساختار تاریخ این سرزمین را شکل داده است.

در عصر هخامنشیان، پورستان (طبرستان) بخشی از ساتراپی شانزدهم ایران (شامل خوارزم، سند، هرات، هیرکانیا یا گرگان) بود که پادشاهی جداگانه داشت.^۲ اعظمی سنگسری، براساس یادداشت‌های تاریخ‌نگاری به نام «آرین»، آخرین فرمانروای طبرستان از طرف هخامنشیان را «أتوفرادات»^۳ می‌داند. پس از ورود اسکندر به گرگان و تصرف شهرهای آن، «آمازدها» پس از مقاومت و ایستادگی مغلوب شدند و زیر نظر حاکم گماشته اسکندر قرار گرفتند. اسکندر در حیات خود پارت، گرگان و پورستان را به «فراتفرن» ایرانی، گماشته هخامنشی، سپرد.

در عصر جانشینان اسکندر، سلوکیان به مدت ۶۱ سال، طبرستان را به دست گماشتگان خود اداره می‌کردند. اولین و آخرین حاکم یونانی طبرستان از طرف اسکندر و جانشینان وی را، «فیلیپ» و «آندراگوراس» می‌دانند.^۴

از عصر اشکانیان که در تاریخ ایران به عصر ملوک الطوائفی معروف شده است، ریاست کشور در قالب حکومتی نیمه مستقل به حاکمان بومی به نام اسپیهدان تعلق داشت؛ که طبرستان نیز به دلیل شرایط خاص آن، جولانگاه خاندان‌های محلی بود. البته تشکیلات اداری و سیاسی اشکانیان نیز، با تغییرات جزئی در عصر ساسانیان، پایدار ماند. در واقع تشکیلات سیاسی و اداری طبرستان، مینیاتوری از تشکیلات ساسانی بود.

اعظمی، در خصوص تحولات سیاسی طبرستان و حاکمان آن در عصر اشکانی، به استناد نامه پراج تَسَر به گُشنسب شاه، داوری می‌کند. ابن‌اسفندیار ضمن اشاره به برتری

۱. رش: پرگاری، صالح، «ستیهنگی در تاریخ طبرستان، مهمترین عامل گرایش مردم این منطقه به مذهب

تشیخ»، نخستین همایش ملی ایران‌شناسی، تهران، بهمن ۱۳۸۱

۲. اعظمی سنگسری، فرمانروایان طبرستان، ۱۳۵۷، ص ۳.

۳. اوته = هوش و فره + داته = داده شد یعنی داده شد فرهوش.

۴. اعظمی سنگسری، فرمانروایان طبرستان، ۱۳۵۷، ص ۵.

جشنسف (یا گشنسب، شاه فدشوارگر) بر آردوان پنجم (آخرین شاه اشکانی)، اشاره دارد که چون اجداد جشنسف، سرزمین فدشوارگر را به قهر و غلبه از جانشینان اسکندر پس گرفتند، اردشیر بابکان با او مدارا و حکومت‌اش را تأیید و تثبیت کرد. او لشکری به قلمرو وی گسیل نداشت؛ اما چون گشنسب مجبور به پذیرش این حکومت شد، به سبب انتقاداتی که به اردشیر بابکان داشت، نامه‌ای انتقادآمیز به تنسر نوشت. سپس با مطالعه پاسخ نامه تنسر، خود به خدمت اردشیر رفت و تاج و تخت را تسلیم کرد. شاه ایران ضمن اکرام جشنسف، او را بر حکومت‌اش ابقا کرد.^۱ این خاندان، حاکمیت خود بر طبرستان را از شاهزادگان اشکانی گرفته بودند و آن را به صورت موروثی ۷۷۹ سال حفظ کردند.^۲ اعظمی سنگسری یکی از دلایل این ابقای جشنسف بر فرمانروایی طبرستان را، اشتراک اعتقادات مذهبی میان نیاکان وی با اردشیر بابکان می‌داند.^۳

بر اساس سنت و رسم «اقطاع»^۴، ساسانیان بخش‌های مختلف طبرستان را به روسای قبایل، متنفذین و قدرت‌های محلی واگذار کردند و صاحبان اقطاع نیز در قبال این امتیاز، ملزم به انجام اموری نظیر جمع‌آوری مالیات و خراج و ارسال آن به مرکز و اعزام نیروی نظامی و دیگر اقدامات بودند. آنان تا سال ۵۳۰ م در طبرستان که شامل مازندران، گرگان و گیلان بود، حکومت داشتند. در این سال کیوس (پسر قباد و برادر خسرو انوشیروان) بر گشنسب شاه غلبه کرد و خود از طرف پدر، والی طبرستان شد. وی به سبب تمایل به آیین مزدکی، از سوی مزدکیان برای پادشاهی ایران حمایت می‌شد.^۵ لذا خسرو انوشیروان، او را از حکومت طبرستان عزل کرد. انوشیروان به دلیل هراس از آشوب‌های منطقه حساس طبرستان و جلوگیری از فساد و قدرت سیاسی در دست یک نفر (حکومت متمرکز محلی)، به تقسیم قدرت دست زد. به قول ابن اسفندیار «کسری انوشیروان به عهد ضبط ملک طبرستان

۱. ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان، ۱۳۶۶، ج ۱، صص ۱۴-۱۵.

۲. اعظمی سنگسری، همان، صص ۱۰-۱۱.

۳. اعظمی سنگسری، همان، ص ۷.

۴. واگذاری مشروط اراضی و املاک از سوی شاهان به بزرگان، اشراف، خاندان‌های متنفذ، یا سران سپاه را «اقطاع» می‌گفتند. (پیگولوسکایا، ۱۳۷۶ش، ص ۲۲۷).

۵. زرین کوب، تاریخ مردم ایران، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۴۸۴.

بدین جمله فرمود و یک‌سر به هیچ‌کس نداد الا مقسوم ...»^۱ او سپس قارن بن سوخرا کوچک‌ترین پسرش را به حکومت کوهستان و نداد امیدکوه، آمل، لفور و فریم که کوه قارن می‌خواندند، گماشت که قاروندیان از فرزندان وی هستند.^۱ این سیاست انوشیروان در درازمدت باعث شکل‌گیری حکومت‌های محلی کوچک و پُرشمار، در این نواحی شد. در عصر یزدگرد سوم (۶۳۱-۶۵۱ م) - واپسین پادشاه ساسانی - در شرایطی که ساسانیان دوران ضعف و انحطاط خود را سپری می‌کردند و با اعراب مرزهای غرب درگیر بودند، در سال ۲۲ ق/ ۶۴۷ م، یکی از بزرگان طوایف گیل، به نام گیل‌گیلان‌شاه (۶۴۲-۶۸۱ م) معروف به گیل‌پسر گیلان، حرکتی را آغاز کرد که نقطه اوج آن، تصرف طبرستان و برکناری آذر و لاش (نیره قارن) بود. در این زمان، یزدگرد سوم به دلیل ناتوانی در سرکوبی وی و ملاحظه خویشاوندی، تسلط‌اش را بر طبرستان با اعطای لقب «گیل‌گیلان، فرشواذجرشاه»، تأیید و تصویب کرد.^۲ وی بدون اعتراض، از آذر و لاش (حاکم وقت طبرستان)، خواست که فرمانبردار گیل باشد. بدین ترتیب گیل‌گیلان‌شاه، حدود ۲۹ سال بعد از یزدگرد، در قلمروی وسیع (شامل آذربایجان، گیلان، رویان، مازندران و گرگان) حکومت داشت. در این مدت، اعراب نیز قدرت تعرض به قلمرو وی را نداشتند.

نگاهی اجمالی به سلسله‌های محلی طبرستان در آستانه ورود اسلام

سرزمین‌های جنوبی دریای خزر، در دوره‌های مختلف تاریخی با عناوین کلی «فرشواذگر»، «دیلیم» و «طبرستان» معروف بوده‌اند. در این محدوده جغرافیایی، حکومت‌های محلی با سوابق کهن و با اقتدار در سایه دولت‌های باستانی چون (مادها، هخامنشی‌ها (پارسی‌ها)، سلوکیان (جانشینان اسکندر)، اشکانیان (پارت‌ها) و ساسانیان قد برافراشتند. از عهد باستان تا قرون اولیه اسلامی، این منطقه همچنان در صحنه پراکندگی قدرت و عدم تسلط یکپارچه خلافت اسلامی، به خود می‌بالید اما هم‌زمان با عصر ساسانی و قرون اول

۱. ابن‌اسفندیار، همان، ص ۱۵۲.

۲. ابن‌اسفندیار، همان، صص ۱۵۳-۱۵۴.

و دوم هجری و در کشمکش‌های فتوحات عصر اسلامی، در هر گوشه‌ای از این گستره جغرافیایی، دولت‌های محلی نیمه مستقلی، به صورت همزمان و متقارن به وجود آمدند. اتحاد و پایداری این حکام، بزرگ‌ترین مانع برای ورود اعراب مسلمان به بخش‌های جنوبی دریای مازندران بود.

همان‌طور که گفته شد قباد بن فیروز در اواخر عمر خود (یعنی سه سال قبل از مرگ‌اش)، با مشورت موبدان، در سال ۵۳۹ م، به سبب تهاجم ترکان به خراسان و طبرستان و آشفتگی اوضاع آن سامان، کیوس (پسر ارشدش) را، با وجود این که گزایش مزدکی داشت، حاکم طبرستان کرد اما به سبب تحرکات مزدکیان در برکناری قباد و نشان دادن کیوس به حکومت، قباد در حضور موبد موبدان، پسر دوم خود، خسرو انوشیروان را به جانشینی برگزید. البته کیوس توانست با حمایت و پشتیبانی اهالی طبرستان بر ترکان غلبه یابد. او آمل را پایتخت خود قرار داد.^۱ به دنبال تحرکات ترکان در ماوراءالنهر، خسرو انوشیروان از برادرش کیوس برای دفع ترکان کمک خواست، و کیوس نیز لیبک گفت. او به واسطه توفیقات جنگی خود در این سامان، بعد از بازگشت به طبرستان، با توجه به پشتیبانی مزدکیان، طی نامه‌ای عتاب‌آمیز، به برادر کوچک‌ترش، از وی خواست تا پادشاهی را به او پس دهد و خود هر ولایتی را که می‌خواهد بگیرد. این مسئله در نهایت به جنگ و قتل کیوس (۵۳۶ م) منتهی شد.^۲

۱۱ سوخرانیان: زمانی که پیروز، (شاهنشاه ساسانی (۴۵۹-۴۸۳ م) به جنگ هپتالیان می‌رفت، سوخرا دوم، مرزبان زابلستان و حومه را به سپهسالاری خود انتخاب کرد اما پیروز، به نیرنگ در جنگ کشته و قباد نیز اسیر سپاه هپتالیان شد. لذا سوخرا با باقیمانده سپاه، هپتالیان را شکست داد؛ اما قباد به امید کمک از هپتالیان برای رسیدن به پادشاهی، مدتی نزد آنان ماند. سپس به سال ۴۸۸ م، با انگیزه رسیدن به تاج و تخت با مدد هپتالیان، به سوی برادرش بلاش (پادشاه وقت ایران)، حرکت کرد. وی چون به ری رسید، خبر مرگ بلاش را دریافت و با کمک سوخرا، سپهسالار سابق خود، به پادشاهی رسید. این آغاز پادشاهی دوره اول قباد است.

۱. اعظمی سنگسری، فرمانروایان طبرستان، ۱۳۵۷، ص ۱۱.

۲. ابن اسفندیار، همان، صص ۱۴۷-۱۴۹؛ آملی، تاریخ رویان، ۱۳۱۳، صص ۳۲-۳۳؛ اعظمی سنگسری، همان، ص ۱۲.

قباد به دلیل هراس از سوخرا و تحت تأثیر سعایت کنندگان، وی را خلع و اموالش را مصادره کرد. لذا سوخرا از بیم جان خود، با نه پسرش به طبرستان پناه آورد. به دنبال مرگ سوخرا به دست گماشتگان قباد، پسرانش مخفیانه در بدخشان افغانستان اقامت کردند.^۱ روزگار قباد در ۵۳۱ م به سر آمد و انوشیروان به قدرت رسید.

انوشیروان (۵۳۱-۵۷۸ م) پس از حذف مخالفان و معارضان سلطنت خود، جهت اداره بهتر قلمرو شاهی، ایران را به چهار پادگوس یا پادوسبانی تقسیم کرد و برای هر یک مرزبانی قرار داد. یکی از چهار پادوسبانی، خوراسان یا مشرق بود که شامل سیستان، بلوچستان تا سند و خراسان و طبرستان می شد.^۲ انوشیروان با اندیشه یافتن فرزندان سوخرا و دلجویی از آنان، در نبردی در شرق ایران، به آنها برخورد کرد و برای جبران بدی های نیاکان خود در حق سوخرا، فرزندان وی را اکرام کرد. بدین ترتیب به سال ۵۵۴ م، هجده سال بعد از مرگ کیوس، مرزبانی قسمتی از خوراسان یعنی طبرستان را به فرزندان سوخرا دوم یعنی «زرمهر» و «قارن» واگذار کرد. وی برای تمرکززدایی قدرت، حکومت مناطقی چون وندا امیدکوه، آمل، لفور و فریم که «کوه قارن» خوانده می شد را به قارن (پسر کوچک سوخرا) داد. (حکومت تا ۲۲۵ هـ ق / ۸۳۹ م)^۳ به زرمهر، (فرزند ارشد سوخرا)، نیز مرزبانی زابلستان و فرمانروایی سراسر طبرستان را اعطا کرد. (حکومت تا ۴۶ هـ ق / ۶۶۶ م). آخرین فرد این خاندان، آذر ولش (نائب اکاسره) است که در آستانه تهاجم گیل بن گیلانشاه از گیلان (۲۲-۶۲ ق / ۶۴۲-۶۸۱ م)، بر طبرستان حکومت داشت.^۴

۳) قارنیان (سوخرائیان): اینان فرزندان سوخرا بودند که پس از اظهار انقیاد به انوشیروان ساسانی، لقب اِسپَهَبَد طبرستان گرفتند. از اعقاب سوخرا، «باؤ» فرزند شاپور بود. عصر سلطنت آذرمیدخت ساسانی (۶۳۰-۶۳۱ م)، بزرگان از وی خواستند که باؤ را به دربار خود

۱. ابن اسفندیار، همان، ص ۱۵۱.

۲. خوراسان (یا مشرق)، شامل سیستان، بلوچستان و خراسان، گرگان و طبرستان بود. خوریران (مغرب)، شامل بین النهرین، بابل و آشور بود، باختر، شامل آذربایجان، گیلان، قم، اصفهان و ارمستان بود؛ و نیمروز (جنوب) شامل کرمان، فارس، خوزستان بود. (اعظمی سنگسری، همان، ص ۱۲).

۳. ابن اسفندیار، همان، ص ۱۵۱؛ آملی، تاریخ رویان، ۱۳۱۳، صص ۲۴-۲۵، ۳۳، اعظمی سنگسری، همان، ص ۱۷.

۴. ابن اسفندیار، همان، صص ۱۵۱-۱۵۹؛ آملی، همان، صص ۲۶-۲۷، اعظمی سنگسری، همان، ص ۲۰.

فراخواند و سپهسالاری سپاه را به او سپارد اما باؤ به آذر میدخت نوشت: «به خدمت عورات، جز مردم بی ثبات، راضی و راغب نباشند ...». و اقامت در آتشکده استخر را انتخاب کرد. زمانی که یزدگرد سوم در شهر استخر گوشه نشینی اختیار کرده بود، بزرگان و موبدان وی را در سال ۶۳۲ م، جهت پادشاهی ایران، به مدائن آوردند. یزدگرد به همراه خود، باؤ را نیز به مدائن آورد و امکانات و املاک بسیاری به او داد. به دنبال شکست و قتل رستم فرخ زاد (سپهسالار ساسانی) در نبرد قادسیه، یزدگرد به همراه باؤ به ری گریخت. باؤ از آن جا، درخواست عزیمت به طبرستان و آتشکده کوسان را مطرح کرد. یزدگرد نیز به شرط ملحق شدن او به کاروان ساسانی در گرگان، موافقت نمود؛ اما باؤ یا شنیدن خبر قتل یزدگرد، مجاور آتشکده شد. تا این که اهالی طبرستان، برای دفع ترکان و اعراب، به وی رجوع کردند و او نیز با شروطی پذیرفت.^۱

(۳) باوندیان: این خاندان، از سلسله‌های محلی مقارن سقوط ساسانیان بودند که نسب خود را به باؤ می‌رساندند. گفته شد که باؤ فرزند شاپور بنیان‌گذار این سلسله، در خدمت خسرو پرویز و سپس یزدگرد بود. وی هنگام شکست و فرار یزدگرد سوم، جهت جدا شدن از وی، سکونت و اقامت در آتشکده آباء و اجدادی خود، کوسان^۲ را خواستار شد. او توانست مدتی بعد با بهره‌گیری از احساسات مذهبی مردم طبرستان، در شرق این سرزمین، دولتی کوچک تشکیل دهد که اخلاف وی، آن را تا هفت قرن پایدار نگه داشتند.^۳

شاخه‌های مختلف سلسله باوندی عبارت بودند از: کیوسیه (کیوسیان) (۴۵-۳۹۷ هـ.ق)، اِسپَهبدیه (اِسپَهبدیان) (۴۶۶-۶۰۶ ق) و کینخواریه (۶۳۵-۷۵۰ هـ.ق). لازم به ذکر است که شاخه اِسپَهبدیان باوندی، به عنوان معاصران علویان طبرستان، در منطقه صاحب قدرت و حشمت بودند و تعاملات و ارتباطات گسترده‌ای با این سلسله و سایر حکومت‌های محلی داشتند.

۱. ابن اسفندیار، همان جا.

۲. ده کوسان در کنار رودخانه کوسان در شرق ساری و غرب شهرستان بهشهر قرار دارد که امروزه کوهستان نامیده می‌شود. (اعظمی سنگسری، «چهره باؤ ...»، ۱۳۵۲، ص ۱۰؛ ص ستوده، منوچهر، از آستارا تا آستارآباد، ج ۴ (قسمت نخست) صص ۶۹۲-۶۹۴).

۳. ابن اسفندیار، همان، ص ۱۵۵.

انتقال قدرت از سوخرائیان به گاوبارگان

همزمان با سلطنت یزدگرد سوم، دو خاندان محلی از فرزندان سوخرا دوم (۴۸۳-۴۹۰ م) به نام‌های قارن و زرمهر در طبرستان حاکمیت داشتند.

در عصر آذر و لاش، به دلیل آشفتگی در دربار ساسانیان و درگیری آنان با اعراب، اوضاع طبرستان نیز به واسطه حملات ترکان از شمال شرق، نابسامان شد. در چنین احوالی، گیل‌گیلان‌شاه (گیل‌گاوباره)، بعد از مرگ پدرش، موقعیت‌اش را در میان گیل و دیلم تثبیت کرد. او براساس پیشگویی منجمان و در حقیقت برای توسعه‌طلبی‌های خود، به طور ناشناس به طبرستان آمد و به نزد آذر و لاش، آخرین حاکم سوخرائی، رفت. در این عصر، ایران به‌ویژه طبرستان، درگیر تهاجم اعراب مسلمان و ترکان از جنوب و شرق طبرستان بود.^۱

گیل‌گیلان‌شاه، بعد از مشارکت در نبرد طبری‌ها با ترکان و آشنایی کامل با اوضاع سیاسی و جغرافیایی این سرزمین، در سال ۱۵ هـ.ق ۶۳۶-۶۳۷ م با لشکری گران، طبرستان را تسخیر کرد. یزدگرد سوم در پاسخ به شکایت آذر و لاش از تعرض و تهاجم گیل به طبرستان، با استناد به هم‌ریشه بودن گیل با خاندان ساسانی نوشت: «... او از جمله خویشان ماست. طبرستان را به او ارزانی داشتیم، تو را فرمان او می‌باید برد...»^۲. واضح است که یزدگرد سوم به دلیل شکست‌های بی‌پای از اعراب و پریشان‌حالی خود، توانایی سرکوبی گیل‌گیلان‌شاه را نداشت؛ لذا گیل از ضعف ساسانیان استفاده کرد و ابتدا مناطق غربی طبرستان (رویان) و سپس مرکزی و شرقی را تصرف کرد. البته گیل و آذر و لاش به اتفاق بر نواحی جنوبی دریای خزر فرمانروایی داشتند، تا این که آذر و لاش در میدان گوی، از اسب افتاد و هلاک شد و «جمله نعمت و مال، جیل جیلان‌شاه (گیل‌گیلان‌شاه) برگرفت»^۳.

گیل بعد از مرگ آذر و لاش، قلمرو وسیع خود در طبرستان را میان پسران خود، (دابویه و پادوسبان) تقسیم کرد و خود به گیلان (دارالملک خویش) بازگشت. پس از گیل، پسر

۱. ابن‌اسفندیار، همان، ص ۱۵۱.

۲. ابن‌اسفندیار، همان جا.

۳. ابن‌اسفندیار، همان، ص ۱۵۴.

ارشد او دابویه، به قدرت رسید که به قول ابن اسفندیار: «عظیم با سیاست و هیبت بود؛ بر گناه، عفو نفرمودی و بدخو و درشت طبیعت، به گیلان بر تخت پدر بنشست». ^۱ وی حدود سی سال حکومت کرد و اعراب در این عصر، قدرت ورود به گیلان و طبرستان را نداشتند و مردمان این مناطق بر دین و آئین رسمی دولت ساسانی (زرتشتی) استوار بودند.

پس از دابویه، سلسله محلی دابویهیان (گاوبارگان) که از فرزندان و نوادگان گیل بن گیلانشاه بودند، به قدرت رسیدند. برجسته‌ترین فرد این خاندان، فرّخان اول، پسر اِسْهَبَد دابویه بود. از مهم‌ترین اقدامات فرّخان، به این موارد می‌توان اشاره کرد: دفع خطر ترکان در شرق؛ جلوگیری از تهاجمات دیلمیان در غرب؛ دفع حملات مَصْقَلَة بن هُبیره شیبانی (عصر معاویه)؛ نابودی قَطْرَى بن فِجَاءَة، (رهبر خوارج)؛ جلوگیری از تسلط یزید بن مُهَلَّب بر طبرستان و واداشتن وی به پرداخت سیصد هزار درهم باج، جهت خلاصی از دردسره‌های طبرستان. ^۲ پادوسبانیان نیز یکی از شاخه‌های ساسانیان بودند که پس از شکست یزدگرد سوم و فتح ایران به دست اعراب مسلمان، در منطقه رویان علم استقلال برافراشتند. دوره حکومتی این سلسله، از زمان به قدرت رسیدن گیل گیلانشاه یا (گیل گاوباره) در طبرستان، رویان و گیلان از سوی یزدگرد سوم آغاز شد. این شاخه از گاوبارگان، در عصر اسلامی از نفوذ چشمگیری برخوردار بودند و در عصر علویان، از حامیان و مروّجان اهداف سیاسی و مذهبی علوی شدند.

امویان و طبرستان

می‌دانیم که پس از فتح نجد ایران از سوی اعراب مسلمان، آن‌ها به سبب سختی عبور از کوه‌های نفوذناپذیر البرز، جرأت و توان اقدام جدی برای ورود به طبرستان را نداشتند. به دنبال شکست و انحلال کامل ارتش ساسانی در «نِهاوند»، (۲۲ هـ ق / ۶۴۲ م) خلیفه دوم عُمر بن خطاب، نُعَیم بن مُقَرَّن را برای تعقیب یزدگرد سوم، به سوی ری، دماوند، قومس (سمنان کنونی) و طبرستان گسیل داشت. در همین زمان، اِسْهَبَد طبرستان از شاه ایران (یزدگرد) خواست که

۱. همان جا

۲. ابن اسفندیار، همان، صص ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۶۴.

به قلمرو وی پناه برد؛^۱ اما یزدگرد این درخواست را نپذیرفت.^۲ از طرف دیگر نعیم بعد از تسخیر همدان، متوجه ری^۳ شد و از آنجا، برادرش سوید بن مقرن را از راه قومس و بسطام^۴ جهت فتح گرگان و طبرستان اعزام کرد. سوید با درک درست از موقعیت طبیعی شهر بسطام (به عنوان مطمئن‌ترین و نزدیک‌ترین پایگاه برای پیگیری روند فتوحات در گرگان، تمیشه، طبرستان و حفظ نقاط تصرف شده)، این شهر را پایگاه خود قرار داد. وی از طریق بسطام، گرگان را فتح کرد؛^۵ اما با بررسی اوضاع طبرستان، نفوذ به داخل مرزهای آن را در توان و قدرت خود ندید؛ چراکه این حمله، مقارن حکومت مقتدر گیل بن گیلانشاه در تمام طبرستان بود. بنابراین سوید مجبور به صلح و عقد پیمان شد؛^۶ این اولین مرحله آشنایی اعراب با مسیرهای منتهی به طبرستان بود؛ چراکه بعدها «سعید بن عاصم» و «یزید بن مهلب» از همین راه، حمله به طبرستان را تدارک و عملی کردند.

۱. در واقع اگر شاه این درخواست را می‌پذیرفت، به دلیل پایبندی مردم و حکام این خطه به نظام سیاسی و مذهبی ساسانیان و نیز موقعیت حساس جغرافیایی منطقه، امکان مقاومت تا چندین سال وجود داشت و تاریخ طبرستان و ایران به گونه‌ای دیگر ورق می‌خورد. زرین کوب علت عدم پذیرش یزدگرد را، احتمال خیانت خاندان قارن می‌داند. (زرین کوب، تاریخ مردم ...، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۲۱).

۲. زرین کوب، همان، ص ۵۳۳.

۳. طبری، تاریخ طبری، ۱۳۷۵، ج ۵، ص ۱۹۷۱. ری به علت موقعیت جغرافیایی خاص خود، کانال ارتباطی شرق و غرب ایران بود و از عهد باستان، همواره یکی از مراکز مهم نظامی محسوب می‌شد. این ناحیه در آستانه فتوحات، برای تداوم عملیات نظامی در مناطقی چون قومس، گرگان، طبرستان و گیلان و دیلمان مورد توجه اعراب قرار گرفت.

۴. بسطام از شهرهای کهن و تاریخی، در شهرستان شاهرود در استان سمنان و در شش کیلومتری شاهرود قرار گرفته است. از گذشته‌های دور پایگاه بسطام، حافظ راه ارتباطی خراسان و ترکستان با مراکز خلافت، و به طور کلی نَجَد ایران بود، و کوه‌نشینان طبری و گرگانی با تسلط بر این منطقه، می‌توانستند راه ارتباطی شرق و غرب ایران را تحت کنترل خود داشته باشند؛ و به همین سبب اعراب از همان آغاز فتوحات در مناطق شمالی ایران، به جایگاه و ارزش سوق‌الجیشی این منطقه پی برده بودند.

۵. اعراب بعد از فتح گرگان، پادگان نظامی خود را از بسطام به این شهر منتقل کردند؛ و اِسْهَبْدان طبرستان در مقابل این سیاست و با هدف خنثی‌سازی آن، مرکز حکومت خود را به آمل، و مرکز ولیعهدنشین خود را از ساری به تمیشه انتقال دادند.

۶. طبری، همان، ص ۱۹۷۸، مُجَمَل التَّواریخ، همان، ص ۲۷۷؛ زرین کوب، تاریخ مردم، همان، ص ۳۴۲. در این زمان طبرستان به صورت یکپارچه و منسجم، تحت سلطه گیل بن گیلانشاه اداره می‌شد؛ به نحوی که گیل در گیلان و پسرش دابویه (به عنوان ولیعهد) در آمل، و پادوسبان (پسر کوچک وی)، در رویان (تحت سرپرستی آذر و لاش) حکمرانی داشتند.

به دنبال بازگشت سُوَید از طبرستان، اعراب به علت شورش خراسان، مدتی متوجه طبرستان شدند^۱ اما در سال ۳۰ هـ ق به واسطه شورشی که به تحریک یزدگرد در خراسان شکل گرفته بود، خلیفه سوم (عثمان بن عفان)، جهت جلوگیری از گسترش این شورش‌ها و اعتراضات به طبرستان و گرگان، همزمان دو سردار عرب، «عبدالله بن عامر» و «سعید بن عاص» را مأمور دفع شورش کرد. شرط او آن بود که هر کس زودتر به خراسان برسد، حاکم خراسان خواهد شد. چون عبدالله زودتر به خراسان رسید، سعید از راه قومس، به سمت ترکان و طبرستان حرکت کرد و به قلع و قمع اهالی و ویرانی استحکامات مسیر راهش پرداخت. وی با بهره‌گیری از تجربه سوید، به تجدید پیمان و صلح با اِسپَهَبَد طبرستان (گیل)، دست زد و عقب‌نشینی کرد؛^۲ لکن مقرر کرد که اِسپَهَبَد برای حفاظت از مرزهای خود و همراهی نکردن با دشمنان اعراب و نیز پرداخت پانصد هزار درهم تلاش کند.^۳

در حقیقت در دو حمله اول، مردم گرگان و طبرستان با فرماندهان عرب، سوید بن مقرن و سعید بن العاص، به نرمی رفتار کردند؛ به طوری که هر دو سردار به گرفتن باج و پیمان صلح بسنده، و مردم گرگان و طبرستان را به حال خود رها کردند.

همان‌طور که گفته شد، همزمان با آغاز فتوحات اسلامی و مقارن با عهد سلطنت یزدگرد سوم، سرزمین طبرستان در دست اعقاب «زرمهر سوخرا» از خاندان قارن بود. هر چند این نواحی از جانب ولایت قومس و جبال، کمتر مورد تهدید اعراب مهاجم قرار می‌گرفت اما از سمت گرگان و خراسان، آسیب‌پذیر بود. سرانجام اعراب، نقاط جلگه‌ای طبرستان را از سمت گرگان و همیشه تصرف کردند.

اما نواحی غرب طبرستان، به علت موقعیت سخت کوهستانی و حضور خاندان‌های جنگجو و حمایت‌های گیل و دیلم، در مقابل خاندان زرمهر سوخرا، مورد توجه یزدگرد سوم قرار گرفت. وی، سرکرده این خاندان را که نسب‌اش به شاه جاماسب (برادر قباد) می‌رسید انتخاب و با اعطای منصب اِسپَهَبَد و لقب پَشْخوارگِرشاه، به حکومت طبرستان

۱. بلاذری، همان، ص ۹۲.

۲. ابن اثیر، تاریخ کامل، ۱۳۸۴، ج ۴، ص ۱۶۳۷؛ نویسنده مجمل التواریخ: بدون ذکر جزئیات، اشاره دارد که سُوَید برای بار دوم، ولایات طبرستان و گرگان و همیشه را گشود، (ص ۲۸۳).

۳. طبری، همان، ج ۵، صص ۱۹۷۷-۱۹۷۸.

منصوب کرد. این حاکم، همان فرّخان اول (۵۶-۱۰۰ هـ ق) فرزند اِسْپَهَبَد دابویه بود که لقب «ذوالمنقب» داشت.^۱ وی علاوه بر اهتمام به عمارت و آبادانی طبرستان، در همان آغاز حکومت جهت حفظ طبرستان از آسیب اعراب و ترکان، شیوه مصالحه را در پیش گرفت. او برای مقابله با ترکانی که از شرق، طبرستان را تهدید می کردند، با «صوّل»، شاه ترکان، در منطقه دهستان، در قبال پرداخت باجی معین صلح کرد. اگر چه صوّل، دو سال بعد از تدارک و تعبیه استحکامات دفاعی لازم در مرزهای شرقی طبرستان، از ادای باج خودداری کرد و با حمله مجدد ترکان، غافلگیرانه بر آنان تاخت اما فرّخان، با هلاکت صول، برای همیشه به حملات و خطرات آنان پایان داد.^۲ حاکمان اموی، در حمله به طبرستان بیشتر با گاوبارگان پادوسبانی، به خصوص با فرخان اول روبرو بودند که به عنوان اِسْپَهَبَد پَشْخوارگرشاه، تمام طبرستان را زیر سیطره خود گرفته بود. فرخان بزرگ، در واقعه هجوم «یزید ابن مَهْلَب اَزْدی» در عصر «سلیمان بن عبدالملک» که از شرق وارد طبرستان شده بود، با تعهد اطاعت و پرداخت مال صلح، مانع ورود سردار عرب به طبرستان شد. با این حال یزید همچنان بر تداوم جنگ سماجت می کرد تا این که فرخان، ضربه سهمناکی بر لشکر عرب وارد کرد. البته خلیفه پادرمیانی کرد و با پذیرش پرداخت مبلغی کمتر از مبلغ توافق شده قبل از جنگ، دست از طبرستان کشید.

بعد از مرگ اِسْپَهَبَد دادمهر، امارت به پسرش «خورشید بن دادمهر» رسید که به علت صغر سن، عمّ وی (فرّخان کوچک)، نیابت او را عهده دار بود. زمانی که او به بلوغ رسید، از تمیشه (مقر ولیعهدان خاندان خود) به ساری آمد و در عصری که اعراب و خلفای اموی، سرگرم اختلافات و منازعات خانگی و داخلی خود بودند، او قدرتش را بر تمام نواحی کوهستانی طبرستان گسترش داد.

دو لشکرکشی دیگر نیز توسط «مَصْقَلَة ابن هبیره»^۳ (عصر معاویه) و «یزید بن ابی مَهْلَب»

۱. ابن اسفندیار، همان، ج ۱، ص ۱۵۶.

۲. ابن اسفندیار، همان، ج ۱، ص ۷۳.

۳. ظهیرالدین مرعشی به حضور مصقلة در طبرستان در عصر خلافت امام علی (ع) نیز اشاره دارد که برای سرکوبی قوم «بنوناجیه» که از دین برگشته، نصرانی شده بودند، اعزام شده بود. وی در عصر معاویه، به او پیوست و ظاهراً به دلیل تجربه حضور در این خطه، ادعا کرد با چهار هزار مرد جنگی می تواند طبرستان را فتح کند؛ اما موفق نشد و جان بر سر این ادعا گذاشت. (رش: مرعشی، سیدظهیرالدین، تاریخ طبرستان، ۱۳۶۳، صص ۲۷۲-۲۷۳).

(عصر سلیمان عبدالملک) به طبرستان و حومه شرقی آن، صورت گرفت. مصقله، بعد از دو سال جنگ، در کجور توسط حاکم محلی آل دابویه کشته شد.^۱ شکست مصقله در این مرحله، آن چنان فضاحت بار بود که در میان عرب ضرب المثل شد.^۲ با این حال در سال ۹۸ هـ.ق، سردار دیگر اموی یعنی یزید بن مهلب با سپاهی انبوه، از طریق گرگان به طبرستان حمله کرد اما فرخان بزرگ، آن چنان در مقابل آن‌ها ایستادگی کرد که در نهایت یزید بن مهلب با پرداخت سیصد هزار درهم جهت نجات سپاه خود، با سرشکستگی از همان راه آمده، طبرستان را ترک کرد.^۳ چنان که وی در گزارش ناکامی اش در گرگان و طبرستان، به خلیفه می نویسد: «دو سال گذشت تا بدین غزوه و جهاد مشغولیم. یک بدست (وجب) زمین ما را مسلم نمی شود و مردم ما ستوه آمدند. کسی مسلمانی قبول نمی کند، طریقی اندیش و چاره‌ای ساز که به سلامت ازین ولایت بیرون شویم ...»^۴

حضور خوارج در طبرستان

در دوره خلافت عبدالملک بن مروان و به عصر حکومت حجاج بن یوسف ثقفی در عراق «قَطْرِي بن فَجَاءَة المازنی» (رئیس خوارج و از گردن کشان عرب)، با نیروهای خود به طبرستان پناه آورد^۵ اما اسَپَهَبْد فرخان، آنان را در حدود دماوند سکونت داد و با ارسال علف^۶ و هدایا و تحفه پذیرایی کرد؛ و «چون اسبان فربه و ایشان تن آبادان شدند، پیام دادند که تا به دین ما بگرود و اگر نه، ولایت از تو بازگیریم و با تو حرب کنیم ...»^۷. اینان حدود یک سال و نیم، مایه دردسر مردم و حکام طبرستان شدند؛ تا این که حجاج بر «آزارقه» (شعبه‌ای از

۱. ابن اسفندیار، همان، ص ۱۵۸، مرعشی، سیدظهرالدین، تاریخ طبرستان، ۱۳۶۳، ص ۲۷۳؛ خواندمیر، تاریخ حبیب السیر، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۴۰۶؛ رابینو، همان، ص ۸۸.
۲. بلاذری، فتوح البلدان، ۱۳۶۷، ص ۴۶۹. ضرب المثل این بود که «وقتی مصقله از طبرستان باز گردد».
۳. ابن اسفندیار، همان، ص ۱۶۴؛ خواندمیر، همان، ج ۲، ص ۴۰۶.
۴. ابن اسفندیار، همان، ص ۱۶۳.
۵. مرعشی، همان، ص ۲۷۳.
۶. عَلف، یعنی کلیه مایحتاج حیوانات و سپاهیان.
۷. ابن اسفندیار، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۱۵۹؛ آملی، ۱۳۱۳، ص ۳۹.

خوارج) غلبه کرد و «سفیان کلبی» را برای دستگیری قطری و اصحاب و یارانش به طبرستان فرستاد. اِسْپَهَبَد در دماوند به سفیان پیوست و با او عهد کرد به شرطی در دفع و حرب قطری با او مشارکت خواهد کرد که به ملک اش تعرض نشود. اِسْپَهَبَد، قطری را در راه فرار به سمنان تعقیب کرد و اغلب اعضای گروه خوارج را از بین برد (۷۸ هـ.ق).^۱ گویند حجاج یک خروار خاک و یک خروار زر فرستاد که اگر سفیان به تنهایی و بدون کمک حاکم طبرستان، قطری را شکست داد، زر را به او بدهند و اگر با کمک اِسْپَهَبَد بود، زر را به حاکم بدهند و خاک را بر سر سفیان بریزند.

در حوالی آمل، جایگاه خوارج به نام «قطری کلاذه» معروف است.^۲ پس از آن، امویان دیگر نتوانستند طبرستان را مورد تهدید و تعرض قرار دهند. آنان فقط در مقاطع زمانی کوتاهی موفق شدند خراج و مال المصالحه‌ای از برخی نواحی شرقی دریافت کنند. در حالی که در سراسر عصر اموی، هر ساله دیلمیان مایهٔ دردسر سپاه اموی در پایگاه قزوین بودند.^۳

عباسیان و طبرستان: تقابل یا تعامل

روابط مردم و حکام طبرستان با خلافت عباسی، فراز و نشیب چشمگیری داشت؛ به نحوی که مردم با اشاره و هدایت حاکمان و متنفذان محلی، گاهی دست به کشتار و اخراج عمال خلیفه می‌زدند و گاهی به عکس، با تشدید ظلم و جور حاکمان محلی و تجمل‌گرایی آنان و حتی هم‌گرایی مخفیانه آنان با عمال عباسی، به آنان پشت کرده و به پذیرش اسلام روی می‌آوردند.^۴ اما در مقابل سیاست‌های سختگیرانه و حتی تعاملات موقتی و زودگذر، ذره‌ای از ستیهندگی و مقاومت مردم این منطقه در مقابل خلفای عباسی کاسته نشد.

با مرور تلاش‌ها و سماجت‌های بسیار عباسیان جهت تسلط بر طبرستان، به این نکته پی می‌بریم که طبرستان از جهات مختلف برای آنان اهمیت داشت. به همین سبب، روابط متقابل

۱. ابن اسفندیار، همان، ص ۱۶۱؛ آملی، همان، ص ۳۹.
۲. ابن اسفندیار، همان، ص ۱۶۱؛ آملی، همان، ص ۳۱.
۳. فرای، ریچارد، عصر زرین فرهنگ ایران، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: سروش، چاپ دوم، ۱۳۶۳ ش، ص ۱۲۴.
۴. ابن اسفندیار، همان، صص ۱۷۲-۱۷۳.

عباسیان و حکام محلی منطقه، فراز و نشیب‌های فراوانی را نشان می‌دهد. این نوسانات، از علل و عوامل خاصی سرچشمه می‌گرفت که اساسی‌ترین عامل آن، شرایط ژئوپلیتیک منطقه بود. بنابراین شرایط، پیوسته طبرستان در نگاه حکومت‌های مرکزی و در دوره‌های مختلف تاریخی (به‌ویژه عصر عباسی) رازآلود و اشتهاآور جلوه می‌کرد.

دیگر عامل تأثیرگذار بر این روابط ناپایدار، پناه‌جویی مخالفان حاکمیت سیاسی و مذهبی عباسیان به نواحی مزبور و بهره‌گیری آنان از توان رزمی و نظامی، و نیز وفاداری و اتحاد محکم مردم آن بود. در واقع خلفای عباسی، با عنایت به این شرایط، ملاک و میزان تمرّد و سرکشی حکام و متنفذان طبرستان را در پرداخت مالیات و خراج می‌دانستند. به همین سبب، گاه تنها در قبال ارسال به موقع مالیات، سیاست تسامح و تساهل پیش می‌گرفتند.

سیاست اداری و مذهبی خلافت عباسی، از عراق (بغداد) بر همه شهرهای تابع خلافت در ایران اعمال می‌شد. آنان برای هر یک از ولایات، والیانی منصوب کردند که برخی از آنان، گاهی از امتیازات گسترده و ویژه‌ای برخوردار بودند. پاره‌ای از خاندان‌های محلی طبرستان، ضمن اطاعت از خلافت عباسی، نفوذ و اعتبار محدود خود را حفظ کرده و جز پذیرش اسلام، مالیات معهود سالانه را نیز به بغداد ارسال می‌کردند.

با روی کار آمدن طاهریان در خراسان، خلافت عباسی، با هدف کنترل تحرکات و جنبش‌های احتمالی در خراسان و طبرستان، حاکمیت مطلق شرق خلافت اسلامی را به آنان واگذار کرد. حکومت طبرستان ضمیمه طاهریان شد و آنان نیز، امیرانی را که اغلب از خاندان طاهری بودند^۱، به طبرستان می‌فرستادند.

آنچه مسلم است، برای اولین بار در تاریخ ایران، تلاش‌ها و مبارزات علویان علیه حاکمان بنی‌امیه و بنی‌عباس، در عصر حاکمیت خاندان طاهری، در طبرستان به بار نشست. لذا لازم است به خلاصه‌ای از وضعیت حاکمان طاهری این خطه در آستانه نهضت علویان، اشاره شود:

۱) حسن بن حسین؛ که فرمانده سپاه عبدالله بن طاهر و مأمور سرکوبی شورش مازیار بود. وی حدود سه سال و چهار ماه، حکومت طبرستان را به عهده داشت.

۱. خواندمیر، تاریخ حبیب السیر، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۴۰۷. خواندمیر می‌نویسد: «از طاهریان هر کسی که حاکم خراسان می‌بود، یکی از قرابتان خود را به حکومت طبرستان نصب می‌نمود.»

۲) طاهر بن عبدالله بن طاهر؛ وی بعد از یک سال و سه ماه حکومت در این خطه، به عنوان جانشین پدر به حکومت خراسان گماشته شد.

۳) محمد بن عبدالله بن طاهر؛ وی هفت سال در این ناحیه حکومت کرد و به دنبال مرگ اسحاق بن ابراهیم، عهده‌دار مناصب و مسئولیت‌های خاندان طاهری در دارالخلافه بغداد شد. عملکرد منفی وی در شهادت «یحیی بن عمر طالبی» در کوفه و نیز تعدیات روزافزون به اهالی طبرستان، نقش عمده‌ای در شکل‌گیری نهضت علویان داشت.

۴) سلیمان بن عبدالله بن طاهر؛ وی در آغاز برای مدت سه سال حکومت طبرستان را بر عهده داشت؛ تا این که در سال ۲۴۰ هـ.ق، طاهر بن عبدالله از طرف خودش، «محمد بن عیسی» را که تا حد زیادی عدالت‌پیشه بود، منصوب کرد. در سال ۲۴۳ هـ.ق، برای بار دوم، سلیمان به حکومت این سامان منصوب شد. می‌توان گفت این دو برادر طاهری، به ترتیب در بغداد و طبرستان، بازیگران اصلی این خاندان در تحولات طبرستان و نهضت علویان بودند. در دوره عباسی، به دلیل تثبیت مرزهای فتح شده، بیشتر به امور داخلی پرداخته می‌شد. عباسیان با حل و فصل مشکلات سیاسی آغازین خود در سرکوبی مخالفان حکومت، به اندیشه فتح گرگان و طبرستان برآمدند. البته لشکرکشی آن‌ها به طبرستان همزمان با فروپاشی اِسپَهَبَدان آل دابویه صورت گرفت. فرماندهان سپاه عباسی، به لحاظ نظامی و جغرافیایی در موقعیت بهتری قرار داشتند. اینان با بهره‌گیری از تجربه حملات گذشته، آشنایی با جغرافیای طبیعی و انسانی این نواحی و استفاده از سیاست خدعه و نیرنگ، با شدت و حدت بیشتری، امور سواحل جنوبی دریای خزر را پیگیری می‌کردند.

همچنین در این دوره، ضعف اقتدار اِسپَهَبَدان و اختلافات درونی آنان و بی‌تجربگی اِسپَهَبَد خورشید، زمینه‌های نفوذ عباسیان در نواحی جلگه‌ای طبرستان و در نهایت سقوط آل دابویه را فراهم کرد. بدین ترتیب، اعراب با نفوذ در جلگه‌ها و تدارک حمله از جبهه‌های مختلف شرق و کوهستان‌های جنوب، موفق شدند قدرت حکام محلی و سنتی کوهستان‌ها را محدود کنند. از طرفی مانع از دخالت آنان در ایجاد اغتشاش در این نواحی و حتی نواحی همجوار شدند. در نهایت، قدرت متزلزل خود را در دشت‌ها مستحکم کرده و بر کل طبرستان مسلط شدند.

۱. طبری، مرگ وی را محرم سال ۲۶۶ هـ ق می‌داند. (طبری، تاریخ طبری، ۱۳۷۵، ج ۱۵، ص ۶۴۸۶).

عباسیان به نقش خراسان و خراسانیان در شکل‌گیری حکومت خود و درگیری و شورش‌های ناشی از قتل ابومسلم خراسانی و نیز وسوسه ثروت خزائن سرشار حکام محلی طبرستان واقف بودند. لذا با شگردهای مختلف درصدد تسلط کامل بر گرگان و جبهه ورود به طبرستان برآمدند. در این میان، تنها خطر عمده برای سلطه آنان، حکمرانان و سران محلی بودند.

اِسْپَهَبَد خورشید در مقابل درخواست منصور عباسی مبنی بر ارسال اموال ابومسلم مقتول که از طریق «سنباد» به دست اِسْپَهَبَد خورشید رسیده بود، سر سنباد را فرستاد؛ اما منصور ضمن اکرام فرستاده اِسْپَهَبَد، بدون توجه به اظهار عدم اطاعت، فقط اموال ابومسلم را طلب می‌کرد. به دنبال عناد و عصیان اِسْپَهَبَد، منصور نیز مکر و حيله پيش گرفت و در اولین گام، برای او تاج شهنشاهی فرستاد.^۱ اِسْپَهَبَد خوشحال شد و بزوی دور کردن ذهن خلیفه از اموال ابومسلم، خراج طبرستان (به قرار عصر اکاسره)، را برای خلیفه ارسال کرد. خلیفه چون مال خراج را دید، طمع در طبرستان کرد^۲ و برای تسخیر کامل آن مصمم شد. پس به بهانه شورش خراسان و تنگی علوفه و خوراک سپاه عرب، از اِسْپَهَبَد کمک خواست تا امنیت، خوراک و علوفه سپاه عباسی را جهت عبور آنان از نوار ساحلی طبرستان تهیه کند. مهدی (پسر خلیفه منصور) با این حيله، قصد داشت مقاومت طبری‌ها را به بهانه‌های موجه و بدون خون‌ریزی در هم بشکند. اِسْپَهَبَد بی‌اطلاع از این غدر و حيله، با خوش‌باوری و ساده‌لوحی، طرح مهدی عباسی را پذیرفت اما جهت دفع خطر احتمالی، لشکریان و مردم خود را به نواحی کوهستانی انتقال داد و نوار ساحلی را بی‌منازع و بی‌دفاع، در اختیار اعراب گذاشت. بدین ترتیب، سپاه عباسی با فرماندهی و همراهی «ابوالخصیب مززوق»، «روح بن حاتم مَهَلَبی» و «خازم بن خَزَیمه»، بی‌منازع وارد خاک طبرستان شد و به تعرض و تعدی به مردم و محاصره شهر آمل پرداخت.^۳

اِسْپَهَبَد به محض اطلاع از این حيله، «جمله اعزّه و اولاد و حرم را با دیگر متعلقان که

۱. ابن‌اسفندیار، همان، ص ۱۷۴.

۲. ابن‌اسفندیار، همان، ص ۱۷۵.

۳. طبری، همان، ج ۱۱، صص ۴۷۳۵-۴۷۳۷؛ خواندمیر، همان، ج ۲، ص ۴۰۴. طبری زمان این حادثه را سال ۱۴۳ هـ ق می‌داند.

از خواص و بطانه و معتمدان او بودند...»^۱، در قلعه‌ای واقع در مسیر راه «در بند کولا» به «آرم»، به نام «طاق» که آن زمان آن را «عایشه گرگیلی دز» می‌نامیدند، مسکن داد و خود به امید تدارک سپاه و نیرو، از راه «لارجان» عازم دیلمان شد؛ اما اعراب به محاصره قلعه طاق پرداختند. سرانجام به دنبال دو سال محاصره قلعه، ساکنین آن به واسطه شیوع وبای مرگبار، تسلیم شدند چون اِسْپَهَبْد تحمل خفت و خواری سلطه عمال عباسی و آوارگی و بردگی اهل بیت خود را نداشت، با زهر خودکشی کرد و با مرگش، فرمانروایی آل دابویه پایان پذیرفت.^۲ بدین ترتیب، اِسْپَهَبْد با این اشتباه تاریخی، خود و اهل بیت‌اش را نابود کرد.

اما در این مسئله علاوه بر عامل حيله و نیرنگ خلیفه، مسائل داخلی حکومت اِسْپَهَبْد، فشارهای مالیاتی و تجمل‌گرایی وی نیز نقش مؤثری داشت؛ چنان‌که ابن اسفندیار می‌نویسد: «بحکم آن‌که مردم از اِسْپَهَبْد استهزاء و استخفاف دیده بودند، فوج فوج و قبیله قبیله می‌آمدند و قبول اسلام کرده و املاک و اسباب خویش مسلم گردانیده.»^۳ بنابراین اهالی طبرستان، متناسب با رفتار والیان خلفا و نیز حکام محلی خود، رفتار می‌کردند؛ یعنی اگر عاملی مدارا می‌کرد، آن‌ها نیز مسالمت به خرج می‌دادند. این مسئله نشان می‌دهد که عباسیان، نگران اسلام‌پذیری مردم این مناطق نبودند؛ بلکه اندیشه و دغدغه اصلی آنان، درآمد و خراج این ایالات و جلوگیری از شکل‌گیری قیام‌های مردمی بود.

از طرف دیگر، این منطقه در نگاه سیاسی آنان در مقایسه با گیلان و خراسان، در جایگاه فروتری قرار داشت. چنان‌که رایینو عقیده دارد چون طبرستان مثل گیلان و خراسان بر سر راه سپاهیان خلیفه واقع نمی‌شد، لذا امتیاز نظامی و سوق‌الجیشی چشمگیری نداشت.^۴ از سوی دیگر، اگر این ایالت برای آن‌ها اهمیت داشت، بعد از قتل مازیار، مستقیماً یک حاکم مستقل از بغداد اعزام می‌کردند، اما می‌بینیم طبرستان را ضمیمه حکومت خراسان

۱. طبری، همان، ج ۱۱، ص ۴۷۳۷؛ ابن اسفندیار، همان، ج ۱، صص ۱۷۶-۱۷۷؛ خواندمیر، همان‌جا؛ زرین کوب، تاریخ مردم ایران، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۳۶۸. مرعشی اشاره دارد وی در پلام دیلمستان به دست خود زهر خورد و مُرد؛ و نواب خلفا به طبرستان آمدند. (مرعشی، سید ظهیرالدین، تاریخ طبرستان، ۱۳۶۳، ص ۳۲۵).

۲. همان‌جا.

۳. ابن اسفندیار، همان، ج ۱، صص ۱۷۵-۱۷۶.

۴. همین نگاه در عصر قاجار نیز، نسبت به ایالت مازندران دیده می‌شود؛ شاهان قاجار موقعیت استرآباد و گیلان را به مراتب بهتر از مازندران می‌دانستند.

قرار دادند. پس تنها امتیاز طبرستان برای خلفای عباسی، عواید و مالیات آن بوده است.^۱ آن‌ها قصد داشتند با مسالمت و بدون زحمت، خراج سالانه داشته باشند؛ به همین سبب تا حدودی نسبت به حکام محلی و مردم، مدارا و تسامح به خرج می‌دادند.

به دنبال حادثه اِسْپَهَبَد خورشید و شاید برای جلوگیری از خطرات احتمالی بعدی بود که به سال ۱۴۸ هـ.ق به جای «خازم بن خُزیمه»، «ابوالعباس طوسی» اعزام شد. او برای تحکیم سلطه عباسیان از تمیشه تا کلار و چالوس، حدود چهل و پنج عدد پادگان و پاسگاه تأسیس و مردانی از نژاد و قومیت‌های مختلف در این پادگان‌ها مستقر کرد.^۲ این سیاست، بیانگر نگرانی دائمی اعراب از اهالی طبرستان بود؛ البته احتمال می‌رود این کار جهت ترساندن بومیان و کنترل بیشتر سرجنابان سیاسی انجام شده باشد. البته در نواحی کوهستانی، حکام محلی، با کراهت و در ظاهر از عمال خلیفه عباسی اطاعت می‌کردند.^۳ به هر حال عزل زودهنگام طراح و مجری این سیاست، نشانه ناکامی آن بود.

بعد از طوسی، «روح بن حاتم» از طرف «مهدی عباسی» اعزام شد و از ابتدا بنای بدخلقی، ظلم و بی‌حرمتی را با مردم گذاشت. بعد از وی، شاید برای جلب رضایت و تسکین عمومی مردم این خطه، یک حاکم از جنس خود آن‌ها یعنی یک ایرانی به نام «خالد بن برمک کاتب»^۴ منصوب شد. او سعی داشت ضمن دوستی با حکام محلی، به ویژه اِسْپَهَبَد و نداد هر مزد، از شاخه سوخرائیان، نوه قارن بن سوخرا (ملک الجبال)، دست به آبادانی و اصلاحات بزند.^۵

سرانجام حدود بیست سال بعد از انقراض آل دابویه، به تدریج «ونداد هر مزد» امارت محلی مقتدری را شکل داد. در این روزگار، تعدیات عمال خلفای عباسی در جمع‌آوری باج و خراج نسبت به اهالی طبرستان زیاد شد.

۱. رایینو، حکام خلافت عربی ...، صص ۵۰-۵۳.
۲. ابن اسفندیار، همان، صص ۱۷۸-۱۷۹؛ رایینو، همان، ص ۵۳. رایینو تعداد این ساخلوها را ۴۶، و تعداد نفرات را ۴۰۵۰۰ سرباز، و مؤسس آن‌ها را خازم بن خُزیمه ذکر می‌کند.
۳. زرین کوب، همان، ج ۲، ص ۳۶۸.
۴. رایینو، همان، صص ۵۵-۵۶. رایینو عقیده دارد که حکومت طبرستان برای اشخاصی که نسبت به محل، بیگانه بودند، مستحسن نمی‌نمود (مناسب نبود).
۵. ابن اسفندیار، همان، ج ۱، ص ۱۸۱.

با اعزام «عمر بن علاء»^۱ درگیری‌ها و منازعات میان حکام و مردم بومی با عمال عباسی آغاز شد. نقطه اوج آن، شورش و قیام عمومی سال ۱۶۶ هـ ق بود. در همین سال «احمد بن حنبل» (به عنوان مجتهد بغداد) فتوا داد که چون ولایت طبرستان به قهر و غلبه گشوده شد، پس اهالی آن باید خراج پرداخت کنند. احتمال می‌رود این فتوا و تعدیات عمال خلفا برای اعمال آن، باعث طرح شکایت و دادخواهی مردم کوهستان‌ها به نزد ونداد هرمزد شده باشد؛ حتی مردم معترض، نزد ونداد نسبت به همکاری و همراهی با حکام محلی برای برکندن ریشه اعراب در این خطه، عهد و ضمان سپردند. ونداد نیز براساس رایزنی با اِسْپَهَبَد شهریار (حاکم شهریارکوه) و مُصَمَّغان و لاش (حاکم میانرود در شرق ساری)، یک روز را برای اجرای قیام و شورش عمومی در نواحی کوه و دشت علیه عمال خلیفه عباسی معین کرد. آن‌ها در موعد مقرر به قلع و قمع اعراب پرداختند؛ به نحوی که «به یک روز، طبرستان از اصحاب خلیفه خالی شد ...»^۲ با وجود تعبیه پادگان‌ها و پاسگاه‌های نظامی در نواحی جلگه‌ای و حضور مداوم عمال خلیفه در شهرهای آمل و ساری، این شورش عمومی اهالی طبرستان، نشان‌دهنده نارضایتی، تنفر و مقاومت مردم این سرزمین در برابر حاکمیت بنی عباس بود. مهدی عباسی (۱۵۸-۱۶۹ هـ ق) نماینده خلیفه عباسی، با کمک سپاه اعزامی بغداد، به سختی و با خشونت، این شورش را سرکوب کرد و ونداد هرمزد را با خود به بغداد برد؛ اما به دنبال قتل یکی از وابستگان خلیفه در طبرستان به دست برادر ونداد، «وَنَدَاسْفَان (وانداسپان)»، خلیفه، ونداد هرمزد را به شرط دستگیری و نابودی برادرش به طبرستان فرستاد.^۳ ونداد بعد از بازگشت به جای تعقیب برادر، بنای ناسازگاری گذاشت و تا مرگ هادی (موسی الهادی خلیفه عباسی) با عمال وی مقابله کرد.

خلیفه جدید (هارون الرشید) به دلیل تعقیب «یحیی بن عبدالله حسنی» در دیلم و اعزام «فَضْل بن یحیی بَرْمَکی» برای دفع وی، با ونداد بنای دوستی گذاشت؛ در این عصر، عمال خلیفه در امور کوهستان‌ها دخالت نمی‌کردند. ونداد هرمزد و اِسْپَهَبَد شَروین (حاکم

۱. ابن اسفندیار، همان، ص ۱۸۲.

۲. همان جا.

۳. ابن اسفندیار، همان، ص ۱۹۷؛ زرین کوب، همان، ج ۲، ص ۳۷۱-۳۷۲.

جبال مشرف بر قومیس)، اتحادی را شکل دادند. در این زمان، با وجود این اتحاد و قتل یکی از عمال خلیفه در طبرستان، هارون عباسی در صدد دلجویی حکام کوهستان برآمد. او می‌دانست که خلافت عباسی برای رفع ناآرامی‌ها و اغتشاشات خراسان و سیستان، به آرامش طبرستان و مماشات با حاکمان محلی آن نیازمند است.^۱ لذا هارون از قتل دو کارگزار خود در این خطه چشم‌پوشی کرد و در خصوص قتل «مَهرویهٔ رازی» به دست اهالی آمل گفت: «خلع طاعت نیست الا آن‌که والی ظالم بود و دفع ظلم واجب است».^۲ وی همچنین زمانی که در ری اقامت داشت، برای اِسپَهَبَدان شروین باوندی و ونداد هرمزد قارن (حکام جبال طبرستان) و مرزبان بن جُستان^۳ (حاکم دیلم) امان نامه فرستاد و آن‌ها را به اردوی خود دعوت کرد؛ اما در بازگشت، پسران حکام جبال طبرستان (قارن و شهریار) را به عنوان گروگان، با خود به بغداد برد.^۴

مأمون عباسی نیز در بحبوحه اختلافات خود با امین، جهت جلوگیری از تکرار شورش طبری‌ها، یکی از بهترین رجال سیاسی خود «فَضْلِ بن سَهْلِ سرخسی» را به حکومت طبرستان اعزام کرد.^۵ در این دوره بعد از فضل، «عبدالله بن خُردادبِه» و «محمد بن خالد»، به ترتیب حکومت طبرستان را بر عهده گرفتند. در عصر مأمون، به دنبال درگذشت ونداد هرمزد و اِسپَهَبَد شروین در جبال طبرستان، پسران‌شان به ترتیب قارن و شهریار به امارت رسیدند. حکومت قارن زیاد طول نکشید و کوهستان قارن مدت‌ها به دست پسرش مازیار بود. در ۲۰۱ هـ.ق، عبدالله بن خُردادبِه، سردار مأمون، دوباره طبرستان را فتح کرد. شهریار و مازیار، دچار درگیری داخلی شدند و مازیار تحت فشار شهریار، به بغداد نزد مأمون رفت.

۱. زرین کوب، همان، ج ۲، ص ۳۷۳.

۲. ابن اسفندیار، همان، ص ۱۹۶.

۳. جستانیان (آل جستان)، یکی از قدیمی‌ترین خاندان‌های شمال ایران (منطقه دیلمان) بودند که بعد از اشغال نَجْد ایران، تسلیم فاتحان عرب نشدند. از اواسط قرن سوم هجری، این خاندان با علویان زیدی پیوند یافتند و به مدت نیم قرن بزرگ‌ترین پشتیبان علویان طبرستان بودند. اینان اغلب اوقات سواحل شاهرود و سفیدرود را در تصرف خود داشتند و مرکز حکومت آن‌ها رودبار الموت بود.

۴. ابن اسفندیار، همان، ص ۱۹۸، زرین کوب، همان، ج ۲، ص ۳۷۴.

۵. فضل در عصر حکمرانی ابوالعباس طوسی، که در طبرستان مسالِح (پادگان‌ها) تأسیس کرده بود، بر پادگان شالوس (چالوس) نظارت داشت. (ابن اسفندیار، همان، ج ۱، ص ۱۸۰-۱۸۱).

در این موقعیت، شورش «خُرْمیه» در آذربایجان، و احتمال پیوستن مجوسان دیلم و طبرستان به این قیام، خلیفه را بر نظارت بیشتر روی طبرستان مصمم کرد.^۱ مازیار در بغداد طبق فرمان خلیفه مسلمان شد و از سوی وی، نام «محمد مولی امیرالمؤمنین» گرفت و خلیفه او را در حکومت بر قسمتی از طبرستان مورد حمایت قرار داد.^۲ خلیفه حتی بعد از مناقشاتش با محمد بن موسی بن حَفْص، طی حکمی حکومت تمام طبرستان را به مازیار وا گذاشت: «مثال داد که دشت و کوه طبرستان به مازیار سپارند.»^۳

مازیار در بازگشت، ضمن وفاداری ظاهری به خلیفه، همانند جدش و نداد هر مزد، با موسی بن حَفْص و سایر حکام محلی و مدعیان، بنای ناسازگاری گذاشت. به دنبال گزارش‌های مختلف از سوی مرزبانان به مأمون، او مازیار را به بغداد فراخواند، اما مازیار به بهانه جهاد با دیالمه، قاضی آمل و رویان را به بغداد فرستاد. قاضی برخلاف خواسته مازیار، اوضاع طبرستان را به درستی به مأمون گزارش داد: «... او خلع طاعت کرده است و همان زُنار زراتشتی بر میان بسته و با مسلمانان جور و استخفاف می‌کند...»^۴ وی حتی اجازه دفع مازیار را نیز دریافت و با بازگشت به طبرستان، مردم آمل و رویان و حومه را بر ضد مازیار و گماشتگان وی تحریک کرد. این مسئله، مازیار را به لشکرکشی به این خطه و تأدیب متعرضان واداشت. او حتی بعد از گشودن آمل، طی فتح‌نامه‌ای برای مأمون اعلام کرد: «مردم آمل و رویان و ثغر چالوس، خلع طاعت امیرالمؤمنین کردند و محمد بن موسی را فریفته و یاور گرفته و علوی‌ای را به خلافت نشانده و شعار سپید گردانیده، مَن بنده، حَشَمی را برای قهر ایشان برگماشتم، بر اثر انشاء الله خبر فتح فرستم.»^۵

مأمون به دلیل ناآگاهی از نامه‌های نماینده عرب خود در طبرستان (محمد بن موسی بن حَفْص) و حتی بعد از مطلع شدن از واقعیت‌های طبرستان و نیت مازیار، براساس شایعه‌ی

۱. ابن اسفندیار، همان، ج ۱، ص ۱۹۸.

۲. ابن اسفندیار، همان، ج ۱، ص ۲۰۷.

۳. ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان، همان، ص ۲۱۱. در همان زمان نامه‌های محمد بن موسی بن حَفْص به عنوان نماینده مأمون در طبرستان به علت مداخله مازیار، به بغداد نمی‌رسید و مأمون فقط نامه‌ها و فتح‌نامه مازیار را دریافت می‌کرد.

۴. ابن اسفندیار، همان، ج ۱، ص ۲۰۹.

۵. ابن اسفندیار، همان، ج ۱، ص ۲۱۰.

مازیار مبنی بر خروج یک علوی و ایجاد اغتشاش و شورش در این خطه، بر محمد بن موسی خشم گرفت و فرمان واگذاری کل طبرستان را به مازیار صادر کرد.^۱

عملکرد قاضی آمل در ایجاد شورش عمومی و نیز شایعه خروج یک علوی در این سامان از سوی مازیار، چند واقعیت را درخصوص طبرستان آن عصر روشن می‌سازد:

نخست آن که شورش علیه عمال مازیار در نواحی غربی طبرستان، به عنوان پیش زمینه شورش مردم همین منطقه علیه عمال عباسی در آستانه ظهور علویان (در سال ۲۵۰ هـ.ق)، تلقی می‌شود. در این جا عامل شورش، ظلم و تعدی مازیار در اخذ مالیات‌های سنگین، بی‌اعتنایی به مبانی دین اسلام و تمرد از امر خلیفه وقت بوده؛ ولی برعکس در شورش علویان، علاوه بر ظلم و تعدی عمال خلیفه، تمرد علیه خلیفه نیز مطرح است.

دوم آن که شایعه حضور یک علوی در رأس شورش آمل و رویان از سوی مازیار و باور مأمون به این خبر، نشانگر حضور علویان مدعی، مستعد و مخالف خلیفه در این خطه است. منشور حکومت مأمون، مازیار را به تقابل با خلافت بغداد و مسلمانان طبرستان کشاند. وی با کمک مشاوران و پیروان زرتشتی خود^۲، اغلب سرجنابان این منطقه را مجبوس کرد. سپس با همراهی اهالی شهرها و دهات طبرستان به استحکام شهرها، راه‌ها، ساخت دیوارها، خندق‌ها و قلعه‌ها در کوه و دشت دست زد.^۳ عبدالله بن طاهر، عامل خلیفه بغداد در خراسان، با اطلاع از منشور حکومت طبرستان به نام مازیار، ارسال نکردن خراج^۴ طبرستان به خراسان

۱. ابن اسفندیار، همان، ج ۱، ص ۲۱۱. زرین کوب علت عدم توجه مأمون به واقعیت‌های طبرستان از زبان نمایندگان خود در این خطه و دل‌خوش بودن به اطاعت ظاهری مازیار را، دل‌مشغولی خلیفه از گسترش شورش حرم دینان و تحرکات پیروان بابک در آذربایجان می‌داند. (زرین کوب، همان، ج ۲، ص ۳۷۵).

۲. ابن اسفندیار، همان، ج ۱، ص ۲۱۱. هدایت عقیده دارد مازیار به ظاهر اظهار اسلام کرده بود، اما در دل به مذهب قدیم، که آن را دین سپید می‌نامیدند، اعتقاد داشت. دین سپید در مقابل دین اسلام (دین سیاه؛ شعار و پرچم عباسیان سیاه بود)، قرار داشت. در ایران مخالفان اسلام، رنگ سپید را شعار قرار می‌دادند. (هدایت، صادق، زندگی مازیار، بی‌تا، بی‌جا، ص ۳۷).

۳. ابن اسفندیار، تاریخ، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۲۱۱؛ هدایت، زندگی مازیار، صص ۳۵-۴۰.

۴. مازیار خود را ملزم به پاسخ‌گویی و اطاعت از حاکم ظاهری در امور مختلف، به‌ویژه خراج و مالیات نمی‌دانست و لذا تلاش داشت مالیات و خراج این سامان را مستقیماً به خلیفه برساند و به همین علت، خراج طبرستان به ایالت همدان می‌رسید و نماینده مأمون از آنجا تحویل می‌گرفت و به خراسان ارسال می‌کرد تا به بغداد فرستاده شود. (طبری، همان، ج ۱۳، صص ۵۸۹۰-۵۸۹۱)

و نیز بی‌توجهی مازیار به خواسته‌های وی در آزادی محبوسین مسلمان، علیه او نزد مُعْتَصِم بدگویی کرد. در واقع هدف اصلی وی، دستیابی بر طبرستان حاصل خیز و مالیات خیز بود. به دنبال این تلاش‌ها و نیز مکاتبات مسلمانان طبرستان^۱ با خلیفه، مُعْتَصِم عباسی نسبت به عملکرد مازیار و ناآرامی‌های سیاسی و اجتماعی این سرزمین بدبین شد. لذا طی نامه‌ای مفصل به اهالی طبرستان، ضمن ابراز همدردی و نگرانی از اوضاع وخیم آن خطه، عبدالله بن طاهر را مأمور دفع مازیار کرد.^۲

مازیار با جداسازی طبرستان از خراسان و گشودن باب مکاتبه با مأمون و نیز افشین (محرک اصلی وی)، همگام با سیاست‌های افشین پیش رفت و با رد درخواست عبدالله بن طاهر در خراسان و بدرفتاری با سایر بزرگان طبرستان، بغداد را نسبت به این منطقه حساس کرد. به هر حال مازیار آماده کارزار با سپاهیان معتصم شد که با محوریت سپاه عبدالله بن طاهر، به فرماندهی عَمّ وی (حسن بن حسین بن مُصعب) به سوی طبرستان فرستاده شده بودند. به قول ابن اسفندیار «اهل ولایت، مازیار را باز گذاشتند و به عبدالله بن طاهر و عَمّ او پیوستند.»^۳ سرانجام با خیانت آشکار کوهیار، برادر مازیار که به امید کسب منصب شاهی طبرستان تلاش می‌کرد، مازیار گرفتار شد. وی تحت‌الحفظ به همراه گزارش مفصل عبدالله بن طاهر، به سامرا نزد معتصم فرستاده شد. او بعد از هفت سال حکمرانی پر فراز و نشیب در طبرستان، به قتل رسید.^۴

از کیفیت مناسبات حکام محلی و حکومت مرکزی، چنین استنباط می‌شود که هرگاه حاکمان محلی طبرستان اتحاد و اتفاق داشتند، اعراب جرأت نفوذ در قلمرو آنان را نداشتند، اما وقتی تفرقه و دوگانگی بر روابط آن‌ها حاکم شد، به راحتی مقهور سیاست‌های خلفای عباسی شدند. شورش مازیار، آخرین شورش برای تجدید آداب و سنن و احیای دین آبا و اجدادی ایرانیان و سلطنت کهن ایرانی بود. روند اسلام‌پذیری اهالی طبرستان بعد از سرکوبی مازیار و سقوط آل قارن شدت بیشتری گرفت. با این وجود بعد از مرگ مازیار، سخت‌گیری

۱. ابن اسفندیار، همان، ج ۱، ص ۲۸۳.

۲. طبری، همان، ج ۱۴، ص ۵۸۹۱؛ ابن اسفندیار، همان، ج ۱، صص ۲۱۹-۲۲۰.

۳. ابن اسفندیار، همان، ج ۱، ص ۲۱۹؛ هدایت، همان، ص ۵۱.

۴. ابن اسفندیار، همان، صص ۲۲۰-۲۲۱.

خلفای عباسی (به ویژه متوکل) نسبت به مخالفان و معارضان خلافت، دو چندان شد. شرایط مزبور، گروه کثیری از این اقشار را به طبرستان و دیلمان و گیلان کشاند. این مناطق به واسطه وجود شرایطی چون دوری از بغداد و سامرا، امنیت و آرامش، مهیا بودن شرایط زندگی، هم جبهه بودن اهالی این مناطق با مخالفان بنی عباس و وجود قلوب مہیای پذیرش اندیشه‌های نوین، مناسب‌ترین محیط برای سادات علوی بود.

زمینه‌ها و بسترهای ورود علویان به طبرستان

در اواخر عمر مأمون و آغاز خلافت مُعْتَصِم (۲۱۸-۲۲۷ هجری)، عبدالله بن طاهر برای عملی کردن اندیشه بلندمدت‌اش در دستیابی بر حکمرانی شرق، با زیرکی زمینه‌های نابودی افشین و مازیار را به دست معتصم فراهم کرد. به دنبال دستگیری و قتل مازیار، حاکمیت مطلق طاهریان بر تمامی نقاط طبرستان مسلم شد، اما مدتی از این خوشی طاهریان نگذشت که تعدیات آنان بر مردم منطقه آغاز شد. وی در ساری اقامت داشت و از طرف خود، «محمد بن اوس بلخی» را بر ولایات غربی طبرستان، آمل، رویان و چالوس گماشته بود. محمد بن اوس، فرزندان‌اش را بر ولایات کوچک همان منطقه مستقر کرده بود. تعدیات بی حد و حصر گماشتگان عبدالله بن طاهر نسبت به مردم طبرستان و دیلمان، نارضایتی‌های مردم را به دنبال داشت. از همین رو، مردم چون آتش زیر خاکستر، به یک باره تحت زعامت یکی از علویان ناراضی و سایر علویان مقیم این خطه، زمینه‌های شکل‌گیری یک دولت علوی را فراهم کردند.

همچنین در این دوره، تعادل نیروهای باستانی طبرستان از دست رفت و منافع شخصی بر منافع منطقه‌ای چیره شد. هر خواننده‌ای که تاریخ سیاسی خاندان حکومت‌گر باستانی را مطالعه کند، به وضوح درمی‌یابد اتحاد محکم سابق که منبعث از استواری البرز و اندیشه حفظ این مرز و بوم در مقابل مهاجمان بود، کم‌رنگ شد. این چرخش سیاسی، در نهایت زمینه را برای ظهور سلسله‌ای با رهبران غیربومی، اما محبوب در میان مردم این خطه، ایجاد کرد. این در حالی بود که خاندان‌های حکومت‌گر محلی، در مقابل تحریک و تطمیع

خلفای عباسی و عمال آنان، فقط به منافع سیاسی و اقتصادی خود می‌اندیشیدند. سرانجام به وسیله داعیان علوی، اسلام بر مردم این مناطق عرضه و منتشر شد.^۱ «اشپولر» نیز منشاء اصلی تحول مذهبی بخش وسیعی از نواحی جنوبی دریای خزر از زرتشتی‌گری به اسلام شیعی را حضور و تبلیغات علویان زیدی مهاجر می‌داند.^۲ زمینه‌ها و بسترهای مهمی که موجبات ورود علویان به خطه طبرستان، به عنوان سفیران وحی نبوی و وارثان صدیق اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم‌السلام) را فراهم کرد، به شرح ذیل قابل بررسی است:

الف) بسترهای جغرافیایی

پس از آغاز قیام زیدیان و علویان در قرن دوم هجری و سرکوبی خونین آنان، برای رهبران نهضت زیدی مسجل شد که باید فضای جغرافیایی دعوت و قیام خود را از مناطق مرکزی جهان اسلام یعنی عراق و حجاز، به نواحی مرزی و دور از دسترس عاملان اموی و عباسی تغییر دهند. لذا اولین دولت شیعی زیدی در شمال آفریقا و دور از مرکز خلافت عباسی تأسیس شد.^۳ پس از قیام نافر جام و خونین «حسین بن علی بن حسین»، مشهور به «شهید فِخ»^۴ عده‌ای از یارانش از جمله «ادریس بن عبدالله» و برادرش «یحیی» موفق به فرار شدند. ادریس با شمار اندکی از یارانش به بصره و از آن جا به دیار مغرب (مراکش فعلی) رفت. او با حمایت قبایل بربر مغرب (شمال آفریقا)، توانست برای اولین بار در جهان اسلام، دولت شیعی علوی را در سال ۱۷۲ هـ.ق تأسیس کند.

مهم‌ترین شاخصه جغرافیایی طبرستان که نقش مؤثر و کلیدی در توفیق شیعیان زیدی برای برپایی حکومت داشت، بُعد مسافت این منطقه از بغداد - دارالخلافه عباسیان - بود. در

۱. خضری، سید احمد رضا، علل و عوامل تجزیه خلافت عباسی، تهران: غدیرخمس، ۱۳۷۷ ش، ص ۸۴.
 ۲. اشپولر، برتولد، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه مریم میراحمدی، تهران: علمی و فرهنگی، ۲ جلدی، ۱۳۷۹، ص ۱۵۴.
 ۳. این دولت به وسیله ادریس بن عبدالله در شمال آفریقا؛ مغرب (مراکش فعلی) تأسیس شده بود.
 ۴. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ۱۴۲۳ق، صص ۳۶۶-۳۷۹.

این منطقه، به واسطه برخورداری از موانع طبیعی و فرهنگی، محیط امن و آرامی برای گسترش نظریات فقه سیاسی شیعه زیدی فراهم شد. این شرایط طبیعی و انسانی، زمینه‌های نفوذ، رشد و گسترش تشیع را در کوهستان‌ها و جلگه‌های نوار جنوبی دریای خزر مهیا کرد. بدین ترتیب این نواحی، مقدمه و پایه‌ای برای تشیع در ایران شد.

در این محدوده جغرافیایی، شرایط مساعد برای یک زندگی معمولی، در پس کوه‌ها یا جنگل‌های به هم تنیده، فراهم بود. در کنار این دو امتیاز و در حقیقت مکمل آن‌ها، مهربانی، مهمان‌نوازی و کمک مالی بومیان به تازه‌واردان و مهاجران علوی بود که جز خیر و صلاح مردم، هدف دیگری نداشتند.

ب) بسترهای سیاسی

در واقع دین اسلام با دو رویکرد به ایران وارد شد؛ اهداف واقعی فتوحات عصر بنی امیه و بنی عباس در دستیابی به قلمروی وسیع‌تر و ثروت‌های بیشتر، بیانگر رویکرد اول است. در حقیقت، اسلام و آموزه‌های دینی در پس انگیزه‌های اقتصادی؛ چون کسب غنایم و قلمرو، رنگ باخته بود. چنین فضایی زمینه‌های شکست قیام‌ها و جنبش‌های اهل بیت پیامبر^(ص) را از خیزش و شهادت زید بن علی^(ع) تا شهادت امام رضا^(ع) فراهم کرد. در نقطه مقابل، اسلامی بود که از سوی علویان و بعضی شیعیان خاص، با سلاح منطق، برهان، روح اسلامی و بدون خشونت و خون‌ریزی در نجد ایران و آن سوی البرز تبلیغ می‌شد.

بنابراین، طبرستان با این برهان و منطق، اسلام واقعی و اصیل را پذیرفت. نمودها و جلوه‌های عینی این واقعیت، در برهه‌های مختلف تاریخ طبرستان، در مبارزه با مظاهر استعمار در عصر قاجار، مظاهر طاغوتی در عصر پهلوی، حضور پررنگ‌تر و مؤثر در عرصه‌های مختلف انقلاب و دفاع مقدس و نیز اطاعت از فرامین ولایت مطلقه فقیه، درخشندگی دارد. همان‌طور که می‌دانیم مأمون عباسی، امام علی بن موسی الرضا^(ع) را از مدینه به خراسان آورد و ولایتعهدی را به ایشان تحمیل کرد. او «عهد خود بشکست و غدر و خیانت بکرد»^۱ و

۱. ابن اسفندیار، همان، ص ۲۰۱؛ آملی، همان، ص ۸۴.

در نهایت باعث شهادت آن حضرت شد. علویان و شیعیان آن حضرت، در راه سفر به سوی خراسان (مرو، پایتخت مأمون) و در میانه راه، از شهادت امام مطلع شدند. آن‌ها با آگاهی از سخت‌گیری و تعدیات مأمون و عمال وی، جرأت بازگشت به عراق و حجاز را نداشتند، لذا در شهرهای حاشیه کوهستان‌های البرز و نوار شمالی ایران پناه گرفتند. بدین ترتیب، حضور ایشان، زمینه جذب سایر علویان به این نواحی را فراهم کرد.

از آن‌جا که تاریخ محلی طبرستان، آرام آرام در حال پیوند با تشیع بود، بیش از پیش، باعث بدبینی و حساسیت بنی‌عباس شد. آنان از طریق جاسوسان خود، از رفت و آمد و فعالیت‌های داعیان علوی در این نواحی مطلع می‌شدند؛ چنان‌که مازیار، حدود ۲۵ سال قبل از شکل‌گیری نهضت علویان طبرستان، در نامه‌اش به مأمون، شورش اهالی آمل و رویان علیه خود را، نتیجه هدایت و رهبری شورشیان، به وسیله یک علوی قلمداد می‌کند.^۱

تردیدی نیست که سادات علوی، تقریباً از آغاز خلافت عباسی با طبرستان ارتباط داشتند و اهمیت سیاسی و جغرافیایی آن را دریافته بودند. از این‌رو یحیی بن عبدالله (مشهور به صاحب دیلم) پس از شکست قیام برادرش (محمد نفس‌زکّیه)، به طبرستان گریخت و به دعوت مردم این منطقه پرداخته، راه را برای دیگر علویان گشود. حضور یحیی در طبرستان و اجابت دعوتش از سوی مردم و عالمان آن عصر^۲، نشانگر وجود زمینه‌های مساعدی در این خطه برای پذیرش دعوت علویان بود.

در آستانه ظهور علویان، بر تمامی مسلمین ثابت شد که طبری‌ها و دیلمی‌ها، حاضر به پذیرش مذهب رسمی و مورد ادعای عباسیان (مذهب اهل سنت) نیستند. از این جهت، مهاجران علوی، نواحی شمال ایران را سرزمین بکر و مستعدی یافتند که به راحتی آموزه‌های دین جدید را می‌پذیرفت.

دوران کشمکش‌های بنی‌امیه و بنی‌عباس با مردم این نواحی و تحركات و تبلیغات اموی و عباسی، نوعی بی‌تفاوتی مذهبی نسبت به آئین کهن ایرانی را در این جوامع موجب شد. لذا در اوان مهاجرت علویان و سادات از عراق و حجاز به این مناطق، مردم این خطه، که

۱. ابن‌اسفندیار، همان، ج ۱، صص ۲۱۰-۲۱۱.

۲. حسنی، احمد بن ابراهیم، المصاییح، ۱۴۲۳ق، ص ۴۹۱.

تقیّدات مذهبی خاصی نداشتند، به آسانی نه تنها پذیرای علویان شدند، بلکه به مذهب تشیع گرایش نشان دادند.

تعرضات امویان و عباسیان به فضای سرزمینی طبری‌ها و دیلمی‌ها و نیز تعدیات و بی‌حرمتی‌های آنان نسبت به اهل بیت رسول‌الله (ص)، عامل اصلی نفرت و کینه‌آهالی این نواحی نسبت به این دولت‌ها بود. لذا در عصر عباسی، مردم در برابر فشار عمال خلفا، به علویان و سادات (به‌ویژه علویان زیدی) که مدعی خلافت و قدرت سیاسی بودند، پیوستند. همین مسئله گروه‌های مخالف و معارض عباسیان را، به علویان متمایل کرد. چنان‌که براساس روایت ابن‌اسفندیار، قیام یک علوی بنام یحیی بن عمر طالبی در کوفه و حتی بغداد، به‌حدی گسترده و ریشه‌دار بود که خلیفه مستعین عباسی، در قبال سرکوبی خونین این قیام و شهادت یحیی به دست یک سردار طاهری، بخش مهمی از طبرستان را به او اعطا کرد.^۱ مراجعه مردم طبرستان به علویان حاضر در شهر و دیارشان در لحظات حساس سیاسی و اجتماعی و حتی برای امور شرعی، بیانگر آن است که یقیناً این گروه‌های مهاجر، فعالیت‌هایی داشتند. به طوری که مرجع امور واقع می‌شدند و جزء گروه‌های فعال و تأثیرگذار محیط‌های زندگی خود بودند؛ همین تحرکات بود که آنان را در معرض نگاه‌های مردم قرار می‌داد. هرگاه مردم در محل زندگی خود، در تنگنای مالی، اقتصادی و سیاسی قرار می‌گرفتند، به سبب مشاهده زهد و پارسایی در علویان، چشم امید به آن‌ها داشتند.^۲

ج) بسترهای فرهنگی، اجتماعی

پس از ظهور اسلام، عامل مهمی که منطقه حساس و استراتژیک شمال را برای پذیرش سادات علوی، مهیا کرد، علاقه‌مندی و عقیده‌ای بود که طبری‌ها نسبت به اهل بیت رسول خدا (ص) داشتند؛ به طوری که از همان سده‌ی اول هجری، این سرزمین میزبان شایسته‌ای برای علویان و سادات و خاندان پیامبر (ص) بود.

۱. ابن‌اسفندیار، همان، ج ۱، صص ۲۲۷-۲۲۸.

۲. ابن‌اسفندیار، همان، ص ۲۲۸.

شاید مهم‌ترین عامل توجه توده‌های اجتماعی به اهل بیت پیامبر^(ص)، شهادت مظلومانه امام حسین^(ع) (در سال ۶۱ هـ ق) باشد. افشاگری‌های امام سجاد^(ع) و حضرت زینب^(س)، به همراه تعدی روزافزون امویان و عباسیان و عمال آنان، موجب قیام‌های پرشمار شیعی با انگیزه‌های خون‌خواهی از قاتلان شهدای کربلا شد و بسترهای اجتماعی مناسبی را در اغلب سرزمین‌های اسلامی برای رشد مذهب تشیع فراهم کرد.

از دیگر زمینه‌ها و علل نفوذ علویان به ایران و خطه‌ی شمال، می‌توان به رفتار و عملکرد سادات علوی و نیز به شرایط جغرافیایی، انسانی، سیاسی و اقتصادی شمال ایران اشاره کرد. تدین سادات در معرفی اسلام واقعی و محبوبیت آنان به واسطه سنجایای اخلاقی عملی و سیاسی، از عوامل جذب مردم این مناطق تلقی می‌شود.

از طرف دیگر امنیت سیاسی و اجتماعی؛ دور از دسترس بودن این مناطق از پایتخت امویان (شام، دمشق) و عباسیان (عراق، بغداد)؛ وجود رفاه اجتماعی در شهرهای مختلف ایران (به ویژه نواحی شمالی)؛ امیدواری به جذب نیروهای مستعد برای قیام، حضور شکوهمند و نعمت‌افزای امام رضا^(ع) در خراسان را می‌توان از دیگر انگیزه‌های مهاجرت سادات علوی به ایران و آن سوی جبال البرز دانست.

افزایش ظلم و تعدی امویان نسبت به علویان و آگاهی مردم از مظلومیت آنان، عامل و ابزار مهمی برای عباسیان بود؛ چراکه آن‌ها حکومت خود را بر پایه اشکی که بر شهادت مظلومانه یحیی بن زید ریخته شده بود، بنیان کردند.^۱

عباسیان، سازمان دعوت خود را در لفافه شعار پر رمز و راز «الرّضا من آل محمد»، بر بسترهای یاد شده قرار دادند. سپس با همراهی شجاعانه دو عنصر ایرانی و علوی توانستند توده‌های مختلف مردم خراسان را بسیج کنند. تحرکات علویان در طبرستان، قبل از شکل‌گیری دولت علوی، به وضوح در منابع بیان شده است. آشفتگی‌های سیاسی و اجتماعی عصر درگیری امین و مأمون عباسی، سخت‌گیری‌های روزافزون عصر معتصم و متوکل عباسی، جهت‌گیری‌های سیاسی، تبلیغی علویان زیدی در به کارگیری مفاهیم عملی امر به معروف و نهی از منکر و نیز فضای غبارآلود جامعه طبرستان، علل اصلی توجه اهالی این خطه و سایر سادات، به سوی داعیان علوی بود.

۱. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ۱۴۲۳ق، ص ۱۴۷؛ جعفریان، تاریخ تشیع در ایران، ۱۳۶۹، ص ۳۸.

با تأمل در درخواست‌های اهالی چالوس و رویان از «محمد بن ابراهیم علوی»، درمی‌یابیم که مردم، زمانی که در تنگنا قرار می‌گرفتند، جهت احقاق حقوق خود، از او درخواست کمک می‌کردند. رجوع مردم به علویان مقیم این خطه، چند واقعیت را برای ما آشکار می‌کند: اول آن که فضای فرهنگی جامعه طبرستان، درک درستی از شریعت الهی، سنت و سیره رسول اکرم (ص)، امر به معروف و نهی از منکر و ... داشت و این زمینه‌ای بود تا راه درست را تشخیص دهند، چراکه اگر مراد آنان قدرت و حشمت دنیوی بود، یقیناً به سراغ حکام محلی و سرکردگان نظامی خود می‌رفتند. دوم آن که حسن بن زید علوی، از بازماندگان قیام یحیی بن عمر در کوفه، با کوله‌باری از تجربه مبارزاتی، مهیای حرکت بود و بلافاصله به ندای طبری‌ها پاسخ مثبت داد؛ حتی یکی از سران مکاتبه‌کننده نیز از حکام محلی قدیمی بود.^۱ مؤسس دولت علویان طبرستان و سایر ائمه زیدی، از دانشمندان بنام در زمینه علوم قرآن، حدیث، فقه و کلام اسلامی و شیعی بودند. بنابراین در سایه دولت علوی طبرستان و در کنار کرسی سیاست، چراغ فرهنگ و قلم نیز روشن بود. بدین معنی که داعیان علوی علاوه بر امور سیاسی، به امور فرهنگی به‌ویژه تعلیم و پرورش شاگردان همت وافر داشتند. از طرفی، روحیه خردگرایی و آزاداندیشی در ایران، بستر و شرایط مناسب را برای رشد و بالندگی ایجاد می‌کرد. اغلب نمایندگان این اندیشه‌های خردگرا، متفکران ایرانی تباری بودند که بعدها به دنبال همراهی با داعیان علوی و تأسیس امارت علوی زیدی، این اندیشه‌ها را به دیگر قلمرو دولت شیعی (یمن) منتقل می‌کردند.

همچنین ظهور دانشمندان و متکلمانی چون «حمیدالدین کرمانی»، «المؤید فی الدین شیرازی» و «ابویعقوب سجستانی» و تأثیرات اندیشه‌های آن‌ها در یمن، از نتایج این بسترها و انتقال‌ها بود. به عنوان مثال یکی از عالمان و مفسران بزرگ ایرانی، به نام «ابوسعبد المحسن بن محمد بن کرامه جشمی»، با انتقال تفکر خردگرایی معتزلی و نیز تشیع زیدی و روح ایرانی به سرزمین یمن، خدمت بزرگی در روند انتقال اندیشه‌های سیاسی و مذهبی به این خطه کرد.^۲

۱. ابن اسفندیار، همان، صص ۲۲۶-۲۲۸؛ خواندمیر، تاریخ حبیب السیر، ۱۳۸۰، ج ۲، صص ۴۰۸-۴۰۹.
۲. انصاری قمی، حسن، مجموعه طاووس یمانی: نماد حضور ایران در یمن، کتاب ماه دین، دی و بهمن ۱۳۸۰، شماره ۵۱ و ۵۲، ص ۱۹.

شاید بتوان گفت که یکی دیگر از علل پذیرفته شدن دعوت علویان از سوی کوه‌نشینان حاشیه شمالی البرز، (دیلم و مناطق غربی طبرستان)، خوی جوانمردی و مهمان‌نوازی مردم این نواحی و حمایت آنان از مظلومان بود. مردم این منطقه، گروه‌هایی را با رویی گشاده می‌پذیرفتند که از سوی دشمن مشترک‌شان - بنی‌امیه و بنی‌عباس - به این مناطق رانده می‌شدند. بر این اساس، علویان زیدی طی اقامت طولانی‌مدت در میان اهالی این خطه، با سلوک رفتاری خود توانستند آئین اسلام و مذهب تشیع را نشر دهند.^۱ تا جایی که مذهب اهل سنت، چندان مجال گسترش نیافت؛ چرا که بذر تمایلات تشیع امامی (عصر آل بویه، صفویه)، زیدی (علویان زیدی)، اسماعیلی و... چنان در این مناطق کاشته شد که جایی برای گسترش مذهب تسنن نماند.

آغاز شکل‌گیری قیام‌های شیعی در طبرستان

گفته شد که در طول تاریخ، طبرستان به واسطه داشتن موقعیت ویژه طبیعی و اقلیمی، جایگاه مناسبی برای حضور و اختفای مخالفان حاکمیت سیاسی و مذهبی بود. در دوره اسلامی نیز به سبب تضييع حقوق حقه اهل بیت پیامبر (ص)، وارثان واقعی آن حضرت در قالب علویان و سادات، در هر فرصت مغتنمی، به مبارزه با بی‌عدالتی برمی‌خاستند. اینان در دوره‌های مختلف مبارزه خود با امویان و عباسیان، بر اثر فشار عوامل حکومتی، وادار به ترک عراق و حجاز و حرکت به سوی مناطق امن‌تر و دورتر شدند.^۲ همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، یکی از علویان حاضر در قیام محمد نفس زکیه (در سال ۱۶۹هـ.ق)، یحیی بن عبدالله بن حسن بن علی بن ابیطالب^(ع) بود که از این واقعه، جان به در برد و به ایران فرار کرد. وی در سال ۱۷۵هـ.ق و در عصر خلافت هارون عباسی، در مناطق جنوبی دریای خزر دست به قیام زد. وی بعد از بی‌اعتنایی حاکم محلی طبرستان، به همراه جمعی از اهالی و تحت حمایت حاکم جُستانی

۱. کرشاسپ چوکسی، جمشید، ستیز و سازش زرتشتیان مغلوب و مسلمانان غالب در جامعه ایران نخستین سده‌های اسلامی، ترجمه نادر میرسعیدی، ج اول، تهران: ققنوس، ۱۳۸۹ ش، ص ۱۱۵.
۲. ابن‌اسفندیار، همان، ص ۲۲۶.

دیلم، به آن منطقه عزیمت کرد. زمانی که قیام یحیی شدت گرفت، هارون با هراس غیرقابل وصف، فضل بن یحیی برمکی را با پنجاه هزار سپاهی، حدود صد هزار درهم و هدایای مختلف به امید تطمیع حاکم محلی دیلم و خود یحیی، به این نواحی فرستاد^۱، اما فضل با بهره‌گیری از تجربه نبرد ناموفق اعراب در این مناطق، به این نتیجه رسید که نبرد با یحیی، علاوه بر طولانی شدن و گسترش شورش به سایر نواحی، به دلیل حمایت گسترده مردمی و حاکم محلی دیلم، بی‌ثمر خواهد بود؛ لذا موفق شد با حربه تطمیع و امان‌نامه برای حاکم محلی و یحیی و هواداران پرشمارش، این غائله را فیصله دهد. بدین ترتیب، شخصیت و جایگاه فضل و امان‌نامه‌ای که به تأیید و امضای هاشمیان، قضات و بزرگان حجاز و عراق رسیده بود، یحیی و یارانش را به تسلیم واداشت، اما بعدها هارون به عهد خود وفا نکرد و یحیی را با توطئه‌ای به قتل رساند.

یحیی به عنوان اولین پرچم‌دار مخالفت و مبارزه با حاکمیت سیاسی، مذهبی عباسیان، به مناطقی آمد که مردم آن، طی سال‌های مبارزه، نفرت عجیبی نسبت به بنی‌عباس داشتند. بنابراین مهم‌ترین نتیجه شهادت یحیی (علاوه بر افزایش نفرت و بیزاری از عباسیان)، گرایش چشمگیر مردم به علویان و اعتماد به آنان در قیام‌های آینده علویان و شیعیان بود.^۲ همچنین حضور وی، فرصت مغتنمی را برای مهاجران بعدی و مردم این نواحی ایجاد کرد. به هر حال، این حرکت سیاسی، اولین نشانه آشکار حضور علویان در این مناطق تلقی می‌شود که سرنوشت مبارکی را برای تشیع در نواحی مزبور رقم زد.

در این میان باید گفت که مسئله حضور امام رضا^(ع) در خراسان با اصرار مأمون عباسی و بحث ولایت‌عهدی ایشان نیز، حرکت فراگیر علویان از جمله برادران امام و دیگر شیعیان آن حضرت را به دنبال داشت. خبر شهادت زودهنگام آن حضرت، مسافران دیدار ایشان را در میان دوراهی اضطراب‌آمیز بازگشت یا ماندن، سرگردان کرد. لذا اغلب آن‌ها به دلیل هراس از خدعه مأمون و عمالش، در دامنه‌های جنوبی دریای خزر پراکنده و جاگیر شدند.^۳

۱. مسعودی، مروج الذهب، ۱۳۷۸، ص ۳۴۷؛ ابن‌عبه، عمدة الطالب ...، ۱۴۲۸هـ.ق، صص ۱۳۶-۱۳۷؛ فخر

رازی، الشجرة المباركة ...، ۱۴۱۹هـ.ق، ص ۳۱.

۲. «نقش نهضت‌های علوی در تجزیه خلافت عباسی»، ۱۳۷۵، ص ۲۳.

۳. آملی، تاریخ رویان، ۱۳۱۳، ص ۸۴.

بعد از مأمون، به دلیل حضور علویان عصر امام رضا^(ع) در این خطّ (ارتباطات آنان با عراق و حجاز) و نیز تشدید سخت گیری‌های متوکل عباسی (۲۳۲-۲۴۷ هـ ق)، روند مهاجرت‌ها شدت گرفت و جمع زیادی از علویان به سوی مناطق مزبور روی آوردند. ابن اسفندیار گزارش می‌دهد که متوکل با تحریک وزیر ناصبی مذهب خود، علاوه بر قلع و قمع آل رسول^(ع)، مقابر شهدای کربلا را تخریب کرد و «فی الجملة سادات علویّه، به عهد او به کنج‌ها و بوادی‌ها و خرابی‌ها متواری بودند...»^۱.

در این فرایند، زیدیان نیز در تلاش برای گسترش مذهب و تشکیل حکومت بودند. آن‌ها برای تحقق این مهم، به ناچار در تقابل با حاکمیت مرکزی و عمال آن‌ها قرار گرفتند. عقاید زیدیه در ایران، ابتدا در طبرستان و ناحیه غربی سرزمین گیل و دیلم (بین چالوس تا هوسیم) رواج یافت و البته شهر هوسیم (رودسر کنونی) تا اواخر سده پنجم هجری، مقرّ حکمرانی علویان بود. بعد از عرضه اسلام از سوی ناصر اطروش، پایگاه علمای ناصری باقی ماند و پس از سقوط قطعی علویان طبرستان، ابوالفضل جعفر الثائر بالله، (نوه برادر ناصرکبیر)، حکومت دائمی علوی را در این شهر تأسیس کرد.^۲ این جریان، بعدها تا عصر صفویه (سال ۹۳۲ هـ ق)، در سراسر محدوده سرزمین گیل و دیلم از سفیدرود تا چالوس، به حیات خود ادامه داد؛ اما با قدرت گیری صفویه، اوضاع مذهبی ایران به نفع مذهب تشیع اثنی عشری تغییر کرد.^۳ همزمان با حاکمیت شاه طهماسب صفوی، «خان احمد آل کیا» از حاکمان محلی کیاییان، در بخش «بیه پیش» خطه گیلان حکومت داشت. وی با آگاهی از تعصب شاه صفوی نسبت به تشیع امامی و جهت جلوگیری از حمله شاه طهماسب به گیلان، ضمن دست کشیدن از مذهب زیدی و پذیرش مذهب تشیع اثنی عشری، آن را در قلمرو خود رسمی اعلام کرد.^۴

باید اذعان داشت که حساب مسئله پذیرش تشیع امامی از سوی خان احمد کیایی، از تشیع مردم گیلان جداست؛ چرا که گیل و دیلم با مشاهده رفتارها و عملکرد دین پسندانه و عادلانه سادات علوی مقیم منطقه، به این مذهب، ایمان و باور قلبی پیدا کردند.

۱. ابن اسفندیار، همان، ص ۲۲۶.

۲. واسعی یمانی، تاریخ الیمن، ۱۳۴۶ هـ ق، ص ۲۶؛ مادلونگ، «فرمانروایان علوی طبرستان، دیلمان و گیلان»، ۱۳۸۵، ص ۱۶۱.

۳. روملو، احسن التواریخ، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۱۹۷۹.

۴. شوشتری، مجالس المومنین، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۳۷۸.

قیام یحیی بن عمر طالبی

از جریاناتی که مهاجرت علویان به شمال ایران و گسترش جنبش زیدی را تسریع کرد، شهادت یکی از رهبران علویان زیدی در کوفه به نام یحیی بن عمر بن یحیی بن حسین بن زید بن علی بن حسین^(ع)، معروف به «قتیل شاهی» بود. او در زمان مستعین (خلیفه عباسی) در سال ۲۴۸ هـ ق در کوفه دست به قیام زد. یحیی با وجود عسرت مالی و اقتصادی، توانست علاوه بر مردم کوفه، بصره و گروه زیادی از زیدیان^۱، طیف وسیعی از مردم بغداد^۲ و حتی غیر مسلمانان را به خود جذب کند. مستعین با کمک محمد بن عبدالله طاهری و بسیج تمام عمال خود در عراق، یحیی را به شهادت رساند.

طبری در خصوص عملکرد نفرت آمیز خلیفه و عمالش اشاره دارد که محمد بن عبدالله طاهری از جانب مستعین عباسی (۲۴۸-۲۵۲ هـ ق)، مأمور سرکوبی قیام یحیی بن عمر علوی زیدی، (رهبر گروه زیدیه در کوفه) شد. وی پس از کشتن یحیی، دستور داد تا سر او را بریده و نزد مستعین برند و فتح را به دست خویش برای وی نوشت.^۳ عبدالله بعد از اتمام مأموریت، مراسم جشنی برگزار کرد که در آن دشمنان علویان برای تهنیت پیش او می آمدند. ابن اسفندیار در مورد یحیی می گوید: «... سیدی فاضل و زاهد و شجاع بود، بعضی از مردم کوفه او را گفتند تو به سبب تنگدستی، خطری چنین پیش گرفتی؛ ما مالها فدای تو کنیم، بنشین تا فتنه برنخیزد، سوگند خورد بطلاق که جز به تعصب آن که دین خدای ذلیل شد و احکام شریعت منسوخ، خروج نمی کنم و اگر کشته شوم روا باشد».^۴

۱. ابن اثیر، ۱۳۸۲، ج ۱۰، ص ۴۱۹۰.

۲. طبری می نویسد: «عامه مردم بغداد به دوستی وی گرویدند و دانسته نیست بغدادیان به جز وی، به دوستی کسی از مردم خاندانش گرویده باشند.» (طبری، همان، ج ۱۴، ص ۶۱۳۱).

۳. طبری، همان جا.

۴. ابن اسفندیار، همان، ج ۱، ص ۲۲۷؛ نیز رش: طبری، همان، ص ۶۱۳۳؛ مرعشی، تاریخ طبرستان، ۱۳۶۳، ص ۲۷۹. مرعشی شهادت یحیی را در زمان متصرف عباسی می داند. وی همچنین اشاره دارد که یحیی چنان در سرزمین گیل و دیلم شناخته شده بود که مردم او را به اسم کوچکش «یحیی» صدا می کردند: «سید مذکور در کوفه خروج کرد و در مذهب زیدیه دعوی امامت نمود و در گیلان، او را یحیی^(ع) می خواندند.»

زمانی که بغدادی‌ها جهت تهنیت نزد محمد بن عبدالله بن طاهر آمدند، یکی از علویان خطاب به امیر طاهری گفت: «ایها الامیر! جنتک مهتياً بما لو کان رسول الله حیاً لعزى به» (ای امیر! تو را به سبب کشته شدن کسی تهنیت می‌گویند که اگر رسول‌الله (ص) زنده بود، به همین سبب، تسلیت و تعزیت می‌گفتند.) این جمله و مذمت‌های مردم و شعرا، به گونه‌ای بر محمد بن عبدالله طاهری گران آمد که بعد از این حادثه، اهل بیت خود را به خراسان فرستاد و گفت: «در هیچ خانه‌ای، سر گشته‌ای از گشتگان این خاندان نرفت، جز آن که نعمت از آن خانه بیرون شد و دولت از آن جا رخت برست.»^۱

بعد از این جریان، مراثی زیادی برای قتل یحیی سروده شد که مملو از لعن و نفرین عباسیان و طاهریان بود. هراس خلیفه به حدی بود که برخلاف عادت عباسیان، کسی جرأت نکرد جسد یحیی را در ملاءعام به نمایش بگذارد. بنابر گزارش مسعودی، مردم به دلیل محبت به او و خودداری‌اش از خون‌ریزی و رعایت عدل و انصاف در خصوص اموال مردم، در شهادتش نالیدند.^۲ این مسئله بیانگر جایگاه اهل بیت^(ع) در میان مردم و ناخرسندی آنان از عملکرد بنی‌عباس و نیز هراس و تزلزل عباسیان از برخورد با زیدیه می‌باشد. به هر حال، اغلب مورخان سبب اصلی قیام و خیزش اهالی طبرستان را شهادت یحیی بن عمر طالبی در کوفه و نیز تعدیات بی‌حد و حصر عمال طاهری و اتباع آنان می‌دانند.

از سوی دیگر، در دسته‌بندی‌های سیاسی بغداد و درگیری‌های شدید سرداران ترک^۳ با هم و همچنین با خلفا و مدعیان خلافت (به‌ویژه معتز)، محمد بن عبدالله طاهری، همچون یاری فداکار در کنار مستعین حضور داشت. این در حالی است که در آستانه قیام زیدیان، با وجود تعدد علویان زیدی، یحیی بن عمر در گیل، دیلم و طبرستان کاملاً شناخته شده بود. بنابراین قضیه کشته‌شدن او نمی‌توانست از نظرها دور بماند؛ برای همین می‌توان قیام یحیی را مقدمه قیام علویان طبرستان تلقی کرد. نکته ظریف‌تر این که، حسن بن زید (داعی کبیر)، از یاوران و هم‌سنگران یحیی قتیل شاهی در قیام کوفه بود که به دلیل رهایی از تعقیب عمال خلیفه، به ری گریخت. او بعدها مؤسس علویان طبرستان شد.

۱. ابوالفرج اصفهانی، همان، صص ۵۰۶-۵۰۸.

۲. مسعودی، همان، صص ۵۵۳-۵۵۴.

۳. طبری، همان، صص ۶۱۴۰-۶۱۴۸.

پیدایش زیدیه در تاریخ

بعد از رحلت پیامبر رحمت (ص)، یکی از گروه‌های مدعی جانشینی و خلافت آن حضرت، شیعیان بودند، اما شیعه خود به زودی اسیر انشقاق و انشعاب شد و گروه‌هایی از بطن آن متولد شدند که مهم‌ترین و شاخص‌ترین آن‌ها، شیعه زیدی و اثنی‌عشری بود. از همان آغاز، این دو گروه در مقابل سیاست‌های خلفای اموی و عباسی، قرار گرفته و وارد عرصه مبارزاتی شدند. آن‌ها شیوه‌های مبارزاتی خاصی را طراحی، و براساس آن عمل می‌کردند. تنها تفاوت در اندیشه سیاسی، روش مبارزاتی آن‌ها را از هم متمایز می‌کرد. ائمه شیعه زیدیه و اثنی‌عشری، با وجود اشتراک در مبارزه، به واسطه همان اندیشه سیاسی، به ترتیب شیوه مبارزه منفی (مبارزه نظامی و مسلحانه یا قیام با شمشیر) و مثبت (مبارزه فرهنگی و فکری، بدون کاربرد اسلحه) را پیش گرفتند.

به طور کلی، یاران زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی‌طالب^(ع)، سومین فرزند امام سجاد^(ع) را، شیعه زیدیه می‌نامند. پیروان این مذهب، همچون دیگر شیعیان، پس از پیامبر اسلام (ص) به امامت علی بن ابی‌طالب^(ع) و فرزندان ایشان و مرجعیت اهل بیت معتقدند.^۱ آنان پس از اعتقاد به برحق بودن و امامت علی^(ع) بعد از پیامبر و سپس امام حسن^(ع) و امام حسین^(ع)، امامت را منحصر در فرزندان ایشان می‌دانند. زیدیه معتقدند هر کدام از ایشان که دارای شرایط باشد و مردم را به امامت خود دعوت و علیه ظلم و ستم قیام کند، امام خواهد بود. به همین دلیل، آنان پس از امام حسین^(ع) به امامت زید بن علی^۲ معتقدند و خود را پیرو او می‌دانند.^۳ این حرکت سیاسی، نقطه آغاز جنبشی شد که بعدها علویان نام گرفت، اما میان علویان نیز، به تدریج اختلافاتی بروز کرد؛ از جمله پس از وفات امام زین‌العابدین^(ع)، اختلافی در جانشینی آن حضرت پیش آمد. گروهی از شیعیان، به امامت زید بن علی بن حسین^(ع) قائل

۱. مادلونگ، «تشیع امامی و...»، ۱۳۷۲، ص ۱۵۶.

۲. زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی‌طالب^(ع) در سال ۷۵ هـ ق در مدینه به دنیا آمد و رشد و نمو عقلی وی در دامن امام سجاد^(ع) و امام محمدباقر^(ع) بود. به دنبال ایجاد قیام و شورش بر علیه تعدیات و حاکمیت ناحق امویان، در سال ۱۲۲ هـ ق، به شهادت رسید. (مسعودی، مروج الذهب، ۱۳۷۸، ج ۱، صص ۲۱۱-۲۱۳)

۳. مسعودی، همان‌جا.

شدند که جنبش زیدیه از مهم‌ترین پیامدهای نظری و عملی این نزاع‌های درون‌گروهی شیعیان بود. این انشعاب بیشتر به نوع نگرش سیاسی مبارزه با امویان و سپس عباسیان مربوط می‌شد. البته نویسنده کتاب «جنبش زیدیه در ایران»، منشأ پیدایش این جنبش را این‌گونه شرح می‌دهد: «زیدیه (زیدیان) فرقه‌ای از شیعه امامیه است که بعد از علی بن حسین^(ع)؛ امام چهارم شیعیان اثنی عشری، فرزند او زید بن علی بن حسین بن ابیطالب^(ع) را امام می‌دانستند. کسانی که به امامت حسین بن علی^(ع) قائل شدند، بعد از آن حضرت، پسرش علی بن حسین یعنی زین العابدین^(ع) را امام دانستند؛ ولی پس از ولت وی، شیعیان حسنی و حسینی دربارهٔ جانشینی امام اختلاف کردند. گروه زیدیه عقیده داشتند پس از علی بن حسین، پسرش زید، امام است. زید بن علی بن حسین^(ع)، شاگرد «واصل بن عطاء اعتزال» (پیشوای فرقه معتزله) بود. از همین رو، زیدیه پس از وی، پیرو اهل اعتزال شدند. این فرقه به لعن خلیفه اول، دوم و سوم قائل نیستند، اما شیعیان کوفه، چون زید را مخالف لعن شیخین دیدند، او را ترک کردند. از آن رو به «رافضه» معروف شدند که به معنی ترک‌کننده است. میان زید و برادرش، حضرت امام محمدباقر^(ع)، اختلاف وجود داشت. عبدالرفیع حقیقت از قول «شهرستانی» درباره علت این اختلاف می‌نویسد: «چون زید، شاگرد واصل بن عطاء^۱ بود، مذهب اعتزال داشت و قدری مذهب بود و شرط امامت را قیام و خروج به شمشیر می‌دانست. حتی روزی گستاخانه به برادرش گفت: پدر ما امام نبود؛ زیرا هرگز خروج نکرد و در راه دین شمشیر نکشید.»^۲

یکی از مستشرقین پرکار در عرصه مطالعات فرق اسلامی، معتقد است که زیدیه با ردّ اصل وراثت و نظریه عصمت الهی، عقیده دارند هر قیام‌کننده از سادات حسنی و حسینی که شایستگی دینی داشته باشد و با حاکمان جور مبارزه کند، به عنوان امام، شایستگی بیعت دارد. وی می‌افزاید: حتی ممکن است در بعضی از دوره‌ها، فرد اصلح و منطبق با اصول آن‌ها برای قیام و امامت وجود نداشته باشد.^۳ بنابراین عقیده محوری این مذهب، برتری علی بن ابی‌طالب^(ع) بر دیگر صحابه و اعتقاد به ارجحیت ایشان در امامت است. آنان پس از امام حسن

۱. مؤسس فرقه معتزله.

۲. حقیقت، جنبش‌های زیدیه، ۱۳۶۳، ص ۱۷.

۳. مادلونگ، «تشیع امامی و زیدی در ایران»، ۱۳۷۲، ص ۱۵۶.

و امام حسین^(ع)، امامت را در دو بطن (نسل آن دو امام) منحصر می‌دانند و در نظر آنان استحقاق امامت با دعوت و فضل خواهد بود، نه با وراثت. همچنین آنان به وجوب خروج (قیام به سیف) بر حاکمان ظالم اعتقاد دارند و همچون معتزله، به توحید و عدل و وعده و وعید، قائل هستند.^۱ گویا یکی از دلایل اصلی جدایی زیدیه از امامیه اثنی عشری (دوازده امامی) و انتخاب زید بن علی بن حسین^(ع) به امامت، همین تأکید بر قیام به سیف علیه حاکم ظالم از جانب زید بود. بی تردید این اعتقاد، ناشی از گرایش زیدیه به معتزله^۲ و تأثیر پذیری آنان از اعتقاد معتزله در خصوص نقش اراده آدمی در کنش اجتماعی و انسانی بود.

فلسفه قیام و مهاجرت شیعیان زیدی

در تفکر زیدی، امر به معروف و نهی از منکر، نقش برجسته و قابل تأمل دارد؛ چنان که حسن بن زید^۳ (داعی کبیر) بعد از ورود به طبرستان، در اولین خطبه‌اش در حضور بزرگان و حامیان خود، به سه امر مهم و کلیدی «اقامه کتاب الله، سنت رسول الله^(ص) و امر به معروف و نهی از منکر» تأکید کرده و حرکت تاریخی خود را بر این سه اصل، استوار می‌داند.

۱. حکیمیان، علویان طبرستان، ۱۳۶۸، صص ۱۴۲-۱۴۵، ۱۵۶.
۲. معتزله، در قرن دوم هجری توسط واصل بن عطاء (۸۰-۱۳۱ق) شاگرد «حسن بصری» شکل گرفت و گرایش اصلی آن، اعتبار دادن به عقل انسانی و احکام عقلی بوده است. نام دیگر آنها، «قدریه» بود که با فرقه مخالف خود «جبریه» یا «مجبره»، اختلاف داشت. جبریه معتقد بودند که بندگان خدا صاحب افعال خود نیستند و خیر و شر را به خدا نسبت می‌دادند و نسبت آن دو را به انسان، امری مجازی تلقی می‌کردند. بنی‌امیه جهت توجیه ستمگری‌ها و نفس‌گشی‌های خود، جبریون را حمایت و تشویق می‌کردند. برخلاف دیدگاه جبریه، معتزله مروج اندیشه اختیار، اراده، قدرت و حریت انسان بودند و عقیده داشتند انسان در کردار و رفتار خویش آزاد و مختار است. (مشکور، فرهنگ فرق اسلامی، ۱۳۷۲، ص ۳۵۶)
۳. وی در آغاز قیام یحیی بن عمر طالبی (قتیل شاهی) در عصر مستعین عباسی (۲۴۸-۲۵۲ق)، در کوفه می‌زیست و در این قیام نیز شرکت داشت و بعد از شهادت یحیی، از عراق به ایران (ری) گریخت و مدتی به دیلم آمد و دوباره به ری بازگشت و به دنبال دعوت طبری‌ها به این خطه آمد.
۴. در اصطلاح فرقه زیدیه، به یکی از شخصیت‌های بزرگ که غیر از امامان زیدی باشد و مردم را به رضای آل محمد^(ص) دعوت نماید، اطلاق می‌شود. زیرا امام در فقه زیدیه، همانند امام در فقه شیعه اثنی عشری نیست که به نص تعیین شود؛ بلکه به اختیار و تعیین اصحاب حل و عقد از میان فضیله اهل بیت و از نسل فاطمه، با شرایط خاصی نظیر دارا بودن علم، تقوا، شجاعت و حسن سابقه، تعیین می‌شود.
۵. ابن اسفندیار، همان، ص ۲۲۹.

دیگر مذاهب اصیل اسلامی هم، با این تفکر همراه بودند؛ به این معنا که یک انسان متعهد، نباید نسبت به ارزش‌ها و ضد ارزش‌های جامعه‌اش، بی تفاوت و خنثی باشد، اما زیدی‌ها در میان جریان‌های عقل‌گرای اسلامی، خیلی جدی‌تر به این قضیه نظر داشتند و پیوسته در اندیشه تغییر وضع جوامع تحت ظلم بودند. لذا به آسانی می‌توانیم فلسفه هجرت‌ها را دریابیم. زیدیان عقیده داشتند وقتی توانایی تغییر یک جامعه وجود ندارد، باید از آن جامعه جور و فساد به یک نقطه امن‌تر مهاجرت کرد. تاریخ گواهی می‌دهد که ائمه زیدی بعد از یک دوره مبارزه و آزمودن بعضی جوامع و حتی تحمل خسارت‌های جانی و مالی، به نقاط امن حاشیه‌ای (نظیر شمال آفریقا، جنوب شبه جزیره عربستان (یمن) و کوهستان‌های سخت‌گذر البرز در شمال ایران رفتند و دست به تأسیس پایگاه‌های فکری و نظامی زدند.

دلیل بعدی مهاجرت‌های زیدی این اندیشه بود که با بهره‌گیری از تمام ظرفیت‌های محل هجرت، الگویی از نظام سیاسی را بر مبنای ایدئولوژی مورد ادعای خویش بنا نهاد، جامعه آرمانی و ایده‌آلی را شکل دهند؛ که البته در رأس آن، یکی از افراد خاندان اهل بیت^(ع) حضور داشته باشد. آن‌ها تلاش داشتند که این الگوی حکومتی را در جاهای امن و به دور از تعرض دشمنان، ساماندهی کرده و از آن دفاع کنند. به نظر می‌رسید شمال ایران، یمن و آفریقا، همه شرایط لازم را برای ایجاد مدل حکومتی مدّ نظر علویان زیدی دارا بودند، به طوری که علاوه بر علویان طبرستان، دولت‌های ادرسیان در مغرب (مراکش) و زیدیان یمن در منطقه یمن، با همت و تلاش علویان زیدی پایه‌گذاری شد.

زید بن علی بن حسین^(ع)، اولین فرد از اولاد امام حسین^(ع) بود که بعد از محرم ۶۱ هـ.ق، برای انتقام خون ایشان و نیز براندازی امویان، علیه خلیفه وقت اموی (هشام بن عبدالملک ۱۰۵-۱۲۵ هـ.ق) خروج کرد.

پس از قیام و شهادت زید، با فاصله اندکی، فرزندش یحیی، پرچمدار مبارزه با بنی‌امیه شد. وی از ترس «یوسف بن عَمَر» (والی بی‌رحم عراق)، به قصد تداوم و تدارک مبارزه و قیام، به خراسان گریخت. حرکت او نیز در سال ۱۲۶ هـ.ق، به دلیل اهمال‌کاری حامیانش، به زودی شکست خورد و یحیی با اشاره ولید بن یزید بن عبدالملک به شهادت رسید.^۱

۱. طبری، همان، ج ۱۰، صص ۴۳۴۲-۴۳۴۴؛ ززین کوب، تاریخ مردم ایران، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۱۵۲.

جریان‌هایی که با گرایش سیاسی به خاندان رسول اکرم (ص) (هاشمیان) و با شعار شایستگی آنان برای خلافت امت اسلامی شکل گرفت، در اواخر دهه دوم قرن سوم هجری قوت و قدرت بیشتری یافت. این جریان‌ها، در نهایت به حذف امویان از صحنه سیاسی (در سال ۱۳۲ هـ.ق) و روی کار آمدن شاخهٔ عباسی هاشمیان منجر شد. در این میان حَسَنیان (یکی از شاخه‌های علوی هاشمیان) نیز ضمن ابراز ناخرسندی از قدرت‌گیری عباسیان و با ادعایی مبنی بر حسب و نسب پرافتخار و قرابت نزدیک با اهل بیت پیامبر (ص) و نیز با هدف دستیابی به قدرت و خلافت، به مبارزه برخاستند. عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب^(ع)، با ادعای مهدویت و شایستگی برای خلافت، این حرکت‌ها را آغاز کرد. غالب این خیزش‌ها، که در قالب قیام به سیف شکل گرفته بود در اواسط قرن سوم هـ.ق، با رویکرد مبارزاتی زیدی‌ها، از شکل مسلحانه به شیوهٔ مبارزه فکری و فرهنگی تغییر یافت. نتیجهٔ این تلاش‌ها و مبارزات نفس‌گیر، شش حرکت سیاسی، اجتماعی در طول سال‌های ۱۳۲ هـ.ق تا ۱۹۹ هـ.ق در جهان اسلام، علیه حاکمیت عباسیان بود که عبارتند از:

۱- محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب^(ع)، معروف به «نفس زکیه» که در سال ۱۴۵ هـ.ق و در زمان خلافت منصور عباسی در قیامی خونین در مدینه به شهادت رسید؛

۲- ابراهیم بن عبدالله، برادر نفس زکیه (در سال ۱۴۵ هـ.ق) که او نیز به دنبال قیام و شهادت برادر خود در عراق قیام کرد و در همان سال به شهادت رسید؛

۳- حسین بن علی بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب^(ع) معروف به «شهید فِخ»^۱ که در سال ۱۶۹ هـ.ق همزمان با خلافت هارون عباسی در مکه مکرمه قیام کرد؛

۴- ادریس بن عبدالله، برادر چهارم نفس زکیه (به سال ۱۷۲ هـ.ق)؛ وی نیز پس از رهایی از واقعهٔ فِخ، به مغرب دور (مراکش) گریخت و در آنجا با کمک برخی متنفذان مخالف حکومت عباسی، نخستین امارت شیعی با گرایش زیدی را با عنوان «ادریسیان»

۱. ابوالفرج اصفهانی، همان، صص ۳۶۶-۳۷۰. منطقه‌ای در یک فرسنگی مکه در سر راه مدینه بود. فضیلت شامی، آثار و نتایج واقعی این قیام را تأسیس دولت ادریسیان (ادارسه) در مغرب (مراکش فعلی) می‌داند که بر مبنای دو اصل مهم جهاد فی سبیل الله و احیای سنت رسول الله (ص) استوار بود. (شامی، تاریخ زیدیه ...، ۱۳۶۷، ص ۱۶۱)

در جهان اسلام پایه‌گذاری کرد؛^۱ حکومتی که پس از او به وسیله اخلاف وی، سال‌ها در آن دیار استمرار یافت؛

۵- یحیی بن عبدالله حسنی، برادر دیگر نفس زکیه که در قیام شهید فخر شرکت داشت و از این واقعه، جان به در برد. وی با بهره‌گیری از زمینه‌های فرهنگی و سیاسی غرب طبرستان، با یکصد و هفتاد تن از یارانش به این منطقه آمد اما چون از حمایت شروین بن سرخاب (از حکام محلی طبرستان) ناامید شد، در سال ۱۷۶ هـ ق با همراهی زیدیان کوفه^۲، اهالی طبرستان و دیلم، به منطقه دیلم^۳ روی آورد. او تحت حمایت حاکم جُستانی دیلم، بر ضد هارون عباسی شورید؛ ولی به زودی به دلیل عقب‌نشینی حاکم جُستانی و امان‌نامه^۴ و سوسه‌انگیز هارون، با نماینده خلیفه مصالحه کرد و به بغداد بازگشت؛ او بعدها در زندان درگذشت^۴؛

۶- محمد بن ابراهیم بن اسماعیل بن ابراهیم بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب^۵ معروف به «ابن طباطبا»، که در سال ۱۹۹ هـ ق و در زمان مأمون عباسی، در قیامی که «ابوالسرایای سَری»^۵ فرماندهی آن را بر عهده داشت، مشارکت کرد. وی همانند اغلب علویان^۶، با دعوت به «الرضا من آل محمد^ص» و با لقب امیرالمؤمنین، داعیانی را به شهرهای عراق فرستاده بود.^۷ نتیجه مستقیم همه این قیام‌ها، زمینه‌سازی فعالیت‌ها و تحرکات سیاسی و نظامی علویان علیه حاکمیت عباسیان در قرن دوم هجری و بعد از آن بود.

۱. فخر رازی، الشجرة المباركة، ۱۴۱۹ هـ ق، ص ۳۳. ادريس بن عبدالله بن الحسن المثنی (امیر مغرب)

۲. مادلونگ، تشیع زیدی ...، ۱۳۷۲، ص ۱۵۷.

۳. مستوفی، تاریخ گزیده، ۱۳۶۲، ص ۳۰۵.

۴. طبری، همان، ج ۱۲، صص ۵۲۴۰-۵۲۴۳؛ ابوالفرج اصفهانی، همان، صص ۱۵۰-۱۵۱.

۵. مأمون عباسی، به پیشنهاد فضل بن سهل، مشاور و کارگزار خود، حاکمیت نیمی از قلمرو خراسان و سرزمین‌های فتح شده را به برادر فضل، حسن بن سهل واگذار کرد که باعث عکس‌العمل عراقیان و قیام دو ماهه محمد بن ابراهیم بن طباطبا در سال ۱۹۹ هـ ق شد و فرماندهی این طباطبا به عهده سَری بن منصور شیبانی (ملقب ابوالسرایا) بود که خود وی مسبب مرگ ابن طباطبا شد. (طبری، تاریخ طبری، ۱۳۷۵، ج ۱۳، صص ۵۶۲۸-۵۶۲۹). این قیام به دلیل گستردگی دامنه خود، تهدیدی جدی برای خلافت عباسی محسوب می‌شد. (برای مطالعه بیشتر این قیام رش به کتاب: «اخبار محمد بن ابراهیم و ابی السرایا» اثر نصر بن مزاحم منقری .

۶. مسعودی، مروج الذهب، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۵۵۸.

۷. ابن‌عنه، عمدة الطالب ...، ۱۴۲۸ق، ص ۱۵۵.

طبری گزارش می‌دهد که با آغاز قیام ابوالسرایا و بالا گرفتن کار طالبیان در عراق، ابراهیم بن موسی طالبی، در سال ۲۰۰هـ.ق، با خاندان خود از مکه به طرف یمن حرکت کرد. اسحاق بن موسی عباسی (والی مأمون در یمن)، با شنیدن این خبر، یمن را رها کرد و به سوی عمویش، داود بن عیسی در مکه گریخت. بدین ترتیب، یمن برای مدتی در قبضه قدرت ابراهیم قرار گرفت.^۱

تحولات سیاسی، اجتماعی علویان زیدی در شمال ایران

همزمان با شکل‌گیری دولت علوی زیدی در طبرستان، از نیمه قرن سوم هجری تا قبل از تسلط کامل صفویه بر این مناطق در قرن دهم هجری، شیعیان زیدی حضور جدی و فعال در بخش‌های وسیعی از جنوب دریای خزر داشتند.^۲ بنابراین از نظر سیاسی و اجتماعی، حضور رسمی زیدیه در شمال ایران را می‌توان به چهار دوره مختلف تقسیم کرد:

دوره اول: دوره شکل‌گیری و اقتدار (از سال ۲۵۰ تا ۳۱۶ هـ.ق):

حسن بن زید: داعی کبیر (۲۵۰-۲۷۰ هـ.ق)^۳

گفته شد در عصر خلافت مستعین عباسی، یحیی بن عمر طالبی، از اولاد امام حسین (ع)، با شعار «الرضا من آل محمد (ص)» در کوفه خروج کرد. به علت همراهی کوفی‌ها و حتی مردم دارالخلافه (بغداد)، مستعین به هراس افتاد؛ و لذا مسئولیت سرکوبی این شورش را که احتمال داشت به یک شورش عمومی تبدیل شود، به محمد بن عبدالله بن طاهر سپرد. محمد بن عبدالله نیز موفق شد با زحمت زیاد، غائله را با دستگیری و شهادت یحیی خاتمه دهد. مستعین به پاس زحمات محمد بن عبدالله، مناطقی را در طبرستان به وی بخشید. این

۱. طبری، تاریخ، ۱۳۷۵، ج ۱۳، ص ۵۵۳۸.

۲. موسوی‌نژاد، «زیدیان شمال ایران در قرن هشتم هجری...»، ۱۳۸۷، صص ۱۱۳-۱۱۴.

۳. حسن بن زید بن محمد بن اسماعیل بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی‌طالب (ع).

مسئله برای عباسیان و طاهریان پیامد خوبی نداشت؛ چرا که مقدمات تشدید ظلم و تعدی به مردم منطقه و در نهایت واکنش و شورش طبری‌ها را فراهم می‌کرد.

اهالی طبرستان و دیلم، از طریق مهاجرین جدید علوی از کیفیت اخبار واقعی شهادت یحیی مطلع شدند. ابن اسفندیار می‌نویسد: «در این مصاف، ساداتی که خلاص یافته بودند، روی به کوهستان‌های عراق و فرسواذگر نهادند و متنگر می‌نشستند به هر طرف تا مردم «دارفو» و «لپرا»^۱ از ظلم و ناجوانمردی محمد بن اوس ستوه شدند...»^۲

اخبار قتل یحیی، ستم و تعدیات گذشته محمد بن اوس، ورود ظالمانه جابر بن هارون مسیحی (کاتب و نماینده محمد بن عبدالله بن طاهر) که از عراق آمده بود و به اراضی بایر و موات مورد استفاده‌ی مردم تعدی می‌کرد، موجب خشم مردم منطقه شد؛^۳ چون زمین‌های مزبور در محدوده قلمرو پادوسیان «عبدالله بن وندا امید» و زیر نظر دو برادر متنفذ و مردم‌دار منطقه، محمد و جعفر (پسران رستم) اداره می‌شد، بنابراین اولین واکنش از سوی آن‌ها ابراز شد. آن‌ها با کمک مردم منطقه کلار، چالوس و رویان با جابر درگیر شدند و او را به طرف سلیمان بن طاهر، حاکم مازندران فراری دادند؛ اما چون قدرت رویارویی نداشتند، جهت رفع خطر احتمالی جابر و سلیمان، به سراغ دیلمی‌هایی رفتند که به واسطه دشمنی با بنی‌عباس و کشتار مردم از سوی محمد بن اوس در این منطقه، مستعد انتقام و مقابله با عباسیان و عمال آنان بودند.

به نظر می‌رسد اولین نزاع در طبرستان، تضاد و تقابل منافع در قدرت مرکزی و محلی را نشان می‌دهد؛ به طوری که طی اتحاد نانوشته‌ای، حاکم محلی، و علویان حاضر در منطقه و دیلمی‌های زخم خورده به هم نزدیک شده، در یک جبهه قرار گرفتند. به هر حال این نزاع و

۱. دارفو (وارفو یا وارپو) و لپرا (لتر یا لنزا). این دو ناحیه در مجاورت چالوس و در بخش جلگه‌ای گیل و دیلم، بین تنکابن امروزی و چالوس واقع بودند. (رش: عظیمی، ناصر، جغرافیای انسانی و اقتصادی گیلان، بی‌جا، ایلینا)
 ۲. ابن اسفندیار، همان، ص ۲۲۸. سید ظهیرالدین مرعشی اشاره دارد که مردم وارفو در دیلمان و روستاهای حومه می‌گشتند تا از میان آن‌ها، همرازان و همدردانی پیدا کنند. تا این که به کجور رسیدند و به نزدیکی از شخصیت‌های عالم و وارسته این ناحیه (سید محمد بن ابراهیم) رفتند و فریاد استغاثه بلند کردند. مقبره این سید علوی، در قریه صالحان منطقه کجور واقع است. (مرعشی، سید ظهیرالدین، تاریخ طبرستان، ۱۳۶۳، صص ۲۸۱-۲۸۲)

۳. میرخواند، همان، ص ۴۸۳.

درگیری، در جامعه طبرستان و دیلم فراگیر شد و نیروهای شخصی حکام محلی، بلکه عامه مردم را نیز درگیر کرد. از آن جا که اساس زندگی اقتصادی و معیشتی مردم این مناطق بر پایه کشاورزی و دامداری (نظام زمین داری) استوار بود، شدت و حدت عمال خلفا در تعیین میزان خراج و مالیات و سایر مخارج دریافتی، می توانست هستی آنان را به باد فنا دهد.^۱ به قول حکیمیان، این حرکت به نوعی عصیان بر ضد خلیفه عباسی محسوب می شد.^۲ در این میان، علویان به اهداف خود، یعنی تأسیس مدل حکومتی مبتنی بر اندیشه‌های مذهب زیدی دست یافتند.

اِسْپَهَبَد قارن فکر می کرد که علویان بعد از يك دوره تاخیر و تاز، استحکام خود را از دست خواهند داد؛^۳ لذا با کمک سایر سران محلی می تواند نیروی آن‌ها را درهم بشکند اما برعکس، بعد از پیروزی نهضت، خود مقهور قدرت علویان شد. در واقع، قدرت‌های محلی منطقه به سوی قدرت پنهانی رفتند که احساس می کردند به علت کینه و نفرت از عباسیان، می توانند به طور موقتی مشکلات خود را حل کند.

تأمل در خواسته‌های مردم نشان می دهد که آنان می خواستند سیدی از آل رسول الله (ص) را حاکم خود کنند که بر سنت و سیره پیامبر (ص) و با عدل و داد رفتار نماید.^۴ تظلم خواهی از سادات علوی و آسودگی همیشگی از هرگونه ظلم و بی عدالتی، مقدمه قیام و نهضتی گردید که در کمال ناباوری خلافت بغداد و عمال آنان، به دولتی استوار تبدیل شد.

مردم معترض، جهت تأمین اهداف و خواسته‌های خود، به سراغ یکی از علویان سرشناس منطقه رویان به نام «محمد بن ابراهیم علوی» رفتند، اما وی به دلیل آگاهی از سرسختی عمال طاهری و تشنگی موجود در منطقه، از پذیرش مسئولیت سرباز زد و مردم معترض را به سوی داماد خود (حسن بن زید) در ری که به قول خودش، دانشمند، شجاع و جنگجو بود، راهنمایی کرد.^۵

۱. لوسکایا، تاریخ ایران از روزگار باستان، ۱۳۵۳، ص ۲۰۶.

۲. حکیمیان، علویان طبرستان، ۱۳۶۸ ش، ص ۷۵.

۳. ابن اسفندیار، همان، ص ۲۲۹. او می نویسد: «غرض اِسْپَهَبَد آن بود تا علوی، سلیمان را ضعیف کند و از ولایت بردارد، او بر علوی تازد به غدر و دشت و کوه به جهت خویش مشخص گرداند».

۴. ابن اسفندیار، همان، ص ۲۲۸.

۵. ابن اسفندیار، همان، ص ۲۲۸؛ مادلونگ، تشیع امامی ... ۱۳۷۲، ص ۱۵۷.

حسن بن زید (داعی کبیر) با آگاهی از اخبار طبرستان بی‌درنگ دعوت‌شان را اجابت کرد. وی در ۲۵ رمضان ۲۵۰ هـ ق به طبرستان آمد و همه مردم غرب این ایالت، از چالوس تا رویان را آماده بیعت با خود دید: «جمله مردم طبرستان بیعت قبول کرده ...، به موافقت طبرستان دل قوی شد ...»^۱ بنابراین، اهالی غرب طبرستان از اعیان و اشراف و سادات و ...، برای آغاز يك شورش همگانی علیه عمال طاهری مهیا بودند.

حسن بن زید بی‌درنگ و براساس روحیه مذهبی خود و به امید محقق ساختن نیات خود در ساماندهی نظام حکومتی مستقل از خلافت عباسی، خواسته‌های طبری‌ها را پذیرفت و به محله سعیدآباد در منطقه کلار آمد. همه سران دیلم، کلار، چالوس و علویان مقیم منطقه نیز با وی، بر مبنای پایه‌های مذهبی شیعه زیدی یعنی عمل به کتاب خدا و سنت رسول خدا^(ص) و امر به معروف و نهی از منکر بیعت کردند.

لازم به ذکر است، تبلیغات مذهبی «قاسم بن ابراهیم رسی علوی» و شاگرد طبری‌اش «جعفر بن محمد نیروسی» در کوهپایه‌های رویان و کلار و چالوس، پیش‌زمینه‌هایی را برای آشنایی مردم منطقه با اهداف علویان، برای تأسیس حکومت، مهیا کرد. اهداف تعیین شده داعی کبیر در خطبه آغازین وی در جامعه طبرستان و دیلم چنان جذابیتی داشت که اغلب گروه‌ها و سران حکومت‌های محلی با امید زایدالوصفی به او پیوستند. در این میان حتی عالم مذهبی فرقه حنفی شهر چالوس، «حسن بن محمد المهدی الحسنی» با داعیان حسن بن زید، جهت دعوت مردم و اخذ بیعت همکاری کرد.^۲ داعی کبیر به سرعت افرادی را به شهرها و محلات بزرگ و کوچک فرستاد و خود به شهرهای کجور، ناتل و پایدشت رفت و از مردم بیعت گرفت. وی برای کنترل بهتر و هماهنگی برای حملات قریب‌الوقوع عمال طاهری از جانب ساری، برای هر يك از شهرها حاکمانی قرار داد. داعی کبیر راهبرد تهاجمی برون مرزی را نیز از طریق اعزام افرادی به دنباوند (دماوند)، پیروزکوه و حدود ری، آغاز کرد. همان‌گونه که پیش‌بینی می‌شد، خیلی زود حسن بن زید در مقابل سپاه طاهری قرار گرفت و اولین منازعه رسمی در شهر آمل روی داد. سلیمان بن عبدالله در تلاشی گسترده،

۱. ابن اسفندیار، همان، صص ۲۳۰-۲۳۱.

۲. ابن اسفندیار، همان، صص ۲۲۹-۲۳۰.

اتحادی از سپاهیان بغداد، خراسان، قارن بن شهریار باوندی و دیگر حاکم محلی ترتیب داد؛ به نحوی که وقتی سپاه امدادی بغداد رسید، «سلیمان دل قوی شد». ^۱ این اتحاد، کار را بر حسن بن زید سخت کرد. از طرف دیگر، به حمایت و وعده‌های حاکمان محلی اعتمادی نبود؛ چرا که در جهت منافع شخصی خود، هر روز به رنگی تبدیل می‌شدند. «و هسودان» (حاکم جستانی دیلم) با وجود همراهی اولیه، قبل از مرگش آشکارا دست از حمایت داعی کشید و به همراه «فتة بن ونداد امید»، (از سران محلی آمل و از مخالفان داعی)، بیعت خود را شکست؛ اما بعد از مرگش، هزار دیلمی به داعی پیوستند و ناامیدی وی را به امید تبدیل کردند. داعی برای شکستن این اتحاد، دستور ترور فتة بن ونداد را صادر کرد.

حسن بن زید بعد از خنثی کردن حيله و توطئه سلیمان در ارسال کمک‌های مالی به خورشید؛ حاکم محلی دیلم، به سوی ساری حرکت کرد و برای بازگرم این شهر را به تصرف خود درآورد. در همین زمان، اِسپَهَبَد قارن با مشاهده پیروزی‌های داعی، پسرانش «سرخاب» و «مازیار» را جهت عذرخواهی و گروگان نزد او فرستاد. ^۲ سلیمان با همه منازعاتش با علویان، در نهایت با مشارکت فعال دیالمه ^۳ (در ۲۵۳ هـ ق) شکست قطعی را با تلفات بسیار پذیرفت. ^۴ او فقط توانست جان خود را نجات دهد و به گرگان بگریزد. به روایت ابن اسفندیار: «طمع از طبرستان برداشت و با خراسان افتاد.» ^۵ وی با شناخت از آزادمنشی داعی، درخواست آزادی خانواده‌اش را طی نامه‌ای مطرح کرد. داعی نیز آن‌ها را با کشتی از طریق دریا به گرگان فرستاد. ^۶

داعی بعد از مسلم شدن فتح گرگان و فرار سلیمان، به تأدیب اِسپَهَبَد قارن که در چند نوبت خیانت‌های آشکاری را مرتکب شده بود، پرداخت. ^۷ سپس به پیگیری روند فتوحات در جنوب سلسله جبال البرز پرداخت. در همین زمان، گروه کثیری از علویان و سادات

۱. ابن اسفندیار، همان، صص ۲۳۴-۲۳۵.

۲. ابن اسفندیار، همان، صص ۲۳۸-۲۵۲؛ آملی، همان، ص ۹۸؛ خواندمیر، همان، ج ۲، ص ۴۰۸.

۳. ابن اسفندیار، همان، ص ۲۳۷.

۴. ابن اسفندیار، همان، صص ۲۳۷-۲۳۸.

۵. ابن اسفندیار، همان، صص ۲۳۷-۲۳۸؛ مسعودی، مروج الذهب، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۵۷۸.

۶. طبری، همان، ج ۱۴، ص ۶۱۳۹؛ ابن اسفندیار، همان جا؛ مرعی، همان، ص ۲۸۸.

۷. ابن اسفندیار، همان، ص ۲۴۳.

بنی هاشم از حجاز، عراق و شام به داعی ملحق شدند و به عنوان ملازمان و کارگزاران وی، فعالیت خود را آغاز کردند. ابن اسفندیار، در این خصوص می نویسد: «... هر وقت که پای در رکاب آوردی، سیصد نفر علوی شمشیر کشیده، گرداگرد او کله بستندی.»^۱

در عصر مستعین عباسی به سبب درگیری های شدید سرداران ترك در بغداد^۲، تلاش می شد نواحی جنوبی سلسله جبال البرز مستحکم گردد تا از حمله احتمالی علویان به غرب ایران و سپس عراق جلوگیری شود؛ اما معتز با فراغت بیشتر، تصمیم گرفت به طبرستان و قلمرو علویان حمله کند. وی ناشیانه با تخلیه عراق از نیروهای دولتی، سپاهی به فرماندهی «موسی بن بُغا» و «مُفْلَح» به آن جا فرستاد. آن ها ضمن تسخیر ولایات جبال و قلع و قمع مردم و دست نشانندگان داعی، به سوی گرگان و سپس طبرستان هجوم آوردند.^۳

در این بحران، داعی به دلیل عدم همراهی دیلمی ها، گریزان به آمل بازگشت^۴ اما به دلیل آشفتگی اوضاع بغداد و قدرت طلبی سران ترك^۵، این دو سردار با بازگشت زود هنگام به بغداد، ناخواسته طبرستان را به داعی کبیر وا گذاشتند.

حدود ده سال بعد از ظهور علویان و اقتدار آنان در طبرستان، خراسان دچار آشوب شد. آشوب گران از یعقوب دعوت کردند که: «زودتر بیاید شتافت که از این خداوند ما هیچ کاری نیاید جز لهو، تا ثغر خراسان که بزرگ ثغری است به باد نشود.»^۶ بنابراین خلیفه با وجود عصبانیت از سقوط طاهریان به دست یعقوب، با عهد و ضمان، خراسان را بر عهده او گذاشت. در سال ۲۶۰ هـ ق در سیستان، «عبدالله سگری»، در مقابل یعقوب مدعی ریاست شد. او بعد از شکست، به نیشابور گریخت و سپس به طبرستان رفت و به حسن بن زید علوی

۱. همان جا.

۲. طبری، همان، صص ۶۱۴۰-۶۱۴۸. در جریان اختلاف سران ترك در دارالخلافه بغداد، موسی بن بُغای ترك، در اطراف شام و نزدیک جزیره بود. هر کدام از مدعیان خلافت، پرچمی برای او فرستادند که به هر کس که شایسته خلافت است، بدهد. لذا موسی پرچم برای معتز فرستاد. این مسئله بیانگر نقش فعال و مؤثر ترکان در بغداد و ضعف خلافت عباسی در مقابل آنان بود.

۳. بلاذری، فتوح البلدان، ۱۳۶۷، ص ۲۵۶.

۴. ابن اسفندیار، همان، ص ۲۴۴.

۵. ابن اثیر، همان، ج ۱، ص ۴۲۶۶؛ ابن اسفندیار، همان جا.

۶. بیهقی، همان، ص ۳۲۳؛ ابن اسفندیار، همان، ص ۲۴۵.

پناه برد. یعقوب بعد از تصرف نیشابور، با هدف ظاهری دست‌یابی به عبدالله، اما در باطن برای فتح طبرستان، گرگان و دِهستان را تصرف کرد. وی پشت دروازه‌های طبرستان اردو زد و براساس روایت طبری، به داعی کبیر پیام داد که عبدالله سگزی را تحویل دهد. او گفت: من برای نبرد با تو نیامدم، اما داعی از تحویل عبدالله امتناع و این خطه را درگیر اشتباه تاریخی خود کرد.^۱ حسن بن زید علوی با حمایت گروهی از دیلمیان، مهیای رویارویی با سپاه یعقوب شد. داعی این بار نیز به دلیل خیانت مخالفان داخلی، به کوهستان «شرز» و دیلم رانده شد و طبرستان عرصهٔ تاخت و تاز لشکر یعقوب گردید.^۲ این حمله، شرایط سیاسی، اجتماعی و اقتصادی این سرزمین را دچار آشفتگی شدید کرد. در نهایت با پایمردی اهالی چالوس و حوادث طبیعی نظیر رعد و برق و باران‌های طولانی مدت، یعقوب بعد از توقف چهار ماهه از راه قومس، خوار و ری، مجبور به ترك طبرستان شد.^۳

از وقایع عصر داعی کبیر می‌توان به حملهٔ غافل‌گیرانهٔ سپاه احمد بن عبدالله خجستانی در سال ۲۶۶ هـ ق اشاره کرد. داعی در این واقعه به سوی غرب قلمرو خود و دیلم، عقب نشست. در این میان حسن بن محمد عقیقی (نائب داعی در ساری)، شایع کرد که داعی اسیر شده و همگان را به بیعت با خود فراخواند، اما محمد بن زید از گرگان مأمور دستگیری و اعزام وی به آمل شد. در نهایت، داعی کبیر بعد از ختم غائلهٔ خجستانی، عقیقی را کشت.^۴ از دیگر اتفاقات عصر داعی کبیر، حمله روس‌ها به کرانه‌های جنوبی دریای خزر بود. براساس گزارش ابن اسفندیار، روس‌ها از طریق جزیره آپسکون، به قتل و غارت و کشتار اهالی مسلمان کرانه‌های جنوبی دریا پرداختند. حسن بن زید، لشکری به مقابله با آنان فرستاد و تلفات و آسیب‌هایی به مهاجمین وارد کرد.^۵

۱. زمانی که یعقوب در تعقیب عبدالله، بعد از طبرستان، به ری رسید، همین درخواست را از «صلابی» حاکم ری داشت و صلابی با دوراندیشی، به جای نبرد، تسلیم عبدالله را پذیرفت و شهر و دیار خود را از یک حمله سهمگین و مخرب نجات بخشید. (طبری، همان، ج ۱۵، ص ۶۴۴۴).

۲. طبری، تاریخ طبری، ۱۳۷۵، ج ۱۵، صص ۶۴۴۱-۶۴۴۲؛ خواندمیر، تاریخ حبیب السیر، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۴۰۹.

۳. ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان، ۱۳۶۶، صص ۲۴۵-۲۴۶؛ خواندمیر، همان‌جا.

۴. طبری، همان، ص ۶۴۸۹؛ خواندمیر، همان‌جا.

۵. ابن اسفندیار، همان، ص ۲۶۶.

بنابراین حسن بن زید، با تأسیس دولت علوی مقتدر، تحولی شگرف در طبرستان، گیل و دیلم رقم زد و با تلاش و جدیت وافری، سواحل جنوبی دریای خزر (از گرگان تا رودخانه چالوس و حتی سفیدرود) تازی و قزوین را از حیطة سلطه خلافت عباسی خارج کرد. وی بعد از بیست سال تلاش پرتنمر، در سال ۲۷۰ هـ ق در آمل از دنیا رفت.

اقدامات فرهنگی و مذهبی حسن بن زید علوی

گفته شد که داعی کبیر بعد از تثبیت قدرت خود در طبرستان، به کلّ ولایات فرمانی صادر کرد و همگان را به پیروی از اصول زیر فراخواند:

«عمل به کتاب خدا، سنت رسول (ص)، امامت علی (ع) و اظهار به افضلیت امام علی (ع) نسبت به همه؛ عمل به اصول و فروع دین و امر به معروف و نهی از منکر؛ دوری از قول به تشبیه و جبر؛ اقرار به عدل و توحید؛ وجوب قرائت «حیّ علی خَیرِ العَمَل» در اذان و اقامه نماز، ادای «بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» به جهر؛ وجوب قرائت قنوت در نماز صبح؛ ترک مسح از روی خفّین و قرائت پنج تکبیر در نماز میّت . . .». او سپس تهدید کرد که اگر کسی از این اصول تخطی کند، خونسش را خواهد ریخت.^۱

در همین روز شاعری عرب، قصیده‌ای برای داعی خواند که مَطَّلَع آن این بود: «اللّه فرد و ابن زَیْدُ فَرْد»، داعی بر سرش فریاد کشید: «بِیْکَ التُّرَابُ هَلَا، قَلْتُ: اللّه فرد و ابن زَیْدُ عَبْدٌ». وی در همان حال روی خاک به سجده افتاد و این جمله اخیر را تکرار می‌کرد؛ تا این که شاعر را از مجلس بیرون بردند.^۲

داعی کبیر دولت و امارتی با رویکرد مذهبی تشکیل داده بود. عنوان «الداعی الی الحق» که در صدر فرمان‌هایش قرار داشت، این مطلب را تأیید می‌کند. وی همچنین در سیاست مذهبی خود، رسوم شیعی و آموزه‌های فقه و کلام معتزلی را به صورت رسمی، اعمال و اجرا می‌کرد. از همین رو، دو دانشمند برجسته معتزلی - «ابوالقاسم بلخی» و «ابومسلم اصفهانی»

۱. ابن اسفندیار، همان، ج ۱، ص ۲۴۰.

۲. ابن اسفندیار، همان، ج ۱، صص ۲۳۹-۲۴۰.

- را به عنوان منشیان مخصوص خود برگزید.^۱

مهم‌ترین جلوه و نمود شرط امامت ائمه زیدیه، سکه‌های منتسب به داعی کبیر است که آیه‌ای از کلام‌الله مجید مبنی بر دستور قتال و جهاد با کفار، بر آن نقش بسته بود.

«برنهازد دارن» روسی در کتاب «کاسپیا»، از ضرب سکه‌ای در عصر حسن بن زید یاد می‌کند. این سکه در حوالی آیسکون پیدا شد و تاریخ ضرب آن، به سال‌های ۲۶۷ تا ۲۶۹ هـ. ق مقارن با حکومت داعی کبیر برمی‌گردد. وی اشاره دارد که در حاشیه این سکه، آیه شریفه «أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِنَاهِمٍ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلِيُّ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ»^۲ حک شده است.

«ارنست کونیک» مورخ روسی، فلسفه نقش بستن این آیه بر روی سکه‌های مورد نظر را نخستین حملات روس‌ها به سواحل جنوبی بحر خزر می‌داند که فرمانروایان طبرستان برای تشویق مردم به جهاد و مقاتله با کفار، این آیه را روی سکه‌های آن دوره، حک کردند. پشتوانه ادعایی او تعدادی از این سکه‌ها است که در فرح‌آباد ساری پیدا شده است.^۳

داعی کبیر نسبت به کسانی که مدافع و هوادار عباسیان بودند، عقوبت شدید در نظر می‌گرفت. به قول ابن اسفندیار: «ملامت‌ها می‌کرد تا دل‌های مردم چنان هراسان شد که جز طاعت و رضای او فکرت نماند.»^۴ اما در عوض به سادات علویه، احترام زیادی می‌گذاشت؛ طوری که در آغاز امارتش، گروه عظیمی از سادات از عراق، حجاز و شام به او پیوستند.^۵

وی با وجود ادعای نبوی و علوی بودن حکومت خود، در مسیر راه نتوانست به این اصول پایبند بماند. او در مقابل دشمنان خود رفتار و برخورد متفاوتی داشت؛ به این معنی که اگر از هم‌کیشان و نزدیکان خود خطایی می‌دید، چشم‌پوشی نمی‌کرد در حالی که نسبت به مخالفان، در بیرون از حلقه زیدیه، تساهل و تسامح نشان می‌داد. برای مثال اهل بیت سلیمان بن عبدالله طاهری را با نهایت احترام راهی گرگان کرد؛ یا اسپهبدان محلی طبرستان را با

۱. مادلونگ، همان، ص ۱۵۷.

۲. سوره‌ی حج، آیه‌ی ۳۹.

۳. طاهری شهاب، «نمونه‌های از مسکوکات ضرب شده در طبرستان»، پیام بهارستان، ۱۳۹۰، صص ۸۴۱-۸۴۲.

۴. ابن اسفندیار، همان، ج ۱، ص ۲۴۲.

۵. ابن اسفندیار، همان، ج ۱، ص ۲۴۳.

۶. ابن اسفندیار، همان، ج ۱، ص ۲۴۰.

وجود دشمنی، خیانت و عهدشکنی‌های آشکارشان، در موقعیت‌های گوناگون عفو کرد. براساس روایات مختلف، داعی کبیر چند تن از علویان همچون حسین بن احمد کوبکی^۱، حسن بن محمد عقیقی^۲، محمد بن حمزه بن یحیی^۳ و محمدعلی خزری را به بهانه‌های مختلف از بین برد. در حالی که اینان از علویانی بودند که در طبرستان به داعی پیوسته و در موقعیت‌ها و مأموریت‌های مختلف نظامی، تبلیغی و اداری، نقش مؤثری داشتند.

یکی از پژوهشگران حوزه تاریخ اسلام، به تجزیه و تحلیل این قضیه پرداخته است. وی با عنایت به نشانه‌های متعددی همچون اعتقادات زیدیه در خصوص امامت و جانشینی، نبود فرزند ذکور از داعی و ...، علت اصلی این قتل‌ها و سخت‌گیری‌ها نسبت به هم‌کیشان خود را، رقابت بر سر حکومت و قدرت می‌داند.^۴ به عنوان نمونه حسین بن احمد کوبکی که از سادات حسینی بود و از سوی داعی در نواحی قزوین و زنجان علیه طاهریان خروج کرد و بر این مناطق مسلط شد و به سبب نزدیکی به عراق، پیوسته با سپاهیان خلیفه درگیر بود؛ زمانی که علیه داعی شورش کرد، به قتل رسید.^۵

وی نسبت به حقوق رعیت نیز توجه ویژه‌ای داشت. با وجود اتکای شدید تشکیلات نظامی علویان به دیلمیان، نسب به سرکشی، راهزنی و غارت‌گری دیلمیان اعزامی برای مقابله با تهاجم طاهری و ترکان، شدت عمل به خرج داد و دستور داد دست و پای هزار تن از آنان را بربندند.^۶

اما در بُعد امور اجتماعی، داعی کبیر دست تعرض و تعدی عمال طاهری را از مردم طبرستان و دیلم کوتاه کرد و سادات علوی پراکنده در ایران، عراق، حجاز و شام را در شمال ایران متمرکز ساخت.

۱. حسین بن احمد بن محمد بن اسماعیل بن محمد الارقط بن عبدالله بن الباهر بن علی بن حسین بن علی بن ابی‌طالب.

۲. حسن بن محمد بن جعفر بن عبدالله بن حسین بن علی بن حسین بن علی بن ابی‌طالب.

۳. محمد بن حمزه بن یحیی بن حسین بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی‌طالب.

۴. معلمی، مصطفی. حکومت داعی کبیر در طبرستان و دوگانگی در برخورد با مخالفان. مجموعه مقالات همایش تاریخ محلی مازندران. به کوشش علی رضوانی پاچی. ۱۳۹۳، صص ۴۸۱-۵۰۱.

۵. بخاری، سزالسلسله العلویة، ۱۳۸۱ق، ص ۲۷؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ۱۴۲۳ق، ص ۵۵۸.

۶. ابن‌اسفندیار، همان، ج ۱، صص ۲۴۸-۲۴۹.

محمد بن زید: داعی صغیر (۲۷۰-۲۸۷ هـ.ق)^۱

داعی کبیر فرزند ذکوری نداشت؛ به همین سبب، دختران وی پس از مرگ پدر با عمومی خود، محمد بن زید که در این زمان حاکم گرگان بود، بیعت کردند. در این هنگام، اولین مشکل سیاسی بروز کرد. چنان که می‌بینیم بعد از مرگ داعی کبیر، یکی از دامادهای وی؛ ابوالحسن احمد بن محمد، با کمک اِسْپَهَبْد رستم بن قارن، ضمن تصاحب خزانه و اموال داعی، در آمل سر به شورش برداشت و مردم را به بیعت خود فراخواند. به دنبال شکایات مردم آمل از عُصیان ابوالحسن به نزد داعی صغیر، وی از گرگان به طبرستان آمد. او طی یک دوره تعقیب و گریز، به سلطه ابوالحسن در طبرستان پایان داد و ضمن پس گرفتن اموال داعی کبیر، بر این ناحیه مسلط شد.^۲

داعی صغیر جهت راهبرد تهاجمی خود، در گام اول به ری حمله کرد و شکست خورد. سپس برای تنبیه اِسْپَهَبْد رستم به قلمرو باوندیان حمله کرد. رستم مجبور شد نزد «رافع بن لیث» در خراسان برود و او را برای حمله به طبرستان تحریک کند. نتیجه قطعی این حمله، از بین رفتن تعداد کثیری از مردم، غارت اموال آن‌ها و تخریب ولایات بود.^۳

نقل و انتقالات قدرت در خراسان نیز مایه دردسر و اغتشاش در طبرستان شد. اقدام معترض عباسی در گماردن «عمرو بن لیث» به جای «رافع بن هرثمه»، رافع را به سمت اتحاد با داعی علوی سوق داد.^۴ لذا محمد بن زید از غنایم نبرد با مخالفان، مالی را به رافع داد تا ضمن برافراشتن علم سپید علویان، از مردم گرگان، دهستان و جاجرم برای او بیعت بگیرد.^۵ بدین ترتیب داعی صغیر و رافع در مقابل حکومت مرکزی و عمرو بن لیث قرار گرفتند. داعی از پیروزی امیر اسماعیل سامانی بر عمرو بن لیث و ایجاد یک خلاء قدرت در سرزمین خراسان بهره برد. او با آسودگی، سلطه خود را بر کل طبرستان تثبیت کرد؛ حتی

۱. محمد بن زید بن محمد بن اسماعیل بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب^(ع)، برادر داعی کبیر.

۲. ابن اسفندیار، همان، ج ۱، ص ۲۵۱.

۳. ابن اثیر، همان، ج ۱۰، ص ۴۴۷۹؛ ابن اسفندیار، همان، صص ۲۵۳-۲۵۴.

۴. ابن اسفندیار، همان، ص ۲۵۴؛ ابن اثیر، همان، ج ۱۰، ص ۴۵۰۰.

۵. مرعشی، سید ظهیرالدین، تاریخ طبرستان، ۱۳۶۳، ص ۲۹۸؛ خواندمیر، تاریخ حبیب السیر، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۴۱۰.

اندیشه تسخیر خراسان را در سر داشت.^۱ در این میان چون سامانیان به خراج مناسب و زیاد طبرستان حاصل خیز نظر داشتند، به تحریک معتضد عباسی^۲، محمد بن هارون را به این خطه فرستادند. سرانجام داعی صغیر، بعد از شانزده سال حکمرانی، ضمن مقاومت جانانه در مقابل سپاه سامانی، در ۲۸۷ هـ ق در گرگان کشته شد؛ محمد بن هارون، سر داعی را از بدن جدا کرد و به همراه پسرش، ابوالحسین زید بن محمد، به بخارا فرستاد.^۳

داعی محمد بن زید، به واسطه حشر و نشر با برادرش «داعی کبیر»، در عصر خود از نظر شجاعت، علم، مروت، امانت‌داری، وفای به عهد و سخاوت شهره بود. ابن اسفندیار می‌گوید: «از عرب و عجم و روم و هند، ملوک و اکابر، بر موافقت و مواخات او رغبت نمودند و عقل و ثبات و فضل و برکات او داستان شد.»^۴

حسن بن علی: ناصر الأطروش (۲۸۷-۳۰۴ هـ ق)

حسن بن علی أطروش^۵ (الناصر الی الحق)، مشهور به «ناصر الحق»، «ناصر کبیر» و «ناصر أطروش»، از سادات حسینی است که در سال ۲۳۰ هـ ق در مدینه‌النبی به دنیا آمد.^۶ او مدتی را به همراه پدر، در زندان متوکل عباسی محبوس بود. سپس در حدود ۲۵ سالگی، بعد از شهادت امام حسن عسکری^۷، با دریافت اخبار فعالیت‌ها و شکل‌گیری دولت مستقل زیدی، در دهمین سال حکومت علویان، به داعی کبیر پیوست^۸ تا شاید بتواند زمینه‌های يك حرکت سازمان‌یافته علمی و فرهنگی را آغار کند.

-
۱. ابن اسفندیار، همان، ص ۲۵۶.
 ۲. خواندمیر، همان، ج ۲، ص ۴۱۱.
 ۳. ابن اسفندیار، همان، ص ۲۵۷؛ ابن اثیر، همان، ج ۱۰، صص ۴۵-۴۷؛ مرعشی، همان، صص ۲۹۹-۳۰۰.
 ۴. ابن اسفندیار، همان، ج ۱، ص ۲۵۶.
 ۵. حسن بن علی بن حسن بن علی بن عمر بن علی بن الحسین ملقب به ناصر أطروش و معروف به ناصر کبیر.
 ۶. مادلونگ، همان، ص ۱۵۸.
 ۷. مادلونگ، اخبار ائمة الزیدية، ۱۹۸۷م، ص ۸۵؛ موسوی نژاد، «مجموعه مقالات همایش ناصر کبیر»، ۱۳۹۲، صص ۳۰-۳۲.

وی قبل از عزیمت به طبرستان، مدتی طولانی با جسارت و شهامت در نیشابور (مقر حکومت طاهریان)، فعالیت فرهنگی می کرد؛ به طوری که توسط عمال طاهری دستگیر شد. او در زندان‌های طاهری، بر اثر ضربه‌های وارد شده به گوش، دچار نارسایی شنوایی شد؛ به همین علت به او لقب اُطروش (یعنی کم شنوا) دادند.^۱

وی در نبردهای محمد بن زید با سپاه سامانی، در کنار او حضور داشت.^۲ بعد از مرگ داعی، از راه دامغان به ری گریخت. در این زمان، جُستان بن وهسودان (حاکم دیلم)، به سبب سابقه شناخت از ناصر و شخصیت علمی و مبارزاتی وی، نیز ترس از حمله احتمالی سامانیان به دیلم، ناصر را به امارت خود دعوت کرد و به او وعده داد تا برای پس گرفتن حکومت زبیدی طبرستان، یاری اش می کند.^۳ ناصر از فرصت پیش آمده استفاده کرد و به دیلم آمد. او با کمک نیروهای دیلمی، دو بار به قصد اخراج سامانیان از طبرستان، به این نواحی لشکر کشید؛ ولی هر دو بار شکست خورد.^۴ در نهایت به هوسم (رودسر فعلی) بازگشت و برای یک دوره چهارده ساله، سازمان علمی و فرهنگی منظمی را برای تبلیغ اسلام و ترویج اندیشه‌های فقهی و کلامی تشیع زیدی به دیلمیان، پایه‌ریزی کرد.

گفته شد که محمد بن هارون، بعد از غائله گرگان و قتل محمد بن زید، به طبرستان آمد. او بعد از حدود یک سال و شش ماه حکومت در این خطه، با اطمینان از سلطه اسماعیل سامانی بر خراسان، در صدد برآمد تا به امرای متنفذ محلی طبرستان و دیلمان نزدیک و با کمک آن‌ها، از حاکمیت سامانیان خارج شود. لذا با این هدف، در سال ۲۹۸ هـ.ق، علیه امیر اسماعیل سامانی طغیان کرد^۵، اما وقتی برای سرکوبی شورش به ری رفته بود، اسماعیل بر طبرستان مسلط شد. بعد از این واقعه، ابن هارون به دیلم نزد جُستان رفت تا با کمک وی و

۱. واسعی یمانی، تاریخ الیمن، ۱۳۴۶ هـ.ق، ص ۲۴. دکتر موسوی نژاد عقیده دارد که ناصر در عصر حکومت محمد بن زید علوی، برای تبلیغ به نیشابور رفته بود و دستگیر و زندانی شد و به دلیل یاسخگو نبودن به بازجوها، به هزار ضربه تازیانه محکوم گردید و لذا به گوش‌های وی آسیب وارد شد و به اُطروش معروف شد. (موسوی نژاد، همان، ص ۳۱)

۲. مادلونگ، همان، ص ۸۵.

۳. مادلونگ، تشیع امامی ...، ۱۳۷۲، همان جا.

۴. ابن اسفندیار، همان، ج ۱، ص ۲۵۹؛ مادلونگ، همان، صص ۷۲-۷۳.

۵. گردیزی، زین الاخبار، ۱۳۶۳، ص ۲۲۳.

ناصر اطروش، اتحاد سه گانه‌ای را بر ضد سامانیان تشکیل دهند، اما امیر سامانی به گونه‌ای با اهالی این خطه رفتار کرد که با کمک همین مردم، دو لشکرکشی ناصرکبیر را ناکام گذاشت. ابن اسفندیار در مورد امیر سامانی می‌گوید: «و عدل و انصاف به جایی رسانید که هرگز اهل طبرستان به هیچ عهد ندیده بودند و نه از اسلاف شنوده و جمله املاک قدیم معارف طبرستان که از مدت پنجاه سال، سادات و دیگران با تصرف گرفته بودند، با خداوندان حق داد ... مردم طبرستان را دل و جان بر محبت و مودت و ولاء اسمعیل (سامانی) موقوف شد....»^۱.
بعد از مرگ اسماعیل سامانی، پسرش، احمد بن اسماعیل، به امارت رسید. وی به سبب کراهتی که از والی منتخب پدرش در طبرستان یعنی ابوالعباس عبدالله بن نوح داشت، وی را از حکومت طبرستان عزل و یک سردار ترک، به نام «سلام»^۲ را جانشین او کرد. سلام سرانجام به سبب شورش اهالی آمل از شهر گریخت و احمد سامانی، عبدالله بن نوح را برای بار دوم به این خطه فرستاد. به دنبال مرگ عبدالله، امیر سامانی به سبب هراس از تحرکات ناصر اطروش در میان گیل و دیلم، حاکمی خشن و سخت‌گیر به نام «محمد بن ابراهیم صعلوک» را به حکومت طبرستان منصوب کرد.

در این دوره، روس‌ها از طریق آیسکون به سواحل جنوبی دریای خزر هجوم آوردند. آن‌ها علاوه بر آتش زدن ساری و نواحی پنجاه هزار، بسیاری را به اسارت بردند؛ سپس به گیلان رفتند. مردم گیلان با سوزاندن کشتی‌های روسی و کشتار تعدادی از مهاجمان آنان را وادار به گریز کردند.^۳ محمد بن صعلوک به دلایلی چون ناتوانی در دفع حملات روس‌ها به سواحل جنوبی دریای خزر، بدرفتاری با اهالی منطقه و ... زمینه‌های قیام و شورش نهایی ناصرکبیر را فراهم کرد.^۴

۱. ابن اسفندیار، همان، ج ۱، ص ۲۵۱.

۲. ابن اسفندیار، همان، ج ۱، ص ۲۶۵.

۳. ابن اسفندیار، همان، ج ۱، ص ۲۶۶.

۴. ابن اسفندیار، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۲۶۸. آندره پتروویچ کوالفسکی روسی، در کتاب «احمد بن فضلان و سفر او به ولگا در سال‌های ۹۲۱-۹۲۲ م»، یکی از دلایل شکست سامانیان در طبرستان و ظهور مجدد علویان به رهبری ناصر اطروش در این ناحیه را، نارضایتی مخالفان دولت سامانی از ناتوانی آنان در دفع حمله روس‌ها به سواحل جنوبی دریای خزر می‌داند. رضا: عنایت‌الله، «ابن فضلان»، ۱۳۷۰، ص ۴۰۱.

سرانجام ناصر در سال ۳۰۱ هـ.ق، در سن هفتاد سالگی، از مرکز فعالیت خود، هوسم، با تعداد کثیری از یاران و همراهان دیلمی اش، به ظاهر برای خونخواهی داعی صغیر^۱ اما در واقع برای نجات حکومت ساقط شده علویان، حرکت تاریخی خود را آغاز کرد. بدین ترتیب، او ضمن اخراج کارگزاران دولت سامانی، بر طبرستان دست یافت و حکومت علویان زیدی را بعد از یک دوره فترت چهارده ساله، دوباره احیا کرد.

احمد بن اسماعیل سامانی با شنیدن گزارش غلبه ناصر بر طبرستان، بسیار خشمگین شد اما تکاپوهای وی جهت تدارک سپاه، به دلیل ترور زودهنگام به دست غلامانش در مسیر راه، بی نتیجه ماند.^۲ بعد از مرگ امیر احمد سامانی، سران و بزرگان سامانی، پسر هشت ساله اش «نصر بن احمد» را به حکومت رساندند. خلیفه عباسی (المقتدر) نیز با درک درست از اوضاع قلمرو سامانیان به ویژه طبرستان، بدون توجه به درخواست‌های دیگر مدعیان جانشینی احمد سامانی، بلافاصله امارت نصر بن احمد بن اسماعیل سامانی را تأیید و تصویب کرد.^۳ کارگزاران فرمانروای جدید سامانی، همان سپاه امیر مقتول را به فرماندهی «الیاس بن الیسع السغدی» از سمت گرگان، به طبرستان گسیل داشتند؛ اما با مقاومت ناصر و پسران وی و بعضی حاکمان محلی مواجه شده، با انعقاد پیمان صلح، طبرستان را ترک کردند.^۴ بدین ترتیب حاکمیت ناصر بر کل قلمرو این ولایت، مسجل شد. او «همگی مصالح مملک و پادشاهی در امر و نهی به ابن عم خویش، ابو محمد الحسن بن القاسم سپرد و بدو باز گذاشت. او را مرتبه بر فرزندان صلبی مرجح گردانید تا برو حسد بردند ...»^۵

۱. ابن اسفندیار، همان، ج ۱، صص ۲۵۹-۲۶۰؛ مادلونگ، همان، ص ۷۳.
۲. ابن اسفندیار، همان، ج ۱، صص ۲۷۰-۲۷۱؛ ابن سعد قرطبی، دنباله تاریخ طبری، ۱۳۷۵، ج ۱۶، ص ۶۸۲۳.
۳. ابن سعد قرطبی، همان‌جا؛ گردیزی، همان، صص ۳۲۹-۳۳۰. به عنوان مثال در اوضاع آشفته شرق خلافت اسلامی، بعد از ترور احمد سامانی، احمد بن علی صلح‌لوک، حاکم ری، طی نامه‌ای به خلیفه، مقتدر عباسی، با تعهد پرداخت مال‌های گزاف، خواستار حاکمیت قزوین، گرگان، طبرستان و توابع آن شده بود. (ابن سعد قرطبی، همان، ج ۱۶، صص ۶۸۲۷-۶۸۲۸)
۴. ابن اسفندیار، همان، ج ۱، ص ۲۷۰.
۵. ابن اسفندیار، همان، ج ۱، ص ۲۷۲.

ناصر، حسن بن قاسم را جهت اخذ بیعت به نزد حکام محلی گیلان و دیلمان فرستاد، اما این ملوک محلی به دلیل نارضایتی قبلی^۱ از ناصر اطروش در خصوص بعضی مسائل مالی، به شرط برکناری ناصر، با حسن بن قاسم بیعت کردند. حسن نیز، علی‌رغم التفات و عنایت ناصر به خود در ترجیح وی بر فرزندانش، با پشتیبانی و بیعت ارباب و اصحاب رویان، گیلان و دیلمان وارد آمل شد و متغیرانه و بی‌اعتنا به ناصر، به مصلی رفت و وی حتی قدم فراتر گذاشت و به حبس ناصر و غارت اموال و املاک او اقدام کرد. بزرگان و اهالی آمل، براساس شناختی که از ناصر داشتند، خیلی زود به نیات و اعمال دور از انصاف حسن پی بردند و به ملامت و مذمت او پرداختند.

همزمان با این نارضایتی‌ها، «لیلی بن ثعمان»^۲ از ساری به آمل آمد و به خانه حسن بن قاسم رفت. او ضمن ملامت حسن، به زور انگشتر وی را گرفت و به عنوان نشانه آزادی ناصر، به نزد قلعه‌دار قلعه لارجان فرستاد. با این حال، ناصر بعد از آزادی، حسن بن قاسم و همه خاطیان را بخشید و حتی با تزویج نوه خود (دختر ابوالحسین احمد) با حسن بن قاسم، وی را به حلقه خانوادگی خود وارد کرد.

پس از این وقایع، ناصر، حسن را به همراه پسر دیگرش ابوالقاسم جعفر، جهت جلوگیری از تعرضات ترکان، به گرگان فرستاد. اما ابوالقاسم به دلیل کینه‌ای که از حسن داشت، او را در مقابل عصیانگری ترکان تنها گذاشت. با این وجود، او به سختی از نبرد با ترکان جان بدر برده، ابتدا به آمل و سپس گیلان رفت.^۳

حسن بن قاسم نیز مانند اسلاف خود، سعی وافری جهت ترویج اندیشه‌های زیدی به عمل آورد. تلاش‌های وی بیشتر بر تأسیس مراکز علمی و مذهبی (نظیر مدارس و مساجد) معطوف بود. وی به سبب درگیری‌های داخلی با مدعیان قدرت در خانواده علویان و نیز سامانیان، شرایط مناسبی برای امور عمرانی، آموزشی و عقیدتی نداشت. براساس گزارش

۱. آملی، تاریخ رویان، ۱۳۱۳، ص ۷۹.

۲. وی از خاندان فرمانروایان دیلم و از عمال و سرکردگان نظامی علویان بود که از سوی ناصر کبیر به حکومت گیلان منصوب شده بود و پس از وی برادرزاده‌اش، سرخاب بن وهسودان (م ۳۱۱ق) و سپس عموزاده‌اش، ماکان بن کاکلی، به سرکردگی سپاه علویان منصوب شدند.

۳. خواندمیر، همان، ج ۲، ص ۴۱۳؛ مدلونگ، همان، صص ۷۱-۷۲.

ابن اسفندیار، حسن بن قاسم چند مدرسه و خانقاه در شهر آمل دایر کرد و به علما، فقها، متکلمان، شعرا و غیره از هر ملیتی احترام فوق العاده می گذاشت.

مهم‌تر از همه، او ضمن احترام و اکرام به صاحبان علم و فضل و خاندان‌های قدیمی، از فضلا و علما خراج و مالیات نمی گرفت. روزهای هفته را براساس مصالح دینی و دنیوی تقسیم کرده بود؛ به طوری که یک روز را به مناظره و حشر و نشر با علما و فقها، یک روز به بررسی احکام و مظالم (شکایات)، روزی را نیز جهت واریسی امور حکومتی و اقطاعات و در نهایت روز جمعه را برای بررسی وضعیت زندانیان و مجرمان پیردازد. او به احدی اجازه تعدی به حقوق رعیت نمی داد و به همین جهت، زمان حکومت وی، مردم در آسایش و امنیت بودند.^۱

اقدامات فرهنگی ناصرالحق

در واقع ناصر کبیر، از برجسته‌ترین دانشمندان و شخصیت‌های علمی تأثیرگذار جهان اسلام، تشیع و ایران است. پدر وی، علی بن حسن، از دانشمندان بنام عصر خود بود که به دلیل تحرکات علمی و مذهبی، در عصر متوکل عباسی به عراق احضار و در «معسکر» اسکان داده شد؛ در این زمان ناصر همراه پدر بود و یقیناً از محضرش بهره برده بود، چنان که بعد از قیام، ناصر کبیر طی نامه‌ای اهداف دعوت خود را امر به معروف و نهی از منکر و احیای آن چه که از کتاب خدا و سنت رسولش، دفن شده بود، معرفی می کند.^۲

همان‌طور که گفته شد، ناصر کبیر با دوران‌دیشی نسبت به انگیزه‌های پسران خود و نیز لیاقت و استعداد‌های سیاسی یکی از سرداران علوی به نام حسن بن قاسم که از شاخهٔ حسنی‌ها بود، وی را به عنوان جانشین‌اش تعیین کرد؛ سپس خود به تقویت و گسترش مکتب علمی مشغول شد. او می دانست دو مرحله تلاش‌اش، جهت مغلوب کردن سامانیان، نتیجه بخش نبود؛ لذا تصمیم به تغییر آئین دیلمی‌ها و گسترش مذهب زیدی در میان آنان گرفت. او با این ابتکار فکری، هم آموزه‌های فرهنگی و فکری خود را در دیلم و گیلان ماندگار

۱. ابن اسفندیار، همان، ج ۱، ص ۲۸۴؛ مرعشی، همان، صص ۳۱۱-۳۱۲.
۲. موسوی‌نژاد، «تبار شناسی ناصر کبیر»، «مجموعه مقالات همایش ناصر کبیر»، ۱۳۹۲، ص ۱۰۱.

کرد و هم پشتوانه نظامی استواری از دیلمیان سلحشور را برای اخراج کامل سامانیان و احیای امارت زیدی طبرستان ترتیب داد.^۱

در خصوص نحوه گسترش مذهب زیدیه در دیلم و گیلان و تأثیرگذاری مستقیم ناصر اطروش در این مناطق، باید اذعان کرد که پیش از تأسیس فرمانروایی علویان طبرستان، اندیشه‌های زیدی از طبرستان به درون دیلمان و سپس گیلان نفوذ کرده بود. در حقیقت، حسن بن زید در آغاز فعالیت سیاسی خود در طبرستان، با مدد نیروی نظامی دیلم و گیل در تأسیس دولت زیدی مذهب و سرکوبی مخالفان خود به توفیقاتی رسیده بود.^۲

اما مادلونگ با اشاره به عدم نفوذ اسلام در بخش وسیعی از دیلمان و گیلان در عصر حسن و محمد بن زید، معتقد است ناصر اطروش بود که توانست با حضور معنوی و خالصانه‌اش در این دو ناحیه، اسلام را در قالب آموزه‌های فقهی و شعائر دینی زیدیه گسترش دهد. او توفیق یافت مذهب و مکتبی را عرضه کند که تا حدود زیادی با اصول و عقاید قاسم بن ابراهیم الرسی تفاوت داشت. در حقیقت، مکتب او شیوه متمایزی بود که وی را به عنوان یک مجتهد شاخص و برجسته اسلام زیدی مطرح کرد و بر همین اساس، مکتب وی «ناصریه» نام گرفت.^۳

بنابراین، اندیشه‌ها و آموزه‌های سیاسی و مذهبی وی در تقابل با اندیشه‌های قاسم رسی (قاسمیّه) قرار گرفت؛^۴ به نظر می‌رسد وی در زمینه مسائل فقهی و مذهبی، برخلاف اندیشه‌های هم‌ولایتی‌های خود، بیشتر تحت تأثیر آموزه‌های فقه امامیه بود.^۵ این اختلافات زمانی شدت گرفت که یحیی الهادی الی الحق و جانشینانش، بعد از موفقیت در استقرار دولت زیدی در یمن، به شدت آموزه‌های فقهی و کلامی قاسم الرسی را ترویج و تبلیغ

۱. مادلونگ، همان، صص ۷۱، ۸۸.

۲. ابن اسفندیار، همان، صص ۲۳۴، ۲۴۲-۲۴۴.

۳. مادلونگ، همان، صص ۱۶۰-۱۶۱.

۴. مادلونگ، «تشیح زیدی و امامی در ایران»، ۱۳۷۲، ص ۱۵۷.

۵. قاسم رسی و نواده‌اش یحیی الهادی و ناصرالحق از منطقه حجاز و شهر مدینه برخاسته بودند؛ اولین بار اندیشه‌های زیدی، از طریق داعیان و نمایندگان قاسم رسی به ایران (به‌ویژه طبرستان) منتقل شد. ناصر نیز در عصر حکومت حسن بن زید به طبرستان آمد و ذریکی از نبردهای محمد بن زید با مخالفانش، در کنار این علوی حضور داشت. سپس به ری و دیلم رفت و به ایجاد پایگاه فرهنگی، علمی و ترویج اندیشه‌های زیدیه در آن منطقه پرداخت.

۶. مادلونگ، همان، ص ۱۵۸.

می‌کردند. از این رو پیروان خَزَری مکتب قاسمیّه، وسوسه شده بودند که در هدایت و رهبری، به امامان زیدیه یمن چشم بدوزند.

بعد از ناصر اطروش، بین فرزندان ناصر و حسن بن قاسم، بر سر دست‌یابی به قدرت در طبرستان، اختلافاتی بروز کرد که به چند درگیری نظامی منجر شد. این منازعات که عملاً میان گیل‌ها و دیلمی‌ها صورت گرفت، از لحاظ مذهبی باعث اختلاف و دو دستگی شد، چرا که دیلمیان به سبب هم‌جواری و به تبعیت از اهالی رویان و طبرستان، طرفدار مکتب و فرقه قاسمیّه شدند؛ ولی گیل‌ها از پیروان مکتب ناصریّه بودند. بنابراین، خیلی زود اختلافات نژادی دیرینه‌ای که میان این دو گروه وجود داشت، تضادهای نژادها را شدیدتر و پیچیده‌تر کرد.

اوج این اختلافات، در میانه قرن چهارم هـ.ق بروز کرد. بدین گونه که در شرایط بغرنج پیش آمده در گیلان و دیلمان و طبرستان، «مانادر جُستانی» از «ابوعبدالله محمد»، برای پذیرش رهبری زیدیه دیلم و گیلان دعوت کرد. در واقع بعد از مرگ ناصر اطروش، وی نخستین علوی بود که از رضایت و حمایت پیروان مکتب قاسمیّه دیلمان و ناصریّه گیلان برخوردار بود. لذا با عنایت به استواری و اعتبار هر دو مکتب، تلاش گسترده‌ای را برای کاهش و حتی حذف اختلافات و تعارضات حادّ میان این دو مکتب به عمل آورد. سرانجام، این کشمکش‌های درون‌گروهی علویان زیدی، زمینه‌های قدرت‌گیری فرماندهان نظامی علویان را از میان دیلمی‌ها و گیل‌ها فراهم کرد. رؤسای نظامی، از ستیز مستمر و مخرب این مکاتب فقهی استفاده برده، به زودی قدرت را از دست علویان خارج کردند. بنابراین چندی نگذشت که از میان این منازعه، دو رهبر دیلمی، به نام‌های «ماکان بن کاکلی» و «أسفار بن شیرویه» به عنوان رقبای اصلی ظهور کردند.

در طول دوره چهارده ساله تسلط سامانیان بر طبرستان، ناصر تنها شخصیتی از علویان بود که برای ایجاد یک نهضت علمی و فرهنگی در کنار فعالیت‌های سیاسی و نظامی تلاش کرد. او سه سال بعد از پیروزی بر سامانیان و احیای مجدد نظام سیاسی علویان طبرستان، در سال ۳۰۴ هـ.ق چشم از جهان فرو بست و در شهر آمل به خاک سپرده شد.

در حقیقت ناصر کبیر به عنوان دانشمندی جامع‌الاطراف در تمامی زمینه‌های علوم دینی، صاحب‌نظر بود. از مهم‌ترین آثار و تألیفات وی به اجمال می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: التفسیر، الحجج الواضحة بالدلائل الراجعة، الامالی فی الحدیث، المغنی، فدک و الخمس، معاذیر بنی‌هاشم، انساب الائمة و موالیدهم، الظلّامة الفاطمیة، الشهداء، الفاظ الناصر، فصاحة ابی‌طالب، الصلاة، الصیام، الرهن، الباهر فی الفقه، الحاصر لفقه الناصر و الموجر فی فقهة^۱.

حسن بن قاسم^۲: داعی صغیر (۳۰۴-۳۱۶ هـ.ق)

ابن اسفندیار او را از جمله سادات نیکوسرشت، عادل و عالم می‌داند که «مردم طبرستان به هیچ عهدی چندان امن و رفاهیت و عدل ندیدند که به ایام او [دیدند] و کفایت و سیاست او بیشتر از جمله سادات بود»^۳.

بعد از رحلت ناصر کبیر (۳۰۴ هـ.ق)، ابوالحسین احمد (پسر ناصر کبیر) برای دلجویی حسن بن قاسم، عده‌ای را به گیلان فرستاد و او را به طبرستان دعوت کرد و حکومت این ولایت را به حسن سپرد.^۴ اما ابوالقاسم جعفر بن الناصر، به این اقدام برادر به شدت اعتراض کرد که این مُلک پدر ماست. چرا به او می‌سپاری؟! ندیدی با پدر چه کرد؟ اما ابوالحسین به حرف‌های برادر توجهی نکرد و به دلیل همین بی‌اعتنایی، ابوالقاسم پیش محمد صعلوک (والی ری) رفت و «تقریر کرد که شعار و علم سیاه کند و سکه و خطبه بنام صاحب خراسان فرماید و او را مدد دهد تا طبرستان را از ایشان بازستاند...»^۵ با هجوم سپاه ابوالقاسم

۱. فلاح، تحلیلی از زندگی ناصر کبیر (با رویکرد اخلاقی - فرهنگی)، مجموعه مقالات همایش بین‌المللی ناصر کبیر، ۱۳۹۲، ص ۱۶۸.

۲. حسن بن قاسم بن حسن بن علی بن عبدالرحمن شجری بن قاسم بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی‌طالب^۲؛ داماد و جانشین ناصر کبیر.

۳. ابن اسفندیار، همان، ج ۱، ص ۲۷۶.

۴. آملی، همان، ص ۸۰؛ خواندمیر، همان، ج ۲، ص ۴۱۳. آملی علت این اقدام ابوالحسین بن ناصر را امامی مذهب بودن وی می‌داند که جهت تبلیغ امام حسن بن قاسم، وی را به ولایت طبرستان دعوت کرد. (همان‌جا)

۵. ابن اسفندیار، همان، ج ۱، صص ۲۷۲-۲۷۷.

به طبرستان، حسن به گیلان پناه برد. در مدت هفت ماه تسلط جعفر بر این ولایت، ظلم و تعدی، مال اندوزی و افراطی گری به نهایت رسید. سرانجام ابوالحسین به جنگ او رفت و غائله را پایان داد.

از طرف دیگر زمانی که سامانیان از تسخیر نیشابور عاجز ماندند، داعی صغیر، لیلی بن نعمان^۱ را مأمور تصرف این شهر کرد. لیلی از سپاه سامانی شکست خورد و خود داعی به گرگان عقب نشست. در راه بازگشت، به توطئه ترور خود پی برد و همه عاملان، از جمله هروسندان بن تیرداد، رئیس گیلان را گردن زد.^۲

از این زمان به بعد داعی در آمل و ابوالحسین ناصر در گرگان، با مدد هم، طبرستان و گرگان را اداره می کردند، تا این که دوباره، ابوالقاسم در گیلان علم حاکمیت برافراشت و جمعی را به دور خود گرد آورد. همزمان در گرگان نیز، ابوالحسین ناصر علیه داعی طغیان کرد و برای جنگ با داعی به آمل آمد اما در نهایت شکست را پذیرفت و با داعی مصالحه کرد. زمانی که داعی صغیر قصد بازگشت به گرگان را داشت، با سپاه سامانی به فرماندهی «الیاس بن الیسع» مواجه شد و آن سپاه را شکست داد؛ اما به زودی سپاه دیگری به رهبری «قراکین ترک»، جهت جبران شکست و تأدیب حکمرانان این خطه اعزام شد. داعی صغیر و ابوالحسین توان رویارویی با این سپاه را نداشتند. در نتیجه به تمیسه عقب نشینی کردند. ابوالحسین به گیلان، نزد برادرش ابوالقاسم جعفر رفت و داعی به اِسْپَهَبْد محمد بن شهریار پناه برد. محمد بن شهریار، داعی را زندانی کرد و قصد داشت او را نزد علی بن وهسودان (والی و نماینده مقتدر عباسی) بفرستد تا وی را به بغداد تحویل دهد اما به دلایلی ضمن انصراف از این تصمیم، داعی را در قلعه الموت حبس کرد.^۳ در غیبت داعی، پسران ناصر

۱. لیلی بن نعمان از خاندان فرمانروایان دیلم بود که ناصر، مقام حکمرانی گیلان را به او سپرده بود. وی در خنثی سازی توطئه حسن بن قاسم، علیه ناصر نقش مؤثری داشت. لیلی بعدها به حکمرانی گرگان رسید و به لقب المؤید لدین الله معروف شد. پس لیلی بن نعمان از سوی حسن بن قاسم، علاوه بر فتح دماوند، به سال ۳۰۸ هـ ق به قصد تصرف نیشابور حرکت کرد، که سرانجام در نبردی با سامانیان، در نزدیکی مرو (به سال ۳۰۹ هجری) کشته شد.

۲. ابن اسفندیار، همان، ج ۱، ص ۲۷۸. قتل هروسندان، زمینه قتل خود داعی را فراهم کرد؛ به نحوی که مرداویش بن زیار، در نبرد میان اسفار و داعی (در حوالی شهر آمل)، به انتقام قتل دایی خود (هروسندان)، با زوبینی، داعی حسن بن قاسم را از پای درآورد.

۳. ابن اسفندیار، همان، ج ۱، ص ۲۸۱.

أطروش با کمک و حمایت دیلمی‌ها و گیل‌ها، دو لشکرکشی سامانی را ناکام گذاشتند و بر دو ولایت طبرستان و گرگان مسلط شدند. در همین زمان داعی از حبس رهایی یافت^۱ و به گیلان رفت. در این جا دو قول وجود دارد: بنا بر قولی پسران ناصر أطروش در گیلان بودند، که به اتفاق هروسندان بن تیرداد به طرف گرگان گریختند^۲؛ و بنا به قول دیگر، در گرگان بودند که داعی حسن بن قاسم با همراهی عدهٔ کثیری از دیلمی‌ها و گیل‌ها به طبرستان آمد. او در بی‌خبری پسران ناصر أطروش، تا حوالی مرز گرگان رسید. اخبار آزادی و حملهٔ داعی باعث هراس، پراکندگی و گریز آنان شد. لذا داعی به ابوالحسین بن ناصر پیغام داد: «من مطیع و خدمتکار توأم، مهتر و متصدی و پادشاه تویی. ولایت از آن پدر شماست. برادرت، ابوالقاسم ناصر با من خصومت می‌کند، من نیز به جواب او مشغولم ...»^۳

پس از این وقایع، داعی حسن بن قاسم و ابوالحسین بن ناصر، با همکاری هم توانستند حملهٔ آل سیمجور خراسان را دفع کنند و پایه‌های حاکمیت‌شان را به ترتیب در آمل و گرگان مستحکم‌تر نمایند. مدتی بعد برادران، بنای مخالفت با داعی گذاشتند و با ماکان بن کاکی دیلمی، علی بن خورشید و اسفار بن شیرویه دیلمی، برای نابودی داعی هم‌پیمان شدند.^۴ در این حال، داعی به کوهستان‌های جنوبی طبرستان گریخت. پس از مرگ ابوالحسین ناصر در ۲۹ رجب ۳۱۱ هـ ق حاکمیت طبرستان ابتدا به برادرش ابوالقاسم و پس از مرگ او به ابوعلی الناصر محمد بن احمد بن حسن (برادرزاده ابوالقاسم) رسید. در این میان دختر ماکان (والی گرگان) در حرم‌سرای ابوالقاسم جعفر، پسری به نام اسمعیل بن ابوالقاسم داشت. لذا ماکان به همراهی حسن فیروزان به آمل آمد و اسمعیل را به حکومت نشاند و ابوعلی را به نزد برادر خود، علی بن حسین کاکی، در گرگان فرستاد. تا این که ابوعلی، بر علی کاکی تاخت و حاکم گرگان شد و سپس بر طبرستان نیز تسلط یافت.^۵

بعد از مرگ ابوعلی، اهالی طبرستان با برادرش ابوجعفر حسن بن ابوالحسین احمد

۱. اولیاءالله آملی، علت این آزادی را قتل ناگهانی علی بن وهسودان می‌داند. (آملی، همان، ص ۸۱)
۲. خواندمیر، همان، ج ۲، ص ۴۱۴.
۳. ابن‌اسفندیار، همان، ج ۱، ص ۲۸۳؛ آملی، همان، ص ۸۱، خواندمیر، همان، ج ۲، ص ۴۱۴.
۴. ابن‌اسفندیار، همان، ج ۱، ص ۲۸۵.
۵. خواندمیر، همان، ج ۲، ص ۴۱۴.

(ملقب به صاحب قَلَنْسُوه^۱) بیعت کردند.^۲ در این زمان ماکان (در رویان) با داعی حسن بن قاسم، برای مقابله با ابوجعفر، هم‌پیمان شد و عزم آمل کرد. در این شرایط، اِسْپَهَبْدان طبرستان با هدف کمک به ابوجعفر عزم نبرد کردند. داعی در مقابل این نیروی عظیم شکست خورد و به هنگام فرار به دست مُرداویج بن زیار (خواهرزاده هروسندان) کشته شد. با مرگِ حسن بن قاسم، سلطهٔ ضعیف علویان در طبرستان ادامه یافت؛ اما اوضاع آنان چندان مناسب نبود. سامانیان بار دیگر بر طبرستان، گرگان، دماوند و ری تا حدود قم، تسلط پیدا کردند و به نصب حکام خود در شهرها و نواحی پرداختند.^۳

دورهٔ دوم: تشنّت و پراکندگی (از سال ۳۱۶ ه‍.ق تا اوایل قرن هشتم هجری)

پس از مرگ داعی صغیر، زیدیان شمال ایران جز در مقاطعی کوتاه، موفق به برپایی دولتی مقتدر، سازمان‌یافته و گسترده در طبرستان، گیلان و دیلمان نشدند. از این زمان به بعد، حوزهٔ نفوذ سیاسی زیدیه، به مناطق غرب طبرستان و بیشتر شرق گیلان و منطقهٔ دیلمان محدود شد. به طوری که شهر هوسم در حدّ فاصل سرزمین گیلان و دیلم، مرکز نفوذ و فعالیت زیدیان بود.

در این عصر نسبتاً طولانی، رهبران و ائمهٔ زیدی با حوزهٔ نفوذ محدود، اما به‌صورت متقارن و هم‌زمان، در مناطق مذکور حضور سیاسی داشتند. اولیاءالله آملی، علل افول اندیشه‌های زیدی و دولت‌های زیدی طبرستان را فاصله گرفتن داعیان علوی از راه و روش آباء و اجدادی خود می‌داند. او می‌نویسد: «... سادات به هم برآمدند و در هر چند ماه و سال در گیلان و دیلمان خروج می‌کردند الا در مازندران و رویان که ایشان را نمی‌گذاشتند؛ زیرا ایشان قانون آباء و اجداد خود را از صلاح مسلمانی ترک کرده بودند و ملوک و اِسْپَهَبْدان ایشان را نامعتقد شده بودند و سادات ضعیف شدند... چون سادات نه بر وجه صلاح می‌رفتند، اعتقاد مردم در حق ایشان فاسد شد.»^۴

۱. قَلَنْسُوه نوعی کلاه بود که علویان پس از رسیدن به قدرت بر سر می‌گذاشتند.

۲. ابن اسفندیار، همان، ج ۱، ص ۲۸۹.

۳. ابن اسفندیار، همان، ج ۱، ص ۲۹۲.

۴. آملی، اولیاءالله، تاریخ رویان، ۱۳۱۳، ص ۸۳.

وی اشاره دارد که یکی از سادات، درخواستی را با پافشاری زیاد از یکی از ملوک رویان مطرح کرد؛ ولی اجابت نشد. به ملک گفت: نیاکان شما با تعهد جان و مال خود، امامت و پیشوایی پدران ما را پذیرفتند؛ اما چرا شما امروز یک حاجت و درخواست کوچک ما را پاسخ نمی‌دهید؟ ملک گفت: شما راست می‌گویید، پدران ما در عصر جاهلیت و کفر خود، دعوت و طریقت صحیح پدران شما را که اصل اسلام و دین بود، با عقل و منطق خود پذیرفتند و بر عقاید باطل خود ترجیح دادند اما امروز که شما مدعی انتساب به آل محمد^(ص) هستید، روش سابق پدران ما را پیش گرفتید و ما روش عدل و انصاف و راستی پدران شما اختیار کردیم. پس از این به بعد، شما باید از ما پیروی کنید؛ چرا که ما از اسلام پیروی کردیم، نه از پدران شما.^۱ به نظر می‌رسد مجموعه‌ای از عوامل درونی و بیرونی در ضعف و انحطاط زود هنگام حکومت زیدیان در طبرستان نقش داشت. شاید مهم‌ترین عامل درونی، ظهور مدعیان حکومت و رقابت‌های آنان بود. هر یک از مدعیان، با اعتقاد کامل به شایستگی خود، مردم را به امامت خود دعوت کرده؛ در عین حال با همدیگر به صورت مسلحانه نزاع می‌کردند. این در شرایطی بود که فضای جامعه گنجایش درگیری‌های مستمر و خانمان‌سوز را نداشت. بعد از حکومت داعی صغیر، مدعیان بسیاری از میان علویان، خود را شایسته حکومت می‌دانستند. ما این روحیه را پس از فوت ناصر کبیر، در میان فرزندان او در مقابل حسن بن قاسم شاهد بودیم. مسلم است که در این میان، سامانیان از منازعات و دسته‌بندی‌های زیدیان، بهره‌برداری می‌کردند.

عامل دیگر، تلاش گسترده علویان برای گسترش حاکمیت بدون حد و مرز در خارج از منطقه طبرستان، به‌ویژه در آن سوی جبال البرز (ری، قزوین، زنجان، ابهر و همدان و ...) بود. نفوذ داعیان علوی و سپاه آنان در حاشیه تجرد ایران (دامنه‌های جنوبی البرز)، حساسیت و نگرانی خلفای بغداد و دولت‌های دست‌نشانده آنان را دو چندان می‌کرد. به گونه‌ای که مشغله اصلی نماینده علویان در قزوین و زنجان، مقابله با تهاجمات سپاه خلیفه بود.^۲ بر همین اساس، خلفای عباسی، اولین و مهم‌ترین وظایف دولت‌های دست‌نشانده خود (طاهریان،

۱. آملی، همان، ص ۸۴.

۲. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ۱۴۲۳ق، ص ۵۵۸.

صفاریان، سامانیان و ...) را در قبال اعطای عنوان و نشان، مبارزه با علویان طبرستان تعیین کردند. چنان که امیر اسماعیل سامانی، به تحریک معتضد عباسی، محمد بن هارون را به نبرد با ناصر اطروش گسیل کرد.^۱ در عصر حکومت حسن بن قاسم (داعی صغیر) نیز، مصالحه داعی با امیر نصر سامانی، عصبانیت و انتقاد شدید خلیفه عباسی را به دنبال داشت.

بنابراین، عملیات برون مرزی علویان عکس العمل منفی دشمنان آنان را در پی داشت. به نظر می‌رسد اغلب داعیان که در نواحی گیلان و دیلمان آغاز به دعوت کردند، از نوادگان ناصر کبیر (منتسب به مکتب ناصریه) و امامانی از شاخه‌های سادات حسنی و حسینی (منتسب به مکتب قاسمیه و هادویه) بودند. این اتساع‌ها و وابستگی‌ها به دو مکتب متمایز نیز، بیانگر اوضاع آشفته و متشنج سیاسی، اجتماعی و مذهبی عرب طبرستان و شرق گیلان در این دوره است.^۲

از ائمه زیدی شاخص در این دوره، به اختصار می‌توان به شخصیت‌های زیر اشاره کرد:

- الثائر فی الله ابوالفضل جعفر بن محمد حسینی (۳۲۰-۳۵۰ هـ ق) - ابوعبدالله مهدی محمد بن حسن بن قاسم (از فرزندان داعی صغیر)؛ وی در طول دوره ۳۵۰-۳۶۰ هـ ق از رقبای نوادگان ناصر کبیر بود. - المؤید بالله احمد بن حسین هارونی حسنی (۳۸۰-۴۱۱ هـ ق)^۳، وی به اتفاق برادرش ابوطالب هارونی از ائمه بزرگ زیدیه شمال بود. - حسین ناصر از نوادگان ناصر (۴۳۲-۴۷۲ هـ ق) - هادی حقیقی، از نوادگان امام زین العابدین^(ع) (۴۷۲-۴۹۰ هـ ق) در نواحی رُستمدار و دیلم؛ وی معاصر با اسماعیلیه الموت بود.

براساس نظر دکتر سید علی موسوی نژاد، در قرن ششم هجری و حداقل در سه مقطع، زیدیان ایران و یمن، رهبری واحدی را پذیرفته و به آن‌ها اقتدا می‌کردند:

(۱) پذیرفتن رهبری امامان زیدیه شمال ایران، ابوطالب اخیریحیی بن احمد بن حسین هارونی (۵۲۰ هـ ق) در یمن. امامت او گستره وسیعی از شمال ایران و حتی حجاز و یمن را پوشش می‌داد. وی مناسبات خصمانه با اسماعیلیان داشت.

۱. خواندمیر، تاریخ حبیب السیر، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۴۱۱.

۲. مادلونگ، تشیع امامی ...، ۱۳۷۲، ص ۱۵۸.

۳. واسعی یمانی، تاریخ الیمن، ۱۳۴۶ هـ ق، صص ۲۶-۲۷.

۲) پذیرش و تبلیغ دعوت امام زیدی یمن، متوکل علی الله احمد بن سلیمان (۵۶۶ق) در شمال ایران.
۳) پذیرش دعوت منصور بالله عبدالله بن حمزه (۶۱۴ هـ ق) امام یمنی، از سوی زیدیان شمال ایران. ^۱ نسب وی به قاسم بن ابراهیم رسی می‌رسد؛ زیدیان یمن امامت وی را که یقیناً به سبب احاطه‌اش بر علوم دینی و تبحر خاص در گردآوری کتب کلامی معتزلی و شرح و تفسیر آن‌ها مربوط می‌شد، پذیرفته بودند.^۲

دوره سوم: از اوایل قرن هفتم تا اواسط قرن هشتم هجری

این دوره از دهه اول قرن هفتم آغاز و تا نیمه‌های قرن هشتم هجری ادامه داشت. در این دوره حرکت سادات زیدی آل کیا، همچنان به صورت قبل ادامه داشت.

دوره چهارم: از ۷۶۰ هـ ق تا قرن دهم هجری

این دوره از اواسط قرن هشتم هجری، همزمان با قیام سادات امامی مذهب مرعشی در مازندران و تحرکات سیاسی سادات زیدی مذهب آل کیا در گیلان (شرق سفیدرود و غرب مازندران) آغاز می‌شود. در عصر شاه طهماسب صفوی، کاییان جهت استمرار حاکمیت خود، مرحله گذار از مذهب زیدی به تشیع اثنی عشری را آغاز کردند.^۳
در اواخر این عصر، همزمان با خاصه شدن^۴ ممالک گیلان و مازندران از اواسط عصر

۱. موسوی نژاد، «زیدیان شمال ایران در قرن هشتم...»، ۱۳۸۷، ص ۱۱۸.

۲. رحمتی، «میراث فرهنگی زیدیان...»، ۱۳۸۸، ص ۹۶.

۳. شوشتری، مجالس المومنین، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۳۷۸. وی در خصوص عملکرد کارکیا سلطان احمد بن کارکیا، می‌نویسد: «مذهب زیدیه جارودیه که مذهب قدیم اهل گیلان بود، به مذهب اثنی عشریه انتقال نمود...» (همان‌جا).

۴. ایالات خاصه به ایالاتی گفته می‌شد که در آغاز به دلیل نزدیکی به پایتخت، از طرف وکیل یا نماینده شاه با عنوان وزیر اداره می‌شد و همه درآمد آن نیز به دربار ارسال می‌شد اما اواسط این عصر، به‌ویژه از عصر شاه عباس بزرگ، جهت افزایش درآمد شاه و کاستن نیروی نظامی سران قزلباش، اغلب ایالات دوردست نیز از قالب «ممالک» به صورت ایالات «خاصه» درآمدند. (رش: غفاری فرد، عباس قلی، تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوران صفویه، تهران: سمت، ۱۳۸۱، صص ۲۸۵-۲۸۶).

صفوی (۹۰۷-۱۱۳۵ هـ ق / ۱۵۰۱-۱۷۲۲ م) به‌ویژه عصر شاه عباس اول (۹۹۶-۱۰۳۸ هـ ق) و نیز برچیده شدن حکومت‌های محلی نظیر کیابیان گیلان (۷۶۹-۱۰۰۰ هـ ق / ۱۳۸۹-۱۵۹۲ م) و مرعشیان مازندران (۷۶۰-۹۹۰ هـ ق / ۱۳۵۹-۱۵۸۲ م)^۱ گرایش و تعصب شدید آنان به تشیع امامی، به تدریج موجب شد که زبیده از گستره جغرافیایی شمال ایران رخت بر بندد. در نتیجه اهالی این ایالات به تدریج به سایر مذاهب، به‌ویژه امامیه گرویدند.

روابط دولت‌های محلی با علویان زیدی طبرستان

ویژگی‌های جغرافیایی بخش‌های جنوبی دریای خزر، مناطقی مجزا از هم، با مرزهای طبیعی کوهستانی یا آبی در دشت ایجاد کرد که محل استقرار حکومت‌های مستقل در دوره‌های مختلف تاریخی شد. شرایط مزبور نوعی بی‌نیازی و روحیه استقلال‌گرا، سلحشوری و عدم انقیاد از قدرت‌های بیگانه را به بومیان، متنفذان و حاکمان محلی بخشید. از قرن دوم تا هفتم هجری، این منطقه، مأمّن حکومت‌های محلی متعددی بود؛ که مهم‌ترین آن‌ها باوندیان و پادوسبانیان، جُستانیان بودند. ویژگی مشترک همه این دولت‌ها، اصل و نسب ایرانی و تلاش برای حفظ موجودیت سیاسی و اجتماعی خود در جغرافیای سیاسی جهان اسلام بود.^۲

از زمانی که علویان در مناطق جدید با جدیت به تأسیس دولتی مستقل و گسترش مذهب زیدی همت گماشتند، فعالیت‌های آنان به ناچار با منافع دولت‌ها و حکومت‌های محلی در تضاد قرار گرفت. لذا حکومت‌های محلی گیلان و دیلمان و طبرستان، در پی تأمین و حفظ منابع قدرت خود در نقطه مقابل یا در کنار حکومت تازه تأسیس علویان طبرستان قرار گرفتند. بنابراین برای تحقق این اهداف، حکومت‌هایی چون باوندیان، پادوسبانیان و جستانیان در مقابل علویان طبرستان به عنوان مرجع قدرت نوار ساحلی دریای مازندران، به ترتیب رفتارهایی چون تقابل، دوگانگی و هم‌سویی و همراهی را از خود بروز دادند. به نحوی

۱. دودمانی شیعی مذهب بودند که در قرن هشتم هجری در مازندران حکومت داشتند. سید قوام الدین بن عبدالله مرعشی با قیام علیه حاکمیت خاندان محلی چلاویان، این دولت را تأسیس کرد.
۲. طبری، همان، ج ۱۴، ص ۶۱۳۷؛ ابن‌اسفندیار، همان، ج ۱، صص ۲۲۸-۲۲۹.

که باوندیان در تقابل آشکار با علویان زیدی، منابع قدرت، مشروعیت و مقبولیت خود را حفظ کردند. پادوسبانون در راستای منافع خود در آغاز، سیاست هم‌گامی و سپس تقابل را پیش گرفتند؛ جستانیان نیز جهت حفظ حاکمیت خود و حتی کسب موفقیت‌های جدید در طبرستان، سیاست هم‌گامی و هم‌پویی و مدتی نیز تقابل را پیشه خود ساختند. بدین ترتیب، شکل‌هایی از تقابل، تساهل و تجانس میان حکومت‌های محلی منطقه با علویان پدید آمد.

باوندیان و علویان

طبرستانی‌ها بعد از حملات اعراب و ترکان، به قدرت باؤ پسر شاپور پناه بردند که در آتشکده کوسان مجاور شده بود. ابن اسفندیار گزارش می‌دهد: «اهل طبرستان از زحمت و صدمه ستوه شدند و اتفاق کردند که اول ما را پادشاهی بزرگ قدر باید تا همه منقاد او شویم و از خدمت او عیب و عار نداریم؛ گفتند جز باؤ این کار را نشاید. پیش او رفتند و ماجرای او را گفته و بعد از الحاح بسیار، بدان شرط قبول کرد که مردان ولایت و زنان به بندگی او را خط دهند و حکم بر اموال ایشان و دماغ نافذ باشد...»^۱

این گونه شد که باوندیان (۴۵ - ۴۱۹ هـ ق) در نواحی کوهستانی طبرستان و در مناطق سوادکوه و دودانگه شناخته شدند. ظهیرالدین مرعشی عقیده دارد که با وجود حضور و غلبه نواب خلفا، سادات، آل ظاهر، آل سامان، ملوک دیلم و اتراک خوارزمشاهی در طبرستان، همیشه آل باوند و گاوباره در کوهستان، تصرف مالکانه داشتند.^۲ آن‌ها از همان آغاز، با آل قارن رقابت شدیدی داشته و تنها در عصر هجوم اعراب به این مناطق، با هم در یک جبهه قرار گرفتند و متحد شدند. باوندیان با مشاهده ضعف عباسیان و عمال آنان، مخالفت خود را بروز دادند؛ چنان که سرخاب دوم در سال ۱۴۲ هـ ق در مقابل سپاه عباسی ایستادگی کرد.^۳

۱. ابن اسفندیار، همان، ج ۱، ص ۱۵۵.

۲. مرعشی، سیدظهیرالدین، تاریخ طبرستان، ۱۳۶۳، ص ۳۱۷.

۳. طبری، همان، ج ۱۱، صص ۳۷۳۶، ۴۷۳۷.

پس از آن شروین بن سُرخاب، اعراب را از طبرستان اخراج کرد.^۱ بنابراین، این سلسله در جهت حفظ قلمروی وسیع و تداوم اقتدار سیاسی خود و نیز جلوگیری از نفوذ فکری و ارضی علویان، در نقطه مقابل علویان زیدی قرار گرفت و بیشترین درگیری را با آنان داشت.^۲

چنان که رستم بن سُرخاب، نواده اِسْپَهَبَدِ قارن (که خود را ملک الجبال نیز می خواند)، مثل نیایش به ظاهر خود را دوست و همراه داعی کبیر می دانست ولی در باطن، با دشمنان وی همراه بود. او زمانی که داعی، دست و پای هزار مرد دیلمی را به واسطه بدسیرتی برید، به گریختگان دیلمی پناه داد و دست آنان را برای غارت و چپاول در حاشیه قلمرو علویان باز گذاشت.^۳

باوندیان در طول حاکمیت خود، با سه گروه از مخالفان علویان زیدی یعنی سرداران عباسی، مخالفان محلی علویان و شاخه‌ای از علویان زیدی که در نقطه مقابل علویان حرکت و فعالیت می کردند، به طور جدی تعامل داشتند. همکاری آنان در کنار عباسیان، با سلیمان بن عبدالله بن طاهر (در مقابل حسن بن زید)، رافع بن هرثمه (در مقابل محمد بن زید)، اسماعیل بن احمد سامانی (در مقابل ناصر کبیر) و ابوجعفر زیدی (در مقابل حسن بن قاسم)، نمود پیدا کرد. همچنین در همیاری با زیدیان مخالف علویان زیدی، باید به دوستی باوندیان با سید حسن عقیقی (نائب داعی در ساری)، سید ابوالحسن (داماد داعی) و ابوجعفر (صاحب قَلْنَسُوه) اشاره کرد.^۴

می بینیم که باوندیان در طول دوره علویان، عاملان اصلی فتنه طبرستان بودند. حسن بن قاسم و ابوالحسین بن ناصر اطروش، بعد از نزاعی در طبرستان، در گرگان مصالحه کردند که اِسْپَهَبَدان کوهستان‌های طبرستان، شروین و شهریار را نابود کنند؛ چراکه به اشاره ابن اسفندیار «فتنه طبرستان همیشه از ایشان بوده و هست...»^۵.

۱. ابن اسفندیار، همان، ج ۲، ص ۲۰.
۲. ابن اسفندیار، همان، ج ۱، ص ۲۳۱؛ آملی، همان، ص ۶۷.
۳. ابن اسفندیار، همان، ج ۲، ص ۲۱.
۴. آملی، همان، صص ۷۱-۷۴. محمد ابو جعفر صاحب قَلْنَسُوه بن ابوالحسن احمد بن حسن ناصر کبیر بن علی
۵. ابن اسفندیار، همان، ج ۱، صص ۲۸۰-۲۸۱.

بنابراین تقابل آل باوند با علویان ریشه در دو عامل داشته است؛ اولاً دشمنی علویان با خلافت عباسی، با سیاست آنان، که همکاری و تعامل با بغداد را در رأس برنامه‌های سیاسی خود قرار داده بودند، منافات داشت. ثانیاً تشکیل حکومت علویان در محدوده جغرافیایی حکومت باوندیان، حاکمیت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی آنان را تهدید می‌کرد. لذا حاکمان علوی در طول دوران حکومت خود، با این مشکل دست و پنجه نرم می‌کردند و البته موفق شدند از راه نظامی، تصرف و تحمیل باج و خراج، آنان را مطیع خود سازند.

پادوسبانان و علویان طبرستان

همان‌طور که قبلاً گفته شد، پادوسبانان یا گاوبارگان پادوسبانی، یکی از شاخه‌های ساسانیان بودند که پس از حاکمیت اعراب مسلمان بر ایران، با کسب مشروعیت خویش^۱ از طریق انتساب به خاندان حکومت‌گر ساسانی، به شکل سنتی در منطقه رویان، رستمدار، نور، کجور و قسمتی‌هایی از لاریجان حاکمیت یافتند. اینان در عصر اسلامی نیز، حضور خود را در صحنه سیاسی طبرستان تداوم بخشیدند.

آغاز حکومت این سلسله محلی، از عصر قدرت‌یابی گیل بن گیلانشاه (گیل گاوباره) در طبرستان و رویان و گیلان بود. دو پسر گیل به نام‌های دابویه و پادوسبان، به ترتیب در گیلان و طبرستان مستقر شدند و سلسله‌های گاوبارگان دابویی و پادوسبانان را بنیاد نهادند. بعد از استقرار اعراب در ناحیه خزر، پادوسبانان به واسطه نفوذ سیاسی و اجتماعی سابق خود، به حاکمان صاحب نفوذی تبدیل شدند. همین موقعیت، سبب حمایت گسترده آنان از نهضت علویان در نیمه دوم قرن سوم هـ.ق شد. البته با وجود درگیری‌های گاه‌به‌گاه آنان با والیان عرب، خلفای عباسی نیز جهت تسلط بیشتر بر مناطق غربی طبرستان، حاکمیت آنان را به رسمیت شناختند.

زرین کوب علت استقبال پادوسبانان از داعیان علوی را دوستی و قرابت اهالی رویان و کلار با طوایف گیل و دیلم می‌داند؛ چرا که گروه اخیر، دعوت علویان را مدت‌ها

۱. زرین کوب، همان، ج ۲، ص ۳۸۰.

قبل پذیرفته بودند.^۱

اما روند تعامل پایدار نبود و به زودی اینان علاوه بر تفاوت‌های اعتقادی با علویان، دریافتند که همراهی با این گروه تازه‌وارد، همه اهداف آنان را در بازیابی اقتدار سابق تأمین نمی‌کند؛ لذا در دوره‌های بعدی، به کشمکش و مقابله با علویان پرداختند؛ چنان که در آغاز حمله یعقوب لیث صفاری به این خطه، با وعده و وعید او مبنی بر واگذاری حکومت طبرستان، پادوسبانیان یکپارچه در مقابل علویان قرار گرفتند.

به هر حال این همراهی‌ها با نمایندگان دولت سامانی، زمینه‌های فترت چهارده ساله علویان را بعد از کشته‌شدن محمد بن زید علوی تا آغاز فعالیت سیاسی ناصر کبیر رقم زد. بعد از استقرار حکومت ناصر اطروش، پادوسبانیان، سیاست هم‌سویی با خلفای عباسی و مقابله با علویان را در پیش گرفتند.

این خاندان گاهی در جهت مخالفت با علویان، با زیدیان مخالف علویان نیز همراه می‌شدند. برای مثال فرزندان ناصر اطروش را در مقابل جانشین وی (حسن بن قاسم)، تحریک و حمایت می‌کردند^۲ اما در واپسین سال‌های حکومت علویان، پادوسبانیان در جهت مقابله با قدرت‌گیری باوندیان (به‌ویژه شهریار باوندی) و نیز حفظ حاکمیت خود، از ابوالفضل الثائر بالله علوی جهت به دست گرفتن قدرت دعوت کردند.^۳

بنابراین پادوسبانیان، تداوم قدرت سیاسی خود را در آغاز، از طریق عبدالله و نداد امید و با شیوه هم‌سویی و هم‌گامی با علویان تجربه کردند؛ اما جانشینان عبدالله از طریق همکاری با یعقوب لیث صفاری، رافع بن هرثمه و محمد بن هارون، شیوه مقابله با علویان را پیش گرفتند.

جستانیان و علویان

جُستانیان یا آل جُستان، یکی از سلاله‌های محلی در منطقه کوهستانی دیلم بودند که از

۱. زرین کوب، تاریخ مردم ایران، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۳۸۲-۳۸۳.

۲. آملی، همان، صص ۸۲-۸۳.

۳. ابن اسفندیار، همان، ج ۱، ص ۳۰۰؛ آملی، همان، صص ۸۳-۸۴.

اواخر قرن دوم هـ ق تا اوایل قرن پنجم هـ ق حیات سیاسی داشتند. آن‌ها به علویانی که از طرف خلفا و عمال عباسی تعقیب می‌شدند، پناه می‌دادند؛ برای مثال، اینان به یحیی بن عبدالله حسنی که علیه هارون عباسی شورش کرده بود، پناه دادند.^۱

به طور کلی منطقه کوهستانی و صعب‌العبور دیلم، به واسطه شرایط خاص طبیعی‌اش، سادات علوی را به طرف خود جذب می‌کرد. به سبب اقامت طولانی مدت این گروه در دیلمان، بذر حُب اسلام نبوی و تشیع علوی و همچنین نفرت از عباسیان و عمال ظالم آنان در میان گروه‌های مختلف اجتماعی، به‌ویژه حاکمان جستانی کاشته شد. همین تلاش‌های سیاسی و فرهنگی، زمینه شکل‌گیری نهضت علویان و همراهی مردم و حکام محلی با داعیان علوی را مهیا ساخت؛^۲ به گونه‌ای که این شرایط در درازمدت، بستر را برای بارور شدن اندیشه‌های زیدی، اسماعیلی، شیعی و ظهور سلاله‌های شیعی نظیر آل بویه و آل زیار فراهم کرد.

در مجموع جستانیان را باید از دولت‌های محلی همگام و همسو با علویان زیدی طبرستان به حساب آورد. همان‌گونه که در پیش‌تر گفته شد، اینان از اولین یاری‌کنندگان یحیی بن عبدالله حسنی بودند. این امارت محلی جز در اواخر حیات سیاسی خود که به علت وابستگی علی بن وهسودان به دربار عباسی، روابط متغیری با علویان داشتند، تقریباً همیشه به تعامل مثبت و مؤثر با علویان می‌پرداخت.

حضور یک دوره چهارده ساله ناصر اطروش در منطقه دیلم و جدیت وی برای گسترش تفکر و دعوت زیدی در آن منطقه، از یک طرف به جستانیان مشروعیت بخشید و از طرف دیگر سرنوشت آنان را به علویان پیوند زد. قدرت گسترده ناصر در قلمرو وسیعی از طبرستان و دیلمان و گیلان، حاکمان محلی از جمله جستانیان را در اواخر حکومت‌شان به هراس افکند. آن‌ها به بهانه اجرا نشدن تعهدات مالی از سوی ناصر، با حسن بن قاسم همراه شده و او را علیه ناصر شوراندند.^۳ در نهایت، سلسله جستانیان به دست آل مسافر^۴ ساقط شد.

۱. مستوفی قزوینی، همان، ص ۳۰۴؛ مادلونگ، اخبار ائمه الزیدیه، ۱۹۸۷م، صص ۵۷-۶۰.

۲. مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۷۴۴.

۳. آملی، همان، صص ۷۲-۷۳.

۴. این سلسله، یک شاخه فرعی، (و رقیب آل جستان در ناحیه طارم) حدود قزوین و سفیدرود بود که به وسیله محمد بن مسافر دیلمی تأسیس و به نام کنگریان یا مسافریان خوانده می‌شد.

دوره حاکمیت زیدیه در یمن دوره اول: از آغاز تا قرن پنجم هجری (عصر اضطراب و استقرار سیاسی)

یحیی الهادی در طبرستان

یحیی الهادی^۱ زمانی که در سن هفده سالگی به درجه اجتهاد رسید، تصمیم گرفت با بهره‌گیری از ضعف، سستی و نابسامانی حاکم بر خلافت عباسی، مردم را به امامت خود دعوت کند؛ به همین سبب به تأسی از نیای خود، پیش از اولین سفرش به یمن (۲۸۰ق)^۲، راهی شمال ایران (طبرستان) شد.^۳

او به همراه عموها و عموزادگان و گروهی از حامیان و دوست‌داران خود، وارد آمل (مرکز طبرستان) شد و مورد استقبال گرم و پرشور اهالی این شهر قرار گرفت و با همراهان‌اش در مسافرخانه‌ای ساکن شد. استقبال مردم به حدی بود که به سبب تجمع زیاد در داخل و پشت‌بام مسافرخانه، سقف آن در حال فروریختن بود.^۴ محمد بن زید علوی، حاکم وقت طبرستان، با مشاهده و درک احترام فوق‌العاده مردم و نیز پدر و عموها به یحیی، گفت: «انسانی مورد تعظیم پدر و عموهایش قرار نمی‌گیرد، مگر این که امام باشد.»^۵ محمد بن زید، از وزیر خود، حسن بن هشام خواست طی نامه‌ای از یحیی و گروه‌اش بخواهد به سرعت طبرستان را ترک کنند. لذا حسن بن هشام، به یحیی نوشت:

«فعالیت‌های شما در طبرستان، باعث می‌شود که روابط شما با پسرعموی‌تان تیره شود.»^۶

۱. یحیی بن حسین بن قاسم بن ابراهیم بن اسماعیل بن ابراهیم بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب^(ع).

تولد در سال ۲۴۵هـ ق در مدینه، خروج ۲۸۰هـ ق و وفات سال ۲۹۸ ق.

۲. موسوی‌نژاد، پیدایش و تطور دولت زیدیه یمن، ۱۳۸۹، ص ۲۳۱.

۳. هارونی، الافادة...، ۱۴۱۷ق، ص ۴۳۱.

۴. حسنی، همان، ص ۸۶۵.

۵. هارونی، همان‌جا.

۶. شامی، فضیلت، تاریخ زیدیه...، ۱۳۶۷، ص ۲۳۱؛ به نقل از نسخه خطی «قرة العیون فی تاریخ الیمن» اثر نورالدین محمد بن علی بن محمد شیبانی دیبع، واقع در کتابخانه «المتحف العراقی» با شماره

۱۷۵۰ در بخش تاریخ.

به دنبال این تهدیدها، یحیی و همراهانش با بر جای نهادن وسایل شخصی خود، به سرعت آمل را ترك کردند.^۱

انگیزه واقعی این سفر برای ما روشن نیست اما احتمال می رود برای ایجاد نهضتی در این نواحی یا تنها برای تدارک نیرو جهت برپایی قیامی در حجاز و یمن بوده باشد. به هر حال با وجود مخالفت جدی محمد بن زید علوی نسبت به حضور گروه یحیی بن حسین در نواحی شمالی ایران، نتیجه مستقیم این سفر این بود که وی با پروان و حامیان نیای خود در صفحات شمالی ایران به ویژه دیلم و طبرستان ارتباط برقرار کرد.^۲ در میان آن‌ها، حامیان مخلص و استواری یافت که حدود پنجاه نفر از آن‌ها با وجود حمایت از حسن بن زید علوی، در عصر ورود و حضور یحیی در یمن و در بحبوحه درگیری‌های او و نبردش با مردم «حیوان» با تحمل مشقات یک سفر طولانی به جنوب عربستان، در شهر صعده به یحیی پیوستند.^۳ با ورود آن‌ها، کفه ترازو در نبردهای داخلی با سران و منتقدان سرکش، به نفع یحیی سنگین تر شد و طبری‌ها با خلوص نیت و ایمان و شجاعت استوار، در قلب سپاه یحیی الهادی جای گرفتند. آن‌ها به طور مستقیم در پایه‌ریزی و استحکام دولت علویان زیدی یمن نقش آفرینی کردند.^۴ در واقع یحیی از شجاعت، ایمان، اخلاص و تجربه مبارزاتی و انقلابی طبریون^۵ استفاده بهینه کرد و توانست با کمک‌های بی دریغ این تازه‌واردان پرشور، ضمن تأسیس دولت زیدیه یمن، قدرت و سلطه خود را تا منطقه عدن گسترش دهد.^۶

به مناسبت حضور و اقامت طبری‌های حامی یحیی در این شهر، محله زندگی آن‌ها، همچنان به محله‌ی «طبری‌ها» معروف است و گورستان این جمعیت در جوار آرامگاه و

۱. هارونی، همان‌جا.

۲. حسنی، المصابیح، ۱۴۲۲، ص ۵۶۴؛ شوقی، الحیاة السیاسیة و الفکریة الزیدیة، ۲۰۰۰ م، ص ۴۴۱.

۳. عباسی العلوی، سیرة الهادی...، ۱۴۰۱ هـ.ق، ص ۲۵۵؛ مطاع، تاریخ الیمن الاسلامی، ۱۴۰۷ هـ.ق، ص ۹۴.

۴. مطاع، همان، ص ۲۰۵. مسلم است که این سفر تبلیغی یحیی به شمال ایران، نتیجه تبلیغات قاسم رسی، نیای وی و نیز حضور و فعالیت حامیان فکری و عقیدتی وی در این خطه بود.

۵. مطاع، همان، صص ۹۳-۹۴. طبری‌هایی که با طی مسافت طولانی، از طبرستان تا یمن، برای کمک به وی پیوستند.

۶. موسوی نژاد، سیدعلی، «پیدایش و تطور دولت زیدیه»، ۱۳۸۹، ص ۲۴۲.

مقبره یحیی که مشهور به «جامع الهادی» می‌باشد، به گورستان طبری‌ها شهرت یافته است.^۱ از این گروه، شخصیتی چون «احمد بن موسی طبری»^۲ مشهور است. محمد زیاره از قول صاحب کتاب «مطلع البدور و مجمع البحور»، اشاره دارد که احمد بن موسی طبری با اطرافیان‌اش به یمن آمد و سپس قصد برگشتن کرد. زمانی که در تهامه به سر می‌برد، یحیی بن الحسین الهادی را در خواب دید که خطاب به او گفت: «چرا تعلیم در یمن را رها کردی، از خدای بترس و از تصمیمات صرف نظر کن.» همین باعث شد وی به صنعا بازگشت. منزل مسکونی‌اش مجاور خانه ابن ضحاک، حاکم یمن، بود. روزی حاکم به او گفت: «به مذهب خود مردم را دعوت، و دوستی اهل بیت را آشکار کن». لذا وی به مسجد جامع صنعا رفت و مردم را آشکارا به مذهب زیدی الهادی دعوت کرد. به زودی پیروان زیادی پیدا کرد.^۳ عده‌ای که اکنون در یمن به «الدیلمی» معروف هستند، از بازماندگان همان گروه مهاجرند. بنابراین یحیی الهادی به تأسی از نیای خود، قاسم رسی و با کمک فکری و نظامی طبری‌ها، نخستین امارت زیدی یمن را به عنوان استمرار حاکمیت علویان زیدی طبرستان در شمال این کشور و در شهر صعده پایه‌ریزی کرد؛ که این نظام سیاسی - مذهبی، حدود یازده قرن در کشور یمن استقرار و استمرار داشت.

یحیی الهادی در یمن

یحیی الهادی در اولین قدم خود در یمن، تصمیم گرفت همانند نیای خود، اندیشه‌های زیدی را به دور از چشم عباسیان، در قالب یک امارت زیدی عملی کند. او بر آن شد تا

۱. محمد زیاره، «روابط سیاسی فرهنگی...»، ۱۳۵۴، صص ۹۵۴-۹۵۵.
۲. وی در خصوص امامت یحیی بن حسین الهادی در یمن و دیدگاه‌های منفی ائمه زیدی یمن در خصوص ائمه زیدی طبرستان نظیر حسن بن زید (داعی کبیر) و برادر و جانشین وی (محمد بن زید علوی)، اثری گران سنگ تحت عنوان «المنیر علی مذهب الامام الهادی الی الحق یحیی بن الحسین» تألیف کرده است که با کوشش علی سراج‌الدین عدلان در مرکز اهل بیت^۳ للدراسات الاسلامیه در شهر صعده در سال ۱۴۲۱ هـ ق چاپ و منتشر شده است. وی در این اثر می‌نویسد: زیدیان یمن و پیروان یحیی الهادی، امامت حسن بن زید علوی و محمد بن زید علوی را قبول نداشتند.
۳. محمد زیاره، «روابط سیاسی فرهنگی...»، ۱۳۵۴.

با بهره‌گیری از آشفته‌گی‌ها و نابسامانی‌های اوضاع خلافت عباسی و دوری یمن از مرکز خلافت، از حجاز به این منطقه سفر نماید. بنابراین در اولین سفر خود به سال ۲۸۰ هـ ق از منطقه رَس در شرق مدینه به یمن رفت. لازم به ذکر است که قبل از این سفر، نیاکان و اسلاف یحیی به این منطقه رفت و آمدهای تبلیغاتی داشتند و زمینه‌های لازم برای دعوت و تبلیغ اندیشه‌های نوین تشیع زیدی تا حدودی فراهم بود.

بنابراین اولین سفر یحیی، بر مبنای دعوت اقشار مختلف مردم یمن صورت گرفت؛ به نحوی که گروهی از مشایخ، بزرگان و حاکمان محلی یمن به منطقه رس در مدینه رفتند و با یحیی بیعت کردند. آنان از او برای عزیمت به یمن و برقراری صلح و آرامش میان قبایل پراکنده منطقه بر مبنای شریعت اسلامی، دعوت به عمل آوردند. لذا یحیی برای تبیین و عملیاتی کردن دیدگاه‌های سیاسی و مذهبی خود، به همراه میزبانان وارد شهر صَعده^۱ و سپس صَنعا شد.^۲ قبایل مختلف یمن با پذیرش اندیشه‌های وی، در صدد همراهی و یاری او برآمدند؛ اما به احتمال زیاد به سبب وجود اختلافات شدید قومی و قبیله‌ای در این منطقه و تحریکات عوامل خلافت عباسی، همچنین عدم شناخت کافی یحیی از اوضاع سیاسی، فرهنگی آن سامان، زود هنگام از وی دست کشیدند. در این شرایط بحرانی، یحیی الهادی نومیدانه به حجاز بازگشت.^۳ با این وجود، فایده مهم این سفر برای یحیی آشنایی وی با قبایل و طوایف مختلف یمن، بزرگان و متنفذان و نیز اوضاع اجتماعی آن سامان بود.

یحیی الهادی در سفر دوم خود با همراهان پُرشمار و تجربه بیشتر و با آگاهی از اوضاع سیاسی، اجتماعی یمن، قدم در عرصه تبلیغ عملی گذاشت؛ و البته در این مرحله توانست تأثیرات عمیقی در تاریخ یمن ایجاد کند. او فعالیت عملی خویش را با دعوت مردم به توحید، عدل، امر به معروف و نهی از منکر و جهاد، در شهرهای مختلف یمن آغاز کرد.

۱. واسعی یمانی، تاریخ الیمن، ۱۳۴۶ق، ص ۲۱. استانی کوهستانی با حدود ۱۵ شهر در فاصله ۲۴۳ کیلومتری شمال صَنعا (پایتخت یمن) و در مرز این کشور با عربستان صعودی واقع شده است و آب و هوا معتدل و بارندگی مناسب دارد. این منطقه در آستانه تأسیس امارت زیدیان، شامل دژهای زیادی بود که مشهورترین این دژها، دژ صعده است.

۲. شامی، همان، صص ۲۳۱-۲۳۲؛ موسوی نژاد، همان، ص ۳۳.

۳. موسوی نژاد، همان، ص ۳۹.

یکی از پژوهشگران پرکارِ عرصه تاریخ زیدیه، قحطی و آشوب‌ها و اختلافات قومی و قبیله‌ای و نابودی کشاورزی منطقه و نیز استمداد اهالی و تعهد یمنیان در پذیرش و تبلیغ اندیشه‌های زیدی را، علت سفر دوم می‌داند.^۱

یمنی‌ها طی نامه‌ای به پدر و عموهای یحیی در مدینه، عاجزانه خواستار مراجعت مجدد یحیی برای حل و فصل مشکلات مردم و برقراری آرامش در یمن شدند و سرانجام گروهی از بزرگان و نمایندگان قبایل مختلف را برای عذرخواهی از عدم همراهی در سفر اول و سپردن تعهد وثیق برای همراهی و همکاری، به نزد یحیی در مدینه فرستادند.

سفر دوم وی در سال ۲۸۴ هـ ق با همراهی عموزادگان و جمعی از یاران نزدیکش صورت گرفت. یحیی در آغاز ورود، در صعده مستقر شد.^۲ سپس به صنعا رفت و آن شهر را مقرر فرماندهی خود قرار داد و از آن‌جا به اعزام نمایندگان خود به اطراف و اکناف یمن، جهت ترویج مذهب زیدی پرداخت.

یحیی طی یک دوره مبارزه جدی و فراگیر با قدرت‌های محلی، نظیر آل یَعْفُر^۳، آل ضحاک، آل طَرِیف و قِرْمَطِیان^۴، بر آنان مسلط شد و قدرت خود را در شمال و جنوب یمن گسترش داد. ابوالعتاهیه^۵، به سبب گرایش‌های شیعی وزیر خود (محمد بن ابی عیاد)، علاقه وافرش به الهادی و ناتوانی در جلوگیری از فسق و فجور و تعدیات روزافزون آل طَرِیف و جَفَاتِم در صنعا، به یحیی الهادی نامه‌ای نوشت. وی ضمن ابراز ارادت و اطاعت، تعهد کرد که

۱. موسوی‌نژاد، همان، ص ۴۶

۲. مطاع، همان، صص ۷۹-۸۰.

۳. قلقشندی، صبحی الاعشی، ۱۳۸۳ق، ج ۵، ص ۴۷.

۴. قرامطه شاخه‌ای از اسماعیلیان بودند که ظاهراً متعقد به امامت محمد بن اسماعیل بن جعفر صادق بودند. اینان پس از قیام مشهور صاحب الزنج (۲۶۴ هـ ق/ ۸۷۷ م) در سمت جنوب بین‌النهرین، جایی که اعراب و نبطیان و بردگان زندگی می‌کردند، ظهور کردند. قیام حمدان اشعث (معروف به قِرْمِط)، در حوالی شهر واسط (حد فاصل کوفه و بصره) شکل گرفت. اصول عقاید قرامطیان بر اشتراک اموال، تساوی حقوق مردمان، از بین بردن طبقات ممتاز و برداشتن قیود مذهبی مبتنی بود. قرامطه یمن تحت رهبری علی بن فضل قرامطی فعالیت داشتند.

۵. نام اصلی وی عبدالله بن بُشَر بن طَرِیف ملقب به ابوالعتاهیه بود. وی از سیاست‌مداران ادیب و بزرگ یمن و حاکم صنعا و مخالف اطراف آن بود. (عباسی العلوی، سیره الهادی، ۱۴۰۱ هـ ق، ص ۲۵۵).

الهادی را در نبرد با دشمنان یاری رساند.^۱ از همین رو، رؤسای قبایلی چون خَوْلان، بنی حارث و بنی المَدان، با وی بیعت کردند.^۲ خبر بیعت و اتحاد ابوالعتاهیه با الهادی، دَعام بن ابراهیم را نیز ترساند و به الهادی نزدیک کرد. دَعام، در ماه صفر سال ۲۸۶ هـ.ق، با شنیدن اخبار حرکت الهادی به سوی اهالی خَیوان، از رویارویی با وی انصراف داد و برای اهالی این منطقه امان خواست. خود نیز به زودی به اتفاق اهل بیت و بنی اعمام خود، با یحیی بیعت کرد.^۳

یکی از دغدغه‌های اساسی یحیی و جانشینانش، فعالیت‌ها و تحرکات قِرمطیان به رهبری علی بن فضل قِرمطی بوده؛ زیرا اینان علاوه بر تهاجمات نظامی گسترده، از نظر فکری و فرهنگی نیز، مشروعیت نظام سیاسی زیدیه در یمن را به چالش می‌کشیدند؛ چراکه از پشتوانه نظری و کلامی نوین و قوی برخوردار بودند. به عقیده پژوهشگران، قرامطه، هفتاد و سه جنگ را بر الهادی تحمیل کردند. علاوه بر این، در عصر جانشینان الهادی نیز، مایهٔ زحمت بودند و تنها بعد از مرگ علی بن فضل، پیروزی‌های ائمهٔ زیدی بر قِرمطیان آغاز شد.^۴

اما از بُعد عملی، الهادی، در همهٔ امور سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، مذهبی و اقتصادی مطابق بر معیار آموزه‌های دینی و فقهی زیدیه رفتار می‌کرد. چنان‌که سیرهٔ او و تاریخ سیاسی و اجتماعی یمن در قرون اولیه اسلامی به وضوح بر این امر حکایت دارد. وی در مذهب زیدیه، از امامان و مجتهدان بنام بود؛ لذا اندیشه‌های سیاسی و فقهی و کلامی او، تحت عنوان مذهب هادویه مشهور است. یحیی بعد از استقرار کامل در یمن از مردم با عنوان «امیر المؤمنین» بیعت گرفت؛ همچنین در سال ۲۹۸ هـ.ق، نخستین دینارهای دولت زیدی را در صعده، به نام الهادی، ضرب کرد؛ به نحوی که در یک طرف سکه، جملهٔ «لا اله الا الله وحده لا شریک له محمداً رسول الله» و در طرف دیگر آن، «الهادی الی الحق امیر المؤمنین بن رسول الله» را منقش ساخت.^۵

۱. عباسی العلوی، همان، ص ۲۵۵؛ مطاع، همان، ص ۸۸، طبری صَنَعانی، تاریخ صَنَعَا، ۱۹۲۴ م، صص ۷۶-۷۷.
۲. امین، دایرة المعارف الشیعة ...، ۱۳۹۵ هـ.ق، ج ۱۱، ص ۷۱.
۳. عباسی العلوی، همان، ص ۲۱۱؛ طبری صَنَعانی، همان، ص ۷۸؛ ابن حانک، الاکلیل من اخبار الیمن ...، ۱۴۰۸ هـ.ق، صص ۷۴-۷۵.
۴. موسوی نژاد، همان، ص ۲۵۳.
۵. حسن خُضَیری، احمد، دولت زیدیه در یمن، ۱۳۸۰، ص ۳۷.

همچنین، کتاب جامعی دربارهٔ فقه تألیف کرد که در ابواب مختلف فقهی، با ابوحنفیه مطابقت داشت؛ ولی ناصر اطروش، مسائل بسیاری از کتاب وی را نقض کرد. اندیشه‌های کلامی یحیی با آرای معتزلیان، سازگاری و سنخیت داشت.^۱ بیشتر آثار و تألیفات یحیی الهادی در مجموعه‌ای به نام «مجموعه رسائل الامام یحیی الهادی الی الحق» منتشر شده است.

بنابر نظر وی، امام علی بن ابی طالب^(ع)، افضل صحابه و احق الناس به مقام رسول الله^(ص) است. می‌دانیم که اعتقاد زیدیه به حقانیت امامت امام حسن^(ع) و امام حسین^(ع) و اولاد آنان و جواز تداوم امامت فقط در میان اولاد آنان، دو نکتهٔ امتیاز تفکرات زیدیه در میان سایر فرق اسلامی است. از نگاه یحیی الهادی، امامت به بیعت و اختیار مردم نیست؛ بلکه به کمالاتی است که خداوند در اولاد حضرت فاطمه (سلام الله علیها) به ودیعه نهاده است. وی براساس دیدگاه پدربزرگش، قاسم الرسی، ملاک برتری امام علی^(ع) و وجوب اطاعت از وی را، برتری او در دین خدا می‌داند. بنابراین اگر فردی از نسل حسنین^(ع) قیام کرد و دارای شرایط امامت بود، بر مسلمانان واجب است که بیعت‌اش را بپذیرند و یاری‌اش کنند.^۲

از الهادی آثار فقهی، حدیثی و کلامی زیادی برجای مانده است. اندیشه‌ها و آرای فقهی و حدیثی وی در میان زیدیة ایران به‌ویژه طبرستان ترویج می‌شد. حجم فراوان مطالبی که علی بن بلال آملی در خصوص قیام الهادی آورده است، نشانگر رسمیت این اندیشه‌ها در میان زیدیان شمال ایران می‌باشد.^۳ از مهم‌ترین آثار وی می‌توان به «ذُرر الاحادیث النبویة»، «الاحکام فی الحلال و الحرام»، «تفسیر الهادی الی الحق المبین»، «المجموعه الفاخرة»، «مجموعه الرسائل الامام الهادی الی الحق القویم»، «جواب اهل صنعا» و «تفسیر العرش و الكرسی» اشاره کرد.^۴

پس از وفات یحیی الهادی براساس نظریه وراثت در مذهب زیدیه و بنا بر وصیت پدر، فرزند ارشد وی، محمد المرتضی جانشین او شد؛ اما بعد از حدود شش ماه امارت، با هدف

۱. فخر رازی، الشجرة المباركة، ۱۴۱۹ق، ص ۳۹.

۲. جان احمدی، فاطمه، «تاریخ سیاسی و خدمات فقهی آل رسی در یمن»، ۱۳۹۲، ص ۱۲.

۳. آملی، علی بن بلال، تمة المصابیح، ۱۴۲۳ هـ ق، ص ۵۵۳.

۴. موسوی‌نژاد، «معرفی آثار منتشر شده زیدیه»، ۱۳۸۱، صص ۱۷۳-۱۷۷.

پیگیری امور تعلیم و تدریس خود، به نفع برادرش احمد بن یحیی بن حسین (معروف به ناصر) از حکومت کناره گرفت.^۱ حکومت زیدیه، بعد از مرگ احمد ناصر، در سال ۳۲۲ هـ ق، به سرایشی ضعف و انحطاط افتاد.

به دنبال اختلافات شدید داخلی میان جانشینان احمد ناصر و درگیری با اسماعیلیان، المنصور بالله قاسم بن علی بن علی عیّانی (از نوادگان قاسم رسی) به امامت رسید. بعد از مرگ وی، پسرش حسین بن قاسم در سال ۴۰۱ هـ ق به حکومت رسید و در عصر خود، با پشتیبانی قبایل همدان و حمیر، ادعای مهدویت کرد. بدین ترتیب، پیروان وی که معتقد به غیبت و مهدویت وی بودند، در یمن به فرقه‌ی «حسینیّه» معروف شدند.^۲

به نظر می‌رسد که به سبب تشتت‌ها و اختلافات درون‌گروهی زیدیان بر سر امارت و امامت، پایه‌های حضور آنان هر روز سست‌تر می‌شد، تا این که سرانجام زیدیان در ۴۴۴ هـ ق از صلیحیان اسماعیلی^۳، شکست خورده و دوران فترت زیدیان آغاز شد.^۴

با این وجود در این دوره، ائمه زیدی با مرجعیت امامانی از شاخه حسنی الرسی، دولتی مقتدر در صعده و صنعا شکل دادند. اینان به دلیل بهره‌مندی از دانش فقهی و کلامی همراه با تکاپوهای هدف‌دار سیاسی، بیشتر اهتمام خود را بر تأسیس مکاتب علمی و تدوین کتب مختلف متمرکز کردند.

در طول این ده الی یازده قرنی که شاهد فعالیت‌های سیاسی و علمی ائمه زیدی هستیم، به وضوح تأثیرات پیوند علم، سیاست و مذهب قابل درک است. شاخص‌ترین ثمره این پیوند، تداوم حیات و گسترش اندیشه زیدیه و نیز تولید آثار فخیم فقهی، کلامی، حدیثی و تاریخی در گستره جغرافیایی تحت حاکمیت زیدیه یمن بود.

۱. موسوی نژاد، «پیدایش و تطور دولت زیدیه»، ۱۳۸۹، ص ۲۵۳.

۲. موسوی نژاد، «زیدیه از ظهور تا حکومت»، ۱۳۸۴، ص ۲۵۶.

۳. دولت بنی صلیح، از دولت‌های شیعی مذهب بود که به وسیله علی بن محمد الداعی، در شهر صنعا تأسیس شده بود. (لین پول، طبقات سلاطین، ۱۳۶۳، ص ۸۳).

۴. عبدالرئوف الفقی، الیمن فی ظل الاسلام، ۱۹۴۴م، صص ۱۱۴-۱۱۵؛ موسوی نژاد، «زیدیه از ظهور تا حکومت»، ۱۳۸۴، ص ۲۵۶.

دوره دوم: حاکمیت ائمه زیدی: از قرن پنجم تا دهم هجری

در سال ۵۳۲ هـ.ق، پس از بروز ضعف و سستی در اقتدار اسماعیلیه یمن، متوکل علی الله احمد بن سلیمان (۵۶۶ هـ.ق) از نوادگان یحیی الهادی، زیدیه را احیا کرد. سراسر حیات سیاسی وی، صرف مبارزه با جریانات انحرافی درونی زیدیه (نظیر مُطَرَفِیَه) شد.^۱ سپس بعد از یک دوره ایجاد رکود و خموشی بر فضای سیاسی زیدیان یمن، در سال ۵۸۳ هـ.ق، امام عبدالله بن حمزه، مردم را به امامت خود دعوت کرد. در این زمان گروهی از مردم صعده با وی بیعت کردند. او در کنار تلاش‌های علمی، مهم‌ترین فعالیت سیاسی‌اش، جنگ با ایوبیان بر سر حکومت صعده و مقابله با فرقه «مطرفیه»^۲ بود. پس از عبدالله بن حمزه تا قرن دهم هجری، تعدادی از فرزندان الهادی الی الحق با تفرقه و اختلاف، امامت کردند که در قرن یازدهم هجری این اختلافات شدیدتر شد.

تحولات و حوادث جنگ‌های اول و دوم جهانی که سقوط امپراطوری عثمانی یکی از پیامدهای آن بود، فضای سیاسی و اجتماعی یمن را برای انقلابی داخلی، علیه ائمه زیدی در ترور امام «متوکل علی الله یحیی» مهیا کرد؛ اما به زودی قدرت آنان احیاء شد و فرزند وی «ناصرالدین الله» به امامت رسید.

از این زمان به بعد بود که امامت زیدی یمن، توان ایستادگی در برابر موج نوین جمهوری خواهی مردم یمن را نداشت و سرانجام در ۱۳۸۲ هـ.ق، طی یک کودتای نظامی از سوی عبدالله سلال و با دخالت بیگانگان، طومار امامت زیدیان یمن در هم پیچید^۳ و بدین ترتیب نظام جمهوری در این کشور برقرار شد.

۱. موسوی نژاد، همان، ص ۲۵۹.

۲. این گروه در عصر فترت تاریخ زیدیه یمن (۴۴۴ - ۵۸۳ هـ.ق) به رهبری مطرف بن شهاب بن قاسم، از ائمه زیدیه، شکل گرفت. وی مبلغ اندیشه «عدم دخالت خداوند در اعراض» بود. اغلب علمای زیدی عقیده داشتند خداوند اعراض را به اجسام اختراع می‌کند (مخترعه) و لذا در مقابل مطرفیه قرار گرفتند که مدّعی بودند خداوند چهار عنصر آب، آتش، باد و خاک را آفرید و بقیه اشیاء را از این چهار عنصر پدید آورد و با تأثیر و تأثر این عناصر، بدون نقش تأثیری باری تعالی، تغییرات طبایع اجسام حاصل می‌شود.

۳. موسوی نژاد، همان، صص ۲۶۰-۲۶۱.

سخن آخر:

زبیده طبرستان و یمن: تقابل یا تعامل

از اواخر دوره تاریک اموی و آغاز عصر عباسی، شیعیان مبارز و سلحشور زیدی با هدف انتقام از خون امام حسین^(ع) و زید بن علی بن حسین^(ع) و دفاع از حریم تشیع، در برابر خلفای غاصب اموی و عباسی و تعدیات حاکمان و عمال آنان، دست به شمشیر بردند. به تدریج ارتباطات فرهنگی، سیاسی و حتی اقتصادی زیدیان یمن و ایران رو به فزونی نهاد. همین ارتباطات، برگ‌های زرینی چون مدرسانی زیدیان طبرستان به زیدیان یمن و نیز تعاملات فکری و فرهنگی آنان را در دوره‌های بعد، بر صفحات تاریخ دو کشور ماندگار کرد.

بر اساس نظر نویسنده کتاب «التاجی فی اخبار الدولة الدیلمیه»، صفحات شمالی ایران گسترش اندیشه‌های سیاسی، مذهبی زیدی را مرهون مجاهدت‌های یحیی بن عبدالله حسنی و حامیان مردمی و حکومتی وی و نیز تبلیغات پیروان قاسم بن ابراهیم رسی در غرب طبرستان می‌باشند.

آراء و اندیشه‌های فرهنگی، فکری قاسم در منطقه رَسّ سبب رشد و نمو خاندان رسی و ایجاد پایگاه فکری و اعتقادی مناسبی برای زیدیان در ایران و یمن شد. این خاندان بعدها توانست در شهر صعده یمن، دولتی شیعی مذهب به مرجعیت یحیی بن حسین الهادی (از نوادگان قاسم الرسی) تأسیس کند. قاسم الرسی با هوشمندی و البته بهره‌گیری از تجربه نیاکان و اسلاف خود، دریافته بود که با قَلت نیروی انسانی، قیام مسلحانه به صلاح نیست؛ لذا به جای قیام به سیف، مبارزه فرهنگی و تربیت شاگردان زبده و ترویج اندیشه‌های فقهی و مذهبی را وجه همت خود قرار داد. او در ایام حج، در مکه و مدینه به تبلیغ و گسترش افکارش در میان حجاج می‌پرداخت.

همچنین، وی از میان عموزادگان و یاران نزدیک خود، داعیانی را برای اهداف تبلیغی خود، به سرزمین‌های مستعد دعوت در جهان اسلام اعزام کرد. به همین سبب، گروهی از شاگردان و هواداران وی که در طبرستان حضور داشتند، به «قاسمیّه» معروف شدند.^۱ قاسم به

۱. سید ایمن، فؤاد، تاریخ المذاهب ...، ۱۴۰۸ هـ.ق، ص ۲۲۸؛ عبدالرئوف الفقی، عصام الدین، ۱۹۹۴ م، ص ۴۰۱؛ مادلونگ، تشیع امامی و زیدی ...، ۱۳۷۲، ص ۱۵۷.

دلیل تسلط و احاطه‌اش بر علوم گوناگون عصر خود، به «نجم آل رسول» مشهور بود.^۱ یکی از تألیفات او، پاسخ به مجموعه سؤالاتی بود که مردم طبرستان در خصوص مسائل مذهبی و فقهی از وی پرسیده بودند. اغلب طراحان این پرسش‌ها که از شاگردان او در شمال ایران بودند، با پسوندهای «کِلاری»، «نیروسی»، «قومسی» و «طبری» معروف شدند. یکی از این شاگردان «ابوجعفر بن محمد نیروسی طبری»، از مردم نیروسِ رویان بود که اندیشه‌های زیدی قاسم رسی را در رویان و کلار تبلیغ و زمینه‌های گسترش اسلام را در گیلان و غرب طبرستان فراهم کرد.^۲

از دیگر شاگردان قاسم رسی می‌توان به یحیی بن حسین الهادی الی الحق اشاره کرد که از سوی قاسم و سایر ائمه زیدی، به عنوان «منجی یمن» معرفی شده بود.^۳ باید گفت، برخلاف جایگاه مثبت و برجسته یحیی الهادی در میان زیدیان یمن و حتی طبرستان، داعی کبیر و برادرش، در بعد فکری و فرهنگی، برجستگی خاصی نداشتند. حتی بعضی منابع زیدی یمن و پیروان الهادی، به انتقاد از آن دو پرداخته، نه تنها امامت آن دو را نپذیرند، بلکه آنان را به بیدادگری نیز متهم کردند.^۴ البته ذکر شد که زیدیه در باب شرایط امامت، تنها قائم به سیف بودن را شرط اصلی امام نمی‌داند؛ بلکه شرایط دیگری را علاوه بر قیام مسلحانه، در نظر دارد. از این منظر تقابلاتی بین زیدیه یمن و طبرستان وجود دارد که باعث شد، پیروان یحیی الهادی در یمن، امامت حسن بن زید و برادرش محمد بن زید را قبول نداشته باشند.

احمد بن موسی طبری از قول الهادی یحیی بن حسین روایت می‌کند: «جایگاه حسن و محمد بن زید علوی در نزد خدا همانند جایگاه سبکتکین و برادر اوست که نوکر حلقه به گوش بنی عباس بودند. بلکه این دو به دلیل خویشاوندی با پیامبر (ص) جرم‌شان سنگین‌تر است.»^۵

۱. هارونی، الافادة فی التاريخ ...، ۱۴۱۷ق، صص ۱۱۴، ۲۲۸-۲۳۰.

۲. مادلونگ، سلسله‌های کوچک ...، ۱۳۶۳، ج ۴، ص ۱۷۹.

۳. شوقی ابراهیم، الحیاة السیاسیة ...، ۲۰۰۰ م، ص ۱۸۰.

۴. مادلونگ، تشیع امامی و زیدی، همان جا،

۵. طبری، احمد بن موسی، المنیر ...، ۱۴۲۱هـ ق، ص ۱۷۲.

علی بن بلال آملی علت این قضاوت را، برخورد تند و زنده‌ی محمد بن زید علوی با الهادی یحیی بن حسین در سفر به طبرستان می‌داند.^۱ این نویسنده و همچنین هارونی، به سوءظن ناصر اطروش در خصوص امامت این دو داعی علوی نیز اشاره دارند.^۲ یکی از پژوهشگران عقیده دارد که حسن بن زید و برادرش محمد، ادعای امامت نداشتند و حسن برای خود لقب «داعی الی الحق» را برگزید. منابع زیدی نیز از آنان به عنوان «داعی» یاد کرده‌اند؛ نه امام.^۳ از میان پیروان طبری الهادی، گروهی با وجود حمایت ظاهری از حسن بن زید، جهت حمایت و کمک به یحیی الهادی در گسترش اندیشه زیدی و تشکیل امارت زیدی یمن، دست به مهاجرت گروهی به سوی یمن زدند.

با وجود این که دولت زیدی طبرستان، تأثیرات عمیق بر دولت زیدی یمن گذاشت و مقدمات تأسیس آن را فراهم کرد اما حیات سیاسی کوتاهی داشت. در حالی که دولت زیدیة یمن، علی‌رغم فراز و نشیب‌های فراوان، علاوه بر انسجام بیشتر نسبت به علویان طبرستان تا سده‌های پیش نیز حیات داشت، اما از لحاظ فرهنگی، به دلیل پایبندی شدید و افراط‌گونه جامعه زیدیة یمن به تعالیم فقهی و سیاسی یحیی الهادی، این جامعه ارتباطات فرهنگی چندان گسترده‌ای با جوامع زیدی عراق نداشت.^۴ در حالی که میراث فرهنگی جامعه زیدی طبرستان، به دلیل حاکمیت روحیه خردگرایی و آزاداندیشی معتزلی، چندین سده پس از سقوط علویان استمرار داشت. این اندیشه، حتی چندین مرحله به یمن نیز منتقل شد که نقش مؤثری در شکوفایی اندیشه و فرهنگ زیدیة در آن سامان داشت. مادلونگ عقیده دارد که آموزه‌های معتزلی از بصره به طبرستان منتقل و مبنای اندیشه‌های زیدیة طبرستان قرار گرفت. سپس از این جا به زیدیة یمن انتقال داده شد.^۵ اصولاً مبنای رسمی سیاست مذهبی داعی کبیر، فقه و کلام معتزلی بود. به همین سبب دو شخصیت برجسته معتزلی یعنی ابوالقاسم بلخی و ابومسلم اصفهانی در نقش منشیان حسن بن زید

۱. آملی، علی بن بلال، تمة المصایح، ۱۴۲۳هـ.ق، صص ۵۶۸-۵۶۹.

۲. هارونی، الافادة فی تاریخ الائمة السادة، ۱۳۸۷، صص ۱۱۸-۱۲۰؛ آملی، همان، ص ۴۱۱.

۳. کرون، تاریخ اندیشه سیاسی در اسلام، ۱۳۸۹، ص ۱۸۸.

۴. رحمتی، «میراث فرهنگی زیدیان...»، ۱۳۸۸، صص ۷۴-۷۵.

۵. مادلونگ، «تشیع امامی...»، ۱۳۷۲، ص ۱۵۹.

علوی و برادرش محمد بن زید فعالیت داشتند.^۱

پس از ظهور اسلام، عامل مهمی که میان دو منطقه حساس و استراتژیک ایران و یمن رابطه ایجاد کرد، حس احترام و عقیده‌ای بود که مسلمانان ایران و یمن به شکل‌های گوناگونی نسبت به اهل بیت رسول خدا^(ص) ابراز داشتند. از همین رو، از همان سده اول هجری، هر دو سرزمین میزبان شایسته‌ای برای علویان و سادات و خاندان پیامبر^(ص) بودند. بنابراین تشیع، یکی از چند عامل مهم نزدیکی و قرابت ایران و یمن در طول تاریخ اسلام محسوب می‌شود. انصاری قمی عقیده دارد که خردگرایی معتزلی و آزاداندیشی، تنها در ایران و یمن، بستر مناسب را برای بالندگی یافت. به عقیده او پرچمداران این تفکر خردگرا، در ایران، متفکران ایرانی تبار و در یمن، زیدیان یمنی بودند.

نقطه مشترک دیگر این دو سرزمین از نظر مذهبی، پذیرش دعوت اسماعیلی و ظهور دانشمندان و متکلمانی چون حمیدالدین کرمانی، المؤید فی الدین شیرازی، ابویعقوب سجستانی و تأثیرات اندیشه آن‌ها در یمن بود.

از نقطه نظر سیاسی، تشکیل حکومت‌های محلی زیدیه در شمال ایران و کمک زیدیان این منطقه به شکل‌گیری و استمرار اندیشه زیدیه در یمن، شکل دیگری از این اشتراکات است. زیدیان شمال ایران و یمن، فقه و کلام واحدی را نشر، تبلیغ و پیروی می‌کردند. زیدیان طبرستان حتی پیش از تشکیل دولت حسن بن زید علوی، از پیروان قاسم بن ابراهیم زسی^۲ بودند.

نکته مهم اینجا است که میراث مکتوب عالمان زیدی یمن، بخش عمده‌ای از تاریخ سیاسی و مذهبی نواحی شمالی طبرستان و دیلم را برای ما حفظ کرده است. علت اصلی این امر، پایه‌گذاری حکومت‌هایی بود که زمینه را برای روابط سیاسی و گفتگوی فرهنگی و حتی سفرهای علمی فراهم می‌کرد. به گونه‌ای که بسیاری از دانشمندان ایرانی، میراث

۱. مادلونگ، همان، ص ۱۵۷.

۲. انصاری قمی، مجموعه طاووس یمانی، نماد حضور ایران در یمن، ص ۱۸.

۳. قاسم بن ابراهیم بن اسماعیل بن ابراهیم بن طباطبا بن حسن بن حسن بن علی بن ایطالب^(ع) ملقب به قاسم الزسی. وی از نوادگان امام حسن مجتبی^(ع) (سادات حسنی) و از ائمه زیدیه که اغلب ائمه زیدیه یمن از اولاد و نسل وی می‌باشند. وی همچنین از بزرگ‌ترین متکلمان و نظریه‌پردازان کلام و فقه زیدی بود. تولد وی در مدینه سال ۱۶۹هـ.ق و رحلت در ۲۴۶هـ.ق در همان شهر اتفاق افتاد. (فخر رازی، الشجرة المبارکة، ۱۴۱۹هـ.ق، صص ۳۸-۳۹؛ زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ...، ۱۹۸۹، ج ۷، ص ۱۴۱).

اندیشه معتزلی را با آثار خود به یمن منتقل کردند. مثلاً یکی از عالمان و مفسران بزرگ ایرانی، به نام حاکم «ابوسعبد المحسن بن محمد بن کرامه جشمی»، با انتقال تفکر خردگرایی معتزلی و نیز تشیع زیدی و روح ایرانیت، خدمت بزرگی به روند انتقال اندیشه‌های سیاسی و مذهبی به یمن کرد.^۱ یمنی‌ها با علاقه و کوشش وافری، آثار برجسته دانشمندان ایرانی را در کتابخانه‌های خود حفظ و حتی شرح و تفسیرهایی گرانها بر آن‌ها نگاشته‌اند. مثلاً کتابخانه جامع کبیر، مملو از کتب تفسیر، تاریخ، فقه، اصولی، کلام و ادب ایرانی است.

بنابراین تشیع و محبت به رسول خدا^(ص) و تثبیت خردگرایی، آزادمنشی، گفتگو و تسامح در میان دو ملت ایران و یمن، زمینه را برای ظهور اندیشمندان و عالمان دینی فراهم کرد. انصاری قمی، تعدد مذهب‌ها و مذاهب و وجود تسامح و تعامل در کنش متقابل میان فرقه‌های مختلف (اسماعیلی، زیدی اباضی، اهل سنت، اثنی‌عشری، معتزلی، اشعری و حنبلی) در یمن را، در سایه حاکمیت فرهنگ اسلامی و شیعی در این سرزمین می‌داند.

از قرن سوم هجری به بعد (حدود یازده قرن)، حاکمیت سیاسی زیدی‌ها در یمن، دارای فراز و نشیب‌های زیادی بود. در طول این دوران، ریشه‌هایی از تشیع علوی را نیز در کنار تشیع زیدی، در این منطقه می‌بینیم. ریشه‌هایی که بذر آن را امام علی^(ع) در عصر حیات رسول‌الله^(ص) کاشته بود. بعد از قیام شکوهمند ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ هـ.ش در ایران، همزمان در یمن نیز جمهوری خواهان با کمک ارتش مصر، حکومت زیدیه را منحل کردند. به طوری که تا سال ۱۳۵۷ هـ.ش، عصر انزوای زیدیه تلقی می‌شود اما با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، جنبش یمنی‌ها در قالب تشیع زیدی و امامی، دوباره شکوفا شد و اولین هیئت خارجی جهت ادای احترام و ابراز تبریک پیروزی انقلاب، از کشور یمن به ایران آمد.

لذا می‌بینیم که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، از دل جریان زیدیه و متأثر از میراث فرهنگی ایران، در آستانه اتحاد دو یمن، «حسین بدرالدین الحوثی» جنبش «شباب المؤمن» را در سال ۱۹۹۰ م، با هدف تعلیمات فکری، عقیدتی و سیاسی جوانان و نوجوانان، در منطقه صعده بنیان نهاد که تا سال ۲۰۰۴ م فعالیت رسمی داشت. این جنبش، یکی از نهضت‌های آزادی‌بخشی است که تحت تأثیر انقلاب اسلامی

۱. انصاری قمی، همان، ص ۱۹.

ایران شکل گرفت و با الگوگیری از بیداری اسلامی در ایران، بیداری سیاسی شیعیان یمن را رقم زد. شهید حسین الحوثی، رهبر جنبش الحوثی‌های یمن، با پیروزی انقلاب و آشنایی با امام خمینی^(ه) و اندیشه‌های متعالی ایشان، موفق شد با الگوپذیری از تفکرات بنیان‌گذار انقلاب اسلامی و با تشکیل هسته مقاومت در یمن، بیداری متأثر از اندیشه‌های اسلامی را در یمن توسعه دهد.

به طور کلی، هنر برجسته این شهید بزرگوار، قرائت انقلابی از مفاهیم تشیع بود. این اندیشه، از سویی توانست در مقابل نفوذ استعماری سعودی‌ها و تبعیض شدید مذهبی و سیاسی حکومت یمن علیه شیعیان ایستادگی کند و از سویی دیگر، فلسفه جدیدی را نیز به زنجیره حفظ مقاومت در منطقه اضافه نماید.

در واقع پیروزی انقلاب اسلامی ایران برای همه ملل دنیا، یک واقعه مهم تلقی می‌شود؛ و البته این انقلاب، از لحاظ ماهیت و آثار معنوی خود بر ملل مسلمان، دارای اهمیت غیرقابل انکاری است؛ به طوری که از دو بعد بسیار مهم، جهان پیرامون خود را تحت تأثیر قرار داده است؛ از یک طرف وقوع آن در یکی از بااهمیت‌ترین و حساس‌ترین مناطق جهان تحت نفوذ آمریکا و شوروی است که جایگاه سیاسی و نظامی این دو قدرت را با چالش مواجه ساخت؛ و از طرف دیگر، در زمینه احیای ارزش‌های اسلامی و هویت‌بخشی مسلمانان منطقه و سایر نقاط جهان، نقش بارزی ایفا کرد.

پیدایش گروهی انقلابی، شیفته و شیعه پیرو امام خمینی^(ه) و امام خامنه‌ای^(دست‌برکانه) در کنار مرزهای عربستان به عنوان مهم‌ترین هم‌پیمان سیاسی آمریکا در منطقه، زنگ خطری برای آمریکا و حکومت دست‌نشانده آنان بوده و خواهد بود. مهم‌ترین اعتراض و دغدغه سیاسی این گروه‌های انقلابی، حضور نظامی بیگانگان و سیاست تبعیض علیه شیعیان این کشور و گسترش وابستگی عقیدتی و سیاسی هیئت حاکمه به جریان وهابی‌گری افراطی سعودی است.

میراث فرهنگی زیدیه در یمن، در دوره‌های گذشته و معاصر، همانند سپری استوار در مقابل تفکرات افراطی سنی و وهابی‌گری سعودی‌ها عمل کرده است. لذا تحت تأثیر انقلاب اسلامی در ایران و شعار حق‌طلبی آن و همچنین به دلیل همان پیوندهای تاریخی، فرهنگی و

مذهبی دو ملت ایران و یمن، زمینه برای شکوفایی خودباوری و حرکت برای احیای گذشته شکوهمند فراهم شده است.

امید است امروزه با بازسازی و تقویت روابط فرهنگی میان دو کشور، بتوانیم در سایه همان روح خردگرایی، تسامح و وحدت اسلامی، گنجینه‌ها و میراث مشترک سیاسی و مذهبی جهان اسلام را که در این سرزمین نهفته و سر به مهر مانده است، شناسایی و واکاوی کنیم.

پیوست ها

اختصارات و نشانه ها
منابع و مأخذ تاریخی
تصاویر
فهرست اعلام

www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

اختصارات و نشانه‌ها

ج	جلد (کتاب و امثال آن)
ش	سال هجری شمسی
ت	تولد
د	سال درگذشت
ص	صفحه کتاب و امثال آن
صص	صفحات کتاب و امثال آن
(ص)	صلی الله علیه و آله و سلم
ط	طبع و چاپ منابع عربی
(ع)	علیه السلام
ق	سال هجری قمری
ق م	قبل از میلاد مسیح
ق ه	قبل از هجرت رسول الله (ص)
م	سال میلادی
ب م	بعد از میلاد مسیح
بی تا	چاپ بدون تاریخ
بی نا	بدون ناشر
بی جا	بدون ذکر محل انتشار
ه ق	سال هجری قمری
ه ش	سال هجری شمسی

منابع و مآخذ تاریخی

الف: کتب فارسی و عربی

- (۱) آذرنوش، آذرتاش، تاریخ زبان و فرهنگ عربی در قرن اول میلادی، تهران: سمت، ۱۳۷۷ ش.
- (۲) آزاد، ابوالکلام، کورش کبیر (ذوالقرنین)، ترجمه محمدابراهیم باستانی پاریزی، تهران: نشر کوروش، ۱۳۷۴ ش.
- (۳) اسلامی، حسین، مازندران در تاریخ، ۲ جلدی، ساری: شلفین، ۱۳۹۰.
- (۴) آملی، اولیاءالله، تاریخ رویان، تصحیح عباس خلیلی، تهران: اقبال، ۱۳۱۳ ش.
- (۵) آملی، علی بن بلال، «تتمه المصاییح»، احمد بن ابراهیم حسینی، تحقیق عبدالله بن عبدالله بن احمد الحوثی، صنعا، موسسه امام زید بن علی الثقافیه، ۱۴۲۳ ق.
- (۶) ابراهیم المقحفی، احمد، معجم المڈن و القبایل الیمنیه، صنعا: منشورات دارالحکمه، ۱۹۸۵ م.
- (۷) ابن اثیر، عزالدین علی بن محمد، اسد الغابه فی معرفة الصحابه، بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۹ هـ ق/ ۱۹۸۹ م.
- (۸) ابن اثیر، عزالدین علی بن محمد، تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران، ترجمه علی هاشمی حائری؛ ابوالقاسم حالت، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۷۴، (۹ جلد در ۳ مجله).
- (۹) ابن اثیر، عزالدین علی بن محمد، الکامل فی التاریخ، ترجمه سید محمدحسین روحانی، تهران: اساطیر، ۱۳۸۴، چ سوم، ترجمه حمیدرضا آذیر، تهران: اساطیر، ۱۳۷۰.
- (۱۰) ابن اعثم کوفی، محمد بن علی، الفتوح، ترجمه محمد بن احمد مستوفی هروی، تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴ ش.
- (۱۱) ابن اعثم کوفی، محمد بن علی، فتوحات جنگ‌های امام علی (ع) در پنج سال حکومت، ترجمه احمد روحانی، قم: نوای قلم، ۱۳۸۱ ش.
- (۱۲) ابن اسفندیار، بهاءالدین محمد بن حسن، تاریخ طبرستان، تصحیح عباس اقبال آشتیانی، دو جلدی، ۱۳۶۶، چاپ دوم، تهران: پدیده خاور،
- (۱۳) ابن بلخی، فارس‌نامه، تصحیح گای لسترانج، و رینولد آلن نیکلسون، تهران: اساطیر، چ اول، ۱۳۸۵ ش.

- ۱۴) ابن حوقل، ابوالقاسم محمد، صورة الارض، ترجمه جعفر شعار، چ اول، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵ ش.
- ۱۵) ابن خرداذبه، ابوالقاسم محمد، المسالك والممالك، ترجمه حسین قره چانلو، تهران، ۱۳۷۰ ش.
- ۱۶) ابن خلدون، ابوزید عبدالرحمن بن محمد، العبر (تاریخ ابن خلدون) ترجمه عبدالحمید آیتی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چ سوم، ۱۳۸۳ ش.
- ۱۷) ابن خلکان، ابی العباس، وقیات الأعیان، بیروت: دار صادر، بی تا.
- ۱۸) ابن رسته، ابوعلی احمد بن عمر، الاعلاق النفیسة، ترجمه حسین قره چانلو، تهران: امیرکبیر، چ اول، ۱۳۶۵ ش.
- ۱۹) ابن سعد قرطبی، عریب، دنباله تاریخ طبری (ج ۱۶)، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چ پنجم، تهران: اساطیر، ۱۳۷۵ ش.
- ۲۰) ابن سعد، محمد بن سعد، طبقات، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشر فرهنگ و اندیشه، ۱۳۷۴ ش.
- ۲۱) ابن طقطقی، محمد بن علی، تاریخ فخری در آداب ملک داری و دولت های اسلامی، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، تهران: بنگاه نشر کتاب، ۱۳۶۰ ش.
- ۲۲) ابن عنبه، احمد بن علی، عمدة الطالب فی أنساب آل ابی طالب، قم: انصاریان، ۱۴۷۲ هـ ق/ ۲۰۰۶ م.
- ۲۳) ابن هشام، عبدالملک بن هشام، سیره النبی، ترجمه رفیع الدین بن اسحاق بن محمد همدانی (قاضی ابرقوه) ویرایش مدبر صادقی، تهران: نشر مرکز، چ سوم، ۱۳۸۳ ش.
- ۲۴) ابوالفرج اصفهانی، علی بن الحسین، مقاتل الطالبیین، تصحیح سید احمد صقر، قم: مکتبة الحیدریة، ۱۴۲۳ ق.
- ۲۵) ابومخنف، لوط بن یحیی، نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا، تحقیق محمد هادی یوسفی غروی، ترجمه جواد سلیمانی، قم: موسسه آموزش و پژوهش امام خمینی، ۱۳۷۷ ش.
- ۲۶) احمد العلی، صالح، تاریخ العرب القدیم و البعثة النبویة، بیروت، بی تا، ۲۰۰۰ م.
- ۲۷) احمد العلی، صالح، محاضرات فی تاریخ العرب، موصل: دارالکتب فی جامعة الموصل، ۱۹۸۱ م ۱۹۸۸/ م.

- (۲۸) احمدی میانجی، علی، مکاتیب الائمة (ع)، قم، دارالحدیث، ۱۴۲۶ ق.
- (۲۹) ارانسکی، ای.م.، مقدمة فقه اللغة ایرانی، ترجمه کریم کشاورز، چ دوم، تهران: پیام، ۱۳۷۹ ش.
- (۳۰) ادريسی، محمد بن محمد، نزهة القلوب فی اختراق الافاق، چاپ سوم، قاهره: مكتبة الثقافة الدينية، بی تا، ج ۱.
- (۳۱) اسماعیلی، یوسف، سیری در تاریخ تشیع مازندران، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۷ ش.
- (۳۲) اسین، امل، مگه مکرمه، مدینه منوره، ترجمه احمد آرام، تهران: بی نا، ۱۳۵۸ ش.
- (۳۳) اشپولر، برتولد، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، تهران، علمی و فرهنگی، ۲ جلدی، ترجمه مریم میراحمدی، ۱۳۶۹ ش / ۱۳۷۹ ش.
- (۳۴) اصفهانی، حمزه بن حسن، تاریخ پیامبران و شاهان (تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء)، ترجمه جعفر شعار، تهران، ۱۳۴۶.
- (۳۵) افشار، ایرج، ظهورالدوله در حکومت مازندران، چ اول، تهران: نشر قطره، ۱۳۸۴ ش.
- (۳۶) الافغانی، سعید، اسواق العرب فی الجاهلیة والاسلام، دمشق: دارالفکر، ۱۳۷۹ ق / ۱۹۶۰ م.
- (۳۷) اکبری، امیر، تاریخ حکومت طاهریان از آغاز تا انجام، مشهد: سمت، ۱۳۸۴ ش.
- (۳۸) اینوستراتسوف، کنستانتین، مطالعاتی درباره ساسانیان، ترجمه کاظم کاظم زاده، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۸۴ ش.
- (۳۹) بارتولد، واسیل ولادیمیروویچ، جایگاه مناطق اطراف دریای خزر در تاریخ جهان اسلام، ترجمه لیلارین شه، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگ، ۱۳۷۵ ش.
- (۴۰) بارتولد، واسیلی ولادیمیروویچ، جغرافیای تاریخی ایران، ترجمه حمزه سردادور، چ اول، تهران: اتحادیه، ۱۳۰۸ ش.
- (۴۱) باسورث، کلیفورد ادmond، سلسله‌های اسلامی، ترجمه فریدون بدره ای، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹ ش.
- (۴۲) بخاری، ابونصر سهل بن عبدالله، سزالسلسلة العلویة، تصحیح سیدمحمد صادق بحر العلوم، نجف: مكتبة الحیدریة، ۱۳۸۱ ق.
- (۴۳) برزگر، اردشیر، تاریخ طبرستان پیش از اسلام، تهران: تابان، ۱۳۸۸.

- (۴۴) بروکلیمان، کارل، تاریخ ملل و دول اسلامی، ترجمه هادی جزایری، تهران، ۱۳۴۶ ش.
- (۴۵) بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، بیروت: دارالفکر، چ اول، ۱۴۱۷ ق / ۱۹۹۶ م.
- (۴۶) بلاذری، احمد بن یحیی، فتوح البلدان، ترجمه محمد توکل، تهران: نشر نقره، ۱۳۶۷ ش.
- (۴۷) بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد بن بلعمی، تاریخ بلعمی، تصحیح محمد تقی بهار (ملک الشعرا)، به کوشش محمد پروین دولت آبادی، ۲ جلدی، کتابفروشی زوار، ۱۳۵۳ ش / اداره کل نگارش وزارت فرهنگ، ۱۳۴۱ ش.
- (۴۸) بلعمی، ابوعلی، تاریخ نامه طبری، ج ۱، تحقیق محمد روشن، تهران: سروش، ۱۳۷۸ ش.
- (۴۹) بوسه، هربرت، «ایران در عصر آل بویه»، تاریخ ایران کمبریج، ج ۴، «از اسلام تا سلاجقه» ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.
- (۵۰) بویل، جی. آ.، تاریخ ایران، (پژوهش دانشگاه کمبریج) ج ۳، بخش ۱، ترجمه حسن انوشه، چ اول، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۸ ش.
- (۵۱) بهمنیار، علینقی، تاریخ دودمان بویه، کرمان: سعادت، ۱۳۱۸ ش.
- (۵۲) بی آزار شیرازی، عبدالکریم، باستان‌شناسی و جغرافیای تاریخی قصص قرآن، بی نا، تهران، ۱۳۸۰ ش.
- (۵۳) بیانی، شیرین، شامگاه اشکانیان و بامداد ساسانیان، چ سوم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۶ ش.
- (۵۴) بیضون، ابراهیم، التوابون، ترجمه کریم زمانی، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، بی تا / موسسه تحقیقات و نشر معارف اهل البیت (ع)، ۱۹۴۶ م.
- (۵۵) پروکوپیوس، جنگ‌های ایران و روم، ترجمه محمد سعیدی، شورای عالی نظام، تهران: علمی و فرهنگی، چ چهارم، ۱۳۸۲.
- (۵۶) پوردوود، ابراهیم، یشت‌ها (قسمتی در کتاب مقدس اوستا)، بمبئی، ج ۲، ۱۹۳۱ م؛ چ اول، ۱۹۲۷ م؛ به کوشش بهرام فره‌وشی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چ سوم، ۱۳۵۸ ش.
- (۵۷) پیرنیا، حسن، تاریخ ایران، تهران: بهزاد، ۱۳۸۳ ش.
- (۵۸) پیرنیا، حسن، ایران قدیم، تاریخ مختصر ایران تا انقراض ساسانیان، چ سوم، تهران: مجلسی، ۱۳۱۰ ش.
- (۵۹) تقی‌زاده، حسن، تاریخ عربستان و قوم عرب: از اوان ظهور اسلام و قبل از آن، چ اول، به کوشش

- عزیز الله بیات، تهران: دانشکده معقول و منقول، ۱۳۲۹، چ دوم، تهران: فردوس، ۱۳۷۹.
- (۶۰) تقی‌زاده، سیدحسن، از پرویز تا چنگیز، (استیلای عرب تا ایلغار مغول در ایران) ج ۱، تهران: مطبعه مجلس، ۱۳۰۹ ش.
- (۶۱) ثعالبی، حسین، شاهنامه کهن (غررالسیر) ترجمه سید محمد روحانی، چ اول، مشهد: دانشگاه فردوسی، ۱۳۷۲ ش.
- (۶۲) ثعالبی نیشابوری، ابومنصور عبدالملک محمد بن اسماعیل، تاریخ ثعالبی (غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم)، ترجمه مجتبی مینوی، چ اول، تهران: نشر نقره، ۱۳۶۸ ش.
- (۶۳) ثقفی، ابراهیم بن محمد، الغارات، ترجمه عبدالمحمد آبتی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۱ ش.
- (۶۴) ثواقب، جهانبخش، «نقش آفرینی عاشورا در رویدادهای سیاسی اجتماعی قرن نخست»، نشریه حکومت اسلامی، ش ۲۷، بهار ۱۳۸۲ ش. صص ۲۶۸-۳۱۱.
- (۶۵) جعفری، عباس، گیتاشناسی نوین کشورها، تهران، ۱۳۸۴ ش.
- (۶۶) جعفری، سیدحسین محمد، تشیع در مسیر تاریخ، ترجمه سید محمدتقی آیت‌اللهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چ نهم، ۱۳۷۸ ش.
- (۶۷) جعفریان، رسول، تاریخ تشیع در ایران، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۹ ش.
- (۶۸) جعفریان، رسول، تاریخ سیاسی اسلام، ۲ جلدی، تهران: دلیل ما، چ هفتم، ۱۳۸۷ ش.
- (۶۹) حجازی کناری، سیدحسن، پژوهش در زمینه نام‌های باستانی مازندران، تهران: روشنگران، ۱۳۷۲ ش.
- (۷۰) حدود العالم من المشرق الی المغرب، (مجهول المؤلف) کوشش منوچهر ستوده، تهران: طهوری، ۱۳۶۳ ش.
- (۷۱) حسن، ناجی، ثوره زید بن علی، بیروت: الدار العربیه للموسوعات، ۱۴۲۱ هـ ق
- (۷۲) حسن خضیری، احمد، دولت زندیه در یمن، ترجمه احمد بادکوبه هزاوه، تهران: پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۰ ش.
- (۷۳) حسنی، ابوعباس احمد بن ابراهیم، المصاییح، تحقیق عبدالله بن عبیدالله بن احمد الحوثی، ط الاول، صعده: مؤسسه الامام الزید بن علی الثقافیه، ۱۴۲۲ هـ ق/ ۲۰۰۲ م.

- (۷۴) حسینی العلوی، ابوالعالی محمد، بیان الادیان، تصحیح عباس اقبال، تهران: بی تا، ۱۳۱۲ ش.
- (۷۵) حکیمیان، ابوالفتح، علویان طبرستان، چ دوم، تهران: الهام، ۱۳۶۸ ش.
- (۷۶) حموی، یاقوت، معجم البلدان، بیروت: دار احیاء تراث العربی، ۱۳۹۹ هـ ق / ۱۹۷۹ م.
- (۷۷) حمیدالله، محمد، نامه‌ها و پیمان نامه‌های سیاسی حضرت محمد (ص) و اسناد صدر اسلام، ترجمه سیدمحمد حسینی، تهران، ۱۳۷۴.
- (۷۸) خضری، سید احمدرضا، علل و عوامل تجزیه خلافت عباسی، تهران: غدیرخ، ۱۳۷۷ ش.
- (۷۹) خلعتبری لیمائی، مصطفی، سیری در تاریخ علویان عرب مازندران، تهران: نشر سانش، ۱۳۸۲ ش.
- (۸۰) خوارزمی، ابو عبدالله احمد بن یوسف، مفاتیح العلوم، ترجمه خدیو جم، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷ ش.
- (۸۱) خواندمیر، غیاث الدین بن همام الدین، تاریخ حبیب السیر، فی اخبار افراد بشر، تهران: خیام، ۱۳۸۰ ش.
- (۸۲) دریایی، تورج، تاریخ و فرهنگ ساسانی، ترجمه مهرداد قدرت دیزجی، چ اول، تهران، ۱۳۸۲ ش.
- (۸۳) دومرگان، ژاگ، هیئت علمی فرانسه در ایران (مطالعات جغرافیایی)، ترجمه کاظم ودیعی، تبریز: چهر، ۱۳۳۸ ش.
- (۸۴) دنیل، التون. ل، تاریخ سیاسی و اجتماعی خراسان در زمان حکومت عباسیان، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران: علمی و فرهنگی، چ اول، ۱۳۶۷.
- (۸۵) دینوری، ابوحنیفه، أخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، چ چهارم، تهران: نشر نی، ۱۳۷۱ ش.
- (۸۶) دینوری، ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبة، امامت و سیاست، ترجمه سید ناصر طباطبایی، تهران: ققنوس، ۱۳۸۰ ش.
- (۸۷) دینوری، ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبة، المعارف، تحقیق ثروت عکاشه، الطبقة الثانية، مصر: دارالمعارف، ۱۹۶۹ م. / تصحیح محمد اسماعیل عبدالصاوی، مصر: الازهر، ۱۳۵۳ هـ ق / ۱۹۳۴ م.
- (۸۸) رایینو، ه. ل، «حکام خلافت عربی در طبرستان» نشریه دانشکده الهیات تبریز، شماره ۴۲، ۱۳۴۲ ش.

- ۸۹) رایینو، ه. ل. دودمان علوی در مازندران، ترجمه سید محمد طاهری شهاب، مطبعة ارمغان، ۱۳۱۹ ش.
- ۹۰) رازی، ابوالفتح حسین بن علی، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، تصحیح محمد جعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۵ ش.
- ۹۱) رازی، ابوحاتم احمد، اعلام النبوة، به کوشش صاوی و غلامرضا اعوانی، مقدمه دکتر حسین نصر، تهران، ۱۳۹۷ هـ. ق، ۱۳۵۶ ش / ترجمه سیدعلی اکبر واعظ موسوی، ۱۳۷۷ ش.
- ۹۲) رازی، عبدالله، تاریخ کامل ایران، تصحیح کاظم کاظم زاده ابرانشهر، چ چهارم، تهران: اقبال، ۱۳۴۷ ش.
- ۹۳) الرازی، احمد بن عبدالله، تاریخ مدینة صَنَعَاء، تحقیق حسین العمیری، عبدالجبار زگار، الطبعة الاولى، بیروت: بی نا، ۱۹۷۴ م.
- ۹۴) رامیار، محمود، درآستانه سالزاد پیامبر (ص)، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۱ ش.
- ۹۵) رحیم زاده، صفوی، بی تا، یادداشت‌های خسرو اول، تهران: مجلس.
- ۹۶) رضا، عنایت الله، ایران و ترکان در روزگار ساسانیان، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵ ش.
- ۹۷) روملو، حسن بیگ، احسن التواریخ، تصحیح عبدالحسین نوایی، ج ۲ و ۳، تهران: اساطیر، ۱۳۸۲ ش.
- ۹۸) زرکلی، خیرالدین، الاعلام قاموس تراجم الشهر الرجال و النساء العرب و المستعربین و المستشرقین، ط الثاني، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۹۸۹ م.
- ۹۹) زرین کوب، عبدالحسین و روزبه، تاریخ ایران باستان: تاریخ سیاسی ساسانیان، چ اول، تهران: سمت، ۱۳۷۹ ش.
- ۱۰۰) زرین کوب، عبدالحسین، تاریخ مردم ایران، ایران قبل از اسلام؛ جلد اول، چ دهم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۶ ش.
- ۱۰۱) زرین کوب، عبدالحسین، دو قرن سکوت؛ سرگذشت و اوضاع تاریخی ایران در دو قرن اول اسلام، تهران: سخن، چ بیست و چهارم، ۱۳۹۰ ش.
- ۱۰۲) زیدان، جرجی، تاریخ تمدن اسلام، ترجمه علی جواهرکلام، چ هفتم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۲ ش.
- ۱۰۳) سالم، عبدالعزیز، تاریخ عرب قبل از اسلام، ترجمه، باقر صدیقی نیا، چ اول، تهران: علمی و

- فرهنگی، ۱۳۶۳ ش، چ دوم، ۱۳۸۳ ش.
- ۱۰۴) ستوده، منوچهر، از آستارا تا استرآباد (مازندران غربی)، مجلد سوم، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۵ ش.
- ۱۰۵) ستوده، منوچهر، قلاع اسماعیلیه، تهران: کتابخانه طهوری، ۱۳۶۲ ش.
- ۱۰۶) سرتیپ پور، جهانگیر، نشانی‌هایی از گذشته دور گیلان و مازندران، تهران: چاپخانه خرمی، بی‌جا، ۱۳۵۶ ش.
- ۱۰۷) سیدایمن، فواد، تاریخ المذاهب الدینیة فی البلاد الیمن حتی نهاية القرن السادس الهجری، قاهرة: دارالمصر للبنانیة، الطبعة الاولى، ۱۴۰۸ ق / ۱۹۸۸ م.
- ۱۰۸) شالیان، ژرار، اطلس استراتژیک جهان، ترجمه ابراهیم جعفری، تهران: موسسه اطلاعات، ۱۳۶۶ ش.
- ۱۰۹) شامی، فضیلت، تاریخ زبیدیہ در قرون دوم و سوم ه، ترجمه سید محمد ثقفی و علی اکبر مهدی پور، دانشگاه شیراز، ۱۳۶۷ ش.
- ۱۱۰) الشجاع، عبدالرحمن بن عبدالواحد، تاریخ یمن فی الاسلام حتی نهاية القرن الرابع، الطبعة الثالثة، صنّعاء: دارلفکر، ۱۹۹۹ م.
- ۱۱۱) شجاع شفیعی، محمد مهدی، تاریخ هزارساله اسلام در نواحی شمالی ایران، تهران: نثر اشاره، چ دوم، ۱۳۸۶ ش.
- ۱۱۲) شوشتری، قاضی نورالله، مجالس المومنین، ج ۱ و ۲، تهران: کتاب فروشی اسلامیہ، ۱۳۷۷ ش.
- ۱۱۳) شوقی ابراهیم، العمر، الحیاة السیاسیة و الفکریة الزیدیة، ط الاول، قاهره، ۲۰۰۰ م.
- ۱۱۴) شهیدی، سید جعفر، تاریخ تحلیلی اسلام تا پایان امویان، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، چ بیست و دوم، ۱۳۷۷. ۱۱۱) صدیقی، غلامحسین، جنبش‌های دینی ایران در قرن‌های دوم و سوم هجری، تهران: پازنگ، چ اول، ۱۳۷۲.
- ۱۱۵) طبری، احمد بن موسی، المنیر علی مذهب الامام الهادی الی الحق یحیی بن الحسین، تحقیق علی سراج الدین عدلان، صعده: مرکز اهل البیت (ع) للداراسات الاسلامیہ، ۱۴۲۱ هـ ق / ۲۰۰۰ م.
- ۱۱۶) طبری صنّعی، اسحق بن یحیی، تاریخ صنّعاء، تصحیح عبدالله بن محمد حبشی، ط الاولى، صنّعاء: مکتبة السنحانی، ۱۹۲۴ م.

- (۱۱۷) طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری (تاریخ الرسل و الملوك)، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر، ۱۳۷۵ ش.
- (۱۱۸) طقوش، محمد سهیل، دولت عباسیان، ترجمه حجت جودکی، قم: انتشارات حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۰ ش.
- (۱۱۹) طوسی، محمد بن حسن، تهذیب الاحکام، تدوین حسن الموسوی، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ ق.
- (۱۲۰) عادل فر، باقر علی، اسواران در قرون نخستین اسلامی. فصلنامه مطالعات تاریخ ایران اسلامی، سال اول، شماره اول، بهار ۱۳۹۱، ص ۴۴.
- (۱۲۱) عباسی العلوی، علی بن محمد بن عبیدالله، سیره الهادی الی الحقیحی بن حسین، تحقیق سهیل زکار، بیروت: دارالفکر للطباعة والنشر و التوزیع، ط الثانیه، ۱۴۰۱ ق / ۱۹۸۱ م.
- (۱۲۲) عبدالرئوف الفقی، عصام الدین، الیمن فی ظل الاسلام منذ فجرة حتى قیام دولت بنی رسول، ط الاول، قاهرة: دارالفکر العربی، ۱۹۴۴ م.
- (۱۲۳) العفیف، احمد جابر، الموسوعة الیمنیة، الطبعة الاولى، صنعا: مؤسسة العفیف الثقافیة، ۱۹۹۹ م.
- (۱۲۴) علی، جواد، المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۱، ۲، ۳، ۷، چاپ اول، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۹۶۸ م؛ بغداد و بیروت: دارالعلم للملایین، مکتبة النهضة، ۱۹۸۸ م.
- (۱۲۵) عمادی، اسدالله، بازخوانی تاریخ مازندران، شهرسازی: خانه فرهنگ مازندران، ۱۳۷۲ ش.
- (۱۲۶) عمارة الیمنی، عمارة بن علی، تاریخ الیمن، صنعا: مکتبة الارشاد، ۱۴۲۵ ق.
- (۱۲۷) غفاری فرد، عباسقلی، تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوران صفویه، تهران: سمت، ۱۳۸۱ ش.
- (۱۲۸) غویدی، اغناطیوس، محاضرات فی التاریخ الیمن و الجزيرة العربیة قبل الاسلام، ترجمه ابراهیم سامرابی، لبنان: دارالحدیثة، ۱۹۸۶ م.
- (۱۲۹) فخر رازی، محمد بن عمر، الشجرة المبارکة فی أنساب الطالیبة، قم: مکتبة آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۱۹ هـ ق.
- (۱۳۰) فرای، ریچارد، عصر زرین فرهنگ ایران، ترجمه ی مسعود رجب نیا، تهران: سروش، چاپ دوم، ۱۳۶۳ ش.

- ۱۳۱) فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، به کوشش سید محمد دبیر سیاقی، تهران: انتشارات علمی، ج ۱، ۱۳۷۰ ش.
- ۱۳۲) فریشلر، کورت، امام حسین (ع) و ایران، ترجمه ذبیح الله منصور، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۱ ش.
- ۱۳۳) فیاض، علی اکبر، تاریخ اسلام، چ هشتم، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۶ ش.
- ۱۳۴) قائمیان، حسن، نوشته‌های پراکنده هدایت (مجموعه مقالات هدایت)، تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۴ ش.
- ۱۳۵) قره‌چانلو، حسین، جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ۲ جلدی، ج اول، تهران: سمت، ۱۳۸۰.
- ۱۳۶) قزوینی، زکریا بن محمد بن محمود، آثار البلاد و اخبار العباد، بیروت: دارصادر، ۱۳۸۹ ق.
- ۱۳۷) قمی، حسن بن محمد بن حسن، تاریخ قم، ترجمه حسن بن علی بن حسن بن عبدالملک قمی، تصحیح سید جلال الدین طهرانی، تهران: توس، ۱۳۶۱ ش.
- ۱۳۸) کارنامه اردشیر بابکان، به اهتمام محمد جواد مشکور، ج اول، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۹ ش.
- ۱۳۹) کحاله، عمرضا، معجم قبایل العرب القديمة والحديثة، چ هفتم، بیجا، مدرسة الرسالة، ۱۴۰۵ ق.
- ۱۴۰) کرشاسپ چوکسی، جمشید، ستیز و سازش زرتشتیان مغلوب و مسلمانان غالب در جامعه ایران نخستین سده‌های اسلامی، ترجمه نادر میرسعیدی، ج اول، تهران: ققنوس، ۱۳۸۹ ش.
- ۱۴۱) کرون، پاتریشیا، تاریخ اندیشه سیاسی در اسلام، ترجمه مسعود جعفری، تهران: سخن، ۱۳۸۹ ش.
- ۱۴۲) کریمیان، حسن، قصران، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۶ س.
- ۱۴۳) کلاتری باغمیشه، میرزا ابراهیم خان، خاطرات شرف الدوله، کوشش یحیی ذکاء، تهران: فکر روز، ۱۳۷۷ ش.
- ۱۴۴) کلینی، محمد بن یعقوب بن سفیان، الکافی، تدوین علی اکبر غفاری، محمد آخوندی، ۸ جلدی، تهران: دارالکتب الاسلامی، ۱۴۰۷ ق.
- ۱۴۵) کورت، آملی، هخامنشیان، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران: ققنوس، چ دوم، ۱۳۷۹ ش.
- ۱۴۶) کریستین سن، آرتور، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید باسمی، چ هفتم، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۷۰ ش. / تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۷ ش / تهران: دنیای کتاب، ۱۳۷۲ ش.
- ۱۴۷) کریمیان، حسین، سیره و قیام زید بن علی (ع)، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴ ش.
- ۱۴۸) کولسنیکف، آلی ایوانوویچ، ایران باستان در آستانه سقوط ساسانیان، تهران: کندوکاو، ۱۳۸۹ ش.

- ۱۴۹) کولسنیکف، آلی ایوانوویچ، ایران در آستانه یورش تازیان، ترجمه م. ریحایی، تهران: آگاه، ۱۳۵۷ ش.
- ۱۵۰) گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود، زین الاخبار (تاریخ گردیزی)، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳ ش.
- ۱۵۱) گرکانی، میرزا عبدالعظیم خان، اخبار برامکه، ج اول، مطبوعه مجلسی، ۱۳۱۳ ش.
- ۱۵۲) گیرشمن، رومن، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین، چ پانزدهم، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳ ش.
- ۱۵۳) لسترنج، گی، جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، چ سوم، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷ ش.
- ۱۵۴) لوسکایا، پیگو، اعراب مرزهای روم شرقی و ایران (در سده های چهارم تا ششم میلادی)، ترجمه عنایت الله رضا، تهران: مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲ ش.
- ۱۵۵) لوسکایا، پیگو، تاریخ ایران از روزگار باستان تا پایان سده هجدهم میلادی، ترجمه کریم کشاورز، چ دوم، تهران: پیام، ۱۳۵۳ ش.
- ۱۵۶) لوسکایا، پیگو، شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان، ترجمه عنایت الله رضا، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۷۳ ش.
- ۱۵۷) مادلونگ، ویلفرد، اخبار ائمة الزیدیه فی طبرستان و دیلمان و جیلان، بیروت: المعهد الالمانی للابحاث الشرقیة (دارالنشر فرانتس شستاینر بقسیادن)، ۱۹۸۷ م.
- ۱۵۸) مادلونگ، ویلفرد، «سلسله های کوچک شمال ایران»، تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه، کوشش ریچارد فرای، ترجمه حسن انوشه، تهران، ج ۴، ۱۳۶۳ ش.
- ۱۵۹) مادلونگ، ویلفرد، فرقه های اسلامی، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران: اساطیر، چ ۲، ۱۳۸۱ ش.
- ۱۶۰) مارکوارت، یوزف، ایرانشهر در جغرافیای بظلمیوس، ترجمه مریم میراحمدی، چ اول، تهران: طهوری، ۱۳۸۳ ش.
- ۱۶۱) مارکوارت، یوزف، ایرانشهر و بر مبنای جغرافیای موسی خورنی ارمنی، ترجمه مریم میراحمدی، تهران: اطلاعات، ۱۳۷۳.
- ۱۶۲) مجد، مصطفی، ظهور و سقوط علویان طبرستان، تهران: رسانش ۱۳۸۶.

- ۱۶۳) مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ۱۱۱ جلدی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
- ۱۶۴) مجمل التواریخ و القصص، مجهول المؤلف، تصحیح محمد تقی بهار، تهران: کلاله خاور، ۱۳۱۸.
- ۱۶۵) محمدی ملایری، محمد، تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی، جلد اول، تهران، ۱۳۷۹.
- ۱۶۶) محیط طباطبایی، محمد، تطور حکومت در ایران بعد از اسلام، تهران: بعثت، ۱۳۶۷ ش.
- ۱۶۷) مرعشی، میر تیمور، تاریخ خاندان مرعشی، تصحیح منوچهر ستوده، تهران: اطلاعات، ۱۳۶۴ ش.
- ۱۶۸) مرعشی، سید ظهیر الدین بن سید نصیرالدین، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، به اهتمام برنهارد دارن، مقدمه یعقوب آژند، تهران: نشر گستره، ج اول، ۱۳۶۳ ش، پترزبورگ ۱۸۵۰ م.
- ۱۶۹) مستوفی قزوینی، حمدالله بن ابی بکر بن احمد، تاریخ گزیده، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۴ ش.
- ۱۷۰) مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، التنبیه و الاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵ ش.
- ۱۷۱) مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چ ششم، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۸ ش.
- ۱۷۲) مسکویه رازی، ابوعلی، تجارب الامم، تحقیق ابوالقاسم امامی، چ دوم، تهران: سروش، ۱۳۷۹ ش.
- ۱۷۳) مشکور، محمد جواد، فرهنگ فرق اسلامی، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲ ش.
- ۱۷۴) مشکور، محمد جواد، پارتی‌ها یا پهلوانان قدیم، ج ۱، تهران: دانشسرای عالی، ۱۳۵۰ ش.
- ۱۷۵) مشکور، محمد جواد، تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام تا قرن چهارم، تهران: اشراقی، چ ششم، ۱۳۷۹ ش.
- ۱۷۶) مطهری، مرتضی، خدمات متقابل اسلام و ایران، ج بیست و یکم، تهران، ۱۳۷۴ ش.
- ۱۷۷) معصومی جشنی، عبدالله، قبیله همدان و نقش آن در تاریخ اسلام و تشیع، قم: دلیل ما، چ اول، ۱۳۸۹ ش.
- ۱۷۸) مفید، محمد بن محمد بن النعمان، الارشاد: در شناسایی مقام چهارده معصوم...، ترجمه و شرح محمدباقر ساعدی خراسانی، تصحیح محمدباقر بهبودی، تهران: اسلامیه، ۱۳۷۶ ش.
- ۱۷۹) مقدسی، شمس الدین ابی عبدالله محمد بن احمد، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ترجمه

- علی نقی منزوی، تهران، شرکت مولفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۱ ش.
- ۱۸۰) مقدسی، مطهرین طاهر، آفرینش و تاریخ (البدء والتاریخ)، ترجمه محمد رضا شفیعی، ج اول، تهران: نشر برگ، ۱۳۷۴ ش. / تهران کتابفروشی اسدی، ۱۹۶۲ م.
- ۱۸۱) مقریزی، تقی الدین احمد، امتاع الاسماء بما للبنى من الاحوال والاموال الحقدة و المتاع، تحقیق محمد عبدالحمید النمیسی، بیروت، ط الاولی، ۱۴۲۰ هـ ق / ۱۹۹۹ م.
- ۱۸۲) مقصدلو، حسینقلی وکیل الدوله، مخابرات استرآباد، ۲ جلدی، به کوشش ایرج افشار و محمد رسول دریاگشت، تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۳ ش.
- ۱۸۳) منتظرالقائم، اصغر، نقش قبایل یمن در حمایت از اهل بیت، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۸۰ ش.
- ۱۸۴) موسوی نژاد، سید علی، تراث الزیدیه، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۸۴ ش.
- ۱۸۶) مهدی للددین الله، احمد بن یحیی بن المرتضی، المنیة و لامل فی شرح المِمل و النِحل، موسسه الكتاب الثقافیة، ۱۹۸۸ م.
- ۱۸۷) مینوی، مجتبی، نامه تشر به گشنسب، چ دوم، تهران: خوارزمی، ۱۳۵۴ ش.
- ۱۸۸) نرَسَخی، ابوبکر محمد بن جعفر، تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر احمد بن محمد نصرالقباوی / تصحیح محمد تقی مدرّس رضوی. تهران: کتاب فروشی سنایی، بی تا / تهران: طوس، ۱۳۶۳ ش.
- ۱۸۹) نصر بن مزاحم المنقری، پیکار صفین، تصحیح محمد عبدالسلام هارون، ترجمه پرویز اتابکی، تهران: انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰ ش / قم: مکتبه آیه الله مرعشی النجفی، ۱۴۱۸ هـ ق ۱۳۷۶ هـ ش.
- ۱۹۰) نفیسی، سعید، تاریخ ایران ساسانی، چ ۱، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۳۱ ش.
- ۱۹۱) نقولا زیاده، الجغرافیا و الرحلات عند العرب، بیروت: دارالکتاب اللبنانی، دارالکتاب المصری، ۱۹۸۷ م.
- ۱۹۲) نولدکه، تودور، حماسه ملی ایران، ترجمه بزرگ علوی، چ سوم، تهران: نشر سپهر، ۱۳۵۸.
- ۱۹۳) نولدکه، تودور، تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان، ترجمه عباس زریاب خویی، چ ۲، تهران: پژوهشکده علوم انسانی و مطامعات فرهنگی، ۱۳۷۸، تهران: انجمن آثار علمی، بی تا.
- ۱۹۴) نویری، احمد، نهاية الارب، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، ۱۳۶۴ ش.

- ۱۹۵) واردی، سید تقی، تاریخ دودمان علوی طبرستان، قم: دلیل ما، ۱۳۸۹ ش.
- ۱۹۶) واقدی، محمد بن عمر، المغازی، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، ۱۳۵۹ ش.
- ۱۹۷) الوری، محسن، جغرافیای تاریخی آوه، تهران: امید دانش، ۱۳۸۰ ش.
- ۱۹۸) الویسی، حسین بن علی، اليمن الكبرى، الطبقة الاولى، مطبعة: النهضة العربية، ۱۹۶۲ م.
- ۱۹۹) هارونی، یحیی بن حسین، الافادة فی تاریخ الائمة السادة، تصحیح محمد عیسی سالم عزان، یمن - صعده: مرکز اهل البيت للدراسات الاسلامية، ۱۴۱۷ هـ ق / ۱۹۹۶ م / تحقیق محمد کاظم رحمتی، تهران: میراث مکتوب، ۱۳۸۷ ش.
- ۲۰۰) هدایت، صادق، مازیار، بی تا، بی جا.
- ۲۰۱) همدانی، ابو محمد الحسن بن احمد، صفة جزيرة العرب، به کوشش محمد عبدالله بن بلهیدی نجدی، قاهره: ۱۹۵۳ م.
- ۲۰۲) همدانی، ابن فقیه احمد بن محمد، ترجمه مختصر البلدان، ترجمه خ مسعود، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹ ش.
- ۲۰۳) یزدان پناه لموکی، طیار، تاریخ مازندران باستان، تهران: چشمه، ۱۳۸۲ ش.
- ۲۰۴) یوسفی غروی، محمد هادی، تاریخ تحقیقی اسلام، ۴ جلدی، ترجمه حسین علی عربی، قم: موسسه آموزش و پژوهش امام خمینی، ۱۳۸۳ ش.
- ۲۰۵) یعقوبی، احمد بن اسحاق (ابن واضح)، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، چ نهم، ج اول و دوم، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲ ش.

ب) منابع لاتین

- ۲۰۳) Curzon, Georg, Persia and question, Longman & co, ۱۸۹۲
- ۲۰۴) Fraser, J. B. A Winter's Journey (TATAR) Constantinople to Tehran, Vol. II, London, ۱۸۳۸

پ) مقالات

- ۱) آریان، حمید، «لشکرکشی ابرهه به مکه روایت تاریخ و قرآن»، مجله تاریخ در آینه پژوهش، پاییز ۱۳۸۴ س، شماره ۷، ص ۸۲-۲۵.

- (۲) آقاجری، سید هاشم، محمد کاظم رحمتی، «دو مورخ گمنام زیدی ایرانی: ابوالعباس حسنی و علی بن بلال آملی»، تاریخ ایران، شماره ۵/۵۹، زمستان ۱۳۸۷ ش.
- (۳) آهنچی، آذر، «بررسی موقعیت سیاسی دیلمان پیش از اسلام»، فصلنامه علمی - پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهرا، سال شانزدهم، شماره ۶۰، ۱۳۸۵ ش.
- (۴) ابری، شهربانو - ایرانیان آزاده در یمن (ابناء الاحرار) «فصلنامه تخصصی فقه و تاریخ و تمدن، سال ششم، شماره بیست و چهار، تابستان ۱۳۸۹ ص ۷۳-۵۲».
- (۵) ابطحی، سید عبدالحمید، و محمد فرید انصاری و حسن طارمی، «جایگاه امام علی (ع) در نشر علوم دین در مراکز علمی جامعه اسلامی قرن اول»، فصلنامه علمی و پژوهشی تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، شماره ۱۰، سال چهارم، بهار ۱۳۹۲، صص ۲۸-۷.
- (۶) احمدی سید عباس، محمود رائق و مسعود جاسم نژاد، «تبیین ژئوپلیتیک اثرگذاری انقلاب اسلامی بر سیاسی شدن شیعیان جهان»، مجله پژوهش‌های جغرافیای انسانی، ش ۸۰، تابستان ۱۳۹۱، صص ۶۵-۸۴.
- (۷) اعظمی سنگسری، چراغعلی، «چهره باؤ (از کیوس تا سرخاب)»، مجله بررسی‌های تاریخی، ش ۴۷، ۱۳۵۲ ش.
- (۸) اعظمی سنگسری، چراغعلی، «سکه‌های طبرستان - گاوبارگان و حکام خلفا»، مجله بررسی‌های تاریخی، ش ۴۴ و ۴۵، ۱۳۵۲ ش.
- (۹) اعظمی سنگسری، چراغعلی، «فرمان روایان طبرستان»، مجله بررسی‌های تاریخی، ش ۷۹، ۱۳۵۷ ش.
- (۱۰) اعظمی سنگسری، چراغعلی، «گیل - فرشوادگر و گاوبارگان دابویه»، مجله بررسی‌های تاریخی، ش ۷۱، ۱۳۵۲ ش.
- (۱۱) افراسیابی، غلامرضا، جعفری سید محمد مهدی و دژی نجمه، «حیره و یمن دروازه‌های ورود آداب و فرهنگ ایرانی به سرزمین‌های عربی» مجله مطالعات ایرانی، دانشگاه شهید باهنر کرمان، سال چهارم، شماره هفتم، بهار ۱۳۸۴ ش، صص ۷۶-۵۱.
- (۱۲) امام شوشتری، «یک لشکرکشی تاریخی از راه خلیج فارس»، مجله بررسی‌های تاریخی، اسفند ۱۳۵۴، شماره ۵ و ۶.
- (۱۳) امیر دهی، ع، «یمن (۱) از تمدن کهن تا صنعا و عدن»، مجموعه سرزمین‌های جهان اسلام، مجله اندیشه تقریب، سال ششم، ش ۲۱، زمستان ۱۳۸۸ ش.

- ۱۴) انصاری قمی، حسن، «مجموعه طاووس یمانی: نماد حضور ایران در یمن»، کتاب ماه دین، دی و بهمن ۱۳۸۰، شماره ۵۱ و ۵۲، ص ۳۱-۱۸.
- ۱۵) برگ نیسی، کاظم، «ابناء» دایرة المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، ج ۲، تهران: مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۴، مدخل «ابرهه»، ج ۲، ۱۳۷۰.
- ۱۶) پاینده، ابوالقاسم، نفوذ سیاسی و فرهنگی و معنوی ایرانیان در عربستان هنگام ظهور اسلام، مجله بررسی‌های تاریخی، سال اول، شماره ۳، ۱۳۴۵.
- ۱۷) پیروزفر، سهیلا و محمد مهدی آجیلیان مافوق، «خاندان اشعری و تأثیر آن بر سیر تحول مکتب حدیثی قم»، دو فصلنامه حدیث پژوهی (دانشکده علوم انسانی دانشگاه کاشان)، سال سوم، شماره پنجم، بهار و تابستان ۱۳۹۰ ش.
- ۱۸) جان احمدی، فاطمه، «تاریخ سیاسی و خدمات فقهی آل رسی در یمن»، مجله پژوهش‌های تاریخی (دانشگاه اصفهان)، سال چهل و نهم، دوره جدید، سال پنجم، شماره سوم (پیاپی ۱۹)، پاییز و زمستان ۱۳۹۲ ش، صص ۱-۱۶.
- ۱۹) حقیقت، «ناحیه تاریخی پذیر خوارگر (پَشْخوارگر)»، مجله گوهر، آبان ۱۳۵۵، شماره ۴۴، ص ۶۶۰.
- ۱۹) حیدر سرلک، علی محمد، «اشعریان و تأسیس نخستین دولت شهر شیعه»، مجله شیعه شناسی، پائیز ۱۳۹۱، سال دهم، ش ۳۹، ۸۰-۴۷.
- ۲۰) خرمشاد، محمدباقر: تشیع اصلی انقلاب اسلامی؛ روزنامه همشهری، خردنامه همشهری، ۱۳۸۳/۱۱/۲۱.
- ۲۱) خضری، سید احمد رضا، «نقش نهضت‌های علوی در تجزیه خلافت عباسی» کیهان اندیشه، شماره ۶۹، آذر و دی ۱۳۷۵ ش.
- ۲۲) دلبری، شهربانو، «ایرانیان آزاده در یمن (ابناء الاحرار)» فصلنامه تخصصی فقه و تاریخ و تمدن، سال ششم، ش بیست و چهار، تابستان ۱۳۸۹.
- ۲۳) رابینو، ه. ل.، «تاریخ مازندران و فرمانروایان آن سامان»، ترجمه محمدباقر امیرخانی، نشریه دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز، سال سیزدهم، شماره ۵۹، زمستان ۱۳۴۰ ش، / شماره ۶۰، سال چهاردهم ۱۳۴۱ ش / شماره ۶۶ و ۶۷، سال یازدهم ۱۳۴۲ ش /
- ۲۴) رابینو، ه. ل.، «حکام خلافت عربی در طبرستان» نشریه دانشکده الهیات تبریز، شماره ۴۲، ۱۳۴۲ ش.

- (۲۵) رجیبی، پرویز، «جنبش‌های ایرانیان در زمان بنی عباس»، مجله پیک نور، سال اول، شماره ۳، بی‌تا، صفحات ۲۲-۳۶.
- (۲۶) رحمتی، محمدکاظم، «میراث فرهنگی زیدیان ایران و انتقال آن به یمن»، مجله تاریخ ایران، ش ۶۳/۵، زمستان ۱۳۸۸ ش.
- (۲۷) رحمتی، محسن و زلیخا غفاری رودسری، «گسترش اسلام در گیلان و دیلمان با تأکید بر مذاهب اهل سنت» فصلنامه علمی و پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء - سال بیست و دوم، دوره جدید، شماره ۱۳، پیاپی ۹۹، بهار ۱۳۹۱ ش.
- (۲۸) رحمتی، محمدرضا، «رویکرد کننده در ماجرای ذونواس» مجله تخصصی گروه تاریخ دانشگاه تهران، شماره پیاپی، ششم و هفتم، سال پنجم، ۱۳۸۳، ۱۱۰-۱۰۲.
- (۲۹) رضا، عنایت اله، «ابن فضلان»، دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۰ ش.
- (۳۰) زارعی، سعدالله، «جهان اسلام: یمن؛ بازخیزی سپید علمان»، کیهان فرهنگی، آذر و دی ۱۳۸۹، شماره‌های ۲۸۹، ۲۸۸-صص ۵۱-۵۳.
- (۳۱) زال، محمدحسن، «بازسازی مراکز و مرزهای سیاسی و راه‌های تجاری مازندران براساس مکان یابی قلعه‌ها و پادگانهای نظامی بازمانده از دوره ساسانی تا دوران اسلامی»، رساله دکتری، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، فروردین ۱۳۶۲.
- (۳۲) زعفرانیه، فرامرز، «مازندران در شاهنامه»، ۱۳۸۴، برگرفته از وبلاگ: www.Zardosht.gharieh.com.
- (۳۳) صابرخان، محمد، آغاز تاریخ مذهب شیعه زیدی در دیلمان و گیلان، ترجمه احمد آرام، مجله آینده، ش ۴ و ۳، خرداد و تیر ۱۳۵۹ ش، / ش ۶۵، مرداد و شهریور ۱۳۵۹ ش.
- (۳۴) طاهری شهاب، سیدمحمد، «نمونه‌های از مسکوکات ضرب شده در طبرستان»، کوشش سید علی آل داود، پیام بهارستان، دوره ۲، سال ۴، شماره ۱۳، ۱۳۹۰، صص ۸۴۱-۸۴۲.
- (۳۵) عبایی، علی، علی کبر کجیاب، فریدون اللهیاری، «تأثیر اوضاع سرزمین دیلم و علویان طبرستان بر ظهور آل بویه با تأکید بر پیش زمینه‌های اقتصادی»، مطالعات اسلامی: تاریخ و فرهنگ، سال چهل و دوم، شماره پیاپی ۸۴، تابستان ۱۳۸۹، (صص ۱۰۲-۱۶۷).
- (۳۶) عثمانی، محمدتقی، «سفر به سرزمین ایمان: یمن» ترجمه امرالله باهری، مجله ندای اسلام،

- سال پنجم، شماره ۲۰، زمستان ۱۳۸۳.
- ۳۷) عظیمی، ناصر، «ارتباط بخشی علویان زیدی با ظهور اولین شهر و آغاز پویش‌های فرهنگی در گیلان (هبوط قدرت از کوهستان‌های دیلم به جلگه‌های گیلان)» و بلاگ ورگ.
- ۳۸) عمادی، عبدالرحمن، «سرخایان دیلم و طبرستان و قیام مختار در کوفه»، مجله آینده، سال هفتم، ش ۴، تیر ۱۳۶۰ ش، (صفحات ۲۷۴-۲۶۸).
- ۳۹) فاضل نیا، نفیسه، ژئوپلیتیک شیعه و نگرانی غرب از انقلاب اسلامی، قم، موسس شیعه‌شناسی ۱۳۸۶ ش.
- ۴۰) کاظم بیکی، محمدعلی، «بویه‌یان و زیاریان: روایتی نویافته از کتاب التاجی» مجله تاریخ و تمدن اسلامی، سال ششم، شماره یازدهم، بهار و تابستان ۸۹، ص ۵۵-۲۷.
- ۴۱) کیا، صادق، «شاهنامه و مازندران»، مجله اندیشه نیک، شماره ۱، تهران، چاپخانه تمدن، اسفند ۱۳۵۳.
- ۴۲) اللهیاری، فریدون، بررسی و تحلیل اهداف راهبردی نظام ساسانی و اقدام نظامی خسرو اول در یمن، فصلنامه علمی و پژوهش علوم انسانی، دانشگاه الزهراء سال هفدهم، شماره ۶۶، پاییز ۱۳۸۶.
- ۴۳) مادلونگ، ویلفرد، «فرمانروایان علوی طبرستان، دیلمان و گیلان»، ترجمه محسن جعفری مذهب، مجله معارف، دوره بیست و دوم، شماره ۱ و ۲، فروردین و آبان ۱۳۸۵ ش.
- ۴۴) مادلونگ، ویلفرد، «تشیع امامی و زیدی در ایران» ترجمه رسول جعفریان، کیهان اندیشه، شماره ۵۲، بهمن و اسفند ۱۳۷۲ ش.
- ۴۵) محمد زیاره، احمد، روابط سیاسی و فرهنگی ایران و یمن، مجله وحید، شماره ۱۸۷، دی ۱۳۵۴، - (صص ۹۵۳-۹۵۶).
- ۴۶) محمودی بختیاری، علیقلی، «مازندران یا یمن»، مجله هنر و مردم، دوره ۸، ش ۸۹، اسفند ۱۳۴۸ ش، صص ۲۰-۲۷.
- ۴۷) مدعج المدعج، عبدالمحسن، «اوضاع سیاسی و اقتصادی ابناء از ورود به یمن تا پایان سده سوم هجری»، ترجمه محبوب الزویری، فصلنامه تاریخ روابط خارجی، سال سوم، شماره ۱۱، تابستان ۱۳۸۱، (صص ۴۰-۴۵).
- ۴۸) مفتخری، حسین، از نهاوند تا دماوند فتح جبال توسط اعراب مسلمان و پیامدهای آن.

۴۹) موسوی نژاد، سید علی، «زیدیه از ظهور تا حکومت»، مجله طلوع، سال چهارم، شماره ۱۳ و ۱۴، بهار و تابستان ۱۳۸۴ ش.

۵۰) موسوی نژاد، سید علی، «معرفی آثار منتشر شده زیدیه»، فصلنامه هفت آسمان، شماره ۱۴، ۱۳۸۱ ش.

۵۱) موسوی نژاد، سیدعلی و علی یزدانی، «پیدایش و تطور دولت زیدیه یمن»، فصلنامه تاریخ اسلام، سال یازدهم، شماره سوم و چهارم، پاییز و زمستان ۱۳۸۹ ش، شماره مسلسل ۴۳-۴۴.

۵۲) موسوی نژاد، سیدعلی، «زیدیان شمال ایران در قرن هشتم بر اساس نسخه‌ای تازه یاب»، مجله هفت آسمان، ش ۳۸، تابستان ۱۳۸۷ ش، صص ۱۱۳-۱۳۸.

۵۳) موسوی نژاد، سیدعلی، «آشنایی با زیدیه»، هفت آسمان، فصلنامه تخصصی ادیان و مذاهب سال سوم، شماره یازدهم - پاییز ۱۳۸۰.

۵۴) موسوی نژاد، سید علی، «مجموعه مقالات همایش بین المللی ناصرکبیر و رسالت علمای اسلام در جهان امروز، با تکیه بر آموزه‌های نهج البلاغه و صحیفه سجادیه»، قم: مجمع جهانی اهل البیت علیهم السلام، چ اول، ۱۳۹۲ ش.

۵۵) میرزانی، منصور، «جایگاه یمن در ادب پارسی»، مجله تاریخ ادبیات، ش ۶۲/۳، صص ۱۹۰-۲۱۰.

۵۶) C.E. Boswarth: the political and Dynastic History of the Iranian world (A.D

۱۲۱-۱۰۰۰), "the Cambridge History of Iran (the Saljuq and Mongol periods) Vol ۵,

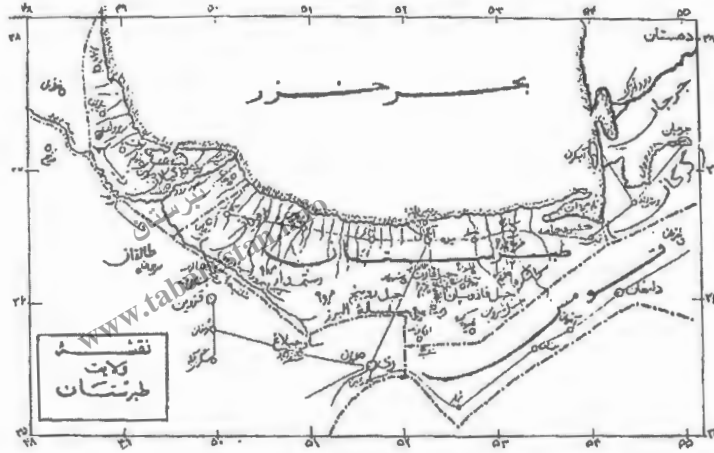
edit by J.A. Boyle, Cambridge university.

سایت‌ها

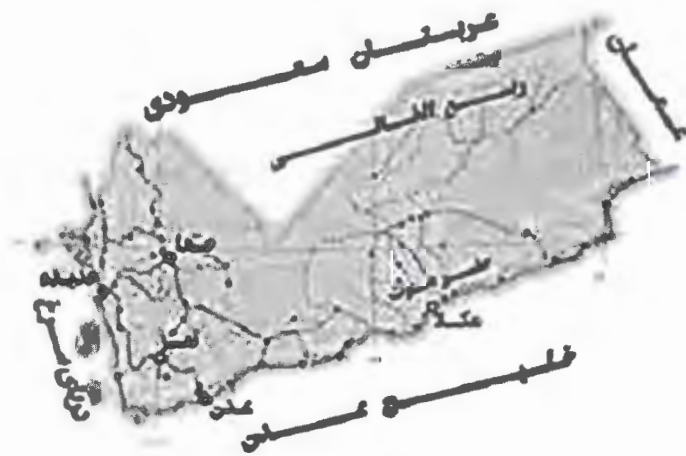
۱. www.hawzah.net

۲. www.Shakhsiatnegar.com

تصاویر



یمن



فهرست اعلام

اشخاص

۱-آ

- آذر ولاش: ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۸
 آرن: ۱۲۲
 آزاد: ۶۴، ۶۵
 آندراگوراس: ۱۲۲
 آهنچی آذر: ۲۲۸
 آیلوس گالیوس: ۳۰
 ابراهیم بن عبدالله: ۹۵، ۱۶۱
 ابراهیم بن موسی طالبی: ۱۶۳
 ابرهه بن صباح: ۳۲
 ابن اثیر: ۳۳، ۳۵، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۳، ۴۶، ۵۰
 ۵۷، ۶۰، ۶۳، ۶۸، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۷، ۸۲، ۱۳۱، ۱۵۵
 ۱۶۸، ۱۷۳، ۱۷۴، ۲۱۴
 ابن اسحاق: ۲۴، ۳۱، ۲۱۵، ۲۲۷
 ابن اسفندیار: ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۹، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲
 ابن بلخی: ۲۶، ۲۹، ۴۲، ۴۳، ۴۹، ۵۰، ۵۳، ۹۴، ۱۰۵
 ۱۱۰، ۲۱۵
 ابن حوقل ابوالقاسم محمد: ۲۳، ۱۰۷، ۲۱۵
 ابن خلدون عبدالرحمن بن محمد: ۳۱، ۳۲، ۳۵، ۴۱
 ۴۴، ۴۵، ۷۰، ۱۱۶، ۲۱۵
 ابن ضحاک: ۲۴، ۳۲، ۳۳، ۳۹، ۴۰
 ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۵۱، ۵۳، ۵۶، ۵۹، ۶۰، ۶۳، ۶۹، ۷۰
 ۷۶، ۸۲، ۲۱۵
 ابوالحسن احمد بن محمد: ۱۷۳
 ابوالحسین زید بن محمد: ۱۷۴
 ابوالخصیب مرزوق: ۹۸، ۱۳۷
 ابوالسرایای سیری: ۱۶۲
 ابوالعباس طوسی: ۱۳۹، ۱۴۱
 ابوالعباس عبدالله بن محمد بن نوح بن اسد: ۱۷۶
 ابوالعتاهیه: ۱۹۹
 ابوالفتح حکیمیان: ۲۱۹
 ابوالفرج اصفهانی: ۹۵، ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۶۲
 ۱۷۲، ۱۸۶، ۲۱۵
 ابوالفضل جعفر الثائر بالله: ۱۵۴
 ابوالفضل جعفر بن محمد حسینی: ۱۸۷
 ابوالقاسم بلخی معتزلی: ۱۷۰، ۲۰۷
 ابوالقاسم جعفر: ۱۷۸، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴

اردشير بابکان: ۸۸، ۱۱۴، ۱۲۳، ۲۲۳
 ارنست کونیک: ۱۷۱
 ازياط: ۳۲، ۳۳، ۳۸
 اِسْهَيْد دابويه: ۱۲۹، ۱۳۲
 اِسْهَيْد دادمهر: ۱۳۲
 استرابن: ۱۰۰
 اسحاق بن ابراهيم: ۱۳۶
 اسحاق بن موسى عباسي: ۱۶۳
 اسکندر مقدوني: ۹۸
 اسماعيل بن احمد ساماني: ۱۹۱
 اَسْوَد عَنَسِي: ۸، ۱۴، ۵۶، ۵۸، ۶۲، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸
 اشپولر: ۹۱، ۱۴۶، ۲۱۶
 اصطخري: ۶۸، ۱۰۷، ۱۱۷
 اعتمادالسلطنه: ۱۰۳
 اعظمي سنگسري: ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۲۲۸
 افراسياب: ۱۱۰
 افشين: ۱۴۴، ۱۴۵
 المؤيد بالله احمد بن حسين هاروني حسني: ۱۸۷
 المؤيد في الدين شيرازي: ۱۵۱، ۲۰۷
 المقتدر: ۱۷۷
 المنصور بالله قاسم بن علي بن علي عياني: ۲۰۲
 الياس بن اليسع السغدِي: ۱۷۷
 امام باقر(ع): ۱۶
 امام حسن(ع): ۸۱، ۱۵۷، ۲۰۱

ابوبکر: ۵۲، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۷۵، ۹۰، ۹۷
 ابوجعفر حسن بن ابوالحسن احمد: ۱۷۸، ۱۸۲
 ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۱، ۲۰۵
 ابوحاتم رازي: ۲۲۰
 ابوحنيفه: ۲۱۹
 ابوسعده المحسن بن محمد بن كرامه جشمي: ۱۵۱، ۲۰۸
 ابوطالب يحيى بن حسين هاروني: ۱۸۷
 ابوعباس احمد بن ابراهيم حسني: ۲۱۹
 ابو عبدالله محمد بن احمد جيهاني: ۱۸۱
 ابو عبدالله مهدي محمد بن حسن بن قاسم: ۱۸۷
 ابو علي بلعمي: ۵۰
 ابومحمد الحسن بن القاسم: ۱۷۷
 ابو مَرّه بن ذى يزن: ۳۷
 ابومسلم خراساني: ۹۷، ۱۳۷
 ابوموسى اشعري: ۶۰، ۶۱
 ابويعقوب سجستاني: ۱۵۱، ۲۰۷
 احمد العلي: ۲۱۶
 احمد بن اسماعيل ساماني: ۱۷۷
 احمد بن حنبل: ۱۴۰
 احمد بن سليمان: ۱۸۸، ۲۰۳
 احمد بن عبدالله خجستاني: ۱۶۹
 احمد بن موسى طبري: ۱۹۷، ۲۰۵
 آحنف بن قيس: ۶۱
 ادريس بن عبدالله: ۱۴۶، ۱۶۱، ۱۶۲

بسر بن ابی ارطاءه: ۸۱، ۸۲
بلاذری: ۱۴، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۵، ۶۷،
۶۹، ۹۱، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۶۸

بلاش: ۱۲۵

بهجت نجیبی: ۱۰۵

بهمنیار علی نقی: ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۶، ۲۱۷

بویب: ۹۰
بیہقی ابوالفضل: ۱۶۸

www.tabarestan.info

پ

پرگاری صالح: ۱۲۱، ۱۲۲

پروکوپیوس: ۳۰، ۳۱، ۳۶، ۴۲، ۲۱۷

پنجاه هزار: ۱۵۳، ۱۷۶

پورداوود ابراهیم: ۲۳، ۲۱۷

ت

ترکمنی آذر پروین: ۱۰۸

تَسْر: ۱۰۲، ۱۱۰، ۱۲۲، ۲۲۶

تور: ۲۶، ۱۱۰

ج

جابر بن ہارون مسیحی: ۱۶۴

جاماسب: ۴۱، ۱۳۱

جریر بن عبداللہ بجلی: ۶۳، ۱۱۹

جُستان بن وھسودان: ۱۷۵

امام حسن عسکری(ع): ۱۷۴

امام حسین(ع): ۷۷، ۸۲، ۸۳، ۱۲۰، ۱۵۰، ۱۵۷، ۱۵۹،
۱۶۰، ۱۶۳، ۲۰۱، ۲۰۴

امام خامنہ‌ای: ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۲۰۹

امام خمینی: ۱۷، ۷۰، ۸۲، ۲۰۹، ۲۱۵، ۲۲۷

امام رضا(ع): ۹۸، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۴

امام سجاد(ع): ۱۶، ۱۵۰، ۱۵۷

امام صادق(ع): ۱۶

امام علی(ع): ۸، ۶۲، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۵،

۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۳۲،

۱۷۰، ۲۰۱، ۲۰۸

انصاری قمی حسن: ۱۵۱، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۲۹

انوری حسین: ۱۰۵

انوشیروان ساسانی: ۱۳، ۲۶، ۲۸، ۲۹، ۳۷، ۳۸، ۳۹،

۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۱۱۷،

۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶

اولیاء اللہ آملی: ۱۸۴، ۲۱۴

ایرج: ۲۶، ۹۸، ۲۱۶، ۲۲۶

ب

بابویہ: ۵۰، ۵۷

باذان بن ساسان: ۱۴، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۵۰، ۵۱، ۵۳، ۵۵،

۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۴

باو: ۱۲۷، ۲۲۸

پرٹھازد دارن: ۱۷۱

خ

- خازم بن خَزَّیمه: ۱۳۷
 خالد بن برمک کاتب: ۱۳۹
 خالد بن سعید عاص: ۶۰
 خالد بن ولید: ۶۱، ۷۱
 خان احمد کیایی: ۱۵۴
 خَزَّ حُسْرَه: ۴۶
 خُزْزاد بن نرسی بن جلهاسب: ۴۱
 خسرو پرویز ساسانی: ۷، ۱۳، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۷،
 ۱۲۷، ۱۱۸، ۵۹
 خوارزمی ابو عبدالله احمد بن یوسف: ۱۲۱، ۲۱۹،
 ۲۲۶
 خورشید بن دادمهر: ۱۳۲

د

- دابویه: ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۸،
 ۱۳۹، ۱۹۲
 دادویه اِصطَخری: ۶۴
 داریوش هخامنشی: ۲۷، ۱۰۲
 دعام بن ابراهیم: ۲۰۰
 دینوری ابن قتیبه: ۴۳، ۲۱۹

ذ

- ذونواس: ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۲۳۰

جُشَنْسَف: ۱۰۰

- جشیش دیلمی: ۶۴
 جعفر بن محمد نیروسی طبری: ۱۶۶
 جمال عبدالناصر: ۲۵
 جَنْدَل: ۲۶

ح

- حارث هَمْدانی: ۷۶
 حَبْجَاج بن یوسف ثقفی: ۷۸
 حُدَیْفَه: ۸۰
 حسن بصری: ۱۵۹
 حسن بن حسین طاهری: ۱۳۵، ۱۴۴
 حسن بن علی اطروش: ۱۷۴
 حسن بن محمد المهدی الحسنی: ۱۶۶
 حسن بن محمد عقیقی: ۱۶۹، ۱۷۲
 حسن بن هشام: ۱۹۵، ۲۳۳
 حسن حَضیرِی: ۲۰۰
 حسین بدرالدین الحوثی: ۲۰۸
 حسین بن احمد کویکی: ۱۷۲
 حسین بن علی بن حسین: ۱۴۶
 حسین بن علی (ع): ۱۵۸
 حکیمیان ابوالفتح: ۱۵۹، ۲۱۹
 حمیدالدین کرمانی: ۱۵۱، ۲۰۷

ذیالكلاع: ۶۷

ر

رایینو: ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۳۳، ۱۳۸، ۱۳۹، ۲۲۰، ۲۲۹، ۲۳۰

رافع بن هرثمه: ۱۷۳، ۱۹۱

ربیع بن خثیم ثوری: ۱۱۸

رستم بن قارن: ۱۷۳

رستم زال: ۱۰۵

رستم فرخ زاد: ۱۱۸، ۱۲۷

روخ بن حاتم مهبلی: ۱۳۷

ز

زُرْعَة بن ثَبان: ۳۱

زَرْمِهر: ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۱

زرین کوب عبدالحسین: ۲۳، ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۳۶، ۳۷

۳۸، ۳۹، ۴۲، ۴۴، ۴۷، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۱۱۶، ۱۱۷

۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۳، ۱۳۰، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳

۱۶۰، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۲۰

زَعفرانیه فرامرز: ۱۰۴، ۱۰۵، ۲۳۰

زُهیر بن قیس: ۷۷

زَید بن علی بن الحسین(ع): ۱۵

ژ

ژوستی نین: ۳۶

س

سائب بن مالک بن عامر: ۷۸

سَبْگَتکین: ۲۰۵

ستوده منوچهر: ۱۴، ۱۱۳، ۱۲۷، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۲۵

سرخاب: ۱۶۲، ۱۶۷، ۱۷۸، ۲۲۸

سرخاب دوم: ۱۹۱

سعد بن ابی وقاص: ۱۱۹

سعید بن قیس همدانی: ۷۶، ۷۷

سعید بن نمران: ۸۱

سفیان کلی: ۱۳۴

سلام: ۱۷۶

سلم: ۲۶، ۱۱۰، ۲۱۳

سلمان فارسی: ۵۰، ۶۱، ۸۰

سلیمان بن صرد خزاعی: ۸۴

سلیمان بن عبدالله بن طاهر: ۱۳۶، ۱۹۱

سلیمان بن عبدالملک: ۹۸، ۱۳۲

سنباد: ۱۳۷

سودابه: ۲۶

سَوید بن مَقْرَن: ۹۸، ۱۳۱

سید قوام الدین مرعشی: ۱۸۹

سیف بن ذی یزن: ۱۳، ۲۶، ۳۹، ۵۴، ۵۶

ش

شروین بن رستم: ۱۰۷، ۱۴۰

عبدالله بن سدود: ۸۰

عبدالله بن عامر: ۱۳۱

عبدالله بن عقیف ازدی یمنی: ۸۳

عبدالله بن عمر: ۶۵

عبدالله بن معاویه بن جعفر: ۹۵

عبدالله سگزی: ۱۶۸

عبدالله سلال: ۲۰۳

عبدالملک بن مروان اموی: ۱۳۳

عبیدالله بن زیاد: ۷۶، ۷۹، ۸۳

عبیدالله بن عباس: ۸۱، ۸۲

عثمان بن عفان: ۷۵

عثمان بن عفان: ۱۳۱

عزالدین علی: ۳۳، ۶۸، ۲۱۴

عزیزالله بیات: ۲۱۸

عظیمی، ناصر: ۱۶۴، ۲۳۱

عکاشة بن محسن: ۶۰

علی بن ایطالب^(ع): ۶۱، ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۸۲، ۱۵۲

علی بن ابیطالب^(ع): ۶۱، ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۸۲، ۱۵۲، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۸۲، ۱۹۵، ۲۰۱

۲۰۷

علی بن الحسین (ع): ۱۵، ۱۶

علی بن بلال آملی: ۲۰۱، ۲۰۶، ۲۲۸

علی بن حسین کاکلی: ۱۸۴

علی عبدالله صالح: ۲۵

عمر بن خطاب: ۷۵، ۹۳، ۱۱۸

عمر بن علاء: ۱۴۰

شروین بن سُرخاب: ۱۹۱

شَریک بن شیخ المَهْری: ۹۷

شهر بن باذان: ۶۰

شیرویه: ۵۰، ۵۱، ۵۶، ۵۹، ۱۸۱، ۱۸۴

ص

صادق هدایت: ۱۰۱

صلابی: ۱۶۹

ط

طاهر بن ابی هاله: ۶۰، ۶۳

طاهر بن عبدالله بن طاهر: ۱۳۶

طهماسب: ۱۵۴، ۱۸۸

ظ

ظهرالدین مرعشی: ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۳۲، ۱۳۸، ۱۶۴

۱۷۳، ۱۹۰

ع

عامر بن شهر بن باذان: ۶۰

عباس اول: ۱۸۹

عبدالله بن حمزه (منصور بالله): ۱۸۸

عبدالرفیع حقیقت: ۱۰۰، ۱۵۸

عبدالله بن حمزه: ۱۸۸

عبدالله بن خُردادبِه: ۱۴۱

قَتیبَة بن طَعْشَادِه: ۹۷
قَرَاتِکین: ۱۸۳
قصران: ۲۲۳، ۱۰۳
قَطْرَى بن قَجَاءَة: ۱۲۹
قیس بن عبد یغوث: ۶۳، ۶۷، ۸۰

ک
کامکار: ۶۹
www.tabaristan.info
کبرستان

کسری: ۱۲۳
کلازر: ۲۷
کلینی: ۲۲۳
کَمبوجیه هخامنشی: ۲۷
کَمیل بن زیاد: ۸۰
کُنِشْتَانْتین: ۳۰، ۲۱۶
کیا صادق: ۱۰۳، ۱۰۵
کیوس: ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۶، ۲۲۸

ک

گَشَب: ۶۸
گیرشمن رومن: ۲۷، ۵۳، ۵۴، ۸۸، ۸۹، ۹۲، ۲۲۴

گیل گاویاره: ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۹۲
گیل گیلانشاه: ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۲۹

ل

لُخِیعة یتوف ذو سَنَاتِر: ۳۱

عمرو بن سعید حزم انصاری: ۶۰
عمرو بن لیث: ۱۷۳
عمرو بن مُعَدِیْکَرِب: ۶۷
عَنْتَرِه: ۱۱۳

ف

فُرْخَان اول: ۱۲۹
فردوسی ابوالقاسم: ۲۶، ۱۰۵، ۲۱۸، ۲۲۳
فرشاذجر: ۱۰۱، ۱۱۰
فرهاد اول: ۱۰۲
فریدون: ۲۶، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۱۱، ۱۱۲، ۲۱۶، ۲۳۰، ۲۳۱
فَضَلِ بن سَهْلِ سرخسی: ۱۴۱
فضل بن یحیی برمکی: ۱۵۳
فَضَلِ بن یحیی بَرْمَکِی: ۱۴۰
فلاویوس آناشاسیوس: ۳۰
فِتْنَة بن ونداد: ۱۶۷
فیروز دیلمی: ۵۶، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۷، ۶۸
فیشر: ۱۱۵
فیلیپ: ۱۲۲

ق

قارن بن سوخرا: ۱۲۴، ۱۳۹
قارن بن شهریار: ۱۶۷
قاسم بن ابراهیم: ۱۸۰
قباد ساسانی: ۲۸

م

ابطالب(ع): ۱۶۱

محمد بن عبدالله بن طاهر: ۱۳۶، ۱۵۶، ۱۶۳، ۱۶۴

محمد بن عیسی: ۱۳۶

محمد بن موسی بن حَفْص: ۱۴۲

محمد بن هارون: ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۸۷، ۱۹۳

محمد خوارزمشاه: ۱۱۰

محمد علی خزری: ۱۷۲

مجمودی بختیاری علی قلی: ۱۰۵، ۲۳۱

مختار ثقفی: ۸۴، ۹۵، ۱۲۰

مرداویج بن زیار: ۱۸۳

مرزبان بن جُستان: ۱۴۱

مرزبان بن وَهْرَز: ۴۷

مستعین: ۱۴۹، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۳، ۱۶۸

مَشْرُوق بن ابرهه: ۳۳

مسعود عَزَنوی: ۹۸

مسعودی: ۲۶، ۲۹، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۸، ۴۱، ۴۲، ۴۳

۴۴، ۴۶، ۴۸، ۵۳، ۱۱۷، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۲، ۱۶۷

۱۹۴، ۲۲۵

مسلم بن عقیل: ۷۷، ۸۳

مُسَیْلَمَه کَذَّاب: ۶۲، ۶۳

مَصْقَلَة بن هُبَیْرَة شِیْبَانی: ۱۲۹

مُصَمِّغَان وِلاش: ۱۴۰

مطرف بن شهاب بن قاسم: ۲۰۳

مطهری مرتضی: ۶۹، ۹۳، ۱۱۹، ۲۲۵

مُعَاذ بن جَبَل انصاری: ۶۰

مأمون عباسی: ۱۰۲، ۱۱۸، ۱۴۱، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۶۲

مادلونگ ویلفرد: ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۷۱

۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۷، ۱۹۴، ۲۰۵

۲۰۶، ۲۰۷، ۲۲۴، ۲۳۱

مارکوارت: ۱۰۳، ۱۱۷، ۲۲۴، ۲۲۵

مازیار بن قارن: ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴

۱۴۵، ۱۴۸، ۱۶۷، ۲۲۷

مالک اشتر نَخَعی: ۷۷

مالک بن عامر اشعری: ۷۸، ۷۸

متوکل: ۱۴۵، ۱۵۰، ۱۵۴، ۱۸۸، ۲۰۳

متوکل علیالله احمد بن سلیمان: ۱۸۸، ۲۰۳

مجدد، مصطفی: ۲۲۵

محمد بن ابراهیم بن اسماعیل: ۱۶۲

محمد بن ابراهیم صَعْلُوک: ۱۷۶

محمد بن ابراهیم علوی: ۱۵۱، ۱۶۵

محمد بن ابی عیاد: ۱۹۹

محمد بن اوس بلخی: ۱۴۵

محمد بن حمزه بن یحیی علوی: ۱۷۲

محمد بن خالد: ۱۴۱

محمد بن زید علوی: ۱۷۵، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷

۲۰۵، ۲۰۶

محمد بن سائب اشعری: ۷۹

محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن

نولدکه: ۲۶، ۲۹، ۳۹، ۴۴، ۴۶، ۵۰، ۵۴، ۱۰۳، ۲۲۶

و

واصل بن عطاء غزال: ۱۵۸

وَبِر بن يَحْنَس اَزْدِي انصاری: ۶۳

وليد بن يزيد بن عبدالملک: ۱۶۰

ونداد اميلکوه: ۱۲۴

ونداد هرمزد: ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲

وَنَدَاشفان: ۱۴۰

وَهَب بن مَثَبه: ۵۳، ۵۶

وَهْرَز ديلمی: ۱۳، ۲۶، ۳۳، ۴۲، ۱۱۷

وَهسودان: ۱۶۷، ۱۷۵، ۱۸۳

ه

هادی حُقَينی: ۱۸۷

هارون عباسی: ۱۴۱، ۱۵۲، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۹۴

هانی بن عروه: ۵۵، ۸۳

ی

ياقوت حموی: ۱۰۴

يحيى الهادى الى الحق: ۱۸۰، ۲۰۱

يحيى بن حسين الهادى الى الحق: ۲۰۵

يحيى بن زيد: ۹۵، ۱۵۰

يحيى بن عبدالله حسنى: ۹۷، ۱۴۰، ۱۶۲، ۱۹۴، ۲۰۴

يحيى بن عمر بن يحيى بن حسين: ۱۵۵

معاويه: ۷۶، ۸۱، ۸۲، ۹۵، ۱۲۰، ۱۲۹، ۱۳۲

معزز: ۱۶۸

معتمصم: ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۰

معتمد عباسی: ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۸۷

مُفَلِّح: ۱۶۸

مقدسی، شمس‌الدين عبدالله: ۱۴، ۱۱۴، ۱۱۵، ۲۲۶

منصور عباسی: ۱۳۷، ۱۶۱

منوچهر: ۱۴، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۲۷، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۲۵

مهاجر بن اياميه بن مُغیره مخزومی: ۶۰

موسوی نژاد سیده زهرا: ۱۶۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۹

۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲

۲۰۳، ۲۲۶

موسوی نژاد، سيد علی: ۲۳۲

موسی بن بُغا: ۱۶۸

موسی خورنی: ۲۲۵

ن

ناصرکبير: ۸۷، ۱۵۴، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۲

۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۱، ۱۹۳، ۲۳۲

نَبْت بن آدَد: ۷۷

نَجاشی: ۲۲، ۳۵، ۳۷

نصر بن احمد ساسانی: ۱۷۷

نَعمان بن مُنذر: ۳۸، ۴۸

نُعَيم بن مُقَرَّن: ۱۲۹

نوشجان: ۴۶

مکان‌ها

۱-آ

آیسکون: ۱۱۰، ۱۷۱، ۱۷۶

آرایبا: ۲۲، ۲۳

آفریقا: ۱۴، ۲۱، ۲۴، ۱۴۶، ۱۶۰

آمل: ۱۱، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۳۴

۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۶۶، ۱۶۷

۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۳

۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۳۳

آوه: ۸۰، ۲۲۷

آبکّه: ۴۳

ابهر: ۱۸۶

احساء: ۶۳

ارمنستان: ۲۷، ۱۲۶

اروپا: ۲۱، ۵۲

اریاط: ۳۲، ۳۳، ۳۸

استخر: ۸۸، ۱۲۷

اصفهان: ۱۲۶، ۲۲۹

افغانستان: ۱۲۶

اقیانوس هند: ۲۱، ۲۵، ۲۸، ۲۹، ۳۲، ۳۷

البرز: ۱۴، ۱۶، ۹۱، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵

۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۱

۱۲۹، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۶۰، ۱۶۷، ۱۶۸

یزدگرد سوم: ۸۹، ۹۱، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۱

یزید بن مهلب: ۹۸، ۱۳۰، ۱۳۳

یعقوب لیث صفاری: ۱۹۳

یکسوم بن ابرهه: ۳۳

یوسف بن عمر: ۱۶۰

یوسفی غروی: ۶۹، ۷۰، ۸۲، ۲۱۵، ۲۲۷

بسطام: ۹۹، ۱۳۰
بصره: ۴۳، ۹۴، ۹۶، ۱۱۹، ۱۴۶، ۱۵۵، ۱۹۹، ۲۰۶
بغداد: ۲۵، ۹۵، ۱۱۵، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱،
۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۵، ۱۵۶،
۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۹۲، ۲۲۲

بلوچستان: ۱۲۶

بمشهر: ۹۸، ۹۹، ۱۲۷

بویب: ۹۱

بین النهرین: ۲۷، ۳۶، ۹۰، ۹۲، ۱۱۲، ۱۲۶، ۱۹۹

بیه پیش: ۱۵۴

پ

پایدشت: ۱۶۶

پلام: ۱۳۸

پیروزکوه: ۱۱۴

ت

تیس: ۹۹

ترکستان: ۱۳۰

تمیشه: ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۹، ۱۸۳

تنگابن: ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۶۴

تهران: ۱۴، ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰،

۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۹، ۴۱، ۴۴، ۴۵، ۴۹، ۵۳، ۵۷،

۶۴، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۲، ۷۶، ۷۸، ۸۰، ۸۱،

۸۲، ۸۸، ۹۱، ۹۳، ۹۴، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲،

الجند: ۷۰

الفرس: ۲۱۸

التیر: ۲۷

أنطاکیه: ۳۸

اورشليم: ۳۱

ایران: ۴، ۷، ۸، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۱۹، ۲۱، ۲۲،

۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶،

۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۴۹، ۵۰،

۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۸، ۶۱، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۱،

۷۵، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳،

۹۴، ۹۵، ۹۸، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۲،

۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳،

۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۸،

۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵،

۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۷۳، ۱۷۹، ۱۸۰،

۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۶،

۲۰۱، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶،

۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵،

۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲

ب

باب المَئذِب: ۲۹

بحرین: ۲۱، ۲۷، ۴۰، ۶۳

بخارا: ۹۷، ۱۷۴، ۲۲۶

بدخشان: ۱۲۶

خ

خراسان: ۶۱، ۹۶، ۹۸، ۹۹، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۵، ۱۲۶،
۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۴،
۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۷، ۱۶۸،
۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۸۲، ۱۸۴، ۲۱۹

خلیج فارس: ۱۱، ۲۷، ۲۸، ۳۳، ۳۷، ۴۳، ۲۲۸

خوار: ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۶۹

خوارزم: ۱۲۲

خولان: ۴۶، ۵۶، ۶۸، ۲۰۰

خویان: ۱۹۶، ۲۰۰

۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۲، ۱۳۴،
۱۴۶، ۱۵۲، ۱۸۸، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹،
۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۹،
۲۳۰، ۲۳۱

تیسفون: ۴۳، ۵۰، ۵۱، ۵۹، ۱۱۸

ج

جاجرم: ۱۷۳

جبر کلباد: ۱۱۳

جسر: ۹۰

جلولا: ۹۱، ۱۱۹

د

دارفو: ۱۶۴

دامغان: ۹۹، ۱۰۰، ۱۱۳، ۱۷۵

دریند کولا: ۱۳۸

دریای خزر: ۲۹، ۴۱، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۱، ۱۱۳،

۱۱۴، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۳۶، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۵۳،

۱۶۳، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۶، ۱۸۹، ۲۱۶

دریای سرخ: ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۸، ۲۹، ۳۱، ۳۴، ۳۷، ۴۰،

دریای عمان: ۲۳

دماوند: ۱۱۴، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۶۶، ۱۸۳، ۱۸۵،

۲۳۲

دمشق: ۳۶، ۱۵۰، ۲۱۶

دنباوند: ۱۱۴، ۱۶۶

ج

چالوس: ۱۶، ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۵،

۱۵۱، ۱۵۴، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۰

چین: ۲۴، ۲۹

ح

حیشه: ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۵، ۳۶،

۴۳، ۴۵، ۴۷، ۵۵، ۵۸، ۵۹

حجاز: ۱۶، ۲۳، ۳۴، ۳۶، ۴۷، ۵۷، ۵۸، ۶۶، ۷۸،

۸۰، ۸۲، ۹۶، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۸، ۱۷۱،

۱۷۲، ۱۸۰، ۱۸۷، ۱۹۶، ۱۹۸

حصرموت: ۲۳، ۲۵، ۲۸، ۴۰، ۴۴، ۶۰، ۶۳

حیره: ۳۳، ۳۶، ۳۸، ۴۸، ۹۰، ۲۲۸

ژ

ژوستی نین: ۳۶

ز

سارڈس: ۲۷

ساری: ۴، ۱۵، ۹۹، ۱۱۵، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۴۰، ۱۴۵،
۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۹۱، ۲۱۴

سعیدآباد: ۱۶۶

سفیدرود: ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۱۵، ۱۴۱، ۱۵۴، ۱۷۰، ۱۸۸،
۱۹۴

سنجان: ۲۵

سند: ۵۲

سوادکوه: ۱۰۷، ۱۹۰

سیاهکل: ۱۱۵

سیستان: ۱۱، ۹۸، ۱۰۴، ۱۲۶، ۱۴۱، ۱۶۸

ش

شام: ۴۴، ۶۹، ۷۵، ۸۱، ۸۹، ۹۰، ۱۱۸، ۱۵۰، ۱۶۸،
۱۷۱، ۱۷۲

شاهرود: ۱۱۳، ۱۳۰، ۱۴۱

شرز: ۱۶۹

شمیرانات: ۱۱۴

شوروی: ۲۵، ۲۰۹

دهستان: ۶۰، ۱۱۵، ۱۳۲

دودانگه: ۱۹۰

دیلمستان: ۱۳۸

زشتقدار: ۱۰۷، ۱۸۷، ۱۹۲

رواسر: ۲۷

روح بن حاتم مَهَلَبی: ۱۳۷

رودبار الموت: ۱۴۱

رودبار گیلان: ۹۹

روم: ۱۳، ۱۶، ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲

۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۲، ۴۵، ۴۶

۴۷، ۵۴، ۵۸، ۶۲، ۸۹، ۹۰، ۱۷۴، ۲۱۷، ۲۲۴

رویان: ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۱۴، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶

۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۳

۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۲، ۲۰۵

۲۱۴، ۲۲۵

ری: ۸۰، ۱۰۰، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۴۱

۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۷

۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۵، ۱۸۶

ز

زابلستان: ۱۲۵، ۱۲۶

زَبید: ۴۶، ۶۰، ۶۱، ۶۳

زنجان: ۱۰۰، ۱۷۲، ۱۸۶

ص

صعده: ۲۳، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۹، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۲۷
صَنَعَا: ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۳۵، ۳۶، ۴۴، ۴۵، ۵۴، ۵۵، ۵۷، ۵۹، ۶۰، ۶۳، ۶۴، ۶۶، ۶۸، ۷۰، ۸۱، ۸۲، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۱۴، ۲۲۲، ۲۲۹

ط

طائف: ۶۳
طهماسب: ۱۵۴، ۱۸۸

ظ

ظفار: ۲۳، ۵۳

ع

عَدَن: ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۷، ۲۹، ۳۰، ۳۴، ۳۷، ۴۳، ۵۴، ۶۳، ۷۰، ۱۹۶، ۲۲۹، ۲۳۴
عراق: ۱۶، ۴۳، ۴۴، ۷۵، ۷۸، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۹۱، ۹۶، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۹، ۲۰۶
عربستان: ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۲۷، ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۴۰، ۴۵، ۶۶، ۷۵، ۱۶۰، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۰۹، ۲۱۸، ۲۲۹

ف

فارس: ۲۱، ۲۷، ۲۸، ۳۳، ۳۷، ۴۳، ۱۲۶، ۲۲۸
فرات: ۲۱، ۲۳، ۳۳
فرانسه: ۱۰۶، ۱۱۱، ۲۱۹
فرح آباد: ۱۷۱
فرشواذجر: ۱۰۱، ۱۱۰
فریم: ۱۲۶
فلسطین: ۲۷

ق

قادسیه: ۹۰، ۱۱۸، ۱۲۷
قزوین: ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۳۴، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۷، ۱۸۶، ۱۹۴
قصران: ۱۰۳، ۲۲۳
قفقاز: ۲۹، ۴۱، ۹۹، ۱۱۳
قم: ۷۰، ۷۶، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۹۵، ۱۱۸، ۱۲۶، ۱۸۵، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷
۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۲
قومس: ۱۰۰، ۱۱۴، ۱۳۱، ۱۶۹
کاشان: ۸۰، ۹۹، ۱۰۴، ۲۲۹

ک

کابادوکیه: ۲۷
کاسبی: ۱۰۲

لقور: ۱۰۷

م

مأرب: ۲۴، ۲۳

مازندران: ۴، ۱۲، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۲،
 ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۳،
 ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۸، ۱۶۴، ۱۷۲، ۱۸۵، ۱۸۸، ۱۸۹، ۲۱۴،
 ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۹،
 ۲۳۱، ۲۳۰

مامطير: ۱۰۸

ماوراءالنهر: ۹۷، ۱۱۹، ۱۲۵

مثنوب: ۴۳

مدائن: ۴۴، ۴۵، ۵۱، ۷۸، ۹۱، ۱۲۷

مدیترانه: ۲۴، ۳۴

مدینه: ۱۶، ۳۴، ۳۷، ۴۸، ۵۰، ۵۱، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰،
 ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۶، ۷۸،
 ۹۴، ۱۴۷، ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۸۰، ۱۹۵، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۴، ۲۰۷،
 ۲۱۶

مزو: ۱۴۸، ۱۸۳

مشقط: ۲۳، ۴۴

مسلم بن عقيل: ۷۷، ۸۳

مصر: ۲۵، ۲۷، ۳۱، ۳۴، ۴۳، ۸۹، ۹۰، ۲۰۸، ۲۱۹

مکه: ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۴۸، ۵۲، ۵۸، ۶۰، ۷۸، ۱۶۱

۱۶۳، ۲۰۴، ۲۲۸

مياندرود: ۱۴۰

کامکار: ۴۱

کجور: ۱۳۳، ۱۶۴، ۱۹۲

کربلا: ۱۱، ۱۲۰، ۱۵۰، ۱۵۴

کلار: ۱۳۹، ۱۹۲، ۲۰۵

کوسان: ۱۲۷، ۱۹۰

کوفه: ۱۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۹۰، ۹۴

۹۵، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۳۶، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۵، ۱۵۶

۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۹۹، ۲۳۱

ک

گرگان: ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳

۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۶۷

۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۸

۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۱

گیلان: ۱۶، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۱۴، ۱۱۵

۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۸، ۱۴۵

۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۴، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲

۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۴، ۲۰۵

۲۲۱، ۲۳۰، ۲۳۱

ل

لار: ۱۰۳

لاریجان: ۱۰۷، ۱۹۲

لبنان: ۲۸، ۸۱، ۲۲۲

لیرا: ۱۶۴

یمامه: ۲۷، ۶۲، ۶۳

یمن: ۳، ۴، ۷، ۸، ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۵، ۸۷، ۱۰۵، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴

ن

ناتل: ۱۰۸، ۱۶۶

نجران: ۳۱، ۴۴، ۶۰، ۶۳، ۶۶، ۶۸، ۷۰، ۷۱

نوشهر: ۱۶

نهاوند: ۹۱، ۱۱۹، ۲۳۲

نیشابور: ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۵، ۱۸۳

و

وادی السَّرّ: ۵۴

ورامین: ۱۰۲

ونداد امیدکوه: ۱۲۴

ه

هاماوران: ۲۳، ۲۶، ۴۴، ۱۰۵

هرات: ۱۲۲

هزار جریب: ۱۰۷

همدان:

هند: ۲۱، ۲۵، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۲، ۳۷، ۴۰، ۵۲، ۱۷۴

هندوستان: ۲۴، ۳۴

هوسم: ۱۵۴، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۵

ی

یثرب: ۷، ۵۰، ۵۱

یرموک: ۹۰

تبرستان
www.tabarestan.info

يحيى الهادي في طبرستان واليمن

لما وصل يحيى الهادي الى الاجتهاد في السابعة عشرة من عمره، عزم على دعوة الناس إلى إمامته مستفيداً من التوترات والاضطرابات الحاكمة على الحكم العباسي؛ لذلك توجه نحو منطقة طبرستان في شمال إيران، قبل أول سفره إلى اليمن (٢٨٠ ق)، متأسياً بجدّه. فدخل أمل (مركز طبرستان) بمعية أعمامه وأولاد أعمامه وبعض من أصدقائه ومحبيه، حيث تلقى ترحيباً كبيراً من قبل سكان هذه المنطقة. نزل في حانة، واستقبله الشعب استقبالا كبيراً، بحيث كانت سطح الحانة على وشك السقوط بسبب كثرة الناس الداخلين الحانة وعلى سطحها. وكان يحكم طبرستان آنذاك محمد بن زيد العلوي (٢٧٠-٢٨٧ هـ ق). الذي اقبل بعد ما شاهد تبجيله وإكرامه من قبل الناس وأيضاً والده وأعمامه أنه «لا ينال شخص تقديروالده وأعمامه بهذا الشكل إلا إذا كان إماماً». فطلب من وزيره حسن بن هشام أن يبعث برسالة إلى يحيى ويطلب منه مغادرة طبرستان بالفور. فكتب له حسن بن هشام أن "بقاؤك في طبرستان يتسبب في توتر علاقاتك مع ابن عمك".

فغادر يحيى ورفاقه أمل بسرعة نتيجة لهذه التهديدات، وترك أغراضه الشخصية في هذه المدينة. لم يتضح لنا السبب الحقيقي لهذا السفر، لكن الأرجح هو خلق نهضة في هذه المناطق أو تجنيد رجال للانتفاضة في الحجاز واليمن.

برغم مخالفة محمد بن زيد العلوي حضور يحيى بن حسين ومرافقيه في مناطق إيران الشمالية، لكن نتيجة هذا السفر برزت في إنشاء علاقات مباشرة بين يحيى وأصحاب وأنصار جده في هذه المناطق، خاصة منطقة ديلم وطبرستان. فوجد من بينهم أصحاب مخلصين، رغم دعمهم للحسن بن زيد العلوي (الداعي إلى الحق)، ٥٠ منهم تحملوا معاناة السفر إلى جنوب الجزيرة العربية والتحقوا بيحيى في فترة تواجدّه للمرة الثانية في اليمن في مدينة صعدة، حيث دارت اشتباكات وحروب بينه وبين سكان مدينة "خيوان" (بقيادة دعام بن إبراهيم في العام ٢٨٦ هـ ق). أدى تدخل هؤلاء المقاتلين في حرب يحيى ضد الرؤساء والوجوه الطغاة إلى انتصار يحيى ومن بعده أصبحت للطبريين المخلصين الشجعان مكانة متميزة في قلب معسكري يحيى الهادي ولعبوا أدواراً مباشرة في استقرار حكم العلويين الزيديين في اليمن. في الحقيقة، استفاد

يحيى من شجاعة، إيمان وإخلاص هؤلاء الطبريين وتجاربهم العسكرية والثورية واستطاع أن يوسع نطاق قدرته وسلطته وحكمه حتى جنوب اليمن (منطقة عدن) بعد تأسيس حكم الزيديين في هذا البلد، بمساعدة مؤثرة من هؤلاء الطبريين.

اشتهرت الحى الذى كان يسكن به الطبريون بحى "الطبريين"، كما وسميت مقبرتهم بمقبرة "الطبريين" وهى بالقرب من مقبرة يحيى المعروفة - "جامع الهادى".

من أشهر الشخصيات الطبرية فى اليمن، يمكن الإشارة إلى "أحمد بن موسى الطبرى". يروى "محمد زيارة" عن صاحب كتاب «مطلع البدون ومجمع البحور» أن أحمد بن موسى الطبرى جاء إلى اليمن مع أهله وأراد الرجوع. ولما نزل بالتهامة، أى الإمام يحيى بن الحسين الهادى بالمنام، حيث قال له: لماذا تركت التعليم والتدريس باليمن؟ استجى من الله وانصرف عن رأيك. فلذلك عاد إلى صنعاء. كان يعيش فى صنعاء مجاوراً الحاكم، ابن ضحاك الذى قال له يوماً: "أدع الناس إلى مذهبك وانشرحب أهل البيت". فدخل جامع صنعاء ودعى الناس إلى المذهب الزيدى الذى كان مذهب الهادى وتكثر أتباعه". واليوم الديلميون فى اليمن هم أتباع هذه الفئة المهاجرة.

على هذا الأساس يحيى بن حسين الهادى متأسياً بجده، قاسم بن طباطبائى رضى وبلاستمداد الفكرى والعسكرى من الطبريين، بنى أول إمارة زيدية فى شمال اليمن، فى مدينة صعدة فى يمن على غرار حكم العلويين الزيديين فى طبرستان. واستمر هذا الحكم الساسى - الدينى فى اليمن قرابة أحد عشر قرناً (أى إلى ١٣٨٢هـ.ق / ١٣٤١هـ.ش).

On their arrival platform scales and influential leaders in the civil war of Yahya was heavier than rebellious benefit. And Tabaris were placed al-Hadi Yahya in the heart of Guards by sincerity and steadfast faith and courage. And they were involved direct in the foundation and strength government of the Zeidi Alevi Yemen .

In fact, Yahya use optimum of courage, faith, devotion and experience and revolutionary fighting Tabarion.

And able to expand their power and authority to the south of Yemen (Aden area) By generous support newcomers passionate, the establishment of the State Zeidi Yemen.

To celebrate the life and the neighborhood and stay Tabaris the patron of Yahya in the city, also known as neighborhood "of Tabari." And a cemetery of these opulation is next to the tomb and the tomb of Yahya the p known as "comprehensive Hadi." And became known to Tabari cemetery. Of this group, a personality such as "Ahmad son of Musa al-Tabari," is famous.

Mohammad Zyarh According to the book "Matlae AL-Bodor and Mahma AL-Bohor" noted that:

"Ahmad son of Musa al-Tabari By his entourage, and then returned to Yemen.

When held in Tehama, Imam Yahya ibn al-Hadi in vision.

To whom he said: Why did you leave teaching in Yemen, fear of God, regardless of your mind.

So he returned to Sana'a.

His house was adjacent to the house of Ibn Zahhak, the ruler of Yemen.

Once the ruling, "Invite people to your faith and friendship inmate reveal now." said to him .

"So he was inside the Mosque of Sana'a. openly invited people to Hadi Zeidi religion, And soon gathered a large following. "

Of course, those who are now in Yemen, "al- Deilami" are known, the remaining members of the same group of immigrants.

So Yahya son of Husayn al-Hadi Following his grandfather, Qasim son of Ibrahim son of Tbatbay rasi and armed with intellectual and Tabari, the Emirate of Yemen's Zeidi as a continuation of the rule of Alevi Tabarestan, in northern Sa'ada city and its foundation.

The religious - political system in Yemen continued and established about eleven centuries (ie until 1382SH and 1341AH).

In the Name of God

Yahya Al-Hadi in Tabarestan and Yemen

When Yahya Al-Hadi at the age of seventeen reached degree of ijihad, he decide invite people to his pontificate with take advantage of weakness, lethargy and confusion of the of the Abbasid Caliphate.

therefore Following his grandfather, before the first trip to Yemen (280AD), he went to the north of Iran (Tabarestan). before his first trip to Yemen he entered in Amol (the Tabarestan) along with uncles and cousins and a group of his supporters and lovers. in Amol people were warm and passionate welcome. And with his companions settled in the lodging house.

Welcoming people to the extented due to high concentration in rooftop lodgings, its ceiling was collapsing. Muhammad son of Zeid Alavi (287-270 AD), ruler of Tabarestan, with a observed understanding the great respect people as well as father and uncle, said to Yahya:

"Man not be the bow down of his father and uncle, unless he is a leader."

Muhammad son of Zeid, wanted of minister Hassan's son of Hisham in a letter from Yahya and his group wanted to leave quickly Tabarestan .

Hassan son of Hisham wrote to Yahya:

"Activities in Tabarestan, makes dark your relationship with your cousins

Following these threats Yahya and his companions, leaving their personal belongings, quickly leave Amol.

The real motivation of these trip is not clear for us, but may be used to create campaign in these area, or may be it have been only to provide manpower for the establishment of an uprising in Hijaz and Yemen.

However, in spite of Muhammad son of Zeide alavi serious disagreement to Yahya son of Hussein , group present in the north of Iran.

a direct result of this trip was his followers and supporters of his predecessor communicate in the north of Iran, especially in Deilam and Tabarestan.

Among them, he found devoted and steadfast supporters. Approximately fifty of them, despite the support of Hasan son of Zeyd Alavi (motive to al-Haq). At the time of entry and the presence of Yahya in Yemen and at the height of conflicts (his second trip) and on the verge of his struggle with the "Khavan" people. Yahya joined to southern ArabiaSade city by hardships endured a long trip.

Pass On The History Of Shri'ism : 250-320 AH From Tabarestan To Yemen

And Tabaris were placed al-Hadi Yahya in the heart of Guards by sincerity and steadfast faith and courage, And they were involved direct in the foundation and strength government of the Zeidi Alavis Yemen. In fact, Yahya use optimum of courage, faith, devotion and experience and revolutionary fighting Tabarion. And able to expand their power and authority to the south of Yemen (Aden area) By generous support newcomers passionate, the establishment of the State Zeidi Yemen. To celebrate the life and the neighborhood and stay Tabaris the patron of Yahya in the city, also known as neighborhood "of Tabari," And a cemetery of these opulation is next to the tomb and the tomb of Yahya the p known as "comprehensive Hadi." And became known to Tabari cemetery.

طبری‌ها با خلوص نیت و ایمان و شجاعت استوار، در قلب سپاه یحیی الهادی جای گرفتند و به طور مستقیم در پایه ریزی و استحکام دولت علویان زیدی یمن نقش آفرینی کردند. در واقع یحیی از شجاعت، ایمان، اخلاص و تجربه مبارزاتی و انقلابی طبریون استفاده بهینه کرد و توانست با کمک‌های بی‌دریغ این نازک وارداتی پرشور، ضمن تأسیس دولت زبینه یمن، قدرت و سلطه‌ی خود را تا جنوب یمن (منطقه عدن) گسترش دهد. به مناسبت حضور و اقامت طبری‌های حامی یحیی در این شهر، محله‌ی زندگی آن‌ها، همچنان به محله‌ی «طبری‌خانه» معروف است و گورستان این جمعیت در جوار آرامگاه و مقبره یحیی که مشهور به «جامع الهادی» می‌باشد، به گورستان طبری‌ها شهرت یافته است.

أصبحت للطبريين المخلصين الشجعان مكانة ممتازة في قلب معسكر يحيى الهادي ولعبوا الدوراً مباشرة في استقرار حكم العالويين الزيديين في اليمن. في الحقيقة، استفاد يحيى من شجاعة، إيمان وإخلاص هؤلاء الطبريين وتجاربهم العسكرية والثورية واستطاع أن يوسع نطاق قدرته وسلطته وحكمه حتى جنوب اليمن (منطقة عدن) بعد تأسيس حكم الزيديين في هذا البلد، بمساعدة مؤثرة من هؤلاء الطبريين. اشتهرت الخي التي كان يسكن به الطبريون بحى "الطبريين"، كما وصفت مقبرتهم بمقبرة "الطبريين" وهي بالترتيب من مقبرة يحيى المعروفة بـ"جامع الهادي".



سپاه گویا طایفه زیدیان



اداره کل حفظ آثار و نشر ارزشهای دفاع مقدس استان مازندران



قیمت: ۱۵۰۰۰ تومان